

انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۷۰۶

هدیهٔ دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۱

میرزا تقی خان امیرکبیر

تألیف

عباس اقبال آشتیانی

بکوشش

ایرج افشار

طهران - ۱۳۴۰

چاپ تابان



Publications de l'Univrsité de Tehran, No·706

Donnation de Dr. Asghar Mahdavi, No. 1

MIRZĀ TAQI XĀN

(AMIR-KABIR)

PAR

ABBAS EQBAL

Edité par

IRAJ AFSHAR

Tehran

1962

فهرست مندرجات

مقدمه

پس از وفات مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد فقید دانشگاه طهران که از مفاخر نامدار علم و ادب در عصر کنونی بود یادداشتها و نوشته‌های چاپ نشدهٔ وی به انضمام کتابخانه‌اش به دانشگاه منتقل شد. در میان یادداشتهای آن مرحوم جزوه‌دانی محتوی بر فصولی از کتاب شرح احوال میرزا تقی خان امیر کبیر و سواد مقادیری مکاتبات مربوط به وی دیده شد که از آثار اواخر ایام حیات مرحوم اقبال بود. مرحوم عباس اقبال همواره امیر کبیر را میستود و او را از مردان بزرگ تاریخ ایران می‌شمرد و اساس نهضت ترقی خواهی و آزادی طلبی را مربوط به اعمال وطن پرستانه و افکار بلنـد او می‌دانست و بمنظور تدوین شرح احوال مفصل و گویایی از سوانح زندگانی و آثار و افکار امیر کبیر به پایمردی مرحوم دکتر قاسم غنی به تجسس در اسناد و تفحص در مجموعه‌های مکاتیب خانوادگی و جمع آوری مدارك و مآخذ مربوط به تاریخ عهد قاجاریه پرداخت. وی قسمتی از سالهای پس از ۱۳۲۰ را بدین کار مهم و ارزنده اشتغال داشت. حاصل تجسسات و تحقیقات این عهد مقالات متعدد و ممتّعی است که در احوال رجال عهد قاجاریه در مجلهٔ یادگار نوشت. نیز چند کتابی است که از تألیفات آن دوران به صورت مستقل تصحیح و نشر کرد.



پس از اینکه یـادداشتهـای کتاب احـوال میرزا تقی خان

امیر کبیر به‌تصرف کتابخانهٔ دانشگاه درآمد در زمستان سال ۱۳۳۷ بمحضر دوست‌بزرگوارو گرامی آقای دکتر اصغر مهدوی استاددانشگاه طهران پیشنهاد کردم که کتاب مذکور ازصورت پراکنده بدرآیدو در فصول وابوابی منظّم شود ودر سلسلهٔ کتب هدیّهٔ ایشان به‌دانشگاه طهـران به‌طبع برسد . ایشان به‌لطف طبــع وحسن عقیدت نظر مرا پذیرفتند وفرمودند تا تنظیم وطبع آنرا خود درعهده گیرم .

کتابی که اینك انتشار می یابد قسمت نوشته و بازمانده از کتابی‌است که مرحوم عباس‌اقبال تألیف آنراآغاز می کند اما توفیق اتمــام آنرا بعلت قبول خدمت درخارج ازمملکت نمی‌یابد تا عاقبت دست قوی‌پنجهٔ مرگ‌اورا ازمیان‌ما می‌رباید‌ودرخاك نهان میسازد. طرح‌اصلی که درتألیف کتاب مورد نظرمرحوم اقبال بود خوشبختانه دردست‌است وعیناً درضمائم کتاب درج‌شد تا خوانندگان برعناوین مباحث‌نانوشتهٔ کتاب‌وقوف‌حاصل کنند.همین‌مقدار از کتاب که درین صحائف‌انتشارمی‌یابدغنیمتی‌ارجمندازدانشمندی‌مایه‌وروگرانقدردر احوال وافکار یکی از رجال بزرگ ونامدار ایران است . انتشاراین کتاب تحقیقات وتتبعات مفید مرحوم اقبال را که مستند بر مدارك صحیح‌است از دستبرد حوادث‌روزگار مصــون‌می‌دارد وطبعاًمأخذی دقیق ومعتبر برای کسانی‌خواهد بود که پس‌ازین به‌تجسس وتحقیق بیشتر در احوال امیر کبیر می‌پردازند .

تقدّم‌وتأخّر فصول کتاب باتوجه به‌طرحی که مورد نظرمرحوم اقبال بود و در انتهای کتاب درج شده است منظم گردید تا نظم و ارتباط مطالب وطرح اصلی کتاب محفوظ بماند .

برای‌سهولت مراجعهٔ‌محققان‌به کتاب فهرستهای اعلام‌اشخاص‌و نامهای جغرافیـائی و کتب ترتیب داده شد که در پایان کتاب طبع شده است.

درمیان اوراق واسناد بازمانده از مرحوم اقبال چندین دفتر محتوی‌برسواد مکاتبات امیر کبیروفرامین‌ومراسلات مربوط‌به‌دوران صدارت وی دیده میشود که بایدبصورت مجلدی مستقل بطبع برسد.



ازادارهٔ کل انتشارات وروابط دانشگاهی و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه برای موافقت و مساعدتی که درطبع و نشر کتاب کرده‌اند ابرازتشکر و سپاسگزاری میشود.

طهران ، ششم آبان ماه ۱۳۴۰ **ایرج‌افشار**

میرزا تقی خان امیر کبیر

تألیف

عباس اقبال آشتیانی

فصل اول

-۱-

اصل ونسب وابتدای کار امیر

اصل امیر از ده هزاوه است ازقرای بلوك فراهان عراق واین ده‌تاشهر سلطان‌آباد کرسیٰ عراق قریب دوفرسنگ فاصله دارد ودر جهت شمال غرب این‌شهر واقعست. درین‌ده تامدّتی خانه‌هائی‌موجود بوده است که‌آنها را بعلّت تعلق به‌مرحوم میرزا تقیخان یا کسان او خانه‌های میرزا تقیخان‌ومحلّه‌ای راهم که خانه‌ها درآنجا قرارداشته محلّهٔ میرزاتقیخان می گفتند [1].

پدرمیرزا تقیخان امیر کربلائی محمّدقربان است. به‌مناسبت مجاورت‌قریهٔ مهرآباد فراهان که اصل خاندان قائم مقام ازآنجابوده باهزاوه‌موطن ومسکن کربلائی‌محمّد قربان پدرامیر،این‌مرد درعداد خدمتکاران قائم مقام اوّل یعنی مرحوم میرزا عیسی معروف به‌میرزا بزرگ درآمده ودر دستگاه اوسمت آشپزی پیدا کرده وبعدها در پیش قائم‌مقام ثانی ناظر آشپزخانه ودرپیری قابوچی اوشده است. در منشئات قائم‌مقام دو بار به‌مناسباتی ذکر کربلائی محمّد قربان‌آمده است [2].

درسال۱۲۱۳میرزابزرگ قائم‌مقام اوّل به‌وزارت‌عباس‌میرزای

۱ـ سفرنامهٔ عراق‌ناصرالدین‌شاه، ص۶۲.

۲ ـ منشئات قائم‌مقام، ص۱۹۲و۴۲۴.

ولیعهد از طهران عازم تبریز گردید. معلوم نیست که کربلائی‌محمّد قربان هم‌دراین‌سفر باقائم مقام‌اوّل به‌تبریز رفته یابعد در آنجابخدمت اوپیوسته است بهمین وجه درست دانسته نشدکه تولّـدامیر در کجا اتفاق افتاده درفراهان یادرطهران یادر تبریز وسال تولّداو نیزبدست نیست (بایدازعکسی که‌درخانوادهٔ نظام الدوله‌بوده یاهست ودر کتاب آدمیّت بآن اشاره شده‌برای تولّدامیراستفاده کرد). چه‌شمارسنین‌او راهنگام قتل‌او بدست نداریم، امّااز بعضی‌قراین چنین برمی آید که تولّدامیر بایدمقارن‌همین‌ایّامی که قائم‌مقام‌بزرگ مأمور آذربایجان شده‌یعنی۱۲۱۳یااندکی‌قبل یا کمی‌بعدازآن‌باشد . واین‌نکته رااز‌دو مراسله‌ای که بین میرزا احمدخان ساعدالملك پسر امیر و عزیزخان سردار کلّ‌دامادامیروشوهر خواهرتنی‌ساعدالملك‌ردّوبدل شده‌میتوان استنباط کرد . این است عین مراسلهٔ ساعدالملك به عزیز خان سردار کل :

«قربانت‌شوم بزیارت دستخط مبارك که درجواب عریضهٔ فدوی صادرشده بودفائز گردید. هرچه‌فرموده وبفرمائید بدیهی‌است ازروی کمال‌مرحمت وتربیت‌است. اینکه مرقوم بوددراین‌مدّت‌دوازده‌سال [1] اعتقاد کمترین گویا چنین بوده است که از جانب خدایگانی بذل مکرمتی درحقّ فدوی‌نشده عرض واستدعا راواضح تر معروض میدارد درحالتیکه اعتقاد حضرت خدایگانی دراعتقاد فدوی اینطورها باشد دیگر چه جای استدعاست تاامروز مطلبی راکه ده درجه بالاتر از آنرا که‌قوّهٔ‌حضرت‌خدایگانی بوده‌است مبذول‌فرمایند جسارتی‌نکرده

۱ـ ظاهراً یعنی دوازده سال پس‌ازفوت امیرودراین تاریخ عزیز خان سردار کل پیشکارولیعهددرآذربایجان و سردار کل عساکربود .

است چگونه عرض و تکلیف بیقاعده و شاق خواهد نمود. بالجمله بهتر این است که عرضی نکرده باشد بهر چه خدمت دوازده سالهٔ خود و **حقوق چهل سالهٔ مرحوم امیر** مقتضی است بشایستگی التفاتی خواهند فرمود و تکلیف کمترین رادر نوکری یا بیکاری معیّن خواهند فرمود که هر شبی ماهی و هر روزی سالی باین کمترین میگذرد. الامر العالی مطاع .»

جواب سردار کلّ که در پشت مراسلهٔ میرزا احمد خان ساعد الملك بخطّ خود نوشته :

«فرزندا نوشتجات شما طوریکه بنظر می‌آید دور نیست که حق بطرف شما باشد و من ملتفت نشده باشم آن روز در اندرون پارهٔ حرفها شنیده بودم از شما پنهان نکرده در دل نگاه نداشتم بخودتان گفتم جوابی دادید ساکت شدم چکنم با این حالتها که از شما میشنوم و میبینم کسانی که بامن برخلافند باشما محرمند از آن جمله شعاع السلطنه [1] از روزی که آمده در بیرون و اندرونی نبوده که از من بد نگوید با شما می‌نشیند خلوت میکند طومار عمل کرد آذربایجان و غلّهٔ آنجارا بشما می‌نماید و شما تصدیق میکنید و میرزا احمد [2] جاومکان رامعلوم مینماید بمن می‌نویسی حقوق مرحوم امیر من با مرحوم اینطور بوده چهارده سال سلطنت محمّدشاه مرحوم بود چهار سالش اودر ارزنةالرّوم من در شیراز درده سال دیگرش بهمه جهت من سه سال خانه وخودم را دیدم همه را در طهران برای رفع دشمنیها میماندم در طهران من

۱ـ مقصود از این شعاع السلطنه علی‌العجاله معلوم نشد .

۲ ـ یعنی میرزا احمد منشی باشی مازندرانی منشی عزیزخان سردار کل (تاریخ تبریز ص ۲۱۶).

چه‌کار داشتم سرتیپ بودم سرهنگ بودم حکومت داشتم در این اواخر که وزیر نظام شد دشمن کوچکش محمّد خان امیر نظام بود که به‌مرحوم فرج خان گفت برادرت میرزا تقی را بر من ترجیح میدهد در طهران چه‌کار دارد خلاصه از این قبیل حرفها وصدمه‌ها خیلی دیدیم غرض اطّلاع تو بود هرطور صلاح در پیشرفت کار خودت میدانی البته خوبست. انتهی.»

چون درمراسلهٔ قبل صحبت از «حقوق چهل سالهٔ مرحوم امیر» است چهل سال قبل از قتل او برابر میشود با ۱۲۲۸ یعنی سال شانزدهم سلطنت فتحعلیشاه ونه‌سال قبل از فوت میرزا بزرگ قائم مقام اوّل که در ۱۲۳۷ اتفاق افتاده .

پس اگر فرض کنیم که ابتدای خدمت چهل سالهٔ امیر در دستگاه قاجاریه چنانکه پسرش درمراسلهٔ خودخطاب به‌سردار کل بآن اشاره میکند درهمین حدود ۱۲۲۸ یانظر به‌اغراقی که ممکنست در این بیان باشد اندکی بعدتر یعنی درحدود ۱۲۳۰ بوده پس در این تاریخ امیر لااقل سنّی بین ۱۵ و ۲۰ داشته است تابتوان اورا قابل دخول درخدمت شمرد. بنابراین تولّد او بایست درحدود ۱۲۱۵-۱۲۱۰ اتفاق افتاده باشد بخصوص که امیر چنانکه عنقریب خواهیم گفت دراواخر عمر قائم‌مقام بزرگ یعنی چند سالی قبل از ۱۲۳۷ جوانی رسیده و ممیّز بوده و به‌خدمتگزاری در دستگاه او اشتغال داشته است .

طبیعی است که خدمت یك آشپززاده در دستگاه مخدوم کاری جز کمك به‌پدر آشپز خود از نوع فرمانبرداری ازاو یاخانه شاگردی در خانهٔ ارباب ورفت وآمد باندرون بمناسبت کمی سنّ ومحرمیّت نخواهد بود . بهمین جهت یقین است که امیر در کوچکی در خانهٔ

قائم‌مقام بهمین وضع سرمیکرده و بااطفال خردسال آن خاندان محشور وهمبازی بوده است .

میرزابزرگ قائم مقام وپسرش میرزا ابوالقاسم درتربیت‌عموم مردم‌خاصّه‌متعلّقان‌وحواشی‌خود بنهایت‌ساعی‌بودندوجدّبلیغ می‌نمودند مخصوصاً میرزا ابوالقاسم قائم مقام درتعلیم ومشق امیر کبیرمواظبتی بکمال داشت وچون امیر هم خود شوق وهوشی‌مفرط بتحصیل خط و سوادنشان میداد بتدریج ترقی کرد ودر حفظ کردن‌منشئات قائم‌مقام اصراری داشت‌وهمان برای‌اومایهٔ سوادشد[1] وآثاراین منشئات بخوبی درنوشته های امیر هویداست و جزالت عبارت و موجزنویسی اوکاملا زادهٔ آشنائی‌کامل آن مرد به‌منشئات مرحوم قائم مقام است .

((بدبختانه دورهٔ‌جوانی مرحوم‌امیر که زمان‌رشد وتربیت‌اوست‌ـ بآن علت که اودر آن‌ایّام کسی‌نبوده تا مردم‌وقایع آن دوره‌راضبط کنند ـ روشن‌نیست، امّاحکایات وروایاتی افسانه مانند دهن‌بدهن بما رسیده که‌چون‌نقل همانهاهم خالی‌ازلطف و اهمیت نیست‌بذکریکی دوفقره ازآنها میپردازیم :

(«گویند که امیردر کودکی که‌ناهار اولاد قائم‌مقام رامی‌آورد درحجرهٔ معلمشان ایستاده برای‌بازبردن ظروف ،آنچه‌معلم به آنها می‌آموخت او فرامیگرفت تاروزی قائم‌مقام به‌آزمایش‌پسرانش آمده هرچه ازآنها پرسید ندانستند امیر جواب‌می‌داد. قائم‌مقام پرسیدتقی تو کجادرس‌خواندهٔ ، عرض‌نمود روزها که‌غذای آقازاده‌ها راآورده ایستاده میشنودم . قائم‌مقام‌انعامی‌باو داد ، اونگرفت‌وگریه کرد. بدو

۱ـ کتاب خلسهٔ محمد حسنخان اعتمادالسلطنه(نسخهٔ خطی‌آقای دکترغنی ص۳۱ ـ ۳۲).

فرمود چه میخواهی عرض کرد بمعلّم امر فرمائید درسی را که به آقازاده‌ها میدهد بمن‌هم بیاموزد. قائم مقام را دل سوخته معلّم را فرمود تا باو نیز می‌آموخت [1].

امیر پس از آنکه خطّ وربطی پیدا کرده واز حساب وسیاق چیزی فرا گرفته بود قائم‌مقام اورا مأمور محاسبهٔ فیل‌خانه یعنی سر طویلهٔ خود نمود [2] و گویا این‌اولین شغلی است که‌بامیر رجوع شده . چنین مشهور است که‌درهمین‌اوقات روزی‌امیر محاسبهٔ کار مرجوع بخودرا بصورتی‌شسته ورفته وواضح وپاکیزه بخدمت‌مخدوم‌ارائه داد . قائم‌ـ مقام از این خدمت ممنون ومسرور گردید ویکی‌از جبّه‌های خودرا بپاداش بامیر بخشید . قائم‌مقام‌را عادت آن‌بود که مانند اکثر اعیان قدیم درموقع تناول غذاابتدا خودتنها بر سرسفرهٔ گسترده می‌نشست وصرف‌غذامیکردوچون بیرون‌میرفت‌خدم‌وحواشی‌او برسفره‌می‌آمدند. روزی بعادت مألوف برسرسفره آمد دیدامیر جبّهٔ مرحمتی رادر تن کرده و برسرسفره نشسته‌است . ازاین گستاخی‌تقی‌در خشم شد وبه اوپرخاش کرده گفت‌ترا که اجازه‌داده است که براین سفره بنشینی. امیر برخاست و به‌ادب گفت این‌جبّه، تصورمن‌این‌بود که این‌جبّه در تن‌هر کس باشد چنانکه‌در تن شما دیده‌بودم حق‌دارد که برسر این سفره بنشیند . قائم‌مقام به این‌زیرکی امیر تبسم کرد واورا باخود بر سرخوان‌غذا نگاه داشت .

مرحوم میرزا بزرگ قائم‌مقام در اواخر عمر بعلت‌ضعف چشم نابیناشده بود وبهیچوجه ازعهدهٔ خواندن و نوشتن برنمی‌آمد و هیچ

۱ـ کتاب آگهی کارشهان تألیف حاج میرزا حسنخان انصاری، ص ۵۸.

۲ ـ تاریخ تبریز.

میل نداشت که همه کس از این علت که بر او عارض شده بود اطلاع یابد.
امیر را که خانه‌زاد و محرم اندرون و بیرون خاندان قائم مقامی بود غالباً بخدمت میخواست تا در خواندن و نوشتن کمک کار او باشد. امیر هم بپا ایستاده انجام خدمت میکرد. البته این طفل در این خدمت اگر روزی بطول می‌انجامید از سرپاایستادن خسته میشد و چون دریافته بود که قائم‌مقام بعجز بصر گرفتار است گاهی چنانکه او درنیابد می‌نشست. موضوع معلوم قائم‌مقام شد و از این گستاخی رنجید. محمدخان زنگنه امیر نظام را خواست و امیر را باو سپرد تا او را بخدمت سخت عسکری وادارد و آئین اطاعت و نظم را چنانکه برای تربیت هر جوان گستاخ سرکشی لازم است باو بیاموزد.

با تمام این احوال ارتباط امیر با خاندان قائم مقام قطع نشدنی بود چه هم پدرش در این خانه سمت خدمت داشت و مورد اعتماد و محبت بود و هم خود او سابقهٔ نعمت و حق تربیت قائم‌مقام را فراموش نمی کرد بخصوص که مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام واقعاً امیر را دوست میداشت و بازیرکی و کفایت و بلند پروازی که از کودکی در او دیده بود در ناصیه‌اش علائم و امارات ترقّی و آینده‌ای درخشان رامیخواند و شاید هم برخود می‌بالید که بر اثر توجّه خاصّه و حسن تربیت شخصی اوست که این کودک گمنام چنین بشادابی و جلال سر کشیده و برای ارتقاء بمراتبی رفیع‌تر مستعد و آماده شده است. در مراسله‌ای که قائم‌مقام ثانی ببرادر زادهٔ خود میرزا اسحق نوشته آیندهٔ پرازامید امیر را پیش‌بینی میکند. این است عین آن مراسله:

«فرزندی اسحق   دیروز از کربلائی تقی کاغذی رسیده موجب

حیرت حاضران گردید همه تحسین کردند و آفرینها گفتند. الحق یکاد زیتها یضیء در حق قوهٔ مدرکه‌اش صادق است، یکی از آن میان سر بیرون آورد و تحسینات اورا بشأن شما وارد کرد که در واقع ریشخندی بمن بود گفت :

درخت گردکان بااین بزرگی درخت خربوزه الله اکبر

نوکر این طور چیز بنویسد آقاجای خود دارد من چون از تو مأیوس نبودم آن تمجید ریشخندی را تصدیق نمودم لیکن جهالت محمد روحم را آزرده می‌دارد باری حقیقت من به کربلائی قربان حسد بردم و بر پسرش میترسم فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین. یك فقره از مضمون کاغذش را نقل میکنم درجواب آن شعر حضرت که من محض تشویق او نوشته بودم او تعریض فهمیده است

ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی

نوشته است و از بابت نفرستادن قلمتراش تقاضائی قدری دماغش سوخته بود که باین قطعه اظهار انضجار نموده است

قلت لکلکی الخط والمان(؟) لم لا تطع امری و لا زجری
مالك لا تجری و انت الّذی [تحوی] مدی الغایات اذ تجری
فقال لی دعنی و لا توذنی حتّامتی اجری بلا اجری (کذا)

ببین چه تنبیهی از من کرده است عجبتر اینکه بقال نشده ترازوزنی آموخته قلت لطرفی الدمع را لکلکی الخط نوشته است باری از محمد و علی مأیوسم تو اگر مرد میدانی دستی از آستین بیرون آر و قلم کربلائی بچه را ازمیان بردار خلاصه این پسر خیلی ترقیّات دارد و قوانین بزرگ بروزگار می گذارد- باش تا صبح دولتش بدمد.»

درکاغذدیگری که قائم‌مقام به فاضل‌خان گروسی متخلص به راوی (۱۱۹۸ ـ ۱۲۵۳) ازمنشیان ومؤلفین عهد فتحعلیشاه نوشته درموقعی که امیردررکاب خسرومیرزا به پطرزبورگ رفته بود (درسال ۱۲۴۴) چنین مینگارد : «گله از نوشتن کاغذ بخطّ غیر داشتید هرچند **میرزا علی‌نقی فراهانی** باشد یا **میرزا محمدتقی آذربایجانی** یا کربلائی محمدتقی بن کربلائی محمد قربان که بالفعل درمسقو و پطرزبورغ از کرسی‌نشینان است گوی‌سبقت ازهمزهٔ استفهام میربايد پای تفوّق برفرق لام ابتدا میگذارد فرقدین‌راشسع نعلین‌خود نمیشماردسخن دراوج فلك‌الافلاك دارد [1] .»

همین عبارت بخوبی می‌فهماند که امیرقبل‌از سفر روسیه جزء محشورین ومنشیان زیردست‌میرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام‌بودواین‌مرد گاهی مراسلات خود را بخط او مینوشته است . اعتماد السلطنه در کتاب خلسه [2] ازقول‌امیرمینویسد :«اوقاتی که‌خاقان‌مغفورفتحعلیشاه‌زنده‌و قائم‌مقام‌درتبریز بودوهنوزصدراعظم نشده‌نگارش بعضی‌احکام‌و تعلیقه‌ها رابمن رجوع‌میکرد علاوه برسبك انشاءوضع قائم‌مقام‌رادرامورودولتی پسندیده پیروی همان‌طریقه می‌نمودم وبراین بودم که اگر وقتی در ایران‌مصدر خدمتی‌شوم این روش‌رااز دست‌ندهم .»

قائم‌مقام راعادت آن‌بود که‌بهمه‌جاجاسوسی‌داشت بنزدسالاران بزرگ‌ومردمان شناخته [3] ، ظاهراًاوبهمین عنوان‌هم‌امیررا که‌محرم وطرف اعتماداومحسوب‌میشددرپیش میرزامحمدخان زنگنه امیرنظام گذاشته‌بود . امیراز سمت لشکر نویسی به‌مقام‌منشیگری نظام ارتقاء

۱ـ منشئات قائم مقام،ص۱۶۱ـ۱۶۲.
۲ـ نسخهٔ خطی آقای دکترغنی، ص۳۲
۳ـ تاریخ تبریز، ص۵۰

یافت و کم کم مستوفی نظام شد و در این مقام بود که سفر روسیه پیش آمد .

- ۲ -

سفر روسیه

(شانزدهم شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵)

بعد از عقد معاهدهٔ ترکمانچای در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ قرار بود که از طرف دو دولت ایران و روسیه سفرای فوق‌العاده ای برای مبادلهٔ نسخ معاهده بپای تخت‌های یکدیگر روانه گردد .

پاسکیویچ [۱] فاتح جنگهای ایران و روس در دورهٔ دوم شخصی از منسوبان خود را که گریبایدوف [۲] نام داشت و از نجیب‌زادگان روسی و مردی شاعر و نویسنده بود بعنوان سفیر فوق‌العاده از جانب دربار روسیه مأمور طهران کرد و گریبایدوف در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۴۴ به تبریز رسید .

گریبایدوف درهمان ایّام زنی گرفته بود بسیار زیبا و این مرد شاعر که گویا به هیچوجه باسیاست و سفارت تناسبی نداشت به آن زن سخت عشق می‌ورزید و حاضر نبود آنی از او جدا شود . چون این مأموریت پیش آمد ناچار زن و یك عدّه از کسان خود را در تبریز گذاشت و عازم طهران شد تا به عجله مأموریت خود را به انجام رساند و بفوریت پیش معشوقهٔ محبوبهٔ خود بر گردد .

گریبایدوف به طهران وارد شد و از طرف دولت ایران هم کمال

۱- Paskiewitch ۲- Grebaïodoff

احترام نسبت باو بعمل آمد و باتشریفات تمام ازاو پذیرائی کردند امّا گریبایدوف که دیوانهٔ عشق بودوغرور وعجب مخصوص نسبت به‌خودو این‌مأموریت‌خودداشت درطرز رفتاروتکلم بااولیای‌دولت ایران‌ومردم آن‌تکبر وبی‌اعتنائی فوق العاده‌ای ظاهرساخت وبااینکه دربارو مردم ازطرز رفتارو گفتار اوسخت متألم‌و رنجه شده بودندباز همه‌را تحمل می کردند و گریبایدوف که مأموریت خودرا به‌انجام رسانده‌بود عازم آن بود که ازطهران به‌تبریز مراجعت نماید .

اندکی پیش‌از آنکه‌سفیرفوق‌العادهٔ روس‌بارسفرمراجعت ببندد آغایعقوب ارمنی‌ازخواجه سرایان فتحعلیشاه که اصلاً ازاهل‌ایران بود ودیوان ازاومبلغی‌مطالبه‌داشت‌خودرا به گریبایدوف بست‌وبه‌این بهانه که ازمردم‌ایروانست که سابقاً‌باسیری گرفته شده وبموجب‌فصل سیزدهم‌عهدنامهٔ ترکمانچای [1] حق‌دارد که به‌روسیه مسترد شود خود رارعیت‌روسیه شمرد . اگرچه گریبایدوف ابتداخواست که‌آغایعقوب رااز خیال‌خود برگرداند لیکن این خواجه که ازبرگشتن به‌خدمت فتحعلیشاه ودیوانیان ایران وحشت داشت‌زیر بارنرفت و گریبایدوف بالاخره اورا تحت حمایت خود گرفت وبا این حرکت دربار ایران و دیوان رامکدّرتر ساخت .

آغایعقوب‌به‌همین‌توفیقی که نصیب‌او شده‌بود قناعت‌نکردبلکه

۱ ـ این است عین این فصل :«فصل سیزدهم ـ اسرائی که درجنگ آخر وقبل‌از این وتبعهٔ که ازهر مدت باسیری افتاده‌اند ازهر دوطرف قرار دادشدکه درمدت چهارماه بااخراجات‌راه بعباس‌آباد فرستاده شوند. وکلای‌طرفین که درآنجا مأمور باین‌کارمیباشند آنهارا گرفته باوطان خودبرسانند وهرگاه درمدت مذکوره تعویقی واقع شود هروقت ازهرطرف مطالبه‌کنند یااسرا خوداستدعا نمایند بلامضایقه‌رد کرده آید.»

گریبایدوف‌را بر آن داشت که جمع دیگری از اسرای غیرمسلم گرجی را که در خدمت اعیان در آمده بودند از زن‌ومرد به‌موجب همان‌فصل عهدنامهٔ ترکمانچای مطالبه‌نماید . ازجملهٔ این‌اسرا بودند دوزن گرجی که‌درخانهٔ اللهیارخان آصف‌الدّوله می‌زیستند وهردو نیزقبول اسلام کرده بودند . اللهیارخان آصف‌الدّوله باجبار این دوزن رابه‌سفارت روس فرستاد و گریبایدوف آن دو را تحت سرپرستی آغایعقوب قرارداد .

این‌عمل ونظایر آن که‌به‌تحریك آغایعقوب‌حادث‌می‌شد مردم طهران رابخشم‌آورد وعلمابه‌این‌بهانه که گریبایدوف اسرای مسلمان شده‌رابه‌جبروعنف‌جلب‌وبه‌تغییرمذهب‌وامی‌دارد قیام کردند. فتحعلیشاه حاجی میرزا ابوالحسنخان وزیر امور خارجه را پیش گریبایدوف فرستادتابه‌شکلی‌غائلهٔ‌مردم‌وعلمارا بخواباندوراه‌حلّی برای‌این‌مشکل به‌دست‌آورد. گریبایدوف‌حلّ‌مشکل‌رابفرداموکول کرداما‌مردم‌آرام ننشستند و در روز ششم شعبان ۱۲٤٤ بازارها را بستند و بین ساعت هشت ونه صبح به‌دستور حاجی میرزا مسیح مجتهد به‌طرف اقامتگاه گریبایدوف که درنزدیکی دروازهٔ حضرت عبدالعظیم(محل‌باغ‌ایلچی حالیّه) قرار داشت حرکت کردند تادو کنیزك متعلقهٔ آصف‌الدوله‌را از سفارتخانه بیرون بیاورند وآغایعقوب خواجه‌سرا را بسزای خود برسانند . گریبایدوف آن دوزن وآغایعقوب رابمردم سپرد ، زنان رابه‌حرم‌آصف‌الدوله‌فرستادندوآغایعقوب به‌دست مردم قطعه‌قطعه‌شد ودرمیان این‌غوغا تیری‌از جانب مستحفظین سفارت رهاشدو یك‌تن‌از غوغائیان بقتل‌رسید . مردم نعش کشته رابه‌مسجد بردند وغوغا دامنه

پیدا کرد . علماهم‌مردم‌را به‌قصاص تحریك نمودند و به‌سفارتخانهٔ روس هجوم‌بردند . گریبایدوف برای‌تسکین مردم امرداد تامقداری پول‌در میان‌ایشان‌پاشیدندتاشایدبه‌این‌وسیله آرام‌شوندامّا به‌عکس‌این‌حرکت حسّ طمع وغارتگری مردم رابرانگیخت وهیجان ایشان رادرهجوم به‌سفارتخانه‌بیشتر کرد . قزّاقها برمردم‌شلیك کردند ، مردم‌هم‌باسنگ وچوب به‌مبارزه‌پرداختند گریبایدوف باسی‌وچهارتن‌ازاعضای سفارت روس همه بقتل رسیدند ، تنها مالتسوف [1] منشی اوّل سفارتخانه که‌در محلّی محفوظ بودسلامت ماند .

پیش‌آمد این واقعهٔ ناگوار پادشاه و دربار ایران را بزحمت فوق‌العاده دچار کردوچون‌ادارهٔ روابط بین ایران وروسیّه‌دراین‌ایام درحقیقت باعبّاس‌میرزانایب‌السلطنه‌بودفتحعلیشاه‌مالتسوف‌را بااحترام تمام‌بمعیّت مهمانداری روانهٔ تبریز کرد تا نایب‌السلطنه بهر شکل که صلاح میداند درحلّ این اشکال با پاسکیویچ بکوشد .

کسی که بیش از همه از حدوث این واقعهٔ ناگوار تألّم خاطر پیدا کردعبّاس میرزا بود چه او که پس از شکستهای اخیر ایران از روسیّه‌وخصومت علنی برادرانش بااو برسر جانشینی فتحعلیشاه دچار ضعف نفس شدیدی شده و در حقیقت خود راتحت حمایت پاسکیویچ قرار داده‌بود می‌ترسید که قضیّهٔ‌قتل گریبایدوف باردیگر روابط بین ایران‌وروسیّه را برهم‌زندودولت‌روسیّه که‌بموجب فصل هفتم عهدنامهٔ ترکمانچای ضامن ولایت عهد وسلطنت‌آیندهٔ عبّاس‌میرزا شده ازقول خودبر گردد .بهمین‌علّت نایب‌السلطنه برای استمالت پاسکیویچ‌ابتدا امر داد که‌تمام محکومین امرا ودر آذربایجان ازنظامی وغیر نظامی

۱- Malzoff

سیاه بپوشند ودکانها رابه‌رسم عزاداری سه روز ببندند . سپس نامه‌ای بپاسکیویچ نوشت وشهادت مالتسوف‌راهم‌دایر برتقصیرات گریبایدوف ضمیمهٔ آن کرد وازپاسکیویچ دراین پیش آمددستورخواست . دولت روسیّه دراین‌تاریخ بادولت عثمانی در جنگ بود و چون عبّاس‌میرزا شنید که‌سپاهیان‌عثمانی‌دریك‌جنگ درارمنستان مغلوب‌شده‌اندبیشتر وحشت کرد درصورتی که دولت‌روسیّه برخلاف از آن‌ترس داشت که مبادا در این اثنای گرفتاری از بابت عثمانی ایران هم به‌خیال انتقام شکستهای‌سابق باعثمانی دست‌یکی کند وازجانب آذربایجان زحمت دیگری‌برای‌آن‌ایجادنماید.

پاسکیویچ درجواب درخواست عبّاس میرزا نامه‌ای‌نوشت ابتدا اورا تهدید کرد که‌اگر باردیگر بجنگ باروسیّه اقدام کنداوچگونه به‌حملهٔ به‌آذربایجان قیام خواهد نمود وبه‌چه‌سرعت درعوض‌یك‌سال سلسلهٔ قاجاریّه رابرخواهدانداخت، سپس به‌اودرهمین‌نامه‌تکلیف کرد که‌یکی ازبرادران یایکی ازپسران خودرابه تفلیس به‌فرستدتا او را به‌عنوان عذرخواهی روانهٔ پطرزبورگ نماید وخود متقبّل شد که در دربار روسیّه این اقدام نایب‌السلطنهٔ ایران رابقبولاند .

ابتدا هیچکس جرأت نمیکرد که این مأموریّت را قبول کند زیرا که‌چنین شهرت‌داده‌بودند که‌امپراطورروسیّه خیال‌داردفرستادهٔ ایران را به‌قصاص خون گریبایدوف به‌قتل برساند .

فتحعلیشاه از طهران علی‌نقی میرزا رکن الدّوله پسر خود را روانهٔ تبریز ومیرزامحمّد صادق‌همای‌مروزی‌وقایع نگار راهم مأمور سفارت پطرزبورگ کرد ولی قبل از آنکه ایشان به تبریز برسند

عبّاس میرزا پسر هفتم خود خسرو میرزا راباهیئتی روانهٔ روسیّه نموده بود .

هیئت همراهان‌خسرومیرزا که روز شانزدهم شوّال سال ۱۲۴۴ از تبریز به‌سمت‌تفلیس‌حرکت کردندعبارت بودند ازمحمّدخان‌زنگنه امیرنظام ،حاجی‌میرزا مسعودانصاری، میرزامحمدتقی‌فراهانی مستوفی نظام ، میرزا مصطفی افشارمنشی هیئت و عدّه‌ای دیگر . از این عدّه میرزامحمّدتقی‌یا کربلائی‌محمّدتقی‌همان کسی‌است که بعدهاامیرنظام وامیرکبیرشد واو که دراین تاریخ مستوفی‌نظام‌وازمنشیان زیردست میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود به‌توصیهٔ این‌شخص که‌سمت وزارت‌عبّاس میرزا راداشت مخصوصاً به‌دبیری میرزامحمّدخان زنگنه گماشته شد تاهم‌به‌اودراین‌مأموریّت کمك کند وهم‌قائم مقام را از کیفیّت وقایع و حوادث این‌سفر مسبوق ومطّلع سازد .

سفارت خسرومیرزا وهمراهان او در روسیّه ده‌ماه وپانزده‌روز طول کشید .دررسیدن به‌خدمت نیکلای اوّل امپراطور روسیّه خسرو میرزا قبضهٔ شمشیر خود را در دست امپراطور گذاشت و گفت که او حاضراست که‌امپراطورباهمین شمشیراورا به‌عوض گریبایدوف به‌قتل برساند . نیکلا برخلاف‌خسرو میرزا رابه گرمی تمام پذیرفت وچون به‌شرحی که گذشت‌روسیّه‌دراین‌ایّام‌درجنگ باعثمانی سخت گرفتارو ازحوادث آینده بیمناك بودبیش‌از حدّ معمول در تحبیب نمایندگان ایران کوشیدودرمقابل عذرخواهی فرستادگان‌عبّاس میرزاهیچگونه درخواست‌سختی‌نکرد .به‌همان راضی‌شد که دولت‌ایران مسبّبین‌واقعهٔ سفارت روسیّه رادرطهران‌تنبیه کندوحاجی‌میرزامسیح‌را نفی‌بلدنماید

حتی امپراطور از دو کرور تومانی که هنوز از بابت غرامت جنگ ایران بروسیّه بدهکار بود یک کرور آنرا پیشکش قدم خسرومیرزا کرد و برای وصول کرور دیگر پنج سال مهلت داد و به این ترتیب خسرومیرزا و همراهان او در سوّم رمضان ۱۲۴۵ به تبریز برگشتند و غائلهٔ قتل گریبایدوف به این شکل خاتمه یافت و عبّاس میرزا از آنکه آن کار به این خوشی و ارزانی صورت انجام پذیرفته بسیار شاد گردید .

- ۳ -

محمد خان امیر نظام زنگنه و میرزا تقیخان امیر

(محمدخان امیرنظام زنگنه پسر حاجی علیخان و از فرزندزادگان شیخعلیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی است . محمد خان در ایام نیابت سلطنت عباس میرزا از کرمانشاه به تبریز آمد و در سلك ملازمان او داخل شد و چون مردی کافی و دانا بود روز بروز در خدمت ولیعهد ترقی کرد و مورد ستایش و توجه او قرار گرفت تا آنجا که عباس میرزا اورا به امارت نظام کل عساکر آذربایجان برگزید و امیرنظام در دورهٔ دوم جنگهای ایران وروس در خدمت ولیعهد مصدر خدمات مهم گردید و بشرحیکه دیدیم در مأموریت به پطرزبورگ (ازشوال ۱۲۴۴ تا رمضان ۱۲۴۵) بمعیت خسرو میرزا و سفر به ایروان (رجب ۱۲۵۳) بهمراهی ناصرالدین میرزا ریاست واقعی نمایندگان ایران بااو بود و ازهردو مأموریت که دراولی امیر کبیر بسمت مستوفی نظام و دردومی بامقام وزارت نظام التزام خدمت اورا داشت باتوفیق و نیکنامی بایران برگشت و قدروعزتش افزون گردید)

(یکسال بعد از آنکه محمد خان امیرنظام از سفر پطرزبورگ برگشته بود چون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه از طرف فتحعلیشاه مأمور نظم ولایات شرقی ایران وسرکوبی طاغیان آن حدود شد ادارهٔ امور آذربایجان یکسره در کف کفایت امیرنظام قرار گرفت ودر تمام مدتی که نایب‌السلطنه در آن حدود بود (از سال۱۲۴۶تا۱۲۴۹) محمدخان امیرنظام آذربایجان‌را بخوبی اداره‌میکرد وپیوسته‌اسلحه وسپاه از این ایالت به‌مشرق‌ایران به‌خدمت‌ولیعهد‌میفرستاد وازاو وازوزیرش‌میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام دستورمیگرفت واوضاع حوزهٔ محولهٔ‌به‌خودرا مرتباً به‌اطلاع ایشان میرساند واگرچه اسم حکومت آذربایجان و نیابت‌از عباس میرزا با فریدون میرزا پسرپنجم اوبود لیکن زمام واقعی کارها را امیرنظام دردست داشت وعباس میرزا در این باب اورامختارمطلق ساخته بود .)

بعدازفوت‌عباس‌میرزادرخراسان(شب‌دهم‌جمادی‌الثانیه۱۲۴۹)و مراجعت محمد میرزا از آنجا به تبریز به‌سمت ولایت عهد امیرنظام همچنان‌درمقام سابق خودباقی‌بود تاآنکه‌درسال‌بعدخبرفوت‌فتحعلی‌شاه‌به‌آذربایجان‌رسید وامیرنظام‌دراین‌تاریخ دریکی‌ازنقاط سرحدی آذربایجان وخاك‌عثمانی‌بود وباسرعسکرعثمانی‌درباب استردادداموالی که‌ازتجّارایرانی‌به‌غارت‌رفته‌بودبه‌مذاکره‌اشتغال‌داشت. محمدمیرزاو میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام‌اورا به‌عجله به‌تبریزخواستند وباردیگرزمام ادارهٔ آذربایجان‌را اسماً به‌عهدهٔ فریدون‌میرزاوباطناً به کفایت‌محمد‌خان زنگنه‌امیرنظام سپردند وخود به‌طهران حرکت کردند ومیرزا

تقیخان فراهانی از این تاریخ دیگرا گرچه یکسره درخدمت امیرنظام زنگنه داخل گردید اما به‌علت‌حرکت قائم مقام به‌طهران در دستگاه فریدون‌میرزا نیزهمان‌سمتی‌را که قائم‌مقام نسبت به‌عباس‌میرزاداشت نسبت به‌این‌شاهزاده پیدا کرد.

در تمام دورهٔ صدارت‌میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که از رجب ۱۲۵۰ تا سلخ‌صفر ۱۲۵۱ بیشتر طول نکشید امیرنظام ومنشی‌ومستوفی و وزیراو میرزا تقیخان‌فراهانی به‌نظم امورلشکری و کشوری آذربایجان‌اهتمام داشتند. بعد از آنکه محمد شاه درسلخ صفر ۱۲۵۱ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌را به‌آن وضع فجیعی که میدانیم کشت و میدان برای‌اسب‌تازی مدعیان صدارت‌باز شد اللهیارخان آصف‌الدوله دولّوخال محمدشاه که از اوان‌سلطنت‌این‌پادشاه به‌ادارهٔ امورخراسان‌مأمورشده‌بود بی‌اجازه‌و باعجله به‌طهران آمد تاشایدخواهرزاده زمام‌صدارت‌رادر کف اونهد، غافل از آنکه محمدشاه اختیار خودرا قبلا کرده وازمدتها پیش دل‌و دین درراه ارادت‌ملاعباس بیات ایروانی‌یعنی‌حاجی‌میرزاآقاسی‌باخته بود. به‌همین‌نظرشاه آصف‌الدوله‌را باعتاب‌تمام به‌خراسان بر گرداند و چون درهمین‌ایام‌هم محمدخان امیرنظام زنگنه‌را باچند فوج نظامی از تبریز به‌طهران‌خواست‌جماعتی‌چنین گمان‌میکردند که‌شاه‌میخواهد اورا به‌صدارت بردارد. اما درهمان اوقات‌حاجی‌میرزا آقاسی‌صدراعظم شد وامیرنظام‌چندی‌بعد کماکان به‌شغل‌سابق به‌تبریز بر گشت و این‌بار محمدشاه اسم‌حکومت آذربایجان‌را بربرادر دیگرخود قهرمان‌میرزا پسرهشتم‌عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌وبرادربطنی‌خود گذاشت‌واورا به‌این سمت روانهٔ تبریز نمود. قهرمان‌میرزا که به‌نام خود فوجی ازجوانان

خوش تناسب آذربایجانی‌را به‌اسم قهرمانیّه برای خدمات خود ترتیب داده بود تابیست‌ودوم ذی‌القعدهٔ ۱۲۵۷ که تاریخ فوت‌اوست حکومت آذربایجان‌را درعهده داشت ودرتمام این‌مدت به‌استثنای‌دوماه آخری ازدورهٔ حکومت‌او امیرنظام کماکان ریش‌سفید کل آذربایجان‌و آمرو ناهی امور آن سامان بوده و در دورهٔ همین حکومت قهرمان میرزا است که امیرمذکوربا ناصرالدین میرزا ولیعهدبه‌ایروان برای‌ملاقات نیکلای اول امپراطورروسیه رفته است (رجب۱۲۵۳) .

وفات محمد خان امیرنظام زنگنه در نیمهٔ رمضان سال ۱۲۵۷ (دوماه ویك هفته‌قبل‌ازمرگ قهرمان‌میرزا) درتبریزاتفاق‌افتاده [1] و فرهادمیرزامعتمدالدوله‌این‌دوعبارت‌را برای‌تعیین‌سال‌فوت‌او به‌حساب جمل یافته: یکی « وا از امیرنظام » ، دیگری: «آه از امیرنظام» که هردو باسال۱۲۵۷ برابر است به‌شرط آنکه دردومی‌الف«آه»را دوالف بحساب بیاوریم .[2]

«پس‌ازوفات امیرنظام وامیرزاده قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظربه‌قابلیت‌ذاتی‌واستعدادجبلی‌میرزامحمدتقیخان‌رابه‌منصب‌وزارت‌ـ نظام‌سرافرازساختندوخدمات‌مرجوعهٔ‌امیرنظام‌مرحوم‌رابه‌عهدهٔ‌میرزاـ محمد تقی‌خان مفوّض وموکول‌داشتند ومیرزا محمد تقیخان‌نیز سالها بامحمدخان امیرنظام نشست وبرخاست نموده بود وازرفتار وسلوك و آداب دانی اواخذ طرق سلوك‌نموده‌درخدمت مرجوعهٔ به‌خود چندان

۱ـ ناسخ‌التواریخ در وقایع سال۱۲۵۷و منتظم ناصری در وقایع همین سال (ج۳ص۱۸۰) که درآنجابه‌جای محمدخان امیرنظام محمدخان‌امیرتومان‌چاپ‌شده.

۲ـ زنبیل، ص۱۵٤.

کاردانی وخیرخواهی ظاهر نموده بود که محل وثوق و اعتماد پادشاه مرحوم گردید. حاجی میرزا آقاسی این معنی را از پادشاه مرحوم ادراك نموده هم‌در آن اوقات میرزا محمد تقیخان‌را به‌سفارت دولت‌علیهٔ روم نامزد نموده روانهٔ آن مرزوبوم ساخت.» (تاریخ‌نو ورق۲۳٤)

بعدازفوت‌محمدخان‌امیرنظام‌وقهرمان‌میرزا که قریب به یکدیگر اتفاق‌افتادمحمدشاه برادردیگرخودبهمن‌میرزارا به‌حکومت آذربایجان فرستاد وچون‌جانشینی‌جهت‌امیرنظام زنگنه اختیارنشد میرزاتقیخان که دراین تاریخ وزیر نظام بود در حقیقت قائم‌مقام امیرنظام زنگنه گردید وروزبه‌روزقدرتش‌افزایش‌یافت. نادرمیرزامؤلف‌تاریخ تبریز گوید که : «چون محمدخان‌راشاگردی کرده بود زودترمطاع شد . همهٔ‌لشکر آذرآبادگان‌جزاو کس‌ندانستندی وفرمان اوببردندی [۱] .» به‌قول‌همین‌مؤلف‌چنانکه‌درمقدمهٔ‌سفارت‌امیر به‌ارزنةالروم‌نقل‌خواهیم کرد حاجی‌میرزاآقاسی برترقیات روز افزون واهمیت یافتن امیردر آذربایجان‌اندیشه‌ناك‌ودررشك‌بود. بهمین‌علت‌اورا دراوایل‌سال۱۲۵۹ به‌مأموریت‌ارزنةالروم‌روانه کرد تاهم‌راه نفوذ اودرآذرآبادگان‌بسته باشد وهم اگر در این مأموریت توفیقی نمی‌یابد سرشکسته و خفیف برگردد وراه‌ترقیات آینده براومسدودشود. امیربه‌ارزنةالروم‌حرکت کرد و در اواخر سال۱۲٦۲پس‌ازخاتمهٔ‌کارسفارت‌وعقدمعاهده‌به‌تبریز برگشت وبعدازاندك مدتی استراحت ورسیدگی به‌کارهای خود عازم طهران‌شد و در اوایل سال ۱۲٦۳ درطهران بود .

از اواخر سال ۱۲٦۲ چنانکه بعد به‌تفصیل درذکر فتنهٔ سالار

۱ ــ تاریخ تبریز، ص ۵۰ .

بیان خواهیم کرد دشمنان حاجی میرزا آقاسی در یك عده از ولایات علناً بنای عصیان را گذاشتند وچون محمدشاه هم مریض وغالباً بستری بود و ولیعهد هم هنوز سنّی نداشت این عاصیان موقع را برای برانداختن دولت حاجی میرزا آقاسی و یافتن استقلال مناسب یافتند. بزرگترین این فتنه‌کنندگان اللّهیارخان آصف الدّوله دولّو و پسران او بخصوص حسنخان سالار بودند. آصف الدوله که خیالی جز گرفتن صدارت نداشت و به‌علّت تعلّق شدید محمّدشاه به‌حاجی میرزا آقاسی نتوانسته بود بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام برجای او بنشیند دائماً درخراسان وطهران تحریك میکرد و با بهمن میرزا حاکم آذربایجان نیز سری وسرّی داشت و او را به‌وعدهٔ ولایت عهد و نیابت می‌فریفت وچون بازار راازهرجهت آشفته کرد خود درسال ۱۲۶۳ عازم مکّه شد .

بعد ازآنکه حاجی میرزا آقاسی ازاین واقعه اطلاع یافت در صدد عزل وآزار بهمن میرزا برآمد وچون در این موقع میخواست که خسروخان گرجی رابه‌والیگری کردستان بفرستد محرمانه به‌او گفت که ازراه زنجان به‌حوزهٔ مأموریت خود برودوچنین شهرت کرد که خسروخان عازم تبریز است تا بهمن میرزا رادستگیرسازد . بهمن‌میرزا ازترس از بیراهه خودرا به‌طهران رساند و هرقدر خواست که به‌خدمت حاجی میرزا آقاسی برسد حاجی اورا برخود راه نداد. ناچار بهمن‌میرزا با اضطراب تمام خودرا به‌محمّدشاه رساندومحمدشاه اورا امان‌داد. سپس حاجی به‌بهانهٔ کشیدن حساب آذربایجان اورادرزحمت انداخت. بهمن‌میرزا به‌سفارت روس پناهنده شد وبعدها ازراه گیلان به‌قراباغ قفقازیّه‌رفت‌ودرآنجا بود تادرحدودسال ۱۳۰۰ فوت کرد .

بعدازفرار بهمن میرزا ازتبریز حاجی میرزا آقاسی ومحمّدشاه تصمیم گرفتند که ولیعهددولت یعنی ناصرالدین میرزا را به‌رسم زمان فتحعلیشاه برای اقامت در تبریز روانهٔ آذربایجان نمایند. به‌همین نیّت درهفدهم صفر ۱۲۶۳ ولیعهد ازطهران عازم آن سرزمین گردید. پیشکاری و وزارت ولیعهد دراین سفر درعهدهٔ میرزا فضل‌اللّٰه‌علی آبادی ازمستوفیان خاصهٔ عهد فتحعلی‌شاه که نصیرالملك لقب داشت، واگذار گردید. بر گشتن میرزا تقی‌خان وزیر نظام هم از طهران به تبریز پس از مراجعت از ارزنةالرّوم واستراحت مختصری درتبریز چنانکه گفتیم درهمین ایّام صورت گرفته.

اگر چه در رسیدن امیر به طهران بعد از چهار سال سفارت فوق‌العادهٔ ارزنةالرّوم ودادن تفصیل کار مأموریت خود به‌حاجی میرزا۔ آقاسی این مرد به‌قول مؤلّف‌تاریخ تبریز براو خرده‌ها گرفت[۱] لیکن باز به همان سمت سابق یعنی وزارت نظام به تبریز بر گشت و در اوان ورود ناصرالدین میرزا ولیعهد به‌آذربایجان بر مقام اوّلی خود مستقر بود و دراین دوره اوّل کفایتی که از او بروز کرده خواباندن شورش اشرار تبریز بود که درماه جمادی‌الثّانیه ۱۲۶۳ برای غارت خانه‌ها وقتل عام ارامنهٔ آن شهر قیام کرده بودند، تفصیل این واقعه را نادرمیرزا مؤلّف تاریخ تبریز که خود شاهد آن بوده چنین نقل می کند:

۱ـ تاریخ تبریز ص۵۱ ـ جهانگیرمیرزا درتاریخ نومینویسد: «وزیرنظام بامصالحه نامهٔ‌جدید معاودت‌نموده به‌خدمت پادشاه مرحوم دردارالخلافه مشرف‌شدند وحاج میرزاآقاسی بنای بد سلوکی باایشان گذاشته وایشان نیزبعد از تشریف‌بردن ولیعهد به‌ولایت آذربایجان ازدارالخلافه روانهٔ‌آذربایجان گردیدند ونه ماه نکشید که جوهرذاتی واستعداد فطری خود را درخدمات دولت علیه ایران ظاهرساختند.»

«اشرار و الواط تبریز بهانه‌ای به‌دست کرده به کوی ارامنه تاختند و شورش در انداختند و به غارت سراهای مسیحیان پرداختند . هنوز چند خانه به‌تاراج نرفته بود که میرزا تقی‌خان وزیر نظام و محمّدخان بیگلربیگی و کدخدایان و بسی از سپاهیان به کوی ارمنستان شتافتند و با هزاران زحمت مردم‌را از برزنهای آن کوی براندند ، و آن غوغائی بس بزرگ بود اگر نه اهتمام وزیر نظام و نرمی دستور ملك نصیرالملك نبود کار بجائی کشیدی که نامی زشت برای ایران بماندی [۱] من در آن هنگامه بدرگاه شدم که شنیدم بدانجای مردمان غوغا انبوه‌اند . آنجا رسیدم میدان و دفترخانه و صحن دیوانخانه پر از اشرار و عوام بود . شاهنشاه به‌دیوان نشسته و رنگ از رخان پریده عامّه هریك به کاری مشغول . تنی چند از آبگیر آب می‌نوشیدند ، برخی چپق همی کشیدند، تنی چند به سایه نشسته بودند و فریاد همی کردند که باید مارا مأذون سازی که امروز همهٔ مسیحیان راپاره کنیم . پادشاه بفرمرد امروز بمانید من همهٔ آن مسیحیان که خلاف کرده‌اند فردا بدار کنم ، کجا آن گوش که استماع کند . تا نزدیك غروب این فتنه فرونشست و بیست باب سرای ارامنه به‌تاراج رفت . پس وزیر نظام را دیدم دامنها به کمر زده دبّوسی به‌دست داشت و سواره همی تاخت، و سرای ما بسته به کوی ارمنستان بود» [۲] . باز نادر میرزا راجع به‌همین دوره

۱ـ بهانهٔ مردم دراین شورش آن بود که چند روز قبل از آن سگی ازقنسولخانهٔ روسیه مفقودشده و بیگلربیگی تبریز چند نفررا که به‌سرقت آن سگ متهم میدانست محبوس کرده بود . مردم از این بابت که حکومت چند تن مسلمان را به‌خاطر یك سگ آن هم متعلق بیك نفرمسیحی درزندان انداخته متغیرشدند و برضد مسیحیان قیام نمودند .

۲ ـ تاریخ تبریز، ص ۱۹۷ .

ازایّام وزارت نظام میرزا تقی‌خان می‌نویسد :

« میرزا تقی خان وزیر نظام بـه همان نزدیکی از ارزنةالرّوم به درگاه رفته بود به تبریز آمد به وزارت سپاه ولیعهد حکمرانی همی کرد بس به‌هوشیاری، من به تبریز بودم ، آن‌حضرت روزباردادی تانیم‌روز، شب‌نیز با ندما وشعرا بودی.» ۱

-۴-

مسافرت به ایروان

در رجب ۱۲۵۳

در سال ۱۲۵۳ موقعیکه محمّدشاه در خراسان و فرهاد میرزا معتمدالدوله به‌نیابت ازاو درطهران بودبه‌شاه‌خبررسید که امپراطور روسیّه نیکلای اوّل (سلطنتش از ۱۸۲۵تا۱۸۵۵ میلادی مطابق ۱۲۴۱ تا۱۲۷۱ هجری قمـری) به عزم گردش به بلاد قفقازیّهٔ جنوبی یعنی ولایاتی که در جنگهای بین‌روس‌وایران از ایران منتزع شده‌می آید وبه‌سرحدممالك شاهنشاهی نزدیك‌می‌شود.محمّد شاه مأموری‌مخصوص از خراسان به طهران پیش فرهادمیرزا فرستاد که تحف و هدایائی لایق به تبریز پیش محمّدخان زنگنه امیرنظام بفرستد واو را مأمور کند که به‌همراهی ناصرالدین میرزا ولیعهد که در این تاریخ قریب به‌هشت سال‌داشت‌به عنوان استقبال و اظهار ملاطفت از جانب پادشاه ایران عازم ایروان گردد .

محمّد خان امیرنظام پس ازرسیدن تحف و هدایای ارسالی از

۱ ـ تاریخ تبریز، ص ۱۹۷.

طهران ووصول دستورمحمّدشاه باولیعهد وجمعی دیگر از همراهان عازم ایروان گردید ودرماه رجب۱۲۵۳ به‌آن شهر رسید ، همراهان ولیعهد وامیر نظام عبارت بودند از:

۱ ـ حاجی ملا محمود نظام‌العلماء تبریزی معلّم‌ولیعهد، [1]

۲ ـ عیسی‌خان پسرمحمّد قاسم‌خان اعتضادالدوله قوانلو برادر مهدعلیاوخال ناصرالدین‌میرزا ولیعهد،

۳ ـ محمّد طاهرخان قزوینی مأمورمخصوص‌محمّدشاه وحاجی میرزاآقاسی که ازخراسان برای تهیّهٔ‌اسباب‌سفرولیعهدو تقدیم‌هدایاو نامهٔ مخصوص محمّد شاه آمده بود ، [2]

٤ ـ میرزا محمّد تقی فراهانی وزیر نظام (یعنی امیر کبیر) ،

۵ ـ میرزامحمّد حکیمباشی،

٦ـ میرزاعلی‌اکبرتبریزی‌مترجم.

پس از ورود ولیعهد و امیرنظام و همراهان ایشان به ایروان از طرف‌امپراطورنیکلا بارون رزن‌مترجم‌مخصوص‌به‌احوال پرسی‌آمدو فردای آن روز ایشان را پیش امپراطور برد .

خلاصهٔ شرح این ملاقات را از روضة‌الصّفای ناصری ذیلاً نقل می کنیم :

۱ـ او درتاریخ سال ۱۲٦۲هجری قمری کتابی بعنوان «الشهاب الثاقب فی ردالنواصب» تألیف کرده که‌درتبریزچاپ شده است (دانشمندان‌آذربایجان ص۳۸۱) وهموست که دراین شهرباباب مناظره کرد ، وفاتش درسال۱۲۷۲اتفاق‌افتاد(منتظم ناصری‌جلد سوم‌ص۲۳٤).

۲ـ محمد طاهرخان قزوینی ازگماشتگان قدیم نایب السلطنه عباس میرزا بود وپس‌ازاین مأموریت چون میرزا اسدالله خان نوائی وزیرمازندران مرد محمد- شاه اورا با لقب وکیل‌الدوله به‌آنجا فرستاد .

« چون به‌منزل خاصّ اعلیحضرت ایمپراطور اعظم رسیدند در اطاقی بزرگ که متّصل به‌اطاق خاصّ ایمپراطور بودفرود آمدندو بر کرسیهاو صندلیها برنشستند. ناگاه اعلیحضرت ایمپراطور اعظم دری ازدرهای منزل‌خودرا برگشاده‌حضرت ولیعهدرا ازصندلی برداشته دربر گرفته به‌اندرون‌اطاق‌خاصّهٔ‌خودبرد. عیسی‌خان‌قاجار نیز بی‌فاصله‌از قفای ایشان بدان‌اطاق‌درآمد. ایمپراطور دیگرباره دررا ببست ، وشاهزادهٔ ولیعهد رادردامن‌وبر ران‌خود بنشاند وبنیاد ملاطفت‌ومهربانی کرد و ولیعهد رابه‌خنده‌وتبسّم وسخن وتکلّم تکلیف وترغیب همی‌فرمود . انگشتری الماس گرانبها که به‌صورت همایون ایمپراطور مصوّربود از انگشتر مبارك برآورده به‌انگشت‌اشرف‌اعلی کردوفرمود که هروقت ازاوقات هرچه میخواهی‌از این‌عمّ بزرگ بینی خود بخواه که‌به‌توخواهدداد. دیگر باره‌در برابر را گشاده جناب امیر نظام وعالی‌جناب حاجی‌ملا- محمود معلّم رابه‌درون‌خواند واز آن پس‌میرزا محمّدتقی وزیرنظام‌و محمد طاهرخان وکیل‌را که حامل هدایا بودبخواست ونامهٔ مودّت- ختامهٔ شاهنشاه ایران خلدالله‌ملکه با رشته‌های مروارید و بافته‌های کشمیری واسبهای ترکمانی وعربی‌را به‌حضور آوردند ومیرزا محمّد حکیمباشی‌ومیرزاعلی‌اکبرتبریزی مترجم نیزدرآمدند . چون‌جناب امیرنظام رابه‌واسطهٔ نقرس‌دردپائی بوداعلیحضرت‌ایمپراطور اعظم از کمال مرحمت ورأفت دست برشانه وکتف امیرنظام نهاده فرمود که پای‌تودردمیکندبنشین. امیرنظام‌امتثال‌امراعلی‌رابرصندلی‌فرونشسته‌و اعلیحضرت ایمپراطوروسایرامراهمچنان‌ایستاده بودند وبه‌شاهمیر- خان دیلماج فرمود که از امیرنظام بپرس که هر یك از همراهان

ولیعهد را معرّفی کند ، پس حـال عالیجناب معلّم را پژوهش فرمود . امیر نظام گفت که از عظمای علمای آذربایجان و معلّم سرکار نواب شاهزاده ولیعهد است . مترجم جواب را به ایمپراطور عرض کرده دیگر باره از جانب ایمپراطور به حاجی مذکور سفارش کرده که در تربیت و تعلیم این گوهر گرانمایه کمال اهتمام نمای که مورد اجر و نفع دنیا و آخرت و دعای خلایق خواهی بود، من نیز تربیت و تعلیم ولیعهد را به تو می سپارم. حاجی عرض کرد که چون رجوع این خدمت به قلب دو شاه بزرگ که دل هریك محلّ الهام غیبی است بروز کرده امید که به توجّه ایشان از عهدهٔ خدمت توانم برآمد . بعد از ترجمهٔ این سخن مایهٔ خشنودی و تحسین اعلیحضرت ایمپراطور شده پس احوال محمّد طاهرخان وکیل را باز پرسید. مترجم عرض کرد که امیر نظام عرض می کند که نوکر بزرگ نایب السّلطنهٔ مغفور بوده، در آن حضرت محرمیت داشته و اکنون حامل هدایاست .جواب فرمود که محرمیّت به نایب السّلطنه منصب بزرگی است. پس استفسار از حال میرزا محمّدتقی فراهانی نمود . امیر نظام عرض کرد که مستوفی نظام بوده به واسطهٔ خدمت اکنون به وزارت نظام رسیده و در سفر سابق در پطرزبورغ به حضور مبارك ایمپراطور شرفیاب شده. ایمپراطور فرمود که الحمد لله یك بار دیگر رفیق خود را دیدیم . بعد از آن به لغت روسی فرمود که احوالت خوبست، وزیر نظام هم به زبان روسی عرض کرد الحمدلله از التفات ایمپراطور اعظم . از آن پس حال میرزا محمّد حکیم را پرسید. عرض شد که حکیمباشی ولیعهد است. پس التفات به میرزا محمّد حکیمباشی فرموده گفت پای امیر را زود معالجه کردی و من از تو راضی شدم . امیر نظام از روی صندلی برخاست که بایستد، دیگر بار

ایمپراطور دست بر دوش امیر نهاده حکم به‌نشستن فرمود وچون در وقت ورودنشانی به‌میرزاعلی‌اکبر داده‌بودبه‌وی‌فرمود نشان تومبارك باد و پس از این تفقدات شاهزاده ولیعهد را اذن رجعت به‌منزل‌داده باامراروانه‌شدندوایمپراطوردراطاق‌بربست . درهنگامی که‌ازپله‌های عمارت به‌زیرهمی‌رفتند قوطی‌انفیهٔ مرصّع به‌الماس‌به‌امیرنظام التفات فرموده از دنبال آورده به امیر دادند و امیر با دست تواضع کرده انفیه‌دان رادربغل‌نهاده روانه شد. شاهزاده وهمراهان به‌منازل‌خود تشریف‌فرماشده به‌استراحت پرداختند . چندنفر صاحب منصب آمده یك قوطی انفیه‌دان به‌جهت عیسی خان خالو آوردند و یکی برای محمّدطاهرخان ودیگری‌به‌جهت میرزاتقی‌خان وزیرنظام و به جهت عالیجناب حاجی‌ملامحمود دویست عدد باجاقلو وبه‌انعام حکیمباشی پنجاه‌عدد باجاقلوآوردند .چون محمّدآقا فرزند حاجی معظّم‌الیه در خدمت‌حضرت‌ولیعهدبودیك حلقه‌انگشتری‌برلیان‌به‌جهت وی‌مرحمت شد وفرمود که چون حاجی از علماست نشان به ایشان دادن شایسته نبود ، قیمت قهوه برایش نقد فرستادیم . علی‌الجمله‌پس از نیم ساعت اعلیحضرت ایمپراطوراعظم ازمنزل بیرون‌آمده براسب یك‌نفر قزّاق سوار شده اسبهای ارمغانی ایران را دیده وتحسین کرده ازآنجا به کالسکه رسیده‌سوارشد وروزدیگربه‌اشارت حضرت‌ولیعهدهمراهان رکاب قصد مراجعت نمودند واز روز ورود تا زمان رجوع هشت روز بود . »

دراین‌حکایت صحبت‌ازآن‌است که‌نیکلای‌اوّل امپراطورروسیّه به‌زبان‌روسی از امیر احوال‌پرسی کرد واونیز به‌روسی جواب داد .

البتّه امیر که‌جوانی باهوش بود و در تبریز در دستگاه نایب السّلطنه و قائم مقام ومحمّدخان امیرنظام با مترجمین روسی و بعضی از مأمورین رعیّت روسیه سروکار داشته ودر سفارت خسرومیرزا به روسیّه هم در مدت هشت نه‌ماه اقامت همیشه باروسی‌زبانان حشر ونشرمیکرده به زبان روسی آشنائی پیدا کرده‌بوده‌وشایدهم تاحدی‌ازعهدهٔ‌فهم وتکلم بدآن لسان برمی‌آمده، امّابه‌نظرنمی‌آید که‌مرحوم‌امیردراین‌زبان تحصیلاتی کرده وبه‌دقایق‌ورموزآن کماهوحقّه آشنائی پیدا نموده است. چه‌او درایّامی که وزارت خارجه را در عهده داشته در ملاقات و مذاکرات باوزیرمختارروسیه همیشه‌به‌وسیلهٔ مترجم ازقبیل‌نظرآقایمین‌السّلطنه گفتگومی کرده است. [۱]



سفارت ارزنة الروم

درسال ۱۲۵۶ محمودپاشا والی سلیمانیه اضطراراً به‌خاك ایران پناه جست. محمدشاه ازاوحمایت کرد وبه‌دربارعثمانی فشارآورد که محمود پاشارا به‌مقام سابق‌خود برقرار نماید واحمد پاشابابان‌را که به‌جای‌اوآمده معزول سازد. دربارعثمانی‌احمد پاشارامعزول ساخت، لیکن‌محمودپاشارابه‌مقام سابق برنگرداند. باردیگرمحمد شاه دراین خصوص‌به‌دولت عثمانی‌مراجعه‌نمود وجداً خواست که محمودپاشاوالی سلیمانیه شود وبه‌والی‌اردلان‌رضاقلیخان‌امر کرد که‌اگرجوابی‌مساعد نرسیدبه‌معیت‌محمود پاشا به‌خاك عثمانی حمله‌نماید. ترکان عثمانی‌هم

۱ـ مقالات گوناگون، دکتراعلم‌الدوله ثقفی، ص ۲۰۳.

درمقابل این تهدید عساکری به‌سرکردگی عبدالله‌پاشا بابان برادر احمد پاشا والی معزول سلیمانیه در آن طرف سرحد گرد آوردند. رضاقلیخان والی به‌خاك عثمانی حمله برد، لیکن شکست یافت و برای آنکه محمد شاه برخطای او اطلاع نیابد شرحی مغلطه مانند به‌شاه نوشت تا غضب اورا به‌جنگ باعثمانی تحریك کند. محمدشاه امر داد که سپاهیانی درهمدان جمع آورند و به‌تجار ایرانی مقیم خاك عثمانی اطلاع داده شد که آنجارا ترك نمایند و شاه خود تصمیم داشت که برای این جنگ حرکت کند.

ازابتدای سلطنت محمدشاه تااین ایام يك سلسله حوادث ناگواری درسرحدات دو دولت اتفاق افتاده بود که با اختلافات دیگر هیچوقت نمی‌گذاشت که بین دولتین حالت صلح وصفا برقرار شود، بلکه روز به‌روز شکایت و اعتراض یکی‌را بردیگری شدت می‌بخشید. اهم این حوادث واختلافات ازقرارذیل بود:

۱ ـ قهرمان میرزا برادر محمد شاه که والی آذربایجان بود وقتی به ولایت بایزید تاخته و عده‌ای از آبادیهای آنجا را غارت کرده بود،

۲ـ درهمین ولایت کردانِ رعیّت عثمانی اموال یکی ازقوافل ایرانی‌را به‌چپاول‌برده بودند،

۳ـ درسال ۱۲۵۱ خان‌محمود ازرؤسای عشایر کرد عثمانی‌ساکن حدود دریاچهٔ وان دو ولایت قطور وخوی‌را مورد تاخت وتاز وغارت قرارداده بود،

۴ـ داروغهٔ رواندوز به‌حدود ناحیهٔ مرگور و کوهستان‌اطراف

اورمیه[1] تاخته بود ،

۵ـ دولت ایران شکایت داشت که والی بایزید برخلاف قانون مقداری از عشایر ایرانی را به خاك عثمانی کوچانده ،

۶ ـ دولت ایران مقداری پول از بابت حق چرای عشایر سلیمانیه که تابستان به ایران می آمدند از دولت عثمانی مطالبه داشت ،

۷ـ دولت عثمانی از طرفی دیگر شاکی بود که دولت ایران ناحیهٔ پل زهاب را که باید به عثمانی ملحق شود واگذار نمیکند ،

۸ـ ازجمیع این موارد اختلاف بدتر واقعهٔ محمره بود که درسال ۱۲۵۳ موقعی که محمد شاه به محاصرهٔ هرات اشتغال داشت اتفاق افتاد. تفصیل این واقعه را عیناً از «رسالهٔ سرحدیهٔ» میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله مهندس باشی که در این موقع ازطرف ایران در دربار استانبول سفیر کبیر بوده نقل میکنیم :

«آن اوقات (یعنی موقع سفر محمد شاه به هرات) که به علت آزادی گمرك محمره و خوش سلوکی حاکم روز به روز گمرك بصره و آبادی آنجا مختل بود این معنی بر طبع منافق علیرضا پاشا والی بغداد ناموافق و کَلّ آمده منتهز فرصت می بود و به مفاد قل موتوا بغیظکم رفتار می نمود. غیبت پادشاه دین پناه را ازمقر خلافت برای اجرای نیت باطل خود غنیمت و بهترین وسایل فرصت شمرده علی الغفلة به استعداد زیاد به محمره هجوم آورد. حاکم آنجا با جمعی از اعراب که همان ساعت دسترس بود حرکت مذبوحی کرده به مقابلهٔ او شتافت ودرپیش روی قشون دولتی که همراه علیرضا پاشا بود تاب مقاومت نیاورده روی برتافت. اکثری از جمعیت او

۱ـ اصل : ارومیه (ا. ا.) .

مقتول وقلیلی به‌شهر واطراف فراری ودر گوشهٔ اختفا وانزوا متواری گردید. قشون عثمانیه بدون مانـع وبلافاصله داخل‌شهرشده تمامی خانها وکاروانسرا و انبارها را که به‌اموال‌تجاردولت‌علیه پربودغارت و خیرگی بی‌نهایت کرده رجال آنجاراقتل وصبیان ونسوان آنهارااسیرو به‌بغداد مراجعت‌نمودند.این‌خبر که دردورهرات‌به‌سمع امنای دولت جاوید ثبات‌رسیدشکایت‌تامّهٔ شدیدبه‌اولیای‌دولت‌عثمانیه نوشته‌بواسطهٔ فدوی که آن‌ایام‌به‌عنوان‌سفارت کبری دراسلامبول اقامت‌داشت مدعی ترضیه وخسارت گشتند. فدوی نیز بعض سفرای دول متحابّه را باخود شریك‌ساخته دوسه‌مجلس‌باوزیردول‌خارجه‌ویك‌مجلس‌باصدراعظم آن دولت‌دراین باب گفتگووحقیقت دولت‌علیه‌را درادعای‌خسارت‌وترضیهٔ مذکوره‌به‌ایشان‌ثابت کرد.ایشان‌ازراه‌طفره‌ومغلطه‌این‌مسئله‌را به‌میان آوردند که محمره ملك ماست ازتوابع بصره وبغداد محسوب وتعداد میشود، مابه‌رعیت‌وعاصیان‌خودتنبیه کرده‌ایم‌حالا که‌دولت‌ایران‌ادعای ملکیّت محمره‌را می‌نماید وبه‌آن‌سبب‌خسارت‌وترضیه میخواهددراین صورت‌دوفقره‌محل‌نزاع‌میشود: یکی‌حالّ، دیگری‌محلّ.اگرثابت گردید که محلّ‌یعنی‌محمره وتوابع‌ملك دولت‌ایران‌است آنوقت‌حالّ‌نیزتابع محلّ‌وادعای دولت‌ایران حق ومسجّل‌خواهدبود.لهذا باید اول‌تحقیق مسئلهٔ محلّ‌بعمل‌آمده‌پس‌ازآن درحالّ گفتگوشود. بواسطهٔ این‌نحو اشتباه‌کاری وجواب صواب‌نماسایرسفرا ازتقویت فدوی تقاعدورزیدند تااینکه سلطان محمود مغفوروفات کرده[۱] قشون او که باابراهیم‌پاشا جنگ داشتند شکست یافت وکپتان پاشا کشتیهای‌جنگی عثمانیه را

۱ ـ وفات سلطان محمودثانی وجلوس عبدالمجید درسال ۱۲۵۵ اتفاق افتاد.

بالتمام نزد محمدعلی‌پاشا برده تسلیم‌او شد. فدوی وقت‌را مناسب‌دانسته به‌بهانهٔ احضار چهارماهه چاپاری بدارالخلافه آمده مراتب را به‌حاجی میرزا آقاسی مرحوم حالی نمود. او در مقام تلافی به‌خیال تسخیر بغداد افتاده برای اجرای این مدعا شاه جنت آرامگاه مغفور را به‌بهانهٔ سفر اصفهان حرکت داد. محمدخان مصلحت گذار مرحوم که همیشه تملق از دولت عثمانیه میکرد وخود راخیرخواه آن دولت به‌نظر میداد فرصت یافته به‌رجال دولت عثمانیه رسانید که فلانی در این حالت ضعف دولت عثمانیه به خیال تلافی قتل و غارت محمره از اینجا بدون احضار اولیای دولت ایران چاپاری روانه شد که فرصت را فوت نکرده امنای دولت ایران را به انتقام مقدمهٔ محمره واداشت کند. اولیای دولت عثمانیه که حقیقةً منتهای ضعف ایشان بود از این حرف محمد خان مضطرب شده به تعجیل تمام صارم‌افندی را به سفارت دولت ایران مأمور و به‌اندك فاصله از فدوی روانه‌ساخته باطناً به‌موجب دستخط حضرت سلطان‌مجید مرخص نمودند که خسارت وقتل‌وغارت‌محمره‌را تاسیصد هزار تومان بگذراند. سوء سلوك و عدم علم واحاطهٔ حاجی مرحوم و نقصان تدبیر و کمال اغراق گوئی او که‌قدر خسارت را بدون سند و دفتر تاچهارپنج کرور ادعا ومذکور می‌نمود ومقالات رکیکه می‌گفت باعث رنجیدگی وقهر صارم افندی وموجب تضییع این همه‌حق دولت گردید. صارم‌افندی که زمام اختیار سلطنت‌را دردست آن‌چنان آدم تنگ‌ظرف دیدبرای‌ملاحظهٔ‌صرفهٔ‌دولت‌خود دستخط سلطان‌را بهیچ‌وجه‌بروز نداده‌و به‌هیچ مطلبی از مطالب‌متعدداین دولت انجام‌نداده به‌اسلامبول مراجعت کرد واز آن روز تاحال به‌خلاف‌حق وبرای دفع مایقال ادعای ملکیت محمره مألوف رجال دولت عثمانیّه و معروف مکاتبه ومکالمهٔ ایشان

گردیده.» [1]

درموقعی که محمدشاه به‌تحریك حاجی میرزا آقاسی ظاهراً برای تنبیه اشرار و الواط اصفهان و باطناً برای جنگ باعثمانی به‌این شهر حرکت کرده بود یعنی در اواخر سال ۱۲۵۵ سلطان عبدالمجیدخان به‌امپراطور روسیه متوسل شد تامیان ایران وعثمانی واسطهٔ مذاکره شود و کار اختلافات بین این دودولت از جمله مسائل سرحدی را به‌وسیلهٔ انجمنی حل نماید. امپراطور روسیه مراسله‌ای به محمد شاه نوشت وقرارشد که نمایندگان طرفین درانجمنی جمع آیند وکلیهٔ مسائل موردخلاف ازجمله قضیهٔ محمره وخطوط سرحدّی‌را فیصل دهند.

میرزا جعفر خان مشیر الدوله در رسالهٔ مذکورهٔ خود چنین می نویسد:

«وقتی که حاجی مرحوم به‌خبطهای خود منتقل شد دولتین انگلیس و روس که هردو باطناً حامی دولت عثمانیّه بودند به‌خیال آنکه خود را به‌عنوان توسط دخیل این کار وچارهٔ اهونی برای این امر ناگوار بنمایند حاجی مرحوم‌را واداشت کردند که مجلس گفتگو برقرار ومطالب طرفین بواسطهٔ وکلای ایشان درمجلس مزبور وحضور وکلای دولتین واسطتین گفتگو و اظهار شده به‌تراضی طرفین قراری‌داده اصلاح‌ذات‌البین نمایند. محل مجلس وکلای اربعه بلدهٔ ارزنة‌الروم وفدوی ازطرف دولت علیه باختیار تام مأمور آن‌مرزوبوم گردید. اتفاقاً در تبریز به‌شدت تمام ناخوش و چندماه بستری شد. درین بین بدتر ازحکایت محمره مقدمهٔ قتل‌وغارت کربلای معلّی به‌دست حاجی نانجیب نجیب‌پاشا والی بغداد به‌آن طرز

---

۱ ــ نقل از رسالهٔ سرحدیهٔ میرزا جعفر خان مشیرالدوله که در سال ۱۲۷۲ تألیف شده (نسخهٔ خطی نگارنده).

که به‌احدی در این‌عصر پوشیده نیست اتفاق‌افتاد .»

اما تفصیل واقعهٔ کربلا به‌شرحی است که عیناً از کتاب زنبیل[۱] حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله نقل می‌شود :

«بواسطهٔ کثرت اوباش و رنودنظام کربلا ازهم گسیخت و هر فاجری‌درهر بلدی که‌مستوجب‌عقوبت‌می‌شداز ترس‌سیاست‌حاکم آن‌بلد بمفاد ومن‌دخلهاکان آمناً به‌عتبات‌عالیات می گریخت‌تاکار به‌جائی‌رسید که از ازدحام اوباش که به‌اصطلاح اهل کربلا «یارامباز» می گویند رشتهٔ اختیار ازدست حاکم کربلا که گماشتهٔ پاشای بغدادبود بیرون رفت سهل‌است که پاشای بغداد رانیز کسی اطاعت نمی کرد و خراج نمی‌داد، بلکه‌به‌زوّار ومجاورین‌وسکنهٔ آنجامجال زیست‌نماند. هرچند نفر از یارمباز سری داشت که علم‌عصیان می‌افراشت و علیرضا پاشای بغداد که‌دوازده سال درآن سامان به‌حکومت قیام و اقدام می‌نمود ازعهدهٔ این‌کاربرنیامد تامحمدنجیب پاشارا ازدولت عثمانی باین کار مأمور واورا ازحکومت شام معزول‌و به‌حکومت بغداد و توابع که در دولت عثمانی‌حاکم بغداد حکم وزیر ثانی‌دارد منصوب نمودند و آن نابکار بس‌سفّاك وبی‌باك و غدّار ومکاربود. هنوزدرحکومت استقراری نگرفته‌بود که لشکربه‌جانب کربلا کشید وتوپهای اژدردهان به‌قلعهٔ کربلا بست. معلومست که‌اجماع‌عوام‌درمقابل‌قشون‌نظام‌صورت‌نخواهد گرفت ، بناء علی‌هذا تیغ‌بیرحمی را آخت و به‌قتل واسر سکنهٔ آنجا پرداخت. پس‌ازسه روز محاصره به‌روز یازدهم شهرذی‌الحجة الحرام سنهٔ ۱۲۵۸ هجری کربلارامفتوح‌ودل‌دوستان‌اهل‌بیت رامجروح‌ساخت.

---

۱ ـ صفحهٔ ۳۵۰ـ ۳۵۱.

سه‌ساعت حکم‌قتل‌عام دادو آنچه‌محقق‌شد نه هزار نفر در آن روز از حلیهٔ‌حیات‌عریان‌شدند و آنقدرمال وجواهرواثاث‌البیت و کتاب وزرو سیم‌بغارت‌رفت که‌محاسب‌فهم‌وخیال از تعدادو تذکار آن مجال‌نمی‌یابدو درصحن مطهرحضرت عباس اسب واستر بستند ودرمیان‌رواق حضرت عباس‌وجناب خامس آل‌عبا سلام‌الله‌علیهما هر که‌را یافتند کشتند، بجز خانهٔ‌حاجی سیدکاظم‌رشتی که‌اورا امان‌داد براحدی‌ابقا نکردندهر که توانست گریخت‌وهر که ماندرشتهٔ‌حیات را گسیخت والواح‌را درروضهٔ منوره شکست ودل احباب‌راخست وکان‌ماکان ووقع‌ماوقع پس‌از قتل عام قراری در امر ولایات داد ودر چهاردهم شهر مزبورمراجعت کرد.»

خبراین‌واقعهٔ‌مولمه‌مقارن‌ایام‌عاشورابه‌حاجی‌میرزاآقاسی‌رسید، ولی‌حاجی ازترس‌تولید هیجان عمومی تامدتی‌از افشای‌آن خودداری نمود.اماپس ازآنکه بالاخره مردم‌آن‌قضیه رافهمیدند به‌شاه وحاجی فشارآوردند وحاجی به‌ظاهر حکم به‌تجهیز سپاه وتهیهٔ اسباب جنگ داد،ولی باطناً‌تحت‌تأثیرالقاآت سفرای‌انگلیس وروس واقع‌شده‌بهمان قناعت کرد که‌دولت عثمانی درمقام عذرخواهی وترضیه‌خاطر اولیای دولت‌ایران‌برآید واختلافات‌چنانکه سابقاً‌قرارشده‌بود با عقدانجمنی درارزنةالروم حل‌شود.

به شرحی که سابقاً گذشت دولت ایران برای ریاست هیئت نمایندگان‌ایرانی‌درانجمن ارزنةالروم میرزا جعفر خان مشیرالدوله سفیر کبیررا که در این‌تاریخ درطهران بود معین نمود. مشیرالدوله ازطهران‌عازم‌تبریز گردید، ولی‌چون به‌آن شهررسید به‌بستر‌بیماری افتادو بیماری اوطولانی شد.

سواد عریضهٔ میرزا جعفر خان مشیر الدوله از تبریز به حاجی میرزا آقاسی به تاریخ ذی‌الحجه ۱۲۵۹ :

«فدایت‌شوم کمترین نظر به‌تأکیدوفرمایش‌جناب‌مولانا‌تعالی‌و استماع خبر مأموریّت نوری افندی وکیل‌دولت عثمانی‌عزم‌جزم‌داشت که‌انشاءالله روزپنجشنبه بیست وچهارم شهر حال‌ازدارالسلطنهٔ تبریز به‌ارزنةالروم روانه شود . همهٔ تدارك سفرزا برای‌آن روزمهیّا داشته دواب مکاری کرایه نموده بود . از قضا روز چهارشنبه ناخوشی و انکسارمزاج‌عارض‌شده‌بستری گردید . به‌قول اطبا ذات الجنب‌است . دوسه‌روزاست که اطبای‌فرنگ مشغول معالجه هستند وبدین واسطه البته‌فرنگیهاهم گزارش رابه‌خدمت معروض‌خواهندداشت . امیدوارم که انشاءالله دوسه روزدیگر رفع ناخوشی‌شده بدون ملاحظهٔ نقاهت محض اطاعت امرعالی که‌مخلصین رابهترین مایهٔ‌حیاتست روانهٔ‌مقصد شود . چون چاپار روانه و عرض مراتب واجب بود لهذا بدین مختصر عریضه‌جسارت گشت. زیاده‌عرضی‌نیست،امیدوارم که‌درجنب‌رأی‌مولانا تعالی که‌حضوروغیاب را به‌یك‌اسلوب بینا وداناست صدق‌عرض فدوی معلوم گردیده محمول به‌اهمال و کوتاهی‌نشود ، ۲۶ ذی‌حجه درتبریز عرض‌شد،امرالعالی‌مطاع»(پشت‌کاغذ)مهر: عبده‌الراجی‌جعفرالحسینی.

حاجی‌میرزاآقاسی که‌به‌حلّ‌اختلافات بین‌ایران و عثمانی‌علاقهٔ شدید وعجلهٔ بسیارداشت دستور داد که میرزا تقی‌خان فراهانی که در آن تاریخ در آذربایجان وزیرنظام بود به‌جای مشیر الدوله عازم ارزنةالروم گردد وریاست‌هیئت‌نمایندگان ایران را در عهده داشته باشد و این‌کار یعنی انتصاب میرزا تقی‌خان امیر به‌سفارت‌ارزنةالروم

ظاهراً به‌اشارهٔ کلنل شیل نمایندهٔ انگلیس درطهران صورت گرفته است .[۱]

سوابق روابط بین‌مرحوم‌امیروحاجی میرزا آقاسی‌درست معلوم نیست، ولی به‌حدس‌وقیاس می‌توان دریافت که حاجی نسبت به مرحوم امیر که پروردهٔ دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ومحمدخان‌زنگنه امیرنظام دو دشمن سابق اوبوده نبایستی نظری خوش داشته بباشد بخصوص که دراین‌تاریخ امیرنظام‌زنگنه به‌تازگی مرده و امیر کبیر در حقیقت‌در آذربایجان‌بجای او نشسته بودو سپاه آذربایجان همه‌از او اطاعت کامل داشتند .

نادرمیرزا درتاریخ‌تبریز درهمین‌باب چنین می‌نویسد :

« همهٔ‌لشکر آذرآبادگان جزاو کس ندانستندی و فرمان او ببردندی. این شهامت وزیرایران حاجی میرزا آقاسی راگران بود. فرصت‌همی‌جست که‌وزیرنظام‌را مالش‌دهد وبراندازد.هیچ‌دست‌نیافت که‌مردی‌بی‌نیازوسخت وجیه‌بود. تادولت عثمانی‌راباایران‌کاوشی‌پدید آمد ونزدیك شد که‌کار به‌رزم کشد . انجام براین‌نهادند که فرستادهٔ بزرگ به‌ارزنةالروم رود .آنجا که‌به‌کارهانزدیك‌است‌بارجال عثمانی دیدار وگفتارنماید وسخن‌های کینه‌آور کوتاه کند . حاجی را وقت به‌دست‌آمد . این‌مردرا نامزد کرد که‌آنجارود. چون‌کاری‌نه‌خرداست آنجا ضایع شود.»[۲]

بدبختانه به‌علت دست نداشتن به‌اسنادرسمی درست‌معلوم‌نیست

۱ـ کتاب خانم شیل،صفحهٔ ۲۰۱.

۲ ـ تاریخ‌تبریز، ص ۵۰ ـ ۵۱ .

که‌مدت‌اقامت بالنسبه طویل امیر در ارزنة‌الروم (نزدیك به‌چهار سال) چگونه گذشته حتی‌تاریخ صحیح حرکت و عدهٔ همراهان او که‌جزء نمایندگان‌ایران‌محسوب می‌شده‌اند معلوم‌نیست. همین‌قدر مسلم‌است که‌اودر اوایل‌سال ۱۲۶۰ به‌این‌مأموریت رفته ودر اوایل ۱۲۶۳ بـه ایران برگشته است. جهانگیرمیرزا در«تاریخ‌نو» می‌نویسد:

«حاجی میرزا آقاسی درخدمت پادشاه چنان‌مصلحت دیـد که وزیرنظام دولت‌علیه‌ایران رابرای رفع‌این‌نقار واتمام این کار که با دولت علیهٔ‌روم‌به‌میان آمده مأمور به‌سفارت آن دولت‌نماید. نظر به‌این مصلحت دید نوشتجات دوستی‌نوشته وزیرنظام به‌سفارت‌دولت‌علیهٔ‌روم مأمور گردید. وزیرنظام‌دراوایل‌سنهٔ ۱۲۶۰ ازدولت‌علیه‌ایران به‌دولت علیهٔ روم‌رفته درمملکت‌ارزنة‌الروم به‌حکم‌امنای‌آن‌دولت باسرعسکر آن‌ولایت گفتگو آغاز نهاد. حاجی‌میرزا آقاسی که باوزیرنظام‌صفائی نداشت و وجود اورا درایران ودرخدمت پادشاه‌جهان مخلّ امر خود می‌دانست‌اهتمام‌در گذشتن‌امورایشان‌نمی‌نمود، چنانکه‌اکثر نوشتجات ایشان‌را درمیان‌نوشتجات حاجی‌میرزا آقاسی‌بعدازوفات شاه‌مرحوم و رفتن‌حاجی به کربلای معلی همچنان سر به مهر نگشوده یافتند!

القصّه وزیر نظام تا۱۲۶۳ در ارزنة‌الروم مانده ودر آن اوقات حاجی برای‌تضییع وتخریب وجود شریف‌وزیرنظام خواهشی از دولت علیّه‌روم نمود، مضمون آنکه دولت علیه ایـران‌را مأذون نمایند که مسجدی در دارالسلام بغداد دولت علیهٔ ایران بنانهاده به‌آداب تشیّع پیشنماز تعیین شود که شیعه‌مذهبان مملکت‌بغداد درآن‌مسجد بدون تقیّه به‌آئین‌وآداب جعفری اذان‌نماز گفته فریضه‌ادا نمایند. وزیر-

نظام‌در اظهار این خواهش تأمل‌نموده‌وبه‌حاجی نوشته‌بودند که واضحست که‌دولت‌علیهٔ روم این‌خواهش‌راقبول نخواهندفرمود وازآن گذشته برای ملت‌ودولت ایران‌این‌خواهش‌چه‌فایده‌دارد وحاجی‌میرزاآقاسی قبول این‌معنی‌را ننموده دوباره اصراربه‌وزیر نظام نموده‌بودند که بایدبااظهاراین‌معنی وخواهش‌اقدام‌نمائی . وزیرنظام‌ناچاراستمزاج‌ـ گونهٔ ازخواص سرعسکر ارزنةالروم که وکیل دولت علیهٔ‌روم بود نموده بودند . به‌محض دریافت نمودن دولت علیهٔ روم این‌خواهش را که سفیردولت علیهٔ‌ایران‌درنظردارد علماومفتیان‌بلدرا تحریك‌نموده بودند که عوام الناس آن ولایت‌را جمع نموده به‌منزل سفیر دولت ایران‌ریخته ..... الخ»(ازتاریخ نو تألیف جهانگیرمیرزا)

نمایندهٔ عثمانی‌دراین انجمن انوری افندی و نمایندهٔ انگلیس کلنل ویلیامس [۱] و نمایندهٔ روسیه کلنل دینز [۲] بود .

درتواریخ فارسی عهدقاجاریه‌شرح بالنسبه مفصلترراجع به‌این سفارت وحوادث مربوط به‌آن تفصیلی‌است که درروضةالصفای ناصری مسطور است . چون اخبار دیگری درباب این سفردرسایر منابع‌آن ایام نیست که مشروحتر وبهتر ازنوشتهٔ روضة الصفای ناصری باشد ما دراینجاعین آن‌را نقل‌میکنیم واگراحیاناً درسایرمنابع‌مطالبی زیاده برآن یامغایرآن بیابیم‌آن‌را نیزدرحاشیه یادآورمیشویم . این‌است عین نوشتهٔ روضةالصفای ناصری درباب مأموریت امیر به‌ارزنةالروم و وقایعی که در طی‌آن رخ داد :

«معظم‌له (یعنی امیر کبیر) درروزحرکت‌ازآذربایجان قریب

۱ـ Col. Williams ۲ـ Col. Dainese

دویست نفر از صاحب منصبان معتبر توپخانهٔ مبارک که وافواج قاهره همراه داشت ودر کمال جلال ونهایت وقار وغایت نظام روی به راه آورد. دراول خاك روم به منزلی که مسمی است به قزل دیزج یك نفر یوزباشی وپنجاه سواره نظام به استقبال آمدند تعظیم نظامی کرده به همراه بودند ودرورود به منزل اظهار میهمانداری کردند ودم ازمیزبانی زدند. جناب وزیر سفیر قبول ننموده جواب داد که ما بهیچوجه تفاوتی درمیان دولتین علیتین نمی‌دانیم وانواع ملاحظات با مستقبلین به ظهور آورد وتا ورود به ارزنة ـ الروم ایشان را به مهربانی میزبانی می‌نمود وبعد ازورود به ارزنة الروم قایم مقام با فوجی ازعسکر وسرتیب وسرهنگ ازجانب جناب اسعد پاشا به استقبال آمدند ووزیر سفیر را به خانه‌ای که برای او خالی کرده بودند منزل دادند و شیرینی آوردند و دویست تومان نقد به اسم خرج به ناظر وزیر اظهار نمودند قبول نیفتاد. روز دویم ورود دو نفر صاحب منصبی که از دولتین بهیّتین انگلیس و روس مأمور متوسط بودند به دیدن وزیر آمدند وسفیر سه روز پس از ورود پاشا را دیدن نمود، یك روز بعد پاشا به بازدید آمد. قبل ازورود وزیر نظام سفیر دولت عثمانیه به ارزنة الروم آمده وفات یافته بود، لهذا پس از سه ماه دیگر انور افندی [1] مأمور شده به احترام تمام وارد شد. قرار مجلس مکالمه را چنان دادند که روزی درمنزل وزیر سفیر میرزا تقی خان و روزی در منزل جناب انور افندی ودوروز دیگر درمنزل مأمور متوسطین دولتین گفتگو نمایند و بیانات یکدیگر را نوشته جواب وسؤال را به متوسطین

---

۱ ـ وفات انور افندی به سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاد، روزنامهٔ وقایع اتفاقیه نمرهٔ ۲۴ (رمضان ۱۲۶۷).

دولتین می‌دادند، بعدازجواب مطلبی به مطلبی‌دیگر رجوع می‌افتاد. تفصیل سؤال وجواب که‌در هیجده‌مجلس به میان آمد در سفارتخانهٔ دولت‌علیّه مضبوط‌است وصورت آن‌مکالمه به‌مطاوله کشید ومدت چهار سال‌جناب‌وزیر سفیردر ارزنةالروم توقف داشت واز دولت ابـد مدت مخارج او وهمراهانش بدو می‌رسید ودر کمال جلال ونهایت انضباط امرحرکت‌می‌نمود. چون‌مدت‌سفارت ازحدّ گذشت بعضی‌ازهمراهان را که‌ضرورتی‌نداشتند روانهٔ آذربایجان کردو خودباسی نفردرآنجا بماند ومنتظر جواب وقراردولتی بود وازجانب وزیرسفیر قدغن بلیغ به‌عمله‌ونایب وکل‌همراهان شده بود که با مردم مخالطه ننمـایند و بی‌جهت به‌شهروبازارنگردند واگر به‌حسب ضرورت رفتن به‌حمّام یا بازار لازم‌شود به‌ساعتی معینّ بازآیند واگر دقیقه‌ای ازآن بگذرد به‌سیاست ومؤاخذت برسند.

ازغرایب اتفاقات این که خانه ومنزلی که اسعد پاشا حاکـم ارزنةالروم به‌جهت‌نزول جناب‌وزیرنظام‌معین ومعلوم کرده بود همانا ازخانه‌های مردی ازکسبهٔ آن شهربود ودراین مدّت توّقف اجاره و کرایهٔ آن خانه به صاحبش نرسیده، پاشارا به‌گمان که سفیر کرایه دهد وسفیررا بالعکس تصورآنکه‌حاکم ازجانب دولت علیه‌اجارهٔ‌اورا داده صاحب خانه چون مدت توقف سفیر وزیر رامتمادی دید اززیان خوداندیشه‌مند شده خواست‌تدبیری کند که‌سفیر ازآن خانه بیرون رود. کودکی خردسال‌را باهمراهان وعملهٔ سفیر متهم‌ساخته واورا درحوالی منزل یکی‌ازعمله‌جات وزیر انداخته درشهر افتاده خلایق را به‌منازعه ومخالفه باهمراهان سفیر تحریك کرد. جمعی ازرفقا و همکاران وی باوی موافقت‌نمودندوبه کوی‌وبرزن وبازارومساجدرفته

به‌ناخوبتر صورتی نسبت فساد به‌عملهٔ وزیر سفیر مذکور نمودند، بازاریان و عوام و متعلقین آن کودك بد نام اجتماع کرده درخدمت قاضی تظلّم برند واز قباحت آن نسبت زور و تهمت دروغ تکلّم نمودند، کار به عرض پاشا رسید. اسعدپاشا نیز به‌شبهت درافتاده «کهیا» را با آن غوغا و اجماع به‌جانب سفیر وزیر روانه ساخته آن کس را که بدو نسبت فساد می‌دادند بخواست . جناب میرزا تقی خان پاسخ داد که در صورت صدق ایـن تهمت و تشخیص آن‌فاعل به‌حکم شرع اسلام و سنّت رسول انام هرچه شارع مقدس و مفتیان بلد حکم‌نمایند معمول خواهد داشت . چراغعلی خـان نزد انورافندی واسعد پاشا رفته قـرار شد که درمحضر هریك ازعلمای‌شهر که مقرر شود رفته قطع این دعوی کنند ودر آن شب سراسر اهالی‌شهر اتفاق کرده درمنزل پاشا اجتماع نمودندو گفتند که فردا تمام‌دکاکین وبازارها را خواهیم‌بست‌وهرچه عجم‌ایرانی در این شهرسا کنند خواهیم‌به‌قتل آورد . علی‌الصّباح ازدحام واجتماع کرده باغلبهٔ تمام و کثرتی‌کامل روی به‌سوی خانهٔ سفیر وزیر نهادند و دست به‌افکندن‌سنگ‌ورها کردن تفنگ گشادند . عمله‌وهمراهان جناب وزیرنظام که زیاده‌از سی‌نفر نمانده‌بودند متحیر شده به‌حفظ خـود پرداختند ، اضطراراً درخانه‌را به‌روی خودفرو بستند ، خلایق هجوم نموده آتش دربنیان در زدند ، از این سوی خارج آتش افروزی و از سوی داخل آبریزی در گرفت ، چون پاشنهٔ در تنگهٔ آهن محکـم بود آتش مؤثر نیفتاد ، نردبانهـای بلند آورده براطراف دیوار خانـه برنهاده‌به‌فراز برآمدند وازنشیب‌نیز به‌آتش‌زدن‌دروب و کندن‌جدار پرداختندو آبی‌هم که‌از خارج‌داخل آن‌عمارت می‌شدبستند .همراهان

سفیر درکارخود متحیر ومضطرب‌شده ناچار به‌مدافعهٔ اعدا ومحافظت احبّا اهتمام کردند. جناب سفیرقدغن فرمود که تفنگ نیندازند و احدی‌را مجروح نسازند، تفنگهای بی گلوله رامنع ننمودودراثنای این‌حادثه میرزاحسن نام ازچاکران‌وزیرنظام ازشدت‌واهمه و خوف ازغلظت‌خاتمه‌فراررا برقرار رجحان‌داده‌خودرا ازبالای‌مهتابی به‌زیر افکنده‌راه گریز درگرفت، جمعی‌اورا تعاقب کرده گرفته به بازار قصابان برده میش‌وارپاره پاره‌نمودند. مقارن‌این‌اتفاق گروهی ازاهل غوغا به‌فراز بام‌رفته خودراازبام به مهتابی‌خانه رسانیدند. ازدری از قهوه‌خانه‌ای که‌اوطاق‌نشیمن وزیرنظام‌درآن‌مهتابی‌بودداخل‌قهوه‌خانه شده‌یك‌نفردیگرازعملهٔ سفیررا گرفته‌باطپانچه‌وخنجرمقتول کردندو آن کشته را به‌بام برده پاره پاره ساخته اعضای متفرق ومتلاشی اورا ازبام‌به‌زیرافکندندوبیشترازملازمان‌سفیرحربه‌هازده مجروح کردند. چراغعلی‌خان را نیز گلوله زدند ولی مقتول نشد. سفیر در آن خانه محصور وبه‌ناگزیرمتوقف مانده‌نه‌قوت محاربه‌ونه‌قدرت‌مهاربه‌داشت. به‌مضمون فرّمن‌القطر وقعد تحت المرزاب، از پیش‌لطمهٔ‌سنگ اندك واپس‌تر رفته سنگی‌دوسه برآن کوه وقارآمد، رخصت‌داد که‌مشتی ساچمه ریزه درتفنگ وطپانچه‌ریزند و برایشان بازند تامخوف‌شده بازکردند یاازخیرگی وچیرگی‌بازمانند. ملازمان‌عالی‌چنین‌نمودند. چندتن ازآن‌جسوران متهور مجروح‌شده از شدت بی‌تابی مهتابی را خالی‌کردند. اسعدپاشا حاکم‌شهرچون مادهٔ خلاف و نزاع را چنان غایظ‌دید ازسوء خاتمت ووخامت عاقبت این‌بلوای عام‌اندیشه مندشده به‌اتفاق جناب کلنل دینز وکیل دولت بهیّهٔ روسیه به درخانه و منزل

وزیر نظام آمده حکم کرد که در بگشایند تا آمده در پهلوی سفیر نشسته اورا محافظت نمائیم و این غلبه و غوغا و هجوم و بلوا را فرو نشانیم. چاکران جواب دادند که اگر منظور شما این است که پس از فتح باب و دخول در این جناب خلایق ریخته مارا بکشند وفردا جواب دهید که اجماع امّت بود و چنین امری روی نمود و خبر لاتجتمع امتی علی الضّلاله را حجّت سازید اولاً اجماع را متفرق کنند ثانیاً به درون آئید. اسعد پاشا با وکیل دولت بهیهٔ روسیه رنجیده باز گشتند و آتش این فتنه هردم بالا گرفته در تزاید بود تا اینکه کثرت خلق از سی چهل هزار در گذشت؛ هیاهو وهمهمه و غلغلهٔ آن گروه ولوله در دشت و کوه درافگند. در آن وقت بحری پاشا که منصب فریقی یعنی امیر تومانی داشت و با افواج خود به حفظ و صیانت آن ولایات مأمور بود از این واقعه آگاه شد. چون مردی عاقبت اندیش وصداقت کیش بود فوراً حکم داد که تفنگ دو فوج جمعی اورا که از اهالی ارزنة الروم بودند گرفتند وچهار فوج دیگر را که از عربستان بودند باسرهنگ توپخانه حکم داد که از قفای او بیایند تا تسکین این فتنه کند وسیصد نفر همراه برداشته باطبل وشیپور به سوی منزل سفیر ایران تعجیل کرده گروه اهل اجماع چون نوای طبل و نای استماع کردند چنان تصور کردند که عسکر دولتی به امداد آنها آمده اند و باید مردانه کوشید. به یک بار به شلیك درآمدند وهجوم آوردند. سفیر ایران وهمراهان به هلاکت خود متیقّن شدند. بر نخستین احمال و پاشیدن اثقال وانداختن نقد وجنس اهل غوغا راساعتی مشغول به یغما کردند. چون جناب فریق پاشا قریب شد جماعتی از آن عساکر که به همراه داشت بر اطراف عمارت منزل سفیر گذاشت وروی به خلایق

کرده گفت باز گردیدوقطع وفصل این‌محاکمه رابه‌من واگذارید . اگراین‌جماعت را واجب‌القتل دیدم خواهم کشت والا فلا،چرا باید رفتاری نمائید که دولت‌مارا درمیان جمیع دول بدنام کنید وبگویند که‌اجتماع کردند وایلچی‌دولت علیهٔ‌ایران راکه‌به اصلاح آمده‌بودو مهمان ایشان بود کشتند . الحاصل به‌نصایح فریق‌پاشا عمل نکردند بلکه بدو نیزازدر محاربه درآمده ، وی‌مدارا کرد[1] تا افواج‌اربعه در رسیدند.جماعتی رابه‌فرازبام‌عمارت‌مأمور کرده‌غوغائیان خانه کن را بیرون نمودند ونردبانهای‌اطراف‌را برداشتند و آب‌را که‌بسته‌بودند به‌روی کسان سفیر گشودن فرمود . خود جناب‌میرزاتقی‌خان آمده معذرت‌جست‌وتفقد کرد وازدقایق‌شرایط‌فتوت‌ومروت‌دقیقه‌ای مهمل‌و نا مرعی نگذاشت . پس‌بیرون‌رفته به‌اسعدپاشا پیغام کرد که‌حکم‌به تفرقهٔ‌آن جمع کندوالابه‌ملاحظهٔ‌رفع‌بدنامی دولت‌آل‌عثمان‌باعسکری که‌حاضرند باعوام محاربه خواهم کرد . چون جواب‌صریحی ازجانب پاشانشنید به‌فرازتلی‌رفته باافواج خود گفت که‌آیا شماراضی هستید که‌دولت‌پادشاه وسلطان به‌جهت کشتن سفیر ایران دراین غلبهٔ عوام بدنام‌شود. همه گفتند مامحکوم به‌حکم‌توایم . پس ازاطمینان فرمان داد که‌توپها را پر کردند وافواج مستعد قتال‌شدند . چون‌پاشا مفسده را بدین‌پایه دید نیك‌بترسید . قاضی‌ازجانب اسعدپاشا آمده مردم را متفرق‌ساخت واسعدپاشا ومأمورین‌ومتوسطین‌دولتین علیّتین وقاضی‌و اعیان نزد میرزا تقی‌خان آمده وجراح‌آورند و بمعالجهٔ زخمداران

---

۱ ــ ناسخ‌التواریخ : کاربرفق‌همیکرد ودر میانه چند جراحت برداشت. در گرمگاه این گیر و دار ناگاه عبدالله بیك توپچی با چهار فوج از لشکر فریق برسید .

کوشیدند، اگرچه سفیر نیز دو سه زخم سنگ برداشته بود از شدت غیرت و وقار به ابراز لب نگشود و چون خانهٔ مذکور خراب مانده و سفیر و همراهان بی اوضاع و اسباب ضروریه بودند جناب فریق پاشا بااسعدپاشا قرارداد کـه سفیر و همراهانش را به اردوی نظام خود برده تا منزلی معین شود. اسعدپاشا گفت اگر چنین است باید چند دست ملبوس رومی بیاورند وملبس به آن لباس شده بروند که اهالی شهر ایشان را نشناسند و مجدداً قصد فسادی نکنند. میرزاتقی خان جواب داد که هیهات باچو من پخته‌ای این خیال خامی است که کرده اید، نعوذ بالله من ذلك، هرگز به خلاف زیّ دولت ایران رفتار ننمایم. علی الجمله فریق پاشا سفیر و همراهان او را سوار کرده دوفوج در پیش رو و دوفوج در دنبال معین نموده مجروحین و مقتولین رابـر عرّاده نهاده به اردوی خود برد، چادری پوش دار و چادر- های چند به جهت سفیر و همراهانش برپای کرده به التیام جراحات مجروحان پرداختند. میرزاتقی خان باو کلای دولتین یقریر کرد که دیگر توقف دراین شهر بی فایده است و مستعد مراجعت تبریز شد. و کلا به این امر راضی نشده پس از ملاقات خواهش توقف کردند و نوشته سپردند که اگر تا بیست و دو روز کار بخوبی نگذشت ما را در رفتن شما حرفی نخواهد بود. صورت ضرر و خسارت سفیر و همراهان او را خواسته چاپار به دولت علیّهٔ آل عثمان فرستادند و از آن حادثهٔ بوالعجب اخبار نمودند. درروز بیست و دویّم یوسف بیك ملقّب به یاور حرب وارد شد. معادل پانزده هزار تومان به رسم ترضیه و اسم غرامت آورده هر پانصد تومان را در مجموعهٔ نهاده سی مجموعه بدست و کلا و ارباب مناصب داده از میان بازار و خانهٔ پاشا به منزل سفیر ایران آورند و تمامت اهالی ارزنة- الرّوم را اتحاد دولتین علّیتین مشهود و معلوم افتاد و از رفتار خـود

ندامت‌وملامت حاصل کردند. جناب‌سفیرایران درقبول آن‌مبلغ‌چند روز مضایقتی‌بلیغ کرده‌وو کلای دولتین دراین امراورا ممانعتی‌شدید نمودند تاساکت شده‌بپذیرفت وخواست که‌به‌حامل تعارفی کند. معلوم شد که به‌امرامنای دولت به‌محض ورودخروج کرده بودوقبل ازوصول تنخواه عارف پاشای‌ایشك‌آقاسی که مستحفظ‌خاصّ حضرت سلطان‌بود واورا صورت سلطان می‌دانستند به معذرت آمده اظهار موّدتهابادولت علیّهٔ عالیهٔ‌ایران کرد. چون‌پاشای یاورحرب که حامل تنخواه‌مذکور بود به‌اسلامبول‌باز گشت وشرح‌فتنهٔ‌شهرارزنة‌الروم بررأی امنای‌دولت علیهٔ عثمانیّه معلوم افتاد اسعدپاشا رابه دارالسّلطنهٔ اسلامبول احضار فرمودند واورا معزول وخانه نشین داشتند وحکـومت ارزنة‌الروم را به فریق پاشای امیرتومان واگذاشتند. پس‌ازچندی پاشائی با دوفوج از افواج شام به‌اخذوقید وقتل وصید مقصرین ارزنة‌الروم دررسید و حکم سلطانی این‌بود که اگر احـدی به‌حمایت مفسدیـن ومقصّرین پردازد چنان‌تصوّر می‌فرمائیم که‌ارزنة‌الروم رادراصل نداشته‌ایم،شهر راخراب وقتل عام‌خواهیم کرد. درملأ عام‌این حکم برخواصّ وعوام املاء وتبلیغ یافت. پس‌ازمحاورات‌ومشاورات‌شبی‌پانصدسوار به‌اطراف‌و جوانب شهرمعیّن نمودند که کسی از مقصّرین فرار نکند و یك فوج را به‌محافظت ومواظبت منزل سفیر ایران میرزا تقی‌خان وزیر نظام بر گمـاشتند. توپهائی نیز که در نارین قلعه بود مهیّا وآماده داشته درگذرها نیز توپهـا گذاشته و عساکر مقرّر کردند. پس از رعایت حزم‌قاضی‌رامعزول کرده کهیای وزیر را نیزعزلت‌دهد. سیصد کس‌از مردمانی که‌مادهٔ فسادشده‌بودند گرفتار وبه‌انبارمجلس‌محبوس داشتند وبعد ازیك ماه پاشای‌یگربا افواج چند به رسم ساخلو به‌ارزنة‌الرّوم

مأمور شده و افـواج مأمورهٔ سابقه را احضار فرمودنـد . روز ورود پاشای جدید فریق پاشابه‌لوازم استقبال او اقبال کرد، قبل از وصول افـواج مجدده صـدای تفنگی بر آمـد و فریق پاشا از فراز زیـن درافتاد. فی‌الفورجان داد و قاتل اومشخّص نگردید . هر کس سخنی گفت . افواج سابقه روانه شدند،جمعی ازمقصّرین رابه‌همراه‌بردند و مورد سیاست سلطانی گشتند . چون لختی از ایّام در گذشت ازجانب دولتین علیّتین احکام مصالحه و ارقام معاهده در رسید و برای تهنیت دولتین علیّتین مجلسی آراستندوچنان که رسم هست شلیك توپخانه کردند وچادری بزرگ خاصّهٔوزیرنظام ایران به‌بیرون شهر زدند . پاشا وتمام ارباب مناصب در آنجا درآمدند و یك فوج نظام را مأمور کردند که دروقت عزیمت میرزا تقی‌خان به‌خیمهٔ مذکور دررکاب او همی رفتند تا پیاده شده نزول کرد . بعد از صرف چای و قهوه پنجاد تومان‌به‌عملجات پاشا انعام کرده وداع کردند و وزیرروی به‌راه‌نهاده یک‌نفر یوزباشی سواره نظام با پنجاه سوار به همراهی و مهمانداری جناب میرزا تقی‌خان وزیر نظام تابه‌سرحدّ ایران که قازلی‌گول بود مأمور آمد . از دولت علیهٔ ایران بسیار سوار به استقبال وزیر نظام آمدند . چون یوزباشی قصد مراجعت کرد یك طاقه‌شال به‌یوزباشی‌و پنجاه تومان به سواران همراه داده آنها باز گشتند ومیرزا تقی‌خان منزل به‌منزل قطع کرده به‌تبریزرسیده وازآنجا به‌دارالخلافهٔ‌طهران آمده شرفیاب حضور مرحمت ظهور حضرت قطب‌السلاطین‌محمد شاه قاجار گردید وعهدنامه را به نظر مبارك رسانید ومورد الطاف خاقانی گردید . »

تاانیجا بود آنچه درروضةالصفای ناصری درجلد دهم درضمن وقایع سال ۱۲۶۲ درخصوص سفارت امیرکبیر به‌ارزنةالروم وحوادثی که درطی آن رخ داده‌مذکور است .

* * *

ازمطالعهٔ این‌شرح که بدبختانه جزئیات آن برما مجهولست پاره‌ای کلّیّات می‌توان استنباط کرد بشرح ذیل :

۱ ـ امیردرحادثهٔناگواری که به‌تحریك‌مفسدین‌وآشوب‌طلبان به خصومت با او ایجاد شده بود کمال خونسردی و متانت از خود ظاهرساخته ، چه اگر ازاین حدّ تجاوز می کرد و عصبانیّت وخشونتی از خود بروز می‌داد بیم آن بود که خود وجمعی‌از همراهانش دراین بلوای عام تلف شوند و خسارتی ترمیم ناپذیر به ایران وارد آید .

۲ ـ کمال مناعت‌شخصی وغیرت‌وطنی امیر که‌هزار دلیل‌دیگر ازسایرراههابرآن داریم‌دراین‌حادثه‌کاملا مشهود شده ، چه‌اودرمدّت اقامت در ارزنةالرّوم و درضمن قیام مردم براو که بسیار نیز سخت و خطرناك بوده همه‌وقت رعایت حیثیّت ایران‌راکه اوسمت نمایندگی آن‌را داشته وحفظ آبروی شخص خود را از دست نداده ودراین راه حتّی از به‌خطرانداختن جان‌خویش وحشت نکرده‌است‌وآنقدردراین مرحله پافشاری نشان داده تا اعتبار وناموس دولت متبوع خودراکاملا محفوظ داشته وتاآنجاکه‌مقدور اوبوده‌است معاهده‌ای به‌نفع مملکت خویش منعقد ساخته وباحلّ اختلافات چندین ساله محترم و سربلند به کشور خودباز گشته است .

برای مزید اطلاع‌متن‌عهدنامه‌ای‌راکه بین امیر ونمایندهٔدولت عثمانی در روز بیست وششم ماه جمادی‌الثّانیّهٔ سال ۱۲۶۲ در شهر

ارزنةالرّوم انعقاد یافته عیناً درج می کنیم .

مقدمه : غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه‌از مدّتی به‌این طرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت‌سنّیه و دولت دوران مدّت علیّهٔ‌ابدی‌الدّوام بادولت علّیه عثمانی بعضی‌عوارض و مشکلات حدوث ووقوع‌یافته‌بود برمقتضای‌التیام‌اساس دوستی‌والفت‌و ضوابط سلم وصفوت‌وجهت‌جامعهٔ اسلامیّه که‌میان دولتین‌علیّتین‌درکار وافکارسلمیّه که طرفین علیّتین بدان‌متّصف می‌باشندبالسّویه این گونه موادّ نزاعیّه را بروجه موافق ومناسب فخامت شأن دولتین علیّتین به تجدید تأکید بنیان صلح ومسالمه و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیّتین‌اظهار برغبت‌وموافقت شده‌برای تنظیم ومذاکره ومواد عارضیّه وتحریر وتسطیر اسناد مقتضیه‌برحسب فرمان همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت کیوان حشمت‌مملکت‌دار مملکت‌گیر آرایش تاج‌وسریرجمال الاسلام والمسلمین جلال‌الدّنیا والدّین غیاث‌الحقّ و الیقین قهرمان الماء والطّین ظلّ اللهٰ‌الممدود فی‌الارضین حافظ‌حوزهٔ مسلمانی داور جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوك جهان خدیو دریا دل کامران شاهنشاه ممالك ایران السّلطان‌بن‌السّلطان‌بن‌السّلطان والخاقان بن‌الخاقان بن الخاقـان محمّد شاه ادام الله تعالی زمام سلطنته فی فلك الاجلال و زیّن قدره بمصابیح کواکب الاقبال بندهٔ درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصورهٔ نظـام و غیرنظام که حامل‌نشان شیروخورشید مرتبهٔ اوّل سرتیپی و حمایل افتخار سبزاست به وکالت مخصوص ومباهی گشته ونیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلك تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرّین و

خاقان‌البحرین خادم الحرمین الشّریفین ذوالشوکة والشّهامة‌السّلطان ابن السّلطان بن‌السّلطان عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزّت ـ نصاب انوری زاده السیّد محمّد انوری سعدالله‌افندی که از اعاظم‌رجال دولت علّیهٔ عثمانیّه وحائز صنف اوّل از رتبهٔ‌اولی‌وحامل‌نشان مخصوص به‌آن رتبه است‌مرخص وتعیین‌شده بروجه اصول عادیه‌بعد از نشان دادن وملاحظه ومبادلهٔ وکالت نامه‌های مبارکه انعقاد معاهدهٔ مبارکه درضمن نه‌فقرهٔ آتیه قرار داده‌شد که دراین کتاب مستطاب بیان‌ودر مجلس منعقدهٔ ارزنة‌الرّوم مبادله‌میشود :

فقرهٔ‌اول : دولتیـن اسلام قـرار میدهند که مطلوبات نقدیّـهٔ طرفین‌را که‌تابه‌حال ازیکدیگرادعامی کردند کلّها ترك کنند ولکن بااین قراربه‌مقاولات تسویهٔ مخصوصهٔ مندرجه در فقرهٔ چهارم خللی راه نیابد .

فقرهٔ‌دوم : دولت ایران تعهّد می کند که جمیع اراضی بسیطهٔ ولایت زهاب یعنی اراضی‌جانب غربی آن‌رابه‌دولت عثمانی ترك کنند و دولت عثمانی نیز تعهّد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب‌یعنی جمیع اراضی جبالیّهٔ آن‌را مع درهٔ کرند به دولت ایران ترك کنند و دولت‌ایران‌قوّیاً‌تعهّدمی کنند که‌درحقّ‌شهرو‌ولایت‌سلیمانیّه‌ازهرگونه ادّعاصرف‌نظر کرده به‌حقّ تملّکی که دولت عثمانیّه درولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یك طور دخل وتعرّض ننمایند و دولت عثمانیّه نیز قوّیاً تعهّد می کنند که شهر وبندرمحمره وجزیرة‌الخضر ولنگر-گاه وهـم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرّف عشایر متعلّقهٔ معروفهٔ ایران است به ملکیّت در تصرّف دولت ایران باشد وعلاوه بر این‌حق خواهند داشت که کشتیهای ایران به-

آزادی‌تمام‌ازمحلّی که شط‌العرب به‌بحرمنصبّ می‌شود تاموضع‌التحاق حدود طرفین درشهرمذکور آمد و رفت‌نمایند.

فقرهٔ‌سیم: دولتین‌متعاهدتین تعهّد می کنند که به این معاهدهٔ حاضره سایر ادّعاشان‌را درحق اراضی ترك کرده ازدوجانب‌بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق مادّهٔ سابقه حدود ما بین دولتین را قطع نمایند.

فقرهٔ‌چهارم: طرفین قرارداده‌اند که خساراتی که بعد ازقبول اخطارات دوستانهٔ دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی‌الاوّل سنهٔ هزار ودویست وشصت ویك تبلیغ وتحریر شده به طرفین واقع شده وهم رسومات مراعی از سالی که تأخیرافتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت وصول و احقاق حق شود از دوجانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند.

فقرهٔ‌پنجم: دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان‌ایران‌را دربرسااقامت داده غیبت‌آنها رااز محل مذکور ومراودهٔ مخفیّه آنها را به ایران رخصت ندهند واز طرف دولتین علیّتین تعهّد می‌شود که سایر فراری به‌موجب‌معاهدهٔ سابقهٔ ارزنةالرّوم عموماً ردّشوند.

فقرهٔ‌ششم: تجّار ایران رسم گمرك اموال تجارت خودرا موافق قیمت حالیّه‌وجاریهٔ اموال مذکوره‌نقداً یاجنساً بوجهی که‌در عهدنامهٔ منعقدهٔ ارزنةالرّوم درسنهٔ هزارودویست وسی‌وهشت در مادهٔ ششم که دایربرتجارتست مسطورشده‌ادا کنندوازمبلغی که‌درعهدنامهٔ مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقرهٔ‌هفتم: دولت عثمانیّه وعده‌می کند که‌به‌موجب‌عهدنامه‌های سابقه امتیازاتی که لازم باشد درحق‌زوّارایرانی اجراداردتا ازهرنوع

تعدّیات بری بوده بتوانند به کمال امنیّت محلّهای مبارک را که درممالك دولت عثمانی‌است زیارت کنند وهمچنین تعهّد می کنند که به‌مراد استحکام وتأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعهٔ طرفین بر قرار باشد مناسب ترین‌مسائل را استحصال‌نمایندتاچنانکه زوّارایرانیّه درممالك دولت عثمانیّه‌به‌جمیع امتیازات نایل میباشند سایر تبعهٔ ایرانیّه نیز از امتیازات مذکوره بهره‌ور بوده خواه درتجارت وخواه در مواردسایره از هر نوع ظلم و تعدّی و بی‌حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهائی که از طرف‌دولت ایران برای منافع‌تجارت وحمایت تبعه وتجّار ایرانیّه به‌جمیع محلهای ممالك عثمانیّه که‌لازم باشد نصب وتعیین شودبغیراز مکّهٔ مکرمه ومدینهٔ‌منوّره‌دولت‌عثمانیّه قبول می‌نمایندووعده‌می کنند که‌کافّهٔ امتیازاتی که شایستهٔ منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشدودرحق قونسولهای سایر دول متحابّه جاری می‌شود در حق آنها نیز جاری شود ونیز دولت ایران تعهّد می کند که بالیوزهائی که از طرف‌دولت عثمانیّه به جمیع محلّهای‌ممالك‌ایرانیّه که‌لازم‌بیایدنصب‌و تعیین‌درحق آنهاودرحق تبعه وتجّاردولت عثمانیّه که درممالك ایران آمد وشد می کنند معاملهٔ متقابله راکاملااجرا دارد .

فقرهٔ هشتم: دولتن‌علیّتین‌اسلام‌تعهّدمی کنند که‌برای‌دفع‌ورفع‌و منع غارت وسرقت عشایر و قبایل که در سرحدّ می‌باشندتدابیرلازمه اتّخاذ و اجرا کنند و به‌همین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت‌خواهند داد . دولتین علیّتین تعهّد می کنند که از عهدهٔ هرنوع حرکات تجاوزیّه مثل غصب وغارت که در اراضی یکدیگر وقوع می‌یابد برآیند. قراردادند که عشایری که متنازع فیه باشد وصاحب

آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب وتعیین کردن محلّی که بعدازاین دائماً اقامت خواهند کرد یك دفعه به ارادهٔ اختیارخود ایشان حواله شود وعشایری که تبعیّت آنهامعلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعهٔ آنها داخل شوند .

فقرهٔ نهم : جمیع موادّوفصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده‌ای که درسنهٔ ۱۲۳۸ درارزنة الرّوم منعقد شده که بخصوصه باین معاهدهٔ حاضره الغاء وتغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه دراین صحیفه مندرج شده باشد کافّهٔ احکام وقوّت آن ابقا شده است وفیمابین دودولت علّیه قرارداده شده است که بعدازمبادلهٔ این معاهده درظرف دوماه یا کمتر مدّتی ازجانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامه‌های آن‌را مبادله خواهند کرد. و کان ذلك فی یوم سادس عشرون شهرجمادی الثّانی سنهٔ هزار ودویست وشصت ودو. »

قبل از امضای این معاهده که به معاهدهٔ دوّم ارزنة الرّوم معروفست یعنی مقارن ایّامی که حوادث ناگواری در آن شهررخ دادو نزدیك بود که جان امیر و همراهان او در این واقعه از دست برود حاجی میرزاآقاسی باردیگر به تهدید دولت عثمانی به لشکر کشی واظهار قصدحمله به خاك عراق ایران شروع کرده بازنمایندگان انگلیس و روس وساطت کردند وحاجی میرزاآقاسی نامه‌ای که متضمّن رؤس دعاوی ایران بود وحاجی در گنجاندن آنهادرمعاهده‌ای که باید به امضا رسد اصرار داشت به دوسفیرانگلیس وروس مقیم طهران نوشت وآن از این قرار بود :

«**فقرهٔ اول :** هرچند این املاك متنازع فیه دولت علیهٔ ایران و

دولت علّیهٔ عثمانی به شهادت تواریخ و کتب جغرافی که اکثر دولتهای بزرگ دارند ومی‌دانند مختص دولت علیهٔ ایران است لکن بنابتوسط اولیای‌دولتین فخیمتین قرارچنین بدهند که محمّره وجزیرةالخضرو لنگرگاه تعلّق به دولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علّیه به‌آزادی از دهنه گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردّد کنند.

فقرهٔ دوم : قرار بدهند زهاب‌تقسیم شود یعنی کلّ کوهستانات آن تعلّق به‌دولت‌ایران دارد وجلگه متعلّق‌به‌دولت‌عثمانی‌خواهد بود که من بعد مشخّص خواهندنمود.

فقرهٔ سوم : تادولت‌عثمانی‌ردّ خسارات مظلومین کربلای معلّی را ننمایند همان جلگهٔ زهاب را دولت علّیهٔ ایران تصاحب خواهند نمود.

فقرهٔ چهارم : رسوم عادیهٔ ییلاقیه را ازسالی که نرسانیده‌اند مابعدها اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غوررسی و کلائی که مأمورخواهند شد کارسازی کنند.

فقرهٔ پنجم : ازسمت خوی ووان وبایزید وغیره الی‌دهنهٔ شطّ ـ العرب مهندسین‌دودولت واسطه ودودولت‌اسلام خطّ سرحدّات‌جانبین را تشخیص بدهند.

فقرهٔ ششم : دولتین علیّتین به‌همدیگر تعهّد خواهند کرد که به‌جهت رفع سرقت ایلات سرحدّ نشین درسرحدّات‌قرار کشیکخانه‌ها خواهند گذاشت.

فقرهٔ هفتم: دولتین علیّتین ازعهدهٔ هرتاخت وتازی که‌ازایلات

همدیگر به خاك یکدیگر روی دهد خواهند برآمد و به ایلات و احشامات که در قطور و اباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیّت ننمایند.

فقرهٔ هشتم: فراریان طرفین را از بزرگ و کوچك وایل و عشایر ورعایا و کسبه عموماً رد نموده تصاحب نکنند، الّا اولادخاقان مغفور را که به‌سمت بُرسه‌برند و مانع از مراوده و مکاتبه و مقاولهٔ آنها باشند.

فقرهٔ نهم: بغیر از دوفقره یعنی ردّخسارات مظلومین کربلای معلّی ورسوم‌عادیّهٔ ییلاقیه همهٔ‌خسارات‌نقدیّهٔ دیگر ازطرفین‌موقوف‌و متروك خواهد بود و جمیع‌فقرات عهدنامهٔ ارزن‌الروم که تغییرداده نشده‌لفظاً به‌لفظ برقرارخواهدبود.»[1]

عین‌همین دستور هم‌ازطهران ازطرف حاجی‌میرزاآقاسی‌برای امیر به‌ارزنةالرّوم فرستاده‌شده بود، لیکن‌چنانکه ازمقایسهٔ آنها با۔ فقرات نه‌گانهٔ‌معاهده که‌سابقاً‌مذکورشدبرمی‌آید امیر به‌علت‌مقاومت شدید نمایندگان عثمانی‌درباب‌قبول بعضی‌فقرات ودخالت‌نمایندگان انگلیس وروس‌درست نتوانست بعضی‌از منظورهای ایران‌را با کمال صراحت در آن معاهده بگنجاند، ناچار در معاهدهٔ دوم ارزنةالروم بعضی فقرات مبهم گنجانده شد وهمانها که بعدبه‌آنها اشاره خواهیم کرد تامدتی اسباب زحمت و گفتگوی طرفین بودو برای حل‌آنها پس‌ازمجلس‌اخیرارزنةالرّوم چندبار دیگرانجمنهائی بین‌نمایندگان ایران وعثمانی‌ودولتین انگلیس‌وروس‌برای تشخیص‌خطوط سرحدّی‌و

۱ ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۶۱.

امور متعلق به‌ایلات دوطرف مرزانعقاد یافت . درماه‌شوال ۱۲۶۲ که بالاخره صورت فقرات نه‌گانهٔ‌معاهدهٔ ثانی ارزنةالروم دراین‌شهرمورد توافق نمایندگان چهار دولت قرار گرفت امیر سوادی از آن را با نامه‌ای به‌طهران پیش‌حاجی میرزاآقاسی فرستاد.سوادنامهٔ‌امیربدست نیامد ، ولی‌جوابی‌را که‌حاجی‌میرزآقاسی درنهم ذی‌القعدهٔ سال۱۲۶۲ به امیر نوشته در دست داریم وآن این‌است :

«عالیجاه‌مقرّب‌الخاقانافرزندا مهربانا نوشتجات وسوادفقرات تسعهٔ قرارنامه را که‌به فارسی‌وترکی مطابق‌یکدیگر نوشته مصحوب چاپارسفارت دولت بهیّهٔ‌روسیه فرستاده‌بودیدرسید وازفاتحه‌الی‌خاتمه مطالعه وملاحظه‌شد. اگرچه‌فقرات مسطوره بادستورالعملی که سابقاً به‌آن‌فرزند داده شد درالفاظ و معانی مغایرت و مباینت کلی دارد و چنانچه‌من مکرّربه‌جناب جلالت‌مآبان‌وزرای‌دولتین فخیمتین واسطه گفته‌ام دولت علیّهٔ عثمانی‌نظربه عدم استیلا واقتداربه‌ایلات وسرحدّ- نشینان خود نمی‌تواند حفظ شروط عهدنامهٔ مقرّره را نمایند چنانچه بعداز تاریخ جمادی‌الاولی ۱۲۶۱ چند فقره خسارات از سرحدداران آن‌طرف به‌این‌طرف رسیده‌است، ازجمله‌یکی ایلات‌عشایراین دولت را که‌به‌عنف درملک خودنگاه‌داشته‌اند اگرمالیاتی بعدازآن تاریخ ازآنها گرفته‌اند بایدرد کنند . دوم خسارتی که ازعبدالله‌پاشای‌بابان به‌دهات کردستان‌رسیده‌است‌ودونفرازصاحب منصبان‌دولتین فخیمتین واسطه رفتند ملاحظه کردند باید ازعهده‌برآیند. سیّم‌قلعهٔ که کار- گذاران این‌دولت علیه در سرحد لائیجان ساخته بودند طایفهٔ بلباس بعداز تاریخ جمادی الاولی داخل‌خاک‌این دولت علیه شده خراب کردندبایدازعهده‌برآیند. چهارم‌جناب‌نجیب‌پاشابه‌شهادت‌قونسولهای

دول خارجه کشتی برای منع دخول سفاین تجارتیه به محمره در شط العرب گذاشت و آنچه مال التجاره به محمره می‌رفت عنفاً به بصره برد و از تاریخ جمادی‌الاولی تا به‌حال آنچه ضرر به گمرك محمره رسیده است باید ازعهده برآیند . دیگر این روزها خان محمودخان ابدال کرد قلعهٔ آخورك را که داخل خاك این دولت علیّه است متصّرف شده‌اند ، استرداد قلعهٔ مزبور به‌عهدهٔ اولیای آن دولت است . علی‌ایّ التقادیر از این قبیل خسارات و تجاوزها بسیار است و تابعد چه حادث شود . مع‌ذلك چون اولیای دولتین فخیمتین واسطه در این کار بسیار زحمت و تصدیع کشیده‌اند که کمال خجالت و شرمندگی را از آنها دارم و نمی‌خواهم زیاده از- این تصدیع بکشند فقرات تسعه را که به‌فارسی و ترکی نوشته به‌مهر و خطّ من ممهور و مختوم است مهر کرده مبادله نموده معاودت نمائید . »

ضمیمهٔ این مراسلهٔ حاجی میرزا آقاسی خطاب به امیر سواد معاهدهٔ ثانی ارزنةالروم است که سابقاً عین آن‌را نقل کرده‌ایم با این تفاوت که در حاشیهٔ معاهده این جمله نیز الحاق شده‌است :

«**فقرهٔ دهم** :این معاهدهٔ حاضره اساس صلح گردیده به‌مراد قرار- دادن تفرعات مواد مندرجهٔ آن و بعضی خصوصیّاتی که تسویهٔ آنها فی‌مابین دولتین لازم است دولتین تعهد می کنند که بعد از تصدیق کردن این معاهده از طرفین وکلا تعیین نمایند .»

همراه کاغذ حاجی میرزا آقاسی فرمانی نیز از طرف محمد شاه « به‌افتخار میرزا تقی‌خان وزیر نظام شرف نفاذ یافته » که سواد آن این است :

« صورت فقرات قرارنامهٔ بین الدّولتین علیّتین ایران و روم را که به‌فارسی و ترکی فرستاده بود به‌توسط اولیای دولت قاهره ملحوظ نظر مبارك افتاد واز مسطوراتش من‌الفاتحه الی‌الخاتمه خاطر اقدس‌را آگاهی حاصل آمد، لهذا به آن عالیجاه امرو مقرر می داریم که صورت قرارنامهٔ فارسی و ترکی‌را که به‌خطّ ومهر جناب جلالت مآب غوث‌الاسلام والمسلمین ناصرالملة والدّین حاجی‌میرزا آقاسی ممهورو مختوم است ازهمان‌قرار مهرومبادله کرده به دربار اقدس پادشاهی معاودت نماید، می‌بایدآن عالیجاه ازقرارمعمول وازحکم قضا شمول تخلّف وعدول جایز نداند. تحریراً فی‌شهر ذیقعده ۱۲۶۲.»

سوادکاغذدیگری‌است که حاجی‌میرزاآقاسی قریب به‌یك‌هفته بعداز کاغذ سابق‌الذّکر خود بالهجه‌ای عتاب‌آمیز وملامت‌انگیز به‌میرزا تقی‌خان امیرمی‌نویسد:

«درباب‌فقرهٔ‌دهم آن‌فرزندنوشته‌بود که‌اولیای‌دولت علیه‌عثمانی ازاین فقره گذشته‌اند و عالی‌جاه انوری‌افندی هم‌در این‌باب اظهاری نکرده است ودرفقرات‌تسعه که‌وکلای‌دولتین‌فخیمتین‌واسطه صورت آن‌رابه‌فارسی و ترکی‌به‌آن‌فرزند داده‌اند که‌فرستاده‌بود نیز اشعاری نرفته‌است، امّا دراینجا جنابان جلالت مآبان وزرای مختار دولتین فخیمتین واسطه می‌فرمایند که اولیای دولت علیهٔ عثمانی ازاین فقره نگذشته‌اند اصرار زیادی در استقرار فقرهٔ مزبوره دارند، سخن آن فرزند بافرمایش‌جنابان معزّی الیهما مغایرت ومنافات کلّی‌دارد. لکن چون‌جنابان معزّی‌الیهمااین‌طورمی‌فرمایند به‌آن فرزندمؤکداً قلمی می‌شود که‌فقرهٔ دهم‌را که‌به‌ترکی‌وفارسی نگارش وبه‌مهرمن‌رسیده

درجوف این نوشته نزد آن فرزند فرستاده شد به فقرات تسعه ملحق ساخته قرارنامه راده‌فقره‌قرار بدهد. ولی‌از آن‌فرزند بسیار بعید است که دروغ‌وخلاف‌به‌من‌بگوید ودولت علیهٔ‌عثمانی‌اصراری دراین فقره ازفقرهٔ دهم داشته باشد به‌من بنویسد که‌آنها ازاین فقره گذشته‌اند واگرچه این‌فقره‌برای‌دولت علیه ضرر ونقصانی‌ندارد، امّا سخن‌دراین است که چرا آن فرزند به‌من دروغ نوشته است. علی ای التقادیر از این که نمی‌خواهم‌زیاده‌ازاین‌به اولیاووزرا ووکلای‌دولتین‌فخیمتین دردسرو زحمتی برسد ونیزمن خودطالب نیستم ازاین‌زیاده متبوعه و مضبطه وتسویه وتعلیمات وتنظیمات ورسماً بشنوم در کمال تأکید به آن فرزند می‌نویسم که‌به‌محض وصول علی‌اکبربیک سلطان‌توپ ـ خانهٔ مبارکه و حصول زیارت ملفوفهٔ فرمان همایون فقرات عشره را که مختوم به مهر من است با اولیای دولت علیّهٔ روم مهر ومبادله کرده معاودت کندوتشکیک‌وتردید راازخود دورسازد،

چه روی راه تردد قضی الامر فقم چه کنی نقش تخیل بلغ اللیل زباه

زیاده‌چه‌نویسد تازمان‌ملاقات‌دائماً‌حالات‌ومهمّات‌را‌اعلام‌دارند، تحریراً فی‌۱۴ شهر ذی قعده ۱۲۶۲.»

از این‌مراسله چنین برمی‌آید که «فقرهٔ دهم» که عین آن‌را پیشترنقل کردیم پیشنهادنمایندگان عثمانی‌بوده ومیرزاتقی‌خان‌امیر زیربار قبول آن نمی‌رفته و بالاخره هم‌آن‌را نپذیرفته و نمایندگان طرف‌را به‌عقیدهٔ‌خودآورده بوده و به‌همین‌شکل هم مطلب را به‌حاجی میرزاآقاسی نوشته، ولی حاجی به‌استناد گفتهٔ سفرای روس وانگلیس درطهران تصوّر کرده‌بوده است که امیر مطلب را برخلاف واقع به‌او

نوشته و به‌همین جهت برامیر خشمناك شده واورا مورد ملامت و عتاب قرارداده وبالاخره به‌قبول آن فقره تن درداده است . ازمشاهدهٔ متن امضاشدهٔ معاهده به خوبی واضح است که این فقرهٔ دهم در آن نیست وحقّ با امیربوده، شایدهم به‌همین علّت است که حاجی پس از اطّلاع کامل برحسن‌خاتمهٔ کاروپی‌بردن به‌اشتباه‌خود لهجهٔ خویش رادرخطاب به‌امیرتغییرداده وآخرین‌مراسله‌ای‌راکه درمأموریت‌اوبه‌ارزنة‌الرّوم به اونوشته بالحنی مغایر لحن آن‌مراسلهٔ سابق به‌رشتهٔ تحریرآورده است . این است سواداین‌مراسلهٔ اخیر :

«عالیجنابامقرّب‌الخاقانا فرزندا نوشتجات آن‌فرزندباکتابچهٔ وقایع مصحوب علی‌اکبربیك‌سلطان پستخانهٔ مبارکه درچهاردهم‌شهر ذی‌حجّه واصل شد ومسطوراتش را ازفاتحه تاخاتمه ملاحظه و مطالعه کرد، آفرین‌خدای‌برپدری ـ که تو پرورد ومادری که توزاد ، مرحبا صدهزارآفرین‌روی‌آن فرزندسفید،نمك‌شاهنشاه‌دین‌پناه‌روح‌العالمین فداه برآن فرزندحلال باشد، الحقّ دراین مدت پنج سال که‌در ملك خارج موافق شأن وجلالت دولت علیه‌حرکت کرده وباکفایتی‌وافی‌و درایتی‌کافی به‌خدمات مرجوعه پرداخت از طرزحسن خدمت‌وخلوص عقیدت‌وصدق ارادت واهتمام درخدمات‌دولت مرازایدالوصف از خود راضی وخشنود ساخت ، رضای من که سهل است خاطراقدس همایون شاهنشاهی خلّدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین برّه واحسانه‌را بسیار ازخودراضی‌ساخته است که‌انشاءالله‌بعد از شرفیابی حضورمبارك درتلافی زحماتی که کشیده ومشقّتهائی که‌دیده‌مورد تلطّفات‌وتفقّدات ملوکانه‌خواهد شد. عجالةً آن فرزند را به‌صدورمنشورعطوفت دستور همایون وایفادیک‌قبضه شمشیر مرصّع مفتخر وسرافراز فرمودند که

از این عنایت عظمی و موهبت کبری فیما بین امثال و اکفاء مفاخرت حاصل نماید . درباب آمدن یوسف بیک از دربار دولت علیهٔعثمانی وآوردن پانزده هزار تومان وجه خسارت برای آن فرزند وتکلیف وکلای دولتین فخیمتین واسطه در قبول آن که به آن تفصیل قلمی داشته‌بود معلوم شد. بدیهی است که دراین مدّت هرچه امناو و کلای دولتین‌فخیمتین واسطه به این طرف‌تکلیف کردند محض پاس‌احترام ایشان همه راشنیدیم وقبول کردیم،امّامن‌مکرّر به‌جنابان‌جلالتمآبان وزرای مختار دولتین فخیمتین واسطه گفته‌ام که این عمل و ترضیهٔ آن دستورالعملی برای آیندهٔ این دولت‌علیه شده‌است .اینکه نوشته بود تنخواه مزبوررابه‌رسم نیازمی‌خواهدبه‌جهت اینجانب‌بفرستداینها چه حرف‌است ، من‌بایست به‌آن‌فرزند درتلافی‌زحمات‌وخساراتی که درمدّت توقف ارزنةالرّوم کشیده‌است رعایتها بکنم ومحبّتها بنمایم، توقعی ازآن فرزند ندارم.دیگر ازقراری که نوشته بودالبتّه تابحال دستورالعمل برای انوری افندی ازجانب‌دولت علیهٔعثمانی رسیده‌است وقرار نامه را مهر و مبادله کرده معاودت نموده است . اینکه اذن خواسته بود برای‌سرکشی وانتظام‌امور خود چندی در تبریز توقف نمایدالبتّه لازم است که بیست روز ویک ماهی در تبریز توقف کرده از رنج سفر آسایش نموده و به سرکشی منسوبان ونظم امورات خود پرداخته بعد به دربار همایون پادشاهی بیاید، می‌بایدآن‌فرزند تا زمان ملاقات‌حالات را ومهمّات رااعلام‌دارد. تحریراً فی‌شهرذی‌حجّه ۱۲۶۲ . »

امّا فرمان محمّدشاه « که به‌افتخارمقرّب الخاقان میرزاتقی ـ

خان‌وزیر نظام شرف صدور یافته »وحاجی میرزا آقاسی در طی نامهٔ خود به‌آن اشاره‌می کنداین‌است :

« عالیجاه مقرّب الخاقان میرزا تقی‌خان بداند که چون به‌مزید شایستگی واستعداد و کفایت چند که‌در کلّیات امور دولت قوی‌بنیاد ازاوبه ظهوررسید موجب‌اعتماد ووثوق‌خاطر همایون به‌حسن‌درایت‌و کفایت آن عالیجاه گردیده و مدّتی که آن عالیجاه راماُموربه‌توقف ارزنةالرّوم ورفع‌غوایل بین‌الدّولتین علیّتین ایران ورروم‌فرموده‌بودیم اهتمامات‌کامله‌بظهوررسانیده وخدمات‌شایستهٔاو مقبول حضرت‌سلطنت آمده‌ظهور مرحمتی در بارهٔ او ملزوم همّت آسمان رفعت آمــده در هذه‌السّنهٔ یونت‌ئیل‌خیریّت دلیل به‌اعطای‌یک قبضه‌شمشیر مرصع‌اورا مخصوص ومباهی داشتیم وبه ظهور این‌عنایت پایهٔ اعتبــارش درمیان امثال واکفا برافراشتیم که شمشیرمرحمتی‌را زیب‌میان‌خدمتگذاری ساخته ازروی کمال استظهار واهتمام به مراتب خدمت اقدام و حسن کفایت وکاردانی‌خودرا زیاده‌مشهود امنای دولت‌ابد ارتسام دارد ودر عهده شناسد، تحریراً فی‌شهرذی حجّه۱۲٦۲. »

از مطالعهٔاین کاغذ اخیرحاجی میرزاآقاسی وفرمان محمّد شاه خطاب به امیر معلوم می‌شود که دولت ایران درآن تاریخ از حسن خاتمت ماُموریت‌امیر کمال رضامندی‌راحاصل کرده وآن‌راجهت‌خود توفیق عظمی می‌شمرده‌اند والبتّه حاجی میرزاآقاسی همهٔ این حسن خاتمه وموفقیّت را ازبرکت‌کاردانی وسیاست خودمی‌دانسته، چنانکه میرزاجعفرخان مشیرالدّوله در«رسالهٔ سرحدّیهٔ»خودبه‌همین‌نکته‌ولی با لحنی‌انتقادآمیزاشارت می کند ومی‌نویسد :

«وکلای دول اربعه مدّت چهار سال در ارزنةالرّوم به گفتگوو قرارکارامتداد واستمرار دادند، میرزا تقی‌خان مرحوم بعلّت بی‌اسبابی و عدم استحضار از اراضی سرحدّیــه ملکیّت محمّره وسایر مطالب حقّهٔ این‌دولت را نتوانست درآن مجالس ثابت نماید واز عهدهٔ الزام مدّعی بطور شایسته برآید. بعد از این همه طول زمان قرارنامــهٔ معیّنه را که اکنون مدار رفتار دولتین اسلام‌واستناد هریک‌براوست مشتمل به‌نه فقره‌نوشته به‌خلاف معروف ومعمول دوفقرهٔ آن‌را به‌قرارسرحدّ منحصرومخصوص داشتند. بدتراز همه‌این‌است که‌حضرات‌درباب‌محمّره محض برای‌ابهام‌اینکه‌آنجا ملک‌عثمانیّه‌بوده واکنون به‌دولت ایران واگذار می‌شود اجمالا نوشتند که دولت عثمانیّه محمره و لنگرگاه حفّار و جزیرة الخضر را ملکیة به دولت ایران واگذار می‌نماید. میرزا تقی‌خان به‌قصدباطنی‌آنها پی نبرده‌همین‌الفاظ را قبول وقرار-نامه‌را ممضی‌و مقبول‌داشته از ارزنةالرّوم متفرق‌شدند. به‌مجرّدرسیدن قرارنامهٔ وکلا به‌دست حاجی مرحوم بجهت پرده پوشی به ضررهای این دولت واخفاء خبطهای خود درمجالس متعدّده شروع به خــود - نمائی ورجزخوانی‌نمود که به‌قدرده کرور ملک‌ازدولت عثمانیّه گرفتم واحکام متوالیه صادر وبه سرحد منتشر کرد که درمحمره قلعهٔ‌محکم بنا و راه مکّهٔ معظّمه را از طرف نجد وجبل وانمایند ودر عرض راه کاروانسرا ورباطات بسازند وساخلو بگذارند. هرسال‌امیر حاج‌معتبر ازطرف ایران مأمورشده حاج را باآن راه به‌مکّهٔ معظّمه برساند و مولـی‌فرج‌الله را بواسطهٔ این مقوله تعهدات از دارالخلافه مرخّص و والی‌عربستان نمود. وقتی که‌این خیالات واهی به‌گوش رجال دولت عثمانیّه رسید خیال کردند که‌تحمیل اینها وقوع بهم رسانیده موجب

شور وشر شود، لهذادرمبادلهٔ تصدیق‌نامه‌های قرارنامه تأمل کردند. آن اوقات‌میرزا محمدعلی‌خان [1] ازسفارت پاریس به‌اسلامبول مراجعت کرده و تصدیق نامهٔ این‌دولت‌را پیش‌اوفرستاده بودند که‌رسماً‌مبادله کند. به‌اوجواب صریح دادند که‌الفاظ قرارنامه دربعضی موادّ مبهم و گنگ است. دراین‌باب استیضاحی‌از سفرای واسطه نمـود و ایشان ایضاحاتی برای‌آن فقرات‌نوشته‌اند. اگرشما این‌ایضاحات‌را که‌متعلق به‌چهارفقره است قبول می کنید وسند می‌دهید تصدیق‌نامهٔ دولتین را مبادله می کنیم والافلا. میرزا محمّدعلی‌خان‌جواب‌داد که من به‌این کارمأموریت ندارم ونمی‌توانم دراین باب سند بدهم. بدون اذن دولت نوشتهٔ‌من‌چه‌اعتبارخواهد داشت، مفیدنیفتاد. بازرجال عثمانیه‌سفرای واسطه‌راتحریك کردند. ایشان‌به‌آن مرحوم گفتند که راضی کردن حاجی‌میرزا آقاسی به‌ذمهٔ‌ما، چهارهزارتومان رشوه‌به‌اسم‌جایزهٔ‌سلطانی به‌اوداده به‌اصرار وابرام‌نوشته راموافق‌دل‌خواه‌دولت عثمانیّه ازمیرزا محمّد علی‌خان گرفتند. اگرچه‌سواد نوشتهٔ مشارالیه به‌دست‌نیامده ولیکن سواد استیضاح دولت عثمانیه وایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمّدعلی‌خان بدین قرار است:

---

١ ـ میرزا محمدعلی‌خان شیرازی‌خواهرزادهٔ میرزاابوالحسن خان ایلچـی معروف‌است واودرسال١٢٦٣ ازطرف‌محمدشاه به‌سفارت پاریس‌مأمور گردیدوهشت ماه‌درآنجابود. ورود اوبه‌طهران مقارن‌شد بافوت‌محمدشاه وجلوس‌ناصرالدین شاه. چون‌درهمین‌ایام حاجی‌میرزامسعود گرمرودی وزیردول‌خارجه فوت کرد امیر کبیر که‌خود این‌سمت رابه‌عهده گرفت میرزا محمدعلی‌خـان رابه‌عنوان نایب‌اول وزارت خارجه درزیر دست خویش‌اختیار نمود. میرزامحمد علی‌خان چنانکه بعد بیاید در رمضان١٢٦٧ رسماً به‌وزارت خارجه‌منصوب گردید وتا١٨ ربیع‌الثانی ١٢٦٨ که فوت کرد دراین مقام‌باقی بود.

سؤال اول رجال عثمانی : «دولت عثمانی به‌موجب شرط فقـرهٔ قرارنامه تصور می کند که ترك کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیرة الخضر به ایران این ترتیب نمی تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی که واقعست در آنجاها . »

جواب سفرای متوسطین : «مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنگرگاه محمره درمحلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرة الخضر است و باب عالی ترك نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر که در آن جا واقع شده باشد .»

سؤال دوم : «دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعهٔ دولت ایران که آنها می توانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاك ایران باشند و نصف آنها در خاك عثمانی ، در این حالت می تواند ایران آن خاك عثمانی را متصرّف شود و به آنها تعلّـق یابـد و چنـدی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمـانی را متصرّف شود . »

جواب سفرای متوسطین : «مأمورین دولت ایران به‌هیچ بهانه نمی تواند بدست بیاورد مملکتی را که درسمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق به‌دولت عثمانی است، اگر-

چه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.»

سؤال سیم: «دولت عثمانی در باب فقرهٔ اول و چهارم سؤال می کند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را می‌تواند درمیان مطالبات شخصی مطالبهٔ دولتی بکند در حالی که ترك کرده است و نیز دولت عثمانی تصوّر می کند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها مگر حقّ عادیهٔ ییلاقیه و بعضی خسارات که فی‌مابین تبعهٔ دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً بواسطهٔ سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.»

جواب سفرای متوسطین: «معنی محقّق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترك می‌شود والبته باید ترك شود بناء علیه هیچکس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی بدارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزی که ملاحظه شده است درباب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طیّ نماید.»

سؤال چهارم: «دولت عثمانی سؤال میکند اگر دولت ایران گفتگوئی که درباب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود به فقرهٔ دویّم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در سواد و کلای طرفین نوشته شده بود.»

جواب سفرای متوسطین: «مأمورین اعتقاد دارند می‌توانند جواب بدهند که دولت علیهٔ ایران قبول کرده‌اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند درفقرهٔ هفتم درباب مقابله داشتن امتیازات که درباب

حجّاج و تجّار نوشته شده‌است و قونسولها و درباب سؤال قلعه مأمورین خیلی مایل هستند که به‌مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی رانمایند، بخصوص این مطلب وامیدوارند که بهره یاب شوند.»ـ انتهی [1].

اگرچه عهدنامهٔ ثانی‌ارزنةالرّوم درتاریخ۲۶شهر جمادی‌الثّانیهٔ سال۱۲۶۲ به‌امضارسیده‌بودوبه‌موجب‌فقرهٔنهم‌آن بایستی تصدیق‌نامه‌ها بحدّاکثر بعداز دوماه ازتاریخ امضامبادله شده‌باشد به‌همان‌علّت‌ابهام وگنگی بعضی‌ازموادّآن که ظاهراًنمایندگان عثمانی به‌عمد آنها را درمتن معاهده به‌آن شکل داخل کرده وبه‌همین علّت هم‌قبل‌ازمبادلهٔ تصدیق نامه‌ها ازپیش خود چهار فقره سؤال مذکور درفوق راترتیب داده وازسفرای‌انگلیس‌وروس‌جواب‌هائی‌به‌نفع‌خودحاصل‌نموده‌بودندو ادّعا داشتند که آن توضیحات وتفسیرات هم ضمیمهٔ معاهده باشد کار مبادلهٔ تصدیق نامه‌ها به‌تعویق‌افتادتاآنکه میرزامحمّدعلیخان‌شیرازی سفیرایران درپاریس به‌شرحی که دیدیم ندانسته یابزور رشوه‌ای که گرفته‌بود بدون‌اجازهٔ دولت‌ایران به‌صحّت‌آن توضیحات اربعه که همه به‌نفع‌دولت‌عثمانی وقبول‌آنهاباعث زحمت کلّی ایران درآینده بود امضا داد وتصدیق‌نامه‌ها به‌این ترتیب دراوایل سال۱۲۶۴ اندکی قبل‌ازفوت محمّدشاه وبرکنار شدن حاجی‌میرزا آقاسی ازصدارت‌در استانبول‌مبادله گردیدوقرارشد که‌به‌موجب فقرهٔ سوّم‌معاهده‌مهندسین ومأمورین دو دولت برای تعیین خطوط سرحدّی ازدوپایتخت‌حرکت کنند.

۱ـ رسالهٔ سرحدیهٔ مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله (نسخهٔ خطی متعلق به‌نگارنده).

هنوز مهندسین ومأمورین به‌این قصد حرکت نکرده بودند که محمّدشاه در تاریخ شب سه‌شنبهٔ ششم شوّال ۱۲٦٤ فوت کرد. دولت‌عثمانی که همه‌وقت برای تجاوز و تعدّی به‌مرزهای غربی ایران پی بهانه‌وفرصت می‌گشت و به‌هیچوجه سرمسالمت وصلح‌جوئی نداشت و ازعقد معاهدهٔ ارزنةالرّوم هم‌چندان راضی نبود موقع‌را برای‌تجدید تعرّض و تولید زحمت جهت‌دولت‌ایران‌متناسب‌دید، بخصوص که‌فتنهٔ سالار درخراسان اشتداد یافته ومقارن‌جلوس ناصرالدّین شاه‌تمام حواسّ دولت متوجه خواباندن آتش‌آن فتنه وفتنه‌های داخلی دیگر بود. دولت عثمانی به‌عجلهٔ‌تمام هیئت‌نمایندگی‌خودرا به‌ریاست درویش پاشا روانهٔ‌سرحدّ ایران نمود تاظاهراً به‌معیّت‌سرهنگ ویلیامس[1] نمایندهٔ سابق‌الذکر انگلیس وسرهنگ چریکف[2] نمایندهٔ روسیه و میرزا جعفرخان مشیرالدوله که‌ازطرف‌امیر کبیر به‌سمت‌نمایندگی‌ایران‌نامزد شده‌بود به‌تعیین خطوط سرحدّی مشغول‌شوند.

سواد کاغذ امیر کبیراست به ملك قاسم میرزا فرمانفرمای آذربایجان درباب مأموریت‌مشیرالدوله:

«فدایت شوم عالیجاه‌مقرب‌الخاقان‌میرزاجعفرخان‌مشیرالدوله مأمور سرحدّات است وبایدزود برود، مبلغ هزار تومان‌حوالهٔ‌شمابود که‌از تنخواه میزان‌به‌اوبرسد نوّاب والا کارسازی‌اونفرموده‌اند، این معنی‌باعث تعویق رفتن‌اوشده‌است. لهذامبلغ یك‌هزار تومان را ازبابت تنخواهی که‌ابواب‌الجمع‌عالیجاه میرزاعلی پیشخدمت شده‌است نوشتم به‌عالیجاه مشارالیه‌کارسازی نماید که زیاده‌ازاین‌عالیجاه مشارالیه در تبریزموقوف ومعطل نشده عازم‌وروانهٔ بغدادشود. نواب‌والا هم‌دراین

۱- Colonel W. Williams ۲- Col. M. Schirikoff

باب کمال سعی واهتمام رابفرمایند که این تنخواه به‌او برسد .

شهر ربیع‌الاوّل ۱۲۶۵»[1]

میرزاجعفرخان‌مشیرالدوله‌دررسالهٔ‌سرحدّیهٔ‌خوددراین‌خصوص چنین می‌نویسد :

«دولت‌عثمانیه‌باطناً به‌درویش‌پاشا وکیل‌خودشان دستورالعمل دادند که‌ازراه‌وان‌رفته بلوك قطور را که‌ازجملهٔ توابع‌خوی وموافق رموز ونکات لشکرکشی محکمه ودربندیست که شایستهٔ کمال‌اعتناو مفتاح‌سایرجاهاست بدون سند ودلیل ونصّ صریح قرارنـامه بلکه‌به خلاف عهدنامهٔ سلطان مرادی نیزضبط واز تصرّف مأموران این دولت منتزع نماید . اودرعین‌شدّت‌برف‌وبارش‌باوجودحرکت وتوجه‌وکلای تحدیدحدود به‌سمت‌سرحدات‌تنهاخود باجمعی‌ازعساکرعثمانیه وارد بلوك‌قطورشده اهل‌آن‌جارا تطمیع‌وتهدید نموده بدون‌غایله‌وممانعت اهل‌این‌طرف‌بلوك مزبور را تصرف ودردهنهٔ شرقی درهٔ مذکوره که مشرف‌به‌جولگهٔ شهرخوی‌است مناری‌به‌عنوان علامت‌خط‌سرحدّ بنا و برپاکرد . معهذا فدوی که ازطرف دولت علیّه به‌عنوان وکالت مأمور تحدیدحدودبودحسب‌الامراولیای‌دولت‌علیه‌در فصل کذائی‌روانهٔ‌سرحدّ شده پیش‌ازهمهٔ مأموران به‌بغداد کـه محل‌اجتماع‌ایشان‌بودرسیده سایروکلا نیزچندی پس‌ازفدوی ودرویش‌پاشا وکیل عثمانیه بعد از همگی‌واردآنجاگشتند ودرآنجامجلس اول به‌جهت تمهید مقدمهٔ‌کار منعقدومقرر گردید که برای محافظت مال‌وجان‌و مأمورین اربعه از اعراب‌وسایرقطّاع‌الطّریق چهارصدنفر نظام‌ودویست‌نفر سوار ازطرف

۱ـ سواد مراسله دروزارت امورخارجه ضبط‌است.

دولت عثمانیه و نظیر آن از طرف دولت علیه از مبدء سرحد تا مقطع همراه و کلا بوده بدین واسطه هر طرف در خاك خود به محافظت ایشان مواظبت نماید. اگرچه میرزا تقی‌خان مرحوم حرکت فدوی را از بغداد در بادی امر به ردّ بلوك قطور منوط و شروع به تقدیم لوازم مأموریت را به تخلیهٔ آنجا مربوط نمود و بدین علت اقامت و کلا در بغداد هشت نه ماه امتداد یافت لکن چون سفرای واسطه مقیم دارالخلافه مکرر با نوشته تعهد کردند که پس از ورود مأمورین به آنجا این امر موافق حق و قرارنامه صورت خواهد گرفت لهذا در اوایل زمستان به همراهی رفقای خود باراه دجله و شطّ العرب وارد محمره گردید. اعراب و تمامی اهل آن جا در روز ورود به شدّتی اظهار شعف واهتزاز و شلیك و پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیّت خود مخوف شده تا سه چهار شب از راه بدخیالی و سوء ظن خواب نکرد، وقتی که فدوی به این کیفیت منتقل شد جمعیّت اعراب را مرخص نمود و بنای مجلس مکالمه را گذاشت.» [1]

مذاکرات میرزا جعفرخان مشیرالدوله با درویش پاشا و نمایندگان انگلیس و روس و عملیّات مأمورین و مهندسین در برداشتن نقشه و تعیین خطوط سرحدّی از مصبّ شطّ العرب تا پای کوه آرارات صغیر از اوایل سال ۱۲٦۵ تا اواسط سال ۱۲۷۱ به طول انجامید و به علت اصرار عثمانی‌ها در خالی نکردن بلوك قطور و تمسّك شدید ایشان به توضیحاتی که آنها را به تصویب وزرای مختار روس و انگلیس در اسلامبول و به امضای میرزا محمدعلی‌خان شیرازی رسانده بودند کار تعیین خطوط سرحدّی و حل اختلافات بین دو دولت به نتیجهٔ صحیحی نرسید. شرح این مذاکرات را

۱ ـ رسالهٔ سرحدیه مشیرالدوله (خطی).

میرزاجعفرخان مشیرالدوله دررسالهٔ سرحدّیهٔخود و درویش پاشا در رسالهای دیگرنوشتهاند . رسالهٔ درویش‌پاشا که به‌ترکی‌است‌به‌عنوان خاطرات‌درویش پاشا درسال۱۲۸۶ دراستانبول‌به‌طبع‌رسیده ولی‌رسالهٔ سرحدیه‌مشیرالدوله که‌او آن‌رادراوایل‌سال۱۲۷۲ تألیف‌نموده‌وراجع به سرحدات غربی‌وایلات ساکن‌در آن‌حدودواطلاعات بسیار نفیسی را متضمن است هنوز همچنان به‌حال‌نسخهٔ خطی باقی‌است .

دراواسط سال ۱۲۷۱به‌علّت بروز جنگهای شبه جزیرهٔ کریمه مابین عثمانی‌وروسیه‌وجانبداری‌انگلیس ازعثمانی کارانجمن‌سرحدّی ایران و عثمانی دچار وقفه گردید ونمایندگان چهار دولت متفرّق شدند . تنها حاصلی که‌ازپنج سال گفتگووعملیّات ایشان به‌دست‌آمد نقشه‌ای بود که مهندسین از اراضی سرحدّی ایران وعثمانی کشیده و درسال۱۲۸۲به دو دولت‌ایران وعثمانی ارائه‌دادند .امّااین‌نقشه‌هم‌کار اختلافات‌سرحدّی‌راتمام وخطوط‌مرزی‌رامعیّن نمی کرد،بلکه درروی آن دردوطرف مرز منطقه‌ای به وسعت شصت الی یك‌صد و بیست فرسنگ آزادگذاشته بود تابعدها دولتین‌خطوط‌مرزی خودرادراین منقطه به‌هرشکل که توانستند بایکدیگر کناربیایند مشخّص سازند. درسال ۱۲۸۶انجمن‌سرحدی‌دیگری‌بین‌ایران‌وعثمانی‌منعقد گردیدو بالاخره طرفین‌قرارگذاشتند که‌تاتعیین‌تکلیف قطعی خطوط‌سرحدّی همان وضع وحالی را که هست محترم بشمارند . لیکن این قرار هم محترم شمرده نشد واز آن تاریخ تا سال ۱۲۹۵ سه‌بار دیگر در سرحدّات غربی ایران کاراختلاف طرفین حتّی به زود وخوردهائی نیز کشید . عاقبت در کنگرهٔ برلین که‌دراین سال اخیر برای خاتمه بخشیدن به‌جنگهای‌بین عثمانی‌وروسیّه‌تشکیل یافت‌موضوع سرحدّات

بین ایران وعثمانی نیز مطرح شد ونمایندگان بموجب مادۂ شصتم معاهدۂ برلین دولت عثمانی رابه‌تخلیهٔ بلوك قطور مجبور کردند و مأمورین ایران درسال ۱۲۹٦ آنجارا تصرّف نمودند وهیئت دیگری که به معیّت نمایندگان روس و انگلیس در همین سال ۱۲۹٦ برای اجرای مادۂشصت‌معاهدۂبرلین‌معیّن‌شده بودندبالاخره درتاریخ۱۲۹۷ موضوع‌رابه‌نفع‌ایران‌خاتمه‌بخشیدند،لیکن‌دولت‌عثمانی به‌عادت‌دیرینه هرچند صباح بازموضوع اختلافات سرحدی‌را عنوان‌میکرد وبه‌تعدی وتجاوز درحدود زهاب وقطور وماکو می پرداخت وکاراین‌اختلافات تقریباً همیشه‌تادولت‌عثمانی به‌وضع‌سابق باقی‌بود وجودداشت وچندین بارانجمنهای دیگری‌برای‌رفع آنها شد که‌چون‌ازموضوع بحث‌ما خارج است از ذکر آنها خوداری مینمائیم. در موقعی که میرزا جعفرخان مشیرالدوله درحدود غربی ایران با نمایندۂ عثمانی مشغول‌مذاکره و جرّ و بحث بود مادام که مرحوم امیرکبیر برسرکار بود دولت عثمانی بیشتر روی سازش و رضا نشان می‌داد، اماهمینکه‌خبرعزل امیررسید نمایندۂ عثمانی‌بنای ناسازگاری وتغییرسلوك راگذاشت ومشیرالدوله موضوع رابه‌اطلاع میرزاآقاخان‌صدراعظم رساند . مراسلۂ ذیل سواد جوابی است که میرزاآقا خان به مشیرالدوله نوشته و چون درآن اشاراتی به‌مرحوم امیردارد ودرجۂ کینه وبی انصافی‌میرزاآقا خان را نسبت‌به‌آن مرد بیمانند می‌رساند، نقل‌آن خالی از فایده نیست وآن این‌است :

«مقرب‌الخاقانا مخدوما اگرچه‌چاپارشما که‌آمد ونوشتجات شمارا‌آورد‌به‌دوستدارچیزی ننوشته بودید، اما شروحی که‌به‌مخدومی

وزیرامورخارجه [۱] نوشته بودید همه‌را دیدم وازمضامین ومسطورات هریك از آنها مطلع ومستحضرشدم . صورت مجلس راهم که فرستاده بودید به‌تفصیل‌خواندم. سوادنوشتجاتی که‌شمابه‌مأمورین‌نوشته بودید همه‌رابه‌نظردقت‌ملاحظه کردم. ازطرز رفتارخودتان‌نسبت‌به‌مأمورین واستقبال فرستادن نورچشمی میرزاصادق ودیدن کردن خودتـان به آنها معلوم شد . بدیهی است که وضع آداب دانی وقاعده شناسی شما مستغنی ازتعریف وبیان است و هرگز خودرا درین خصوصات مورد بحث‌وایرادنخواهندساخت.اینکه نوشته بودید درویش‌پاشا درین‌سفر رفتارمتکبرانهٔ خودرا تغییرداده راه ملایمت ومسالمت را پیش گرفته است معلوم است در دستور العملی که تازه ازاسلامبول برای او آمده است اورا از عملهای سابقش توبیخ و ملامت کرده اند . نوشته بودید باید ازین راه که ازسعی‌سفرای اسلامبول شده‌است دراینجا به‌وزرای مختار مقیم دارالخلافه اظهاررضامندی شود ، معلوم‌است ازقرارصلاح وصوابدید شماعمل‌خواهد شد. امااز قراری که معلوم میشود نه شمااز سفرای مقیم اسلامبول درباب رفتاردرویش‌پاشا به‌رجال دولت عثمانی اظهار واعلام شده است بلکه از اولیای دولتین متوسطین‌هم بخصوصه دراین باب‌به‌رجال آن دولت حکایت شده‌است. امایك فقره نوشتهٔ شما زیاده ازحد مورث تعجب وتحیر آمد که نوشته بودید حضرات بعد از استماع‌عزل‌میرزا تقی‌خـان وحبس اوبه‌کاشان تغییر سلوك داده اند و چنین تصور کرده‌اند که این‌ایستادگیها وسختیها ازوجود شخص‌خود میرزاتقی‌خان‌بوده‌است.شماالبته‌به‌خوبی رفع‌این‌شبهه‌رااز آنهابکنیدو

---

۱ ـ یعنی میرزا محمد علیخان شیرازی .

بگوئید این همه آوازها از شه بود- گرچه از حلقوم عبدالله بود. اعلیحضرت قدر قدرت قضاشوکت شاهنشاه ولی‌نعمت ما بحمدالله تعالی دارای فخر و فرّ دانای نفع و ضرّ بنفسه‌الشریف مراقب امور مصالح ملکیه و دولتیه هستند وازعزل یك نفر مثل میرزا تقی‌خان که خاطر اقدس همایون را ازغرور شخصی[1] ورفتار ناپسندیدهٔ خود مکدر داشته بلکه اکابر واصاغر این مملکت ازاو در وحشت بودند، چه وهن وسستی برای این دولت حاصل میشود بلکه بعون‌الله تعالی پس ازعزل او کارها منظم تر وامر دولت در هرباب پیشرفتش بهتراست. اگر برای امر حدود است باحضور شما و اطلاعی که ازجزئی وکلی امور باکمال دلسوزی ودولتخواهی وصداقت‌و غیرت ملی دارید و میرزا تقی‌خان هم ازشما در این کارها مشورت و مصلحت میکرد چرا باید کسی عزل ونبودن اورا العیاذ بالله برای این دولت وهن وسستی داند وتغییر سلوك ورفتار بدهد. شما این فقره‌را حالی آنها بکنید که درباردولت ایران البته پنجاه نفر بهتر ازمیرزا تقی‌خان آدمهای معقول تربیت‌شده دارد. علاوه ازاینها چنین نیست که خودشما ندانید افعال واعمال نیکی که ازمیرزا تقی‌خان صادرشد دراین سه‌سال از چاکران وجان نثاران اخذ کرد وآنچه غرور شخصی ورفتار غیر- مستحسن بود ازخودش بود. باری رحم‌الله معشر الماضین. تخطئهٔ اعمال پیشینیان‌را نباید کرد . همین قدرمینویسم که بحمدالله ازیمن محبت شاهنشاه‌جوان‌بخت روحنافداه به‌هیچوجه من‌الوجوه سستی درکاردولت نیست ونخواهدبود. صورت مجلس‌را مخدومی وزیر دول خارجه به‌سفرا

۱- درموقع خودبایدذکرشود که‌ازمجموع گفته‌های‌دشمنان‌ودوستان‌امیر کبیر برمی‌آید که غرور وتکبراوفوق‌العاده بوده وهمین‌تکبر وخود پسندی وحقیرشمردن دشمنان است که بالاخره اوراذلیل کرد. (حاشیه‌به‌خط‌مدادی‌ازمرحوم‌دکترقاسم‌غنی)

نشان داد ونوشتجات آنهارا رسانید ورسید گـرفته فرستـاد، ۲۲ شهر صفر ۱۲٦۸ . »

ضمیمه

مرحوم عبـاس اقبال سواد چند مکتوب را درپشت اوراق این فصل نوشته و قطعاً قصد داشته است که بعداً آنها را به متن بیفزاید ومطالب‌را بسط بدهد. اینك ما آن‌مکاتیب‌را به‌عنوان ضمیمه درینجا می‌آوریم. (ا.ا.)

ـ ۱ ـ

سوادمراسلهٔ امیر به‌حاجی میرزا آقاسی

«فدایت شوم رقیمهٔ کریمهٔ مطاعه روز ۲۳ رجب‌المرجب به‌توسط مأمورین متوسطین دولت فخیمهٔ انگلیس واصل وزیارت شد. ازمرقومات آن و فرمایشات بندگان ولی النّعمی دام ظلّه العالی که مشتمل بود به‌حسن سلوك و ملایمت وعدم درشتی با عالیجنابان مأمورین دولتین فخیمتین روس‌وانگلیس به‌تخصیص باعالیجاه‌انوری‌افندی مأمور دولت علیّه عثمانیه اطلاع کامل‌حاصل و اطاعت‌شد. بندگان عالی‌راقسم‌میدهم به‌خدا که‌این عریضهٔ کمترین‌رابخصوصه من‌اوّله الی آخره ملاحظـه فرمایند. اولاً کمترین چه‌حدّ دارم این‌لفظ‌رابرزبان آورم که اطاعت کردم، کمترین‌غلام‌خودراازمشتی‌خاك کمترمیداند ودرجنب‌بندگان آقائی وجود و شخص خودرا محو ولاشئ محض می‌داند . بدیهی‌است لاشئ محض‌یك‌پارچه‌اطاعت‌میشود. این‌اطاعت تازگی‌نداشت. کمترین غلام ازروز اول عمرخودرا وقدرت خودرا صرف کرده‌است که حتّی‌ـ المقدور براطاعت‌بیفزاید . بی‌صدور هرگونه حرکت مذبوح از این بنده‌نسبت بشأن وناموس دولت ابدمأنوس‌است‌نه‌راجع به‌وجود خود و

این شخصیّت معدوم درباب ملایمت و عدم درشتی با مأمورین دولتین فخیمتین مرقوم‌ومقرّر فرموده‌بودید که‌قرارامور با اولیای‌دولت‌قاهره است آنچه بتو نوشته می‌شودهمان‌رابدون کم‌وزیادبگو و آنچه آنها می‌گویند به‌اینجا بنویس دیگردرشتی که‌چرا ، دراین امروفرمایش حرفی‌نیست.البتّه قرارامور بادولت علیّه‌است‌وظیفه وشیوهٔ کمترین‌هم اینست بجزاین نیست که فرمایشات عالی‌را بدون کم وزیاد به آنها اظهاربکنم . حالاعرض‌بنده هم در این‌است که می خواهم فرمایشات بندگان عالی را بدون کم‌و زیاد بگویم ، همین خلاف رأی حضرات می‌شود . چون کمترین نمی‌تواند از فرمایشات بندگان آقائی تخلّف ورزد . برمی‌دارند می‌نویسند که‌فلانی باما ملایمت نمی کند ودرشتی می‌نماید. جسارت می کنم که‌بندگان‌عالی‌درچنین‌موادّیکی‌بپرسد که فلانی‌چه‌درشتی کرده و کدام‌خلاف حرمت ومحبّت را بعمل آورده تا بنده‌را از آن‌درشتی ندامت وانفعالی‌حاصل آید.پیشترهم‌عرض کرده‌ام به‌خداقسم به‌نمك‌بندگان‌عالی‌قسم رفتار کمترین‌درهرحال وهرباب با آنهاازملایمت گذشته‌سهل‌است‌از تملّق‌هم گذشته‌است‌بازچاره‌نمی کنند ونخواهد کرد ، چرا که‌آنها رهین‌منّت عثمانلوهستند و هرروزانواع مهربانی‌ازهرجورازجانب عثمانلومی‌بینند، بنابراین‌ازهیچ گونه‌تکالیف آنهاخودرامعاف نمی‌دارند.اغلب‌رقیمه‌جات‌بندگان‌عالی به‌توسّط آنها به کمترین‌می‌رسد.همین‌رقیمهٔ‌سر بازرافردای‌ورود چاپاربعداز آنکه ازهمهٔ منابر ومحافل سرعسکر و انوری افندی فراغتی حاصل کرد و مضمونش‌پیش‌از رسیدن رقیمه به کمترین بازاری شد برای کمترین فرستادند . حکمت اموردرخدمت و حضور بندگان ولی النّعمی‌است .

کمترین چه‌می‌داند که منظور ولی النّعمی چیست، البته خالی از مصلحتی نیست ومقصود کمترین از این فقرات اوضاع نویسی است . امّا عثمانلو با غروری که‌دارند هیچ کاغذی بتوسط آنها نمی‌فرستند وهیچ مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند. درحاشیهٔ رقیمه بملایمت انوری۔ افندی ومهمان خواستن ورفتن به‌مهمانی او را امر فرموده بودید. اولاً امروز که۲٦رجب المرجب بود سه‌ماه تمام است که مجالس مکالمه موقوف شده. نمی‌دانم ناملایمت ازجانب کمترین ازچه‌رهگذر بوده‌است و حال آن که بیست روز ناخوش و بستری شده دواخوردم یك احوال پرسی نشد نه‌از جانب او ونه‌ازجانب سرعسکر. امّاپیش از آن تا گفتند سرسرعسکر درد می کندفوراً وقایع نگار را به‌احوال پرسی فرستادم که‌در اوطاق خود نشسته بود بدون درد ، که‌این طور نامهربانی‌ها ازجانب کمترین است یاازجانب آنها وثمره‌اش عاید وجودنابود کمترین است یاراجع شأن دولت علیّه. مع هذه المراتب مجرّد اینکه همین رقیمهٔ شریفه‌رازیارت کردم مرقوم فرموده بودید که‌بدون ملاحظه این جزئیات مهمانش بکن مهمانش بشو بدون تأمل محض اجرای حکم بزرگ خودم واطاعت و امتثال بامر وفرمایش ولی النّعمی مدّظلّه وقایع نگار را به‌دیدن انوری افندی واحوال۔ پرسی او واظهار کمال محبّت وخصوصیّت فرستادم وعلی التعاقب رقعه‌ای در کمال عزّت وحرمت نوشته بشب پنجشنبهٔ ۲٦ دعوت کردم، نیامد. جواب نوشت که‌اول توبیا بعد من می آیم. اونیامد، امّا سایرمأمورین دولتین فخیمتین که مدعوّ بودند آمدند. بلی چون از این رقیمه ولی النّعمی مستحضر بود بلکه به‌تحریك او نوشته‌واصدار کرده‌بودند ومی‌دانست که ازامر وفرمایش ولی النّعمی تخلّف نمی‌توانم کرد، بدون همه چیز جواب

کرده به‌مهمانی کمترین نیامد و کمترین را بخانهٔ خود خواست . کمترین هم محض اطاعت ولی‌النّعمی نتوانستم ردّنمایم که مبادا مضمون تراشی کنند و رقیمهٔ دیگر که تهدیدش از این بیشتر و شدیدتر باشد اصدار نمایند، تکلیف او را قبول و دعوتش را اجابت کردم. غرض از دردسر دادن ولی‌النّعمی دو فقره است: یکی اینکه صریح مرقوم بفرمائید که هرچه مأمورین دولتین فخیمتین تکلیف می کنند قبول بکن تا فردا کمترین مورد مؤاخذه نشوم، چرا که اگر قبول نکنم این طور می‌شود. دیگر در شتی کمترین را باهر کدام از مأمورین دول ثلاثه اتّفاق افتاده است معلوم فرموده کمترین را هر طور شایسته می‌دانند مؤاخذه بفرمایند و جواب این دو فقره را منتظر هستم که مرحمت فرموده موقوم و مرسوم فرمائید، امر کم مطاع.»

[از اسناد وزارت امور خارجه ــ مکتوب بخطّ امیر نیست. کسی در روی ورقهٔ علیحده‌ای که به آن منضّم است نوشته که آن احتمالاً به خطّ حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول که در آن موقع سمت معاونت میرزا تقی خان را در کمیسیون مختلط ارزنة الروم داشته می‌باشد .

ظاهراً این مراسله در سال ۱۲۶۱ نوشته شده چه در این سال است که ۲۶ ماه رجب پنجشنبه بوده .]

ـ۲ـ

از کاغذهای حاج میرزا آقاسی خطاب به محمدشاه

«..... دیروز هنگام مغرب نوشتجات عالیجاه میرزا تقی‌خان وزیر نظام رسید. نیم‌ساعت فاصله نکشید هردو وزیران مختاران ملفوفه نوشته بودند که نایبان خودشان به‌عبّاس آباد خواهند آمد. انتظار ایشان را

کشیدم بعداز ورودجویاشدم برای‌چه‌مطلب آمده‌اند معلوم‌شد که‌به‌جهت‌مبارك بادی آمده‌اندحالارفتندبی‌وقت‌بودوحالم‌درست‌نبودشرفیاب آستان‌بوسی نتوانستم‌بشوم معذور بودم روزیکشنبه که‌فرداباشدقرار دادم‌شلیك‌بکنند وبه‌چاپخانه تأکیدنمودم که صورت صلح‌نامه‌راچاپ کنند وبه‌سرحدّ نشینان‌برسانند ویك‌نسخه‌هم به‌عالیجاه‌فرزندی‌میرزا محمدعلی‌خان سفیردولت فرانسه برسانند و از راه اسلامبول برود و نامهٔ به‌این‌مضمون به‌سلطان‌نوشته شود وکاغذی بندهٔ درگاه به صدر‌اعظم‌دولت روم می‌نویسیم که درباب ردّعشایر ومالیات سه‌سالهٔ آنها و رسوم عادیهٔ ییلاقات‌ووجوهی که‌دراین‌سه‌ساله‌اززوّاروتجّار گرفته‌اندو حرف‌حسابی‌نداشته‌اند قریب‌سه کرورمی‌شود حرف‌بزنند وبگویند من سفیر دولت‌فرانسه‌ام‌این‌اوقات که مأمورخدمت‌بودم وازاسلامبول‌عبور می کردم‌این‌حکمها به‌من‌شد این‌قسم‌ازهمهٔ‌اقسام‌بهتراست وباعرضه‌تر ببینیم ملك می‌دهند یا پول بندهٔ درگاه به هردو دولت این‌کلمات را اظهار کردم چنین‌خواهم کرد امّاچون هنوزعرض‌نکرده‌ام وفرمایشی نرفته قبول یاردّ صریح‌نمی‌توانم بگویم‌وبنویسم .....»

-۳-

ایضاً ازحاجی‌میرزاآقاسی خطاب به‌محمدشاه

«قربان‌خاك پای‌آسمان سای همایونت گردم عالیجاه غراف صاحب‌برای ابلاغ‌اخباروم که‌عارف پاشا برای عذرخواهی از دولت مأموراست که‌به‌ارزنة‌الروم آمده‌ازعالیجاه‌میرزا تقی‌خان عذرخواهی نماید وفوجی ازسیواس‌مأمورشده که‌به‌ارزنة‌الروم آمده‌مستحفظ‌باشد وازاین‌قبیل گفتگوها آمده‌بود بعدازابلاغ گفتم فی‌الحقیقة دخیل

امور دولتی نمی‌شوم و کسی را به‌من حرف حسابی نیست مرد ملاّئی هستم می‌روم پی ملاّئی خود آنچه خواستم نشد اوّلاً حرکات دولت روم در محمّره و کربلای معلّی علی ساکنها الصّلوة والسّلام و کردستان و آذربایجان و عدم ردّ عشایر و ایلات و قتل و نهب و اسر و سلوکهائی که با ایرانی می‌کنند عاقبت بعد از توسط دولتین بهیّتین و پذیرفتن تکالیف شاقّهٔ ایشان امر منجر به‌مهمان کشی شد و اهل سفارت ایران را در ارزنةالروم جمعیّت غیر متناهیه کرده با تفضیح به‌قتل رساندند و این عار تادامن قیامت مانند انتظار می کشم که هرقسم سلوك درمهمان کشی آنها رفتار می کنند دستورالعمل ایرانیان بااهالی سفارت سایر دولت‌ها باشد ، بسیار از این نقل مضطرب گشت ثانیاً حرکات دولت روسیّه .... الخ.»

فصل دوم

ـ۱ـ

جلوس ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر

محمّدشاه که ازمدتی پیش به‌مرض نقرس ابتلا داشت واخیراً باد سرخ نیز برمزاجش استیلا یافته‌بود درشب سه‌شنبهٔ ششم شوّال از سال ۱۲٦٤ درقصرجدید محمدیّه که‌خوداو به‌تازگی درمغرب تجریش شمیران بنا کرده بود پس‌از چهارده‌سال وسه‌ماه سلطنت فوت نمود.

دورهٔ ناخوشی محمّدشاه قریب به‌سه ماه طـول کشید و در بیست روز اخیرتقریبا مسلّم شده‌بود که اواز چنگک مرگک رهائی‌نخواهدیافت. به‌همین جهت وزرای مختـارانگلیس وروس برای آوردن ولیعهد از تبریز وحفظ‌رشتهٔ‌انتظام اموراز‌طرفی وحاجی‌میرزا آقاسی برای‌ادامهٔ صدارت خودومخالفین اوبرای کوتاه ساختن دست اوازکارها ازطرفی دیگربه‌جنب‌وجوش‌افتاده بازارتوطئه وتحریك سخت بالا گرفته‌بود.

وزیرمختارروس‌دالگوروکی پس‌ازمشورت‌باکلنل‌فرّنت[1] کاردار سفارت انگلیس چنین‌قرار داد که به‌محض وصول خبرمرگک محمّد‌شاه فوراً یکی ازاعضای سفارت راچاپاری روانهٔ تبریز نماید تاولیعهد را به‌اسرع‌اوقات ممکنه به‌طهران‌برسانند وباین‌ترتیب جلوی خیالات سوء جمعی از درباریان و امرارا که هر یك به‌نفع‌خـود درکار طـرح نقشه‌هائی بودند بگیرند. امّاجمعی‌ازهمین‌درباریان که دوام‌آشفتگی

۱ـ Colonel Farrant

اوضاع را برای انجام خیالات خود لازم می‌شمردند برای آنکه خبر مرگ شاه بزودی به‌ولایات نرسد وولیعهد تا مدّتی از آن آگاه نشود دستجاتی از کسان مسلّح خود را بین قصر محمدیّه و طهران در سر راهها گذاشته بودند تاازعبور ومرور قاصدین خبر جلوگیری کنند و تامیتوانند درانتشار واقعهٔ فوت محمّدشاه باعث تأخیر شوند.)

با این حال هیئت‌های نمایندگی انگلیس و روس که در تقرّب به‌ولیعهد واعمال نفوذ درهمراهیان او بریکدیگر خیال سبقت جوئی داشتند وحاجی‌میرزا آقاسی که ازقصدمخالفین مقام‌بلکه جان خودرا در خطر میدید هیچ کدام منتظر فوت محمّد شاه نشدند و چون همه یقین کرده بودند که شاه به همین زودی دنیا را وداع خواهد کرد هر کدام قاصد ومأموری روانهٔ تبریز نمودند. کلنل فرّنت که بوسیلهٔ اطبّا دریافته بود که شاه تاچند ساعت دیگر بیشتر زنده نخواهد ماند فوراً قاصدی ازجانب خودبه‌تبریزفرستاد ودالگوروکی‌هم‌نامه‌وقاصدی پیش آنیچکف [1] قونسول روس درتبریز روانه کردوحاجی‌هم‌به همین طریقه عمل نمود، بطوریکه خبرمرگ محمّد شاه‌درشش‌ساعت ازشب پنجشنبهٔ یازدهم‌شوّال درتبریز به‌ناصرالدّین میرزاولیعهدرسید واواز همان شب‌مهیّای حرکت به‌طهران گردید.

حاجی‌میرزا آقاسی که‌درتمام‌دورهٔ صدارت‌بابدگوئی واستبداد وبی کفایتی وخرابکاری‌همهٔ‌مردم‌راازعالی تا دانی ازخود رنجانده ودر حفظ‌مقام جزشخص محمّد شاه پشت‌و پناهی نداشت در روزهای آخر حیات‌محمّدشاه ازترس جرأت آنکه از قلعهٔ‌عبّاس‌آباد (برسرراه‌شهربه

۱- Anitschkoff

شمیران) بیرون آیدنکرد. حتّی درمراسم تکفین شاه نیز حاضر نشد. با این احوال باز ازخیال جاه طلبی و ریاست خواهی دست برنداشته بود، چنانکه ازهمان ایّام که محمّدشاه درحال احتضار سرمی کرد چند مراسله به رضاقلی‌خان هدایت که لله‌باشی عبّاس‌میرزا برادر کوچکتر ناصرالدّین میرزا ولیعهد بودنوشت وازاوجدّاً خواست که عبّاس‌میرزا راپیش حاجی ببرد. غرض‌او این بود که عبّاس‌میرزا راتاورود ولیعهددر طهران نایب‌السّلطنه‌قراردهدوخود ظاهراً تحت‌حمایت‌وبنام‌او کماکان زمامدار باشد وباطناً پادشاهی کند. امّا رضاقلی خان‌لله باشی ازترس مهدعلیا مادر ناصرالدّین میرزا که‌دشمن عبّاس میرزا ومادراوبود و به ملاحظهٔ مخالفت سخت‌رجال‌دولت‌با حاجی میرزاآقاسی‌تکلیف اورا نپذیرفت وعبّاس‌میرزا راپیش حاجی‌نبرد. بعدازیأس ازاین مقدّمه حاجی به‌خواهش‌وتمنّی‌اعیان درباری رابه‌عبّاس‌آباد پیش‌خودخواست. نه ایشان به عباس آباد رفتند نه حاجی‌به‌قصر محمدیّه آمد. ازطرفی دیگرجمعی‌ازصاحب‌منصبان‌ماکوئی‌وایروانی که‌همشهریان‌وبستگان حاجی بودندوبه‌قدرت‌واسم‌اوبمردم‌تعدّیات بسیار کرده وبه‌این‌وسیله مقتدرومتنفّذشده‌بودند به‌هواخواهی‌اوقیام‌نمودند وتاچندی درحقیقت زمام‌طهران‌دردست‌ایشان‌بودومردم دروحشت‌واضطراب‌سرمی کردند.

امرا ومتنفّذین‌دولت مثل میرزایوسف مستوفی‌الممالك ومیرزا محمّدخان کشیکچی‌باشی‌وعبّاس‌قلی‌خان والی ومحمّدحسن‌خان‌سردار ایروانی بالاخره‌شبانه ازقصرمحمّدیّه‌خودراازراه کوچه باغها به محلّ ییلاقی سفارت‌انگلیس‌درتجریش رساندندوبه‌اولیای سفارت گفتند که ایشان‌حاضرند که تاورود ولیعهد زمام اموردولتی رادردست بگیرند و

پس‌از ورود ولیعهد خدمتگزار صمیمی او باشند ، ولی به‌هیچوجه حاضر نیستند که زیر بار امر حاجی میرزا آقاسی بروند، حتّی حاضرند که با سلاح و جنگ به‌مقابله و مقاتلهٔ با او اقدام نمایند. کاردار سفارت انگلیس به‌ایشان گفت که در این قضیّه البته باید نظر وزیر روسیه را نیز جلب کرد. به‌همین‌جهت امرای درباری روز بعد با دالگوروکی هم ملاقاتی کردند و در نتیجه کاغذی را به‌امضا رساندند که ایشان نسبت به‌ناصرالدّین‌میرزا شاه‌جدید صدیق و وفادار بمانند، امّا حاجی میرزا آقاسی باید بکلّی از کارها کناره بگیرد و نظامیانی‌را که گرد خود جمع نموده متفرّق سازد. دالگوروکی و کلنل‌فرّنت پس‌از گرفتن این کاغذ قول دادند که حاجی‌را وادار کنند که در قلعهٔ عبّاس آباد آسوده بنشیند و از تحریك و تشبّث دست بردارد. چون این قرار نامه به‌اطلاع مهدعلیا مادر ولیعهد و علی قلی میرزا پیشکار او (همان اعتضادالسّلطنه عمّ محمّد شاه) رسید مهد علیا دستخطّی دایر به‌عزل حاجی از صدارت صادر کرد و حاجی بکلّی از این بابت مأیوس گردید .

روز بعد از افشای این قرار نامه حاجی غفلةً از عبّاس آباد به‌خانهٔ خود در ارگ طهران آمد و قریب هزار و دویست نفر از همان اتباع ماکوئی و ایروانی خود را گرد خویش فراهم ساخت ،دروازه‌ها را بست و روابط شهر را با خارج قطع نمود. امّا مردم طهران بر ایشان قیام نمودند و برای کشیدن انتقام از آن جماعت متعدّی ستمگر به‌مخالفت و زد و خورد با آنان پرداختند و به‌سهولت آن عدّه را متفرّق و فراری ساختند. حاجی چون‌چنین دید به‌عزم آذربایجان از طهران عازم قریهٔ یافت آباد که ملك خود او بود شد، امّا در آنجا هم رعایا به‌تخفیف و توهین او برخاستند و

چون دریافت که به این وضع هرگز نخواهد توانست خود را به آذربایجان رساند فراراً به حضرت عبدالعظیم آمد و در آنجا متحصّن گردید.

تمام این حوادث در مدّت سه روز از ششم شوّال تا نهم این ماه اتّفاق افتاد. پس از آنکه خاطر امرا از بابت حاجی و اتباع او مطمئن شد به کار نقل نعش محمدشاه از قصر محمدیه به باغ لاله‌زار که در خارج طهران بود (جنب خیابان لاله‌زار حالیّه) و ترتیب امور دولتی پرداختند. مهدعلیا زمام کارها را به عنوان نیابت از پسرش ناصرالدّین میرزا در دست گرفت و میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی معلّم سابق محمدشاه را که دم از عرفان و ادب میزد و در شعر «نصرت» تخلّص میکرد و با حاجی دشمنی و عنادی تمام داشت به صدارت برداشته شد. امرا کارها را به مشورت می گذراندند و احکام دولتی را به توسّط شاهزاده علی قلی میرزا به صحّهٔ مهدعلیا می‌رساندند. امّا اوضاع سخت قرین هرج و مرج بود. چه هر یك از امرای درباری رأی خود را از آراء دیگران صائب‌تر می‌شمرد و به میل شخصی در امضای امور دستور می‌داد و هیچ یك نیز خود را برای صدارت در دستگاه پادشاه جدید از دیگران نالایقتر نمی‌پنداشتند. راههای اطراف طهران به هیچ وجه امنیّت نداشت و مردم شهر در بی تکلیفی و بیم و هراس سر می کردند. تنها کفایت و لیاقت مهدعلیا فی الجمله نظم و آرامش را حفظ می کرد و به کارها سر و صورتی ظاهری میداد.

در این هنگام مدّعی دیگری برای صدارت پیدا شد و آن میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر سابق بود که در دوسال و کسری قبل یعنی در محرّم ۱۲۶۲ او را حاجی میرزا آقاسی در پیشگاه محمدشاه مقصّر کرده و شاه پس از زدن چوب و مصادرهٔ دوازده هزار تومان به کاشان تبعیدش

نموده‌بود.

میرزا آقاخان نوری که‌مدّت این دوسال و کسری بابرادرخود میرزا فضل‌اللّه‌درکاشان درحال تبعید به سرمی‌برد دائماً برای بر گشتن به‌طهران ومداخله‌در کارهای‌دولتی‌دست وپامی کرد وبااینکه‌ازمدّتی قبل‌خودرا به‌سفارت‌انگلیس‌بسته‌بود و تحت‌حمایت آن دولت می‌زیست تا تاریخ فوت محمدشاه به‌علّت نفوذ فوق‌العادهٔ حاجی‌میرزاآقاسی‌در مزاج شاه وبستگی کلّی او به سفارت روس نتوانسته بود راهی برای مراجعت به طهران به دست بیاورد . امّا قبل از حرکت از طهران به کاشان به‌ناصرالدّین میرزا ولیعهد توسّل جسته و دستخطّی نیز از ولیعهد دریافت داشته بود که چون اوبه سلطنت برسدمیرزا آقاخان را به‌وزارت لشکر بر گرداند . پس از وصول خبر مرگ محمدشاه به کاشان میرزا آقاخان به‌استنادهمان دستخطّ ولیعهد بدون اجازهٔ دولتی خود رابه‌عجله به‌طهران رساند و در شنبهٔ بیستم شوّال ۱۲٦٤ به‌طهران رسید. ولی از دم دروازه به‌کار دارسفارت انگلیس ورود خودرا اطلاع‌داد واجازهٔ دخول گرفت [۱] . مهدعلیا که‌ازپیش‌بامیرزا آقاخان سابقهٔ‌الفت داشت‌ازورود اوبسیار مسرورشدوامرداد که‌جمعی ازاواستقبال کردند و اورا در « قصر خورشید » منزل داد ودستخطّی به او سپرد که چون پدران وزیر لشکر به پادشاهان قاجاریّه خدمت کرده‌اند ناصرالدّین شاه نیز اورامنظورنظرقرارخواهد داد .

امرای درباری‌وصاحب‌منصبان لشکری برای آنکه پس ازورود

۱ ـ تاریخ ایران واتسن ص ۳۵۹ ، مؤلف ناسخ التواریخ می‌نویسد : « پس چنان صواب شمرد که اول شارژدفر دولت انگلیس را دیدار کند و ازآنجا به‌دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بخصمی ایشان جنبش خواهد کرد.»

ولیعهدچه کسی‌را به‌مقام‌صدارت بردارند به‌دودسته منقسم بودند. یك دسته‌طرفداران میرزا نصرالله نصرالممالك اردبیلی که‌بیشتر از مردم آذربایجان‌بودند.دستهٔدیگرطرفداران‌اللّهیارخان آصف‌الدّوله‌دولّو[۱] خال محمد شاه که از ۱۲۳۹ تا ۱۲٤٤ صدارت فتحعلی شاه را داشت وافتضاحات‌اودرطیّ جنگهای دوّم روس وایران مشهور است .

میرزا آقاخان‌باوجود حمایت سفارت انگلیس وتعلّق مهدعلیا که‌ازطرفداران‌صدرالممالك بیمناك ومتنفّر بود به علّت تبعید ودوری بالنّسبه طویل از طهران به‌ناچار خودرا در سلك اتباع آصف‌الدّوله کشید . میرزایوسف مستوفی‌الممالك‌هم‌چون‌بسیارجوان وسنّش‌قریب به‌بیست وهفت بود هیچ گونه ادّعائی برای این مقام‌نداشت . این بود اوضاع‌طهران. امّااوضاع ولایات‌ازجهت هرج‌ومرج‌وبی‌نظمی‌صددرجه از پایتخت بدتر بود و هرجا مدّعی و گردنکشی قیام کرده سراسر مملکت را انقلاب وآشفتگی‌فراگرفته بود .این جمله رابه‌تفصیل در فصل بعد یادآورمیشویم و می گوئیم که امیر چگونه تمام آنهارا از میان برداشت وکشور راقرین‌نظم وآرامش کرد .

امّادرتبریزچون‌این‌خبر به‌ناصرالدّین میرزا ولیعهد که ازسال ۱۲٦۱به ولیعهدی‌منصوب وازتاریخ‌رجب۱۲٦۳ در آنجا به این سمت میزیست،رسیدوزیرخودمیرزافضل‌اللهٔ‌نصیرالملك‌علی‌آبادی‌ازمستوفیان سابق‌دیوان‌محمدشاه‌را که‌درحقیقت‌پیشکار کلّ‌آذربایجان‌بودبه‌حضور خواست‌وباوتکلیف کرد که‌جهت‌تأدیهٔ قروض ولیعهددرتبریز که‌بالغ بر هجده هزار تومان بود وتهیّهٔ اسباب سفر پولی فراهم سازد. چون

۱ــ گویا در این وقت در عتبات مجاور بوده (تحقیق‌شود)ودر سطوریاصفحه‌ئی باید شرح‌حالی ازاو نوشت ووضع پسران اورا شرح داد . (خط‌مرحوم دکترقاسم غنی)

نصیرالملك خودرا از عهدهٔ این کار عاجز دیداظهار یأس کردوولیعهد به میرزا تقی‌خان فراهانی وزیر نظام که بعد از مراجعت از سفارت ارزنةالرّوم چون امیر نظام زنگنه در سال ۱۲۵۷فوت کرده ومقام او خالی بود درحقیقت جانشینی او یعنی‌امارت نظام سپاه آذربایجان را داشت ، متوسّل شد و ازاو حلّ این معمّی‌را خواست . میرزا تقی‌خان وزیرنظام که کفایت ودرستی‌وامانتش‌راهمهٔ‌مردم‌تبریز دیده وپسندیده بودندبدون تردید وتحاشی انجام مهمّ رابه‌عهده گرفت .

«[1] وزیر نظام پس از تعزیت وتسلیت وتبریك وتهنیت سلطنت اظهار شگفتی نموده معروض داشت که شاهنشاه ایران و مالك‌الرّقاب ایرانیان نبایددرفراهم‌نمودن نقود یا نظم ثغور وحدود درماند و رفع اشرار وامنیت بلادوامصار را به‌چیزی‌شمارد. اگرعرایض این‌خانه‌زاد را گوش فرا دهید و به قبول تلقّی فرمائید این چاکر در ظلّ مراحم شاهنشاهی تمام مشکلات راحلّ‌نموده معضلات امور را فیصل میدهم . شاه راازسخنان اوطمأنینه و امید سرشار پدیدار شده فرموده اکنون فراهم نمودن نقود را که از سایرکارها اهمّ واقدم است به چه‌وسیله تهیه خواهی‌نمود. گفت خطابی به چاکر رقم فرمائید که میرزا تقی فراهانی مبلغی که‌لازم است از هر که قرض نموده‌سند بدهد از طرف ماصحیح وممضی است‌تامبلغی‌کافی که علاوه برادای‌وام‌مصارف‌مسافرت را نیز انجام نماید قرض گرفته تقدیم دارم ، وپس از گرفتن دستخط

۱ ـ این‌حکایت نقل است‌از کتاب «نوادرالامیر» تألیف مرحوم شیخ‌المشایخ معزی که‌آن‌را اوازمرحوم میرسید عبدالکریم‌خان طبیب درسال ۱۳۰۵ هجری قمری شنیده‌بود. ومیرسیدعبدالکریم‌حکایت‌راازپدرش‌طبیب‌مخصوص‌محمدشاه‌نقل‌می کند . بعد ازاین هرجا صحبت از کتاب«نوادرالامیر» به‌میان‌آید غرض‌همین کتابست که‌خطی‌است.

یکی از تجّار تبریز [1] را که باهم سوابق دوستی داشته و به معاملات و معاهدات وزیر نظام اطمینانی کامل حاصل نموده بود ملاقات فرمود و سی هزار تومان به‌عنوان قرض بگرفت که در ورود به‌طهران ادا نماید و فرع آن را فرمان همایونی صادر کند که خلفاً عن سلف همه ساله به‌صیغهٔ مواجب از دولت دریافت دارد ، وفردای آن روز تمام نقد مرقوم را در پیشگاه همایونی حاضر نموده و برخلاف آنچه از طهران نوشته و تصویب نموده بودند معروض داشت که مسافرت مرکز خلافت با لشکری لایق و تهیّهٔ فایق لازم است و تا یك هفته همه را انجام خواهم داد و در نوزدهم شوّال که شاهنشاه جوان عزیمت طهران نموده هزار مرد سپاهی از سواره و یك هزار و پانصد خیمه باسایر لوازم آماده و مهیّا نمود چنانکه اسباب عبرت عموم ارکان دولت و اعیان مملکت گردیده بود .»

میرزا تقی خان وزیر نظام سه روز بعد از رسیدن خبر مرگ محمّد شاه به تبریز یعنی در روز چهارشنبهٔ چهاردهم شوّال ۱۲٦٤ ناصرالدّین میرزا را در این شهر به‌مقام سلطنت نشانید و او به‌ناصرالدّین‌ـ شاه معروف شد . سنّ شاه جدید در این تاریخ هفده سال و هشت ماه بود. سپس به‌دستیاری میرزا سیّد جعفر خان مشیرالدّوله و ضمانت دو قنسول روس و انگلیس وجهی را که لازم بود تهیّه و اسباب کار حرکت ولیعهد را فراهم نمود. در روز جمعهٔ نوزدهم این ماه شاه و همراهان او از سران کشوری و لشکری با سپاهیان ملازم از تبریز به سمت طهران حرکت کردند و از جانب شاه جدید شاهزاده ملك قاسم میرزا عمّ او به‌حکومت آذربایجان و میرزا جعفرخان مشیرالدّوله به‌کار پردازی مهامّ خارج

۱ـ این تاجر گویا پدر شیخ محسن خان مشیر الدوله است و گویا اسمش حاج شیخ کاظم بوده تحقیق شود .(خط مرحوم دکتر قاسم غنی)

منصوب و به اقامت در تبریز مأمور گردیدند.

با اوضاع آشفته‌ای که در این تاریخ کلّیهٔ بلاد و طرق ایران گرفتار آن بود و عدّهٔ کثیری که در رکاب شاه عازم طهران بودند ادارهٔ امور این عده تا طهران و حفظ نظم اردو و مهمتر از همه جلوگیری از تعدّیات و اجحافات نظامیانی که مدتها بود به خودسری و تجاوز عادت کرده بودند به‌شکلی که به مردم و آبادیهای سر راه ازجانب ایشان صدماتی نرسد از مشکل‌ترین کار ها بود و قدرت و کفایت و هیبت و صلابتی میخواست که اظهار آنها از مردم عادی ضعیف‌النّفس یا سران لشکری و کشوری آن زمان که همه خود به‌تعدّی و گرفتن مال مردم به‌زور و عنف عادت کرده بودند امکان نداشت. برای نمودن این صفات و تحکیم مبانی انضباط و عدالت و امنیّت که باید کارهای دیگر را بر آن اساسها بنا نهاد مردی نو لازم بود که دامانش به‌لوث دزدی و تعدّی آلوده نشده باشد و باغیرت و حمیّتی که هر مرد صالح پاکیزه دامنی در برانداختن ریشهٔ هرزگی و فساد دارد قدم در این راه نهد. امیر کبیر همان مرد بود و خواهید دید که باچه‌فراست و کفایتی ازعهدهٔ این مهمّ برآمد.

درقدم اوّل امیر به‌جمیع سپاهیان و همراهان شاه امراکید داد که‌درعبوراز دهات وزراعات مردم باید طوری رفتار کنند که‌دیناری به‌کسی خسارت نرسد واگر احیاناً چهار پای کسی در زراعت رعیّتی دیده شود آن حیوان از هر کس که باشد به صاحب زراعت داده خواهد شد. حتّی گفت که‌اگر از کسی تعدّی و تجاوزی سرزند شکم اورا پاره خواهد کرد و همه‌می‌دانستند که امیر مردی گزافه گو نیست و امری را که‌دادممکن نیست از آن عدول کند. شاید جمعی در مقام خرده گیری بگویند که امیر مردی قسیّ‌القلب و شدیدالعمل بوده و

برای خطائی جزئی حتّی پاره کردن شکم را به چیزی نمی‌شمرده است. این نوع خرده گیری و حکمیّت البتّه سطحی و ناشی از عدم تعمّق در قضایاست مردمی را که سالها بوده است به هرزگی و افسار گسیختگی بار آمده و دزدی و تعدّی به مال مردم خوی ثانوی ایشان شده و برای آن به‌قبحی قائل نبوده‌اند باموعظه و نصیحت و وضع قوانین بدون ایمان به‌اجرای آنها نمی توان تربیت کرد و در راه راست انداخت. برای حفظ انضباط و استقرار نظم و عدالت در میان عامّهٔ فاسد متجاوز جز شدّت‌عمل وسخت گیریهای عادلانه هیچ راهی دیگر نیست وهر کس که درچنین قبیل ممالك به‌اصلاحاتی نایل آمده ومردمی جاهل وعقب افتاده‌را درخطّ صلاح وترقّی‌انداخته همین‌راه‌را رفته است[1]. اینك چند حکایت دراین باب به‌نقل از کتاب «نوادرالامیر»:

«جناب مجدالذّاکرین از میرزا سرور قزوینی نقل می کند که قبل‌ازورود موکب مسعودشاهنشاه به‌قزوین‌درقافله بودم. نزدیك قروین دچار جمعی ازقطّاع‌الطّریق‌شدیم وآنچه داشتیم ازما گرفتند. پس ازچند روز که‌ناصرالدّین شاه به‌قزوین‌رسید همه درمعبرایستاده به‌امیر نظام شکایت نمودیم و محلّی را که سارقین به ما حمله نموده بودند گفتیم. امیرنظام یکی ازرؤسای‌سواران‌را که ملتزم رکاب بودند بخواست وبه‌او فرمود که‌عین اموال راسه‌روزه‌از تومی‌خواهم. آنگاه روی به‌مانموده گفت سه‌روزدیگر اینجا حاضر شوید واموال خود را دریافت دارید. میرزا سرور می گفت روز سوّم تمام اموال را در حضور امیر نظام تسلیم نمودند مگر یك کیسه تنبا کو که از من بود.

۱ــ وهمین قبیل احکام سخت سبب می‌شود که‌فتنه‌بالانگیرد که‌دولت‌مجبورشودصدها مردم را به شلیك توپ ببندد. (خط دکتر قاسم غنی)

لیکن من سخنی نگفتم تا امیر نظام پرسید دیگر از کسی چیزی باقی مانده‌است یاخیر. من گفتم کیسهٔ تنباکوئی‌از من بوده واکنون‌نیست. رئیس سواررا بانگ‌زد وازاو کیسه‌را طلب داشت و تا پسین آن روز کیسهٔ تنباکو را نیز آورده به من مسترد داشتند.»

حکایت دیگر:

« جناب شیخ حسن خان معمار .... [1] حکایت می کند که موقع‌حرکت ناصرالدّین شاه از تبریز به طهران که ریاست‌اردو باامیرنظام بود دریکی ازمنازل تبریز خود باسه‌نفر از سوارانم‌مأمور انجام مطلبی‌شده وازاردوی دولتی وموکب سلطنتی‌عقب مانده بودیم‌و چون‌به‌راه‌افتادیم‌و به‌محلی‌رسیدیم که‌روز قبل‌منزلگاه‌اردو بود. خیکی سربسته که‌ازروغن‌پر بوددر آنجابدیدیم. به‌یکی‌ازسواران گفتم‌خیک‌را درلفّافه پیچیده برمالهای بنه حمل نماید وتادومنزل دیگر که‌به‌اردو رسیده بودیم درتصرّف‌روغن تردید می کردم وبالاخره یقین کردم که درتصرّف آن از طرف امیر نظام به‌زحمت خواهم افتاد. لذا ماجرارا به‌اوعرض کردم. فرمودندبرخلاف دستورمن‌خیک‌را آورده‌ای،می‌باید آن‌را به‌جای خود گذاشته باشی وبگذری تا صاحب آن بدون تردید برود ومال خودرا درمحلّی که بوده است ببیند وتصرّف کند. اکنون درسیاست توبه همین قدر اقتصار می کنم که خیک را ببرید و کماکان به جای خود بگذارید و بر گردید و یقین بدانید که صاحب خیک به مال خود خواهد رسید.»

حکایت دیگر:

« آقای محمّد باقرخان اعتمادالسّلطنه حدیث می کند

---

۱ ــ نام‌راوی حکایت دراصل نسخه نیست وجای‌آن سفید است.

کـه چون موکب همایون شاهنشاهی به‌قـزوین رسید یك نفـر از ملتزمین رکاب به‌امیر نظام تظلّم‌نمود که بسته‌ای محتوی برده طاقه ـ شال کشمیری از من مفقود شده است. امیرنظام پرسید که فقدان در عرض‌راه‌اتفاق‌افتاده یاپس‌ازورود به‌اینجا. گفت‌دراینجامطّلع‌شده‌ام و محلّ‌فقدان آن‌را نمی‌دانم. امیرنظام تأمّلی‌نموده پس‌از آن میرآخور همایونی راطلب داشت وفرمود تاپنج ساعت‌ازشب گذشته عین مال را پیدا کنید وبدان که بدادن قیمت مال از مسؤلیّت من معاف نخواهی شد.میرآخورازاین‌حکم که‌مقرون‌به‌هیچ دلیل‌موجّهی‌نبودبرآشفته‌و به‌خود می پیچید وچاره‌ای نداشت جز آنکه در اصطبل تفتیش‌کامل بنماید وبه‌خدمهٔ‌اصطبل سخت‌بگیرد وایشان‌رابه‌وعیدوتهدیدبیندازد وتاپاسی ازشب عملهٔ اصطبل‌را گرفتار فشار ومبتلای شکنجه بداشت تا یکی از ایشان سرقت را بروز داد و بسته های شالها را از زیر سرگین اسبها بیرون کشید وچون بسته را درمحضر امیر نظام‌تحویل دادند اهالی مجلس ازحدس‌وی‌وحکمی که دراین موضوع نموده بود متحیّرمانده‌ودلیل‌این گمان‌صحیح‌رادربارهٔ‌اهالی‌اصطبل سؤال‌نمودند. امیر نظام جواب داد با وجود حکمی که کرده و سیاستی که به جهت امنیّت جان ومال اهالی اردو مقرّر کرده بودم یقین داشتم که غیر از چاکران‌شخص شاهنشاه که‌به‌مراحم‌همایونی مستظهرند احدی‌جرأت سرقت نخواهدداشت‌ودرچاکران شهریاری‌به‌جز اهالی‌اصطبل‌دیگری مرتکب سرقت که‌مایهٔ بی‌شرفی وذلّت‌است نخواهد شد وهمین‌سرقت سبب شد که چاکران ایّام ولیعهدی شاه به حکم امیرنظام از قزوین به‌تبریز عودت یافتند.»

حکایت دیگر:

«عدّه‌ای ازمعمّرین و اعیان وثقاة می گفتند که چون شاهنشاهی ایران وراثةً به ناصرالدّین شاه قاجارانتقال پذیرفت وبه عزیمت مقرّ خلافت‌ازتبریز رهسپارشدریاست تمام‌اردوازلشکری‌وکشوری‌به‌میرزا تقی‌خان‌وزیر نظام‌مرحمت گردیدودرعرض‌راه که‌خبرفوت محمّدخان زنگنه‌ملقّب به‌امیر نظام معروض افتاد [۱] لقب‌وی‌به‌وزیر نظام‌اختصاص پذیرفت وهیچ‌روزی‌بلکه ساعتی‌نمی گذشت مگراینکه حکمی‌جدید و رأیی سدید در امنیت و انتظام امور جمهور از امیر نظام به ظهور می‌رسید و تا زمانی که موکب همایونی به قزوین ورود فرمود زمام تمام مهام به کف کفایت امیرنظام محوّل ومرجوع شده بود واقتدار او به درجه‌ای بالا گرفت که چون تمام‌شاهزادگان عظام و درباریان ذوی‌الاحترام وعملجات خلوت وپیشخدمتان‌خاصّهٔ‌محمّدشاه غازی‌طاب ثراه‌از طهران به استقبال شتافتند و به تقبیل سدهٔ سنیّه و عتبهٔ علیّه تشرّف یافتند و واقعهٔ سرقت بستهٔ شالهای کشمیری چنانکه از پیش رقم شد از اهالی اصطبل کشف گردید امیرنظام به عرض همایونی رسانید که اجزاءخلوت‌وپیشخدمتان زمان ولایت عهدراکه درتبریز خدمت کرده‌اند وتا اینجا ملازم رکاب و از مراحم شاهنشاهی‌کامیاب بوده‌اند اگر چه‌خاطرمبارك به‌ایشان استیناسی یافته و مورد توجّه‌و مرحمتند لیکن در این موقع که خلوتیان خاصّ سلطنت شرف‌اندوز شده‌اند لازم است که‌به‌جای چاکران شخصی وخلوتیان سابق مشغول

۱ـ این‌مطلب اشتباه است، زیرا که اگرچه میرزا تقی‌خان وزیرنظام در طی همین مسافرت شاه از تبریز به طهران به مقام و لقب امیرنظامی نایل گردید لیکن محمدخان زنگنه امیرنظام هفت سال قبل وفات یافته بود . تاریخ فوت او نیمهٔ رمضان سال ۱۲۵۷ است .

خدمت شوند و آنان را مرخّص فرموده‌به تبریز عودت نمایند که این اشخاص‌عادت به خدمات ولایت عهد نموده وازعهدهٔ خدمت پادشاه که خصایصی ولوازمی افزون از مقام‌ولیعهدی دارد برنمی‌آیند وهمواره متوقّعند که اعلیحضرت همایونی‌مانند ایّام ولایت‌عهد باایشان رفتار نماید وهریك از خادم ومخدوم را به خلاف عادت باز داشتن مطلبی دشوار ومنجربه‌مضارّی‌بیشمار است چنانکه‌اگر به‌عادت سابق‌مستظهر به‌مراحم شاهنشاهی نمی بودند با این احکام متقنه وسیاستهای‌شدیده که دراین‌مسافرت دیده‌اندهرگز جرأت‌سرقت بستهٔ‌شالها‌نمی‌نمودند. بالجمله با آنکه‌دوری‌خدّام برخاطر منیر شهریاری‌اقصی‌الغایةناگوار بودلیکن به اصرار امیرنظام همهٔ ایشان بجز یك نفر که در حکایت ذیل مرقوم میشود از خدمت منفصل شده و با وظایف و رواتب‌کافی به آذربایجان‌عودت یافتند وچاکران سلطنتی که‌ازپای‌تخت ومرکز خلافت آمده‌بودند باجرح وتعدیلی‌اندك به‌خدمات شخص شاهنشاهی مفتخر ومباهی شدند.

فقیر گوید [۱] که اجرای این مطلب از امیرنظام همواره مورد ایـراد و اعتـراض بعضی از کوتاه نظران درباری بود که می گفتند اگر امیرنظام‌این‌کاررا اهمیت‌نمیداد ودرانجام‌آن وامثال آن‌اصرارو ابرام نمی فرمود صفای خاطر منیر شاهنشاه را به‌غبار خودرائی‌آلوده نمی‌کرد و ایّام صدارت خویش را تا این درجه کـوتاه نمی فرمود و زندگانی اوبه‌سرعت روبه تباهی‌نمیرفت. لیکن پس از پنجاه سال که دورهٔ سلطنت‌ناصرالدّین شاه سپری شدودربار مظفرالدّین شاه مشهود

۱- یعنی‌مرحوم شیخ‌المشایخ مؤلف کتاب نوادرالامیر .

افتاد عقاید معترضین تبدیل یافت و رأی امیرنظام را عین صواب و دوراندیشی دیده و می‌ستودند.»

حکایت دیگر :

« جناب اجلّ محمّدحسین‌خان امین‌همایون که از پیش‌خدمتان شاهنشاه شهید بوده است روایت فرمود که روزی شاه شهید مقـرّر فرمود که از حال سیّد محمّد خان پیشخدمت تفحّص کنند و هر گاه زنده است درهرجا باشداورا حاضر پیشگاه‌همایونی نمایند. پس از چند روز عرض کردند که هیچ کس نشانی ازوی نمی‌دهد. شاه‌فرموداز سیّد قراب که اخوی‌اوست‌حالش‌راسؤال کنید. سیّدقراب‌محلّ‌اورانشان‌داد وچون حاضرش نمودندشاه‌فرمودسیّدمحمّدخان‌زودپیروشکسته‌شده‌ای واین مدّت کجا بودی‌وبه‌چه‌کاری‌اشتغال داشتی. عرض کرد درقورخانه خدمت‌می‌نمایم. شاه فرمودتراتوانائی زحمت‌خدمت‌نیست ومقرّرفرمود که‌ماهی‌یك‌صدتومان‌ازصرف‌جیبی‌مبارك به‌وی‌بدهندو درراحتش بدارند. پس‌از آن به‌ما که حضورداشتیم‌فرموداین سیّدازطفولیّت پیش مابوده‌و باوی مأنوس بودیم وچون‌از تبریز می‌آمدیم‌وبه‌قزوین‌رسیدیم‌وامیر-نظام تمام چاکران‌مارابه‌تبریز بر گردانیدماامیرنظامرابه‌زحمتی‌راضی کردیم که این سیّد را مستثنی‌داشته وبه تبریزش‌نفرستد وچندروزی پس از ورود به طهران در اطاق شاهنشاه غازی‌بودیم وامیرنظام پیش روی ما نشسته و مشغول تحریر بعضی احکام وارقام بود. همین‌سیّد که سمت پیشخدمتی داشت وارد اطاق شد ومابه‌دیدن‌اومتبسّم‌بودیم. امیر-نظام با اشتغال به تحریراز آئینه‌ای که‌درمقابل‌اوبود تبسّم ماراملتفت شدو سیّدرا پی‌کاری روانه نمود وچون از اطاق خارج شد امیرنظام‌از

جای برخاسته در را ببست و باز گشت و گفت آیا شایسته است که پادشاه برروی خدمتگزاران خود خنده کند و آیا ممکنست چنین کسی را نگاه داشت. گفتیم مقصود شما از این سخن چیست. گفت مقصودی نداشتم جز اینکه وجود این شخص را در دربار شاهنشاهی مضرّ و منافی مقام سلطنت دیده اورا روانهٔ تبریز داشتم و گویا الآن به خارج شهر رسیده و به چاپاری میرود واز آن زمان تاحال که قریب چهل سال است اورا ندیده واز حالش اطلاعی نداشتیم.»

خلاصه امیر کبیر بااتّخاذ این تدابیر و برقراری این قبیل سیاسات سخت اردوی شاه را در نوزدهم شوّال ١٢٦٤ از تبریز به طهران حرکت داد وچون به منزل اوجان رسیدند شاه میرزا تقی‌خان وزیر نظام را رسماً به لقب امیر نظامی ملقّب ساخت واگر چه شغل امارت نظام را بعد از فوت محمّدخان زنگنه (نیمهٔ رمضان ١٢٥٧) درحقیقت میرزا تقی‌خان در عهده داشت لیکن لقب امیرنظامی از تاریخ وفات محمّد خان تا این زمان به هیچکس دیگر داده نشده بود.

«چون در بین راه که اردوی همایون روی به دارالخلافه می آمد بعضی از مکاتیب از خودخواهان دارالخلافه که غافل از حقیقت کار بودند وخود را همه‌کاره می‌پنداشتند به نظر همایون پادشاهی رسیده بود از جمله میرزا ابراهیم لشکرنویس وزوائی عریضه‌ای عرض کرده بود به این مضمون که موکب همایون به تعجیل تشریف‌فرماشده مخدومی میرزا محمّدتقی‌خان رابه آذربایجان مراجعت دهند، پادشاه جمجاه این فضولی رااز آن فضولان خودپسندنپسندیده بودند در ورود دارالخلافه میرزا ابراهیم را به چوب کاری سیاست عبرةً للسایرین تنبیه فرموده

محبوساً به‌قلعهٔ اردبیل فرستادند» (تاریخ نو ورق ۲۶۷ کتابخانهٔ سلطنتی).

در بین راه به میرزا تقی‌خان امیر خبر رسید که دو تن از کسانی را که محمّد شاه مصادره و از طهران تبعید کرده بود چون خبر مرگ شاه را شنیده‌اند بی‌اجازه از تبعیدگاه خود خارج شده و به‌انتظار ورود پادشاه جدید بلکه به‌امید مشاغل و مناصبی نیز نشسته‌اند، یکی میرزا نظرعلی حکیمباشی که محمد شاه اورا در سال ۱۲۶۱ به‌اقامت در قم مجبور کرده بود، دیگری میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر سابق که تفصیل آمدن اورا با برادرش میرزا فضل‌الله امین دیوانخانه از کاشان به‌طهران پیشتر نوشته‌ایم.

امیر که میخواست درقدم اوّل زهرچشمی ازمدّعیان خودسر و معتادین به‌بی‌انضباطی وافسار گسیختگی بگیرد میرزا نظرعلی را که باششصد سوار افشار به‌قزوین آمده‌و به‌این شکل به‌اردوی ناصرالدّین‌ـ شاه پیوسته بود بلاتأمّل به‌قم بر گرداندو دستخطّی نیز ازجانب شاه به‌میرزا آقاخان نوشت که چون‌دولت اورا به کاشان فرستاده بودودولت هم اورا نخواسته باید «مجدّداً به آنجامعاودت نمایدواز قرارحکم مجدّد رفتار کند. چون وزیر لشکرازمضمون حکم‌محکم‌مخبرومستحضر گردید از کارگذاران دولت انگلیس حمایت طلبید. از آنجائی که مدّتی بود که اهالی دول خارجه به‌سبب فتور وسستی مصدرصدارت درمهمّات داخله جسوروسخت‌مداخله می نمودند این وقت که خود ایّام فترت بود لهذا شفاعت وحمایت به‌عمل آمد و وزیرلشکرازعمارت خورشید به‌سرای خویش گرائیده متوقّف گردید».[1]

۱ ـ حقایق الاخبارص ۴۶ وقایع سال ۱۲۶۴ .

میرزا فضل‌الله نوری برادر میرزا آقاخان در تذکرهٔ احوال خود در این واقعه چنین می‌نویسد :

«چون بلای ناگهانی میرزا تقی‌خان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه مصدر امور جمهور خلایق بود بارأی کج و طریقهٔ لج درفکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد و هرچند کفاة ورعاة امر ادر ردّ این تصوّر ومنع این خیال اسباب چیدند مفید نیفتاد بلکـه مزید بر علّت آمد ، غافل از این معنی شد که هر که تخم جفاکارد خرمن وفا برندارد و هر که نهال خلاف نشاند ثمر موافقت توقّع نیارد، من یزرع الشّوك لم یحصد به عنبا ، ثعبان آزرده را درجیب گذاشتن و از زهر او آسوده شدن کار زیرکان نیست و بسی معلوم و مشخّص است که اگر شاهین مخلب تسلّط وتشطّط گشاده دارد گنجشك بیچاره را چاره و پناه جز بوته و گیاه نیست ، هر بیراهی را راهی لازم است و هر بی‌پناهی را پناهی، لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعّال ما یرید بود مکمن انس و استیناس خود نموده باحالت تباه پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم، باز ترحّم پادشاه زمان ما را امان داده به راه هدایت رفتیم . »

سپهر مؤلّف ناسخ التواریخ که نسبت به مرحوم امیر کبیر عناد و بی‌انصافی مخصوصی ظاهر کرده و همه جا باتملّق و حقیقت‌پوشی از میرزا آقا خان سخـن رانده است گوید که میرزا آقا خان پس از رسیدن فرمان ناصرالدّین شاه گفت که چون آمدن من به طهران برای آرام نگاهداشتن رؤسای مازندرانی مقیم پای تخت و جلوگیری از بروز طغیان ایشان بوده و این کار صورت گرفته البته امر سلطان را اطاعت می کنم و

به‌کاشان بر می‌گردم . این است بقیّه گفتهٔ سپهر که به عین عبارت نقل‌میشود :

« چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانهٔ انگلیس به‌میان ارگ سلطانی‌در آمدندودر خدمت‌مهدعلیاوستر کبری‌معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس‌وایران باهم ازدرمودّت وموالاتند وسود یکدیگررا ازدست‌نمی گذارند.مااز قبل‌دولت‌خودابلاغ این‌خبر می کنیم که‌هرگز رضانخواهیم داد که کسی مانند وزیرلشکر ازاین در دور باشد وازآن سوی‌کارداران مهدعلیا نیز مراجعت اورا راضی نبودند . وزیر لشکر چون‌درمیان بوك ومکر افتاد و بیم کرد که از مراجعت اودولت‌انگلیس رنجیده شود وازاقامت او امرا زبان ملامت بازدارند و بگویند چرا بی اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید . در هنگامی که صاحب منصبان سفارتخانهٔ انگلیس و تمامت امرائی که در ارگ جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی‌به آن جماعت کرد که این جنگ و جوش بگذارید . این اختلاف کلمه از آن در است که من بی فرمان بدین درآمده‌ام واین رأی برخطا باشد، همانا من به‌فرمان‌آمده‌ام و دست در گریبان برده‌دستخطّ مبارك شاهنشاه‌را که‌درایّام ولایت عهد بدو داده به‌محلّ منیع امارت میعاد نهاد و گفت من‌به‌حکم‌این منشور تابه‌اینجا تاخته‌ام وهم اکنون به‌سرای‌خویش درخواهم رفت واستوار خواهم‌نشست تا آنگاه که شاهنشاه فرازآید ، گر بکشد حاکم است ور بنوازد رواست ، دوست و دشمن چون آن خطّ بدیدند زبانها به‌کام‌در کشیدند. پس‌وزیرلشکرازارگ‌سلطانی‌به‌سرای‌خویش رفتو

برادر او میرزا فضل‌الله امیردیوان هم‌درخانهٔ خویش‌جای گرفت.»

اردوی همراه ناصرالدّین شاه روز پنجشنبه بیستم ذی‌القعدهٔ ۱۲٦٤ به‌قریهٔ یافت‌آباد حالیّه درغربی طهران رسیدوقرارشد که‌روز بعدکه جمعهٔ بیست‌ویکم‌است شاه وهمراهیان‌به‌پای‌تخت ورود کنند. در یافت‌آباد غالب‌اعیان ورجال درباری‌محمّد شاه‌به‌استقبال‌وپذیرائی پادشاه جدیدآمدند و بین ایشان گفتگو و اختلاف بود که صدارت نصیب که‌خواهد شد وچون‌میرزا نصرالله‌صدرالممالك اردبیلی ازمدّتی قبل‌درارك در خانه‌های حاجی میرزا آقاسی جاگرفته‌وخودبه‌خود امور صدارت را به خویش متعلّق دانسته بود جمعی حدس‌می‌زدند که شاه تازه‌صدرالممالك راصدارت‌خواهدبخشید. امّا بعدازآنکه‌اوضاع‌و احوال رادریافت آباد به‌چشم دیدندوملاحظه کردند که‌حلّ‌وعقدامور همه‌بامیرزاتقی‌خان‌امیرنظام است‌دانستند که صدراعظم آینده‌اوست‌و میرزانصرالله ومدّعیان دیگربیهوده‌آهن سرد می کوبند، بخصوص که از یافت‌آباد به‌میرزا نصرالله امر شد که‌خانه‌های‌حاجی میرزاآقاسی راخالی کندوآنهارابه‌تصرّف گماشتگان‌امیرنظام‌بدهد. صدرالممالك‌و جمعی دیگرازمدّعیان صدارت زمزمهٔ مخالفت راشروع کردند،لیکن دست و پای ایشان در این راه بسته ماند و از صدارت امیر نتوانستند جلوگیری نمایند.

در همین منزل یافت‌آباد میرزا تقی خان امیریکی از منشیان زیردست خود یعنی‌میرزا محمّد سعید انصاری رابه‌عنوان‌کاتب‌احکام مخصوص واسرارمکتوم دولتی معرّفی نمودواین میرزا سعید که‌اصلاً آذربایجانی وابتدا معمّم ومردی ادیب وفصیح بود در موقع حرکت

اردوی ناصرالدّین شاه درباسمنج یك منزلی تبریز برای عرض حالی به‌خدمت امیر آمد وامیر چون خطّ وربط او را پسندید او را خواه ناخواه بااردو به‌طهران آوردوملاّسعید به‌تدریج میرزا سعید وبعدها میرزا سعید خان‌ومؤتمن‌الملك شد و چنانکه بعدها خواهیم دید به‌مقام وزارت امور خارجه ومقامات دولتی دیگر ارتقاء یافت.

ناصرالدّین شاه درروز جمعهٔ بیست ویکم ذی‌القعده به طهران وارد شد ودرشب شنبه هفت ساعت وبیست دقیقه از شب گذشته رسماً به‌تخت سلطنت جلوس کرد و درهمان شب میرزا تقی‌خان امیر نظام رابه‌خلعتی که حواشی آن تمام مروارید بود مخلّع‌وبه‌صدارت عظمی منصوب ساخت وبه‌لقب اتابیکی‌وصدراعظمی ملقّب شد و امیرازفردای آن روزبه‌رتق وفتق امور وعزل و نصب مأمورین‌ونظم‌ونسق کارها ورفع انقلابات‌وهرج‌ومرجهامشغول گردید. درانتصاب امیر کبیر به‌صدارت اگرچه بیش از همه لیاقت‌وکاردانی‌شخصی او دخالت داشته و کفایتی که اودرتهیّهٔ وسایل حرکت شاه جدید ازتبریز ورساندن اردو به‌طهران‌ظاهرساخته درآن ایّام از کسی دیگر ساخته نبود لیکن ظاهر این است که این‌کار یعنی نصب امیر به صدارت بی میل عمّال سیاسی روسیّه درآذربایجان صورت‌نگرفته. چه از یك طرف روابط امیر از خیلی پیش باقونسول روسیه در تبریز خوب بوده ووجهی را که امیر برای حرکت دادن ناصرالدّین شاه از تبریز تهیّه کرده به کمك آن قنسول به دست آورده و به‌قولی تمام خیال امیر این بوده است که اگروقتی‌وزیرشود باروسهابسازد ولطمهٔ بزرگی به‌عثمانیهابزند وتلافی‌صدماتی‌را که درارزنةالرومدیده‌بوددربیاورد [1] وازطرفی‌دیگر

۱ ـ کتاب‌خلسهٔ اعتمادالسلطنه

غالب عمّال لشکری و کشوری آذربایجان به‌علّت نزدیکی به قفقازیّه و روسیّه وحشر و نشر دائم باکارکنان روسی بخصوص بعد ازشکستهائی که ایران از روسیّه‌خورده بود در روسیّه به‌چشم دیگری‌می‌دیدند و خواهی‌نخواهی نسبت به نفوذ آن دولت نظراحترامی‌داشتند مخصوصاً دوسفر به‌پطرزبورگ‌وایروان به‌معیّت‌محمّدخان‌زنگنه ومحبتهائی که از طرف امپراطور روسیّه مشمول حال‌نمایندگان ایران‌شددر ایشان تأثیری‌عظیم کرد ، تاآنجا که درهمان‌ایّام مسافرین‌خارجی‌غیرروسی محمّدخان زنگنه وهم سفران اورا به روسیّه وپس‌ازبرگشت از این مسافرت متمایل به‌سیاست این‌دولت اخیرنوشته‌وگفته‌انداین‌مسافرت درروحیّه‌وخطّ مشی ایشان اثر مهمّی داشته است .[۱]

اظهار تعلّق محمّدخان‌امیر نظام‌زنگنه‌به‌روسیّه‌وامپراطورروس از همه آشکار تربودچنانکه درماه شعبان۱۲۵۱ موقعیکه اوبه‌توسط محمد شاه ازتبریزبه طهران احضار شد وعدّه‌ای تصوّر می‌کردند که جانشین میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام خواهد شد امیرنظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس وروس رادرطهران به‌ضیافت عظیمی‌دعوت کردو دراین ضیافت که میرزا مسعود گرمرودی وزیر دول خارجه و میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی‌ایلچی کبیروزیرخارجهٔ‌سابق نیزحضور داشتند دربرابر کنت سیمونیچ[۲] وزیر مختارروسیّه و الس[۳] وزیر مختار انگلیس‌موقعی که این‌شخص دوّم جام خودرا برای نوشیدن‌به‌سلامتی

---

۱ - Stuart, *Journal of a residence in northern Persia*, pp. 175-176. - Comte de Sercey, *La Perse* p. 131.

۲ - Comte Simonitch

۳ - Henry Ellis

پادشاه ایران برداشت امیرنظام در نوشیدن جام خود به سلامتی پادشاهان متبوع سیمونیچ و الس نام نیکلا امپراطور روسیّه را عملاً بر نام پادشاه انگلستان مقدّم داشت. این امر بسیار بر الس وزیر مختار انگلیس ناگوار آمد و به امیر نظام گفت که: «ای کاش جناب عالی لندن را هم مثل سن پطرزبورگ دیده بودید» و چون امیرنظام پیوسته عجایب و تنعّمات پطرزبورگ را به رخ حاضران می‌کشید الس باو گفت که: «خوبست که او و میرزا مسعود از عجایب و لذایذ پطرزبورگ فقط با دوستان خود صحبت بدارند». سپس فردای آن روز الس رسماً مراتب گلهٔ خود را از این پیشامد به امیرنظام و میرزا مسعود نوشت و ایشان را در این معامله ملامت نمود.[1]

حمایت شدید انگلیسها از میرزا آقاخان نوری و بند و بستهای ایشان با مهدعلیا و علیقلی میرزا پیشکار او قبل از ورود ناصرالدّین شاه و امیر به طهران شاید همه به علّت همین توهمی بوده است که نمایندگان انگلیس از بستگی امیر به دولت روسیّه داشته‌اند. اقدامات دیگر ایشان در نگاهداری میرزا آقاخان در طهران برخلاف دستور سریع امیر و شاه برای مراجعت او به کاشان و شریك ساختن او در کارهای دولتی با امیر که به دست عمّال انگلیس در طهران انجام یافت همه برای حفظ تعادل سیاسی و مقابلی با سیاست روسیّه بوده که انگلیسها امیر را به خطا عامل اجرای آن پنداشته بودند. سیاستی که بعدها امیر در وزارت خارجه و صدارت خود ظاهر ساخت به دوست و دشمن فهماند که محرّك امیر در کارهای او فقط غیرت وطنی و ایران دوستی است و آنجا که پای منافع

۱- Stuart, *Journey of a residence in northern Persia*, p. 207.

وطن او ایران درمیان باشد انگلیس و روس وعثمانی وفرانسه در چشم او همه یکسانند.

امیر کبیر درقدم اوّل یا به مصلحت وقت یا براثر فشار کاردار سفارت انگلیس و مهدعلیا چاره‌ای ندید جز آنکه میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر سابق را در کارهای دولتی دخالت دهد و چون سمت امارت نظام یعنی وزارت لشکر را خود درعهده داشت میرزا آقاخان به وزارت کشور منصوب شد و این کار تاحدّی نیز به صلاح امیر بود، چه او هنوز چنانکه باید نسبت به امور مالی و کشوری کلیّهٔ نقاط ایران احاطه نداشت و چون بیشتر عمرش در آذربایجان گذشته ودر کارهای آن حدود صرف شده بود از احوال بلاد دیگر ایران تاحدّی بی‌خبر می‌زیست. برخلاف میرزا آقاخان بر همهٔ این دقایق بصیرت داشت و اگر با امیر راه موافقت می‌سپرد می‌توانست در ادارهٔ کارها دستیار ومعین مفیدی جهت او باشد.

ـ۲ـ

ازدواج با عزّة الدّوله و شورش نظامیان

درروز جمعهٔ بیست ودوّم ماه ربیع الاوّل از سال ۱۲۶۵ ناصر الدّین‌شاه ملکه‌زاده‌خانم خواهر تنی خودرا که عزّة الدّوله لقب یافت[۱] به‌عقد میرزا تقی‌خان امیر در آورد و شب چهارشنبهٔ چهارم ربیع الثّانی از همان سال اورا به‌منزل امیر روانه‌داشتند. این ازدواج عزّت واحترام امیر رابیش از پیش درنظرها افزود وبرای او درمقابل دشمنان ومخالفینش قدرت وقوّتی دیگر شد. عزّة الدّوله در این تاریخ قریب به سیزده‌سال داشت. حکایت ذیل در کتاب «آگهی شهان از کار جهان» تألیف حاجی

۱ـ بعدها لقب یافته یعنی بعداز امیر. (خط دکتر قاسم غنی)

میرزا حسن‌خان انصاری در باب عروسی امیر و عزّةالدّوله آمده وچون محتمل است که خالی از صحّت نباشد آن را عیناً نقل می کنیم:

«عزّةالدّوله گوید شبی مرا با شکوه سلطنتی به‌خانهٔ امیر بردند و در سیزده سالگی نور ازماه چهارده می‌ربودم . تا نیمهٔ شب امیر به اندرون نیامد و شاهزاده خانمهای حرم شاهی چون ستارگان بهم ریخته و به‌جذب ودفع یکدیگر آمیخته وشوری ازساز و آوازدرانداختند که خواجه آوازورودامیر راداد. چنان خاموش شدند، که گویی همه‌مردند و هریك‌سر به گوشه‌ای‌فرو بردند . من ماندم ودایه. امیر به‌ورود حجله شام وغلیان‌خواست ونشست به‌حکم‌نوشتن. شام آوردند وخوردوسخنی به‌من نگفته تنها در بستر خفت و سپیده دم بیرون رفت . من هم به‌بستر دیگر خفته . تاهفده‌شب بدین‌منوال گذشت . محفلیهارفتند،من ماندم و دایه وخانه . بر خاستم جامه دان امیر را گشودم آنچه لباس چرکین بوددادم‌شستند ودوختنیهارا دوختم وبه‌صندوق گذاردم‌وبه‌خانه‌داری ازتنظیف حجرات وتنظیم بیوتات پرداختم. شب‌هجدهم که امیرآمد ومرا به کدبانوئی‌دیدپسندید وآن‌شب‌هم بسترمن شد .» [۱]

کسی که تهیّهٔ اسباب‌عروسی‌امیر وعزّةالدّوله را درعهده گرفت میرزا نبی‌خان قزوینی امیر دیوانخانه بود و این میرزا نبی‌خان پدر حاجی‌میرزاحسین‌خان‌سپهسالار ویحیی‌خان مشیرالدّوله‌است وهمین میرزانبی‌خان است که درسال۱۲۶۱جشن عروسی ناصرالدّین‌میرزای ولیعهد را با دختر[۲] احمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه در طهران برپا

۱ ــ کتاب آگهی شهان ص ۵۹

۲ــناصرالدین شاه ازاین زن پسری داشت بنام‌محمودمیرزا که ولیعهدمحسوب بودوامیر کبیر «اتابیك» اوبودواین‌بچه‌درنه‌ماهگی(ظاهراً)مرد. (خط دکتر قاسم‌غنی)

داشته و آن‌را اداره می‌نموده‌است .

در همین ایّام یعنی ده‌روز پس از ازدواج‌امیر باخانم‌عزّةالدّوله درست در موقعی که تمام حواسش جمع فرستادن پول وسپاه به یاری سلطان مراد میرزا به‌خراسان برای‌دفع فتنهٔ سالار واصلاح‌حال‌خزانهٔ دولتی واستقرار نظم وامنیت در سراسر کشور بود وهنوز کارهاسر و صورتی نیافته پنج فوج از افواج آذربایجانی مقیم طهـران از جمله فوج قهرمانیّه شورش کردندو به‌قصدتغییرصدارت وعزل امیرازخدمت قیام نمودند .

بهانهٔ این‌فوج شورشی آذربـایجانی آن بود کـه چون میرزا حسن خان‌وزیر نظام‌برادر امیر که بعد ازحرکت او درتبریزازبرادر کفالت میکرد نسبت به‌سربازان بدرفتاراست وباخشونت وتکبّرنسبت به‌ایشان معامله می کندوایشان‌نیزجرأت‌شکایت ازاورا به‌امیر ندارند قیام کرده‌اند تاامیرراازصدارت بیندازندو به‌این ترتیب‌ازشرّاستبدادو کجرفتـاری برادر اونیزخلاصی یابند . امّاحقیقت واقع این بود که دشمنان‌امیردراین کار دست داشتندو کسانی که‌به‌علّت جلوگیریهای امیرازحرکات بی‌قاعدهٔ ایشان وجهداودر قطع حقوقها و مستمرّیّات بیجاازاورنجیده وبیمناك‌شده‌بودند سربازان راتحریك کرده ودراین کارخلوتیان اندرون شاهی‌وبعضی‌از اعیان دخالتی‌تمام‌داشتندوسلسله‌ـ جنبان این قیام یکی آغابهرام خواجه سرای میرزانبی‌خان قزوینی امیردیوانخانه بود، دیگری‌اسماعیل خان فرّاشباشی. طرفداران‌میرزا نصرالله صدرالممالك اردبیلی‌هم که به‌اقامت‌درقم مجبورشده‌بود دستی در این کار داشتند .

شورش نظامیان‌به‌شدت‌بالا گرفت، چه همهٔ‌ایشان مسلّح‌بودندوبا

آذوقه‌وقورخانه‌به‌دورمنزل‌امیر آمدند و اگربه‌احترام‌خانم عزّةالدوله خواهر شاه نبود مسلّماً به‌داخل خانهٔ امیرنیزمی‌ریختند واورا به‌قتل می‌رساندند،چنانکه‌درهمین‌هنگامه دوتن ازمستحفظین اورا کشتند .

شاه ودرباریان درمقابل این غوغا چنان مصلحت دیدند، که‌امیر را به‌این‌اسم که ازصدارت معزول شده ازارگ که‌خانهٔ اودرآنجابود به‌خارج بفرستند تاهنگامه از درخانهٔ او که مجاور قصر سلطنتی بود برداشته‌شود . سپس‌تدبیری در کار آرام‌ساختن شورشیان بنمایند . به‌همین نظر امیر در شب شانزدهم ربیع‌الثّانی به خانهٔ میرزا آقاخان نوری‌رفت وعبّاس‌قلی‌خان‌جوانشیروالی‌وحاجی‌علی‌خان مقدم‌مراغه‌ای بادونفر دیگر ازاعیان به‌استمالت سربازان شورشی به سربازخانه رفتند وایشان‌را به‌وعد و وعیدآرام ساختند وجمعی ازرؤسای‌آنان‌را به‌درمنزل میرزاآقاخان آوردند . میرزا آقاخان نیز به‌استمالت‌آنان پرداخت. سپس امیر درمقابل ایشان حاضرشد وسران افواج شورشی در مقام عذرخواهی برآمدند و امیر وعده داد که شاه را به بخشودن گناهان شورشیان وادارد.روزبعد امیر به خانه ومقام‌خود برگشت و گناه شورشیان بخشوده شد. امّا آغا بهرام خواجه‌را ازطهران و صدرالممالک‌را ازقم به کرمانشاهان فرستاد واسماعیل‌خان فرّاشباشی را به‌پرداخت پنجاه هزارتومان جریمه مجبور ساخت .میرزاآقاخان درازاء خدمتی که درخواباندن شورش افواج آذربایجانی بروز داده بودبه لقب اعتمادالدّوله وحاجی علی خان مراغه ای به سمت فرّاش‌باشی‌گری منصوب گردید .

عبّاس میرزا ملک‌آراء در سرگذشت خود در باب این واقعه

چنین می‌نویسد:

« شبی در ارگ همایونی غلغله و آشوبی افتاد . یك فوج نظام قهرمانیّه شورش کردند به درخانهٔ امیرنظام به‌قصد قتل او و بنا گذاشتند به‌شکستن در و هرزگی کردن. اتّفاقاً ازجملهٔ حرفهایی یکی این شده بود که ای امیر تو می‌خواستی عبّاس میرزا را که پسر آقای ماست کور کنی. این کلام را امیر در دل گرفت و چنان تصوّر نمود که این عمل از تحریك من است و کینه به‌هم رسانید و حال آنکه به‌هیچوجه اطّلاع نداشتم و شهدالله و کفی به‌شهیدا که همیشه به‌جز آسودگی و امن و راحت عبادالله چیزی را طالب نبوده و نیستم.»

اگرچه درابتدای کار به مصلحت دید امیر و به علّت آنکه عدهٔ دیگری از سربازان آذربایجانی در خراسان به‌دفع فتنهٔ سالار مشغول و مأمور بودند و تنبیه همشهریان ایشان ممکن بود در آن جماعت تأثیری سوء کند افواج شورشی طهران مورد عفو قرار گرفتند، امّا امیر و شاه از این حرکت که نشانهٔ عدم انضباط سربازان بود بسیار متأثر و خشمناك شدند و کینهٔ ایشان را در دل گرفتند تا در سر فرصت آن عده را سیاست کنند ـ چنانکه در موقع خود کردند . روزنامهٔ وقایع اتّفاقیّه در نمرهٔ ۲٤ (۱۷ رمضان ۱۲٦۷) چنین می‌نویسد: «چون در بدایت طلوع کوکب فروزندهٔ این سلطنت سنیّه سه فوج از افواج آذربایجانی در سربازخانهٔ میان ارگ آغاز هرزگی کرده مفسدهٔ عظیم برانگیختند و بنای یاغی گری از دولت گذاشته بی آنکه حقّی یا حرف حسابی داشته باشند محض اغوای اشرار میان فوج شورش و هنگامه برپا کردند و دوشب و یك روز یاغی شده درانبار قورخانه را شکسته و فشنگ و سنگ [1] برای خود در آوردند و

۱ـ یعنی سنگ چخماق تفنگ .

جاداشت که در همان‌وقت سر کاراعلیحضرت پادشاهی حکم به اعدام کلّ آنها بفرمایند، لکن به‌جهت‌مقتضی نبودن‌در آن‌وقت‌از سیاست‌و تنبیه آنها به‌اغماض چشم پوشیدند. ازجملهٔ آن‌افواج‌یکی فوج قهرمانیّه‌بود که علی‌الظّاهر منشأ فساد بود ازهمه جری‌ترحرکت می کردند وبعد ازاین‌هنگامه‌هم که فوج مزبوررا مأمور کرمانشاهان نمودند در آنجا نیز آغازخودسری وهرزگی‌نموده درخدمت مساهله‌ومماطله کردندو این‌حرکت آنهانیز علاوه‌بر تقصیرسابق گردید، لهذااعلیحضرت‌پادشاهی به‌موجب دستخط‌همایون‌حکم.... به‌صاحب‌اختیار آذربایجان وبزرگ قشون آنجافرمودند که مفسدین واشرارفوج مزبوررا تنبیه وسیاستی سزاوار نمایند که عبرت کلّ قشون شود و تا بعداز این احدی هوس این‌گونه جسارت ننماید. این‌اوقات ازقراری که از آذربایجان خبر رسید به قدر صد وپنجاه نفر از اشرار آنها را که منشاء فساد ومصدر تقصیر بودند گرفته وسیاست‌به‌قانون‌نظام کرده هریك‌رادرخورخیانت‌و اندازهٔ تقصیر تنبیه نمودند. چند نفری که بیشتر مصدر خیانت وباعث جنایت بودند به‌سزای‌خود رسیدند و تتمّه علی قدر مراتبهم‌نیز تنبیه نظامی گردیده بقیّهٔ فوج در نوکری خود آسوده وبرقرار گردیدند و مشغول خدمت می‌باشند و فوج ششم تبریزی باپنج دسته از فوج‌خاصّهٔ تبریزی نیز دراین شرارت و یاغی‌گری داخل بودند ولکن چون به‌تلافی این تقصیر فوج ششم تبریزی در خراسان خوب خدمت کردندو پنج دسته فوج خاصّه نیزدر دعوای فرقهٔ ضالّهٔ بابیّه‌درخمسه‌به‌جان‌نثاری کوشیده بودند لهذاسرکار اعلیحضرت پادشاهی از تقصیر فوج ششم وپنج دستهٔ خاصّهٔ تبریزی به‌سبب خدمات آنها گذشت فرمودند

که به‌سبب آن تقصیر از آنها مؤاخذه نخواهد شد.»

سواد کاغذی‌است که‌امیر درهمین موقع به‌خطّ میرزا محمّد سعید انصاری به ناصرالدّین شاه نوشته و درباب اخبار این واقعه به حمزه میرزاوسلطان‌مرادمیرزا که هردودراین تاریخ برای‌خواباندن انقلاب خراسان درآن سرزمین بودند به شاه دستور میدهد :

« قربان خاکپای اقدس همایون حاجت روای مبارکت شوم دودستخط همایون التفات‌فرموده بنگارید یکی به‌نوّاب حمزه میرزا امّا لفظ والی درحقّ‌اومرقوم نفرمائید. یکی به‌نوّاب سلطان‌مرادمیرزا مضمون این باشد که بعضی‌ازجهّال دوفوج آذربایجانی به‌تحریك یك دونفر ازجهّال‌واجامره درطهران هرزگی وشیطنتی کردند، یك‌شبانه روزهرزگی کردند داد وفریاد نمودنداگر چه به‌سزای‌خود رسیده و می‌رسند امّا به‌آن عمّ نامدار مرقوم می‌فرمائیم که سران سپاه وسایر لشکر نصرت پناه‌را به کمال مرحمت ماامیدوار بداریدتفصیل‌راجناب امیرنظام به‌شما نوشته‌اند الامرالاشرف الارفع الاقدس مطاع [1] .»

امّا حاجی علی‌خان مقدّم مراغه‌ای که دراینجا صحبت‌اوبه‌میان آمد وامیر اورا به جای اسماعیل‌خان فرّاشباشی‌دربار کرد وبعداز سه سال دیگر به‌شرحی که خواهدآمد مأموراجرای قتل امیرشد در ابتدایعنی درعهد حکومت محمّد شاه ازجانب عبّاس میرزابرمراغه‌از غلام بچگان اوبود درزمان ولیعهدی او سمت صندوقداری یافت و دردورهٔ سلطنت این‌پادشاه تامدّتی سمت خوانسالاری وناظری‌دربار را داشت.دراواخرعمرمحمّدشاه‌زوجهٔ‌دیگراو یعنی‌مادرعبّاس‌میرزاملك‌

---

۱ ـ عین این مکتوب در جزء مجموعه ای است از مکاتیب که همه به خط یا به‌دستور امیرکبیراست وتعلق به‌آقای دکتر [قاسم] غنی دارد .

آراءاز حاجی‌علی‌خان به‌شاه شکایت‌بردوشاه‌اوراباچوب‌زدوداغ کردو از نظارت‌انداخت وتمام‌اموال‌اوراگرفت [1] وحاجی‌علی‌خان به‌همراهی مادرمحمّدشاه به‌مکّه رفت‌وپس از مراجعت به تبریز آمد و خود را علی‌رغم مادر عبّاس میرزا ملك‌آراء به‌مهدعلیا مادرناصرالدّین میرزا ولیعهد بست وپیش آن زن مقرّب و محترم شد وبااو به طهران آمد. چون محمّدشاه مرد وزمام‌کارها موقتاً دردست مهد علیا قرار یافت او حاجی علی خان را برای وصول مالیات‌به ادارهٔ امور گیلان فرستاد و موقعی که ناصرالدّین شاه به طهران آمد وبر تخت جلوس کرد حاجی علی‌خان‌در گیلان بود ، سپس از آنجا معزول شد وبه طهران آمد، و بی‌کار بود تاآنکه امیر به‌شرح مذکور درفوق اورا فرّاشباشی کرد و بعدها حاجب‌الدّوله وضیاءالملك واعتمادالسّلطنه‌لقب ومقاماتی یافت‌و حوادثی براو گذشت که به‌جمله‌ای ازآنها درطیّ فصول آینده‌اشاره خواهیم کرد .

۱ـ ازیکی ازمراسلات حاجی میرزا آقاسی خطاب به‌محمد شاه :«درباب‌علی‌خان ناظر عرض میشود که‌پدرش به‌جهت خلاف بابنده‌رفت ودرمراغه وفات یافت‌وخودش به‌واسطهٔ خیانت به‌مال‌پادشاه دین‌پناه روحنافداه گرفتارآمد زیاد ترلترسانند که‌اوهم‌تلف شود همهٔ مالها ازمیان میرود به‌آرام واستادی مالهـارا از او بخواهند.» (مأخذونشانی آن ؟ ـ خط مرحوم دکتر قاسم غنی)

فصل سوم

فتنهٔ سالار

مهمترین واقعهٔ داخلی در اوان جلوس ناصرالدین شاه فتنهٔ محمد-حسن خان سالار بود در خراسان که از اواخر ایام سلطنت محمد شاه شروع شده و دنبالهٔ آن همچنان تا این ایام امتداد داشت و اگر جلادت و کفایت میرزا تقی خان امیر کبیر نبود بیم آن می‌رفت که آتش فتنهٔ آن غالب نقاط ایران را بگیرد، حتی سلطنت را هم از خاندان فتحعلی شاه یعنی شعبهٔ قوانلو منتزع و به شعبهٔ دولّو که خاندان سالار باشد منتقل نماید.

محمد حسن خان قاجار دولّو پسر اللّهیار خان آصف الدوله صدراعظم سابق فتحعلی شاه است. برای آنکه مقدمهٔ قیام او بخوبی دانسته شود لازم میدانیم که مجملی از احوال پدر او و کیفیاتی را که موجب رنجش این پدر و پسر از دستگاه دولتی محمدشاه شده در اینجا شرح دهیم.

اللهیارخان آصف الدوله پسر میرزا محمدخان بیکلربیکی دولّو قاجار ملقّب به رکن الدوله است. او را به این جهت بیکلربیکی می‌گفتند که هنگام لشکرکشی آقا محمدخان به قراباغ و شوشی بیکلربیکی یعنی حاکم طهران بود و چون آقا محمد خان در پشت قلعهٔ شوشی در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۱ به‌قتل رسید میرزا محمدخان بیکلربیکی شهر طهران را به‌خوبی محافظت نمود تا باباخان یعنی فتحعلی شاه از شیراز به پای تخت رسید و به جای عمّ مقتول خود به تخت سلطنت نشست.

درنتیجهٔ این خدمت فتحعلی شاه همیشه بیکلربیکی‌را معزّز ومحترم می‌داشت ودرمیان‌خوانین‌قاجاریه‌اورا حق‌تقدم میداد، چنانکه همین شاه یکی از دختران خود یعنی حاجیه مریم خانم خواهرمحمد تقی میرزای حسام السلطنه را به‌زوجیت به رستم خان یکی از پسران بیکلربیکی‌دادوچون پس‌ازهفت‌ماه رستم خان فوت کرد فتحعلی‌شاه آن دختر را محض‌مزید التفات به‌بیکلربیکی در عقد پسر دیگر او اللّهیارخان آصف‌الدوله‌درآورد. این‌زن یعنی‌حاجیه مریم خانم مادر پسران آصف‌الدوله ازجمله محمدحسن‌خان سالاراست. فتحعلی شاه درهمین‌مجلس عقد گوهرخانم‌دختربیکلر بیکی وخواهرآصف‌الدوله را به‌عقد خود درآورد وبعدهاخواهردیگرهمین‌زن‌را هم‌برای‌پسرش عباس میرزاولیعهد به‌زنی گرفت. محمدشاه وبرادرانش بهمن میرزاو قهرمان‌میرزا از همین خواهرآصف‌الدوله‌اند که درعقد عباس میرزا بوده . پس‌اللّهیار خان‌آصف الدولهٔ قاجار دولّو از یك طرف داماد و برادرزن فتحعلی شاه و ازطرفی دیگر برادر زن عباس میرزا یعنی خالوی محمد شاه‌است ومحمدحسن‌خان سالار پسراوومحمد شاه پسر دائی وپسرعمهٔ یکدیگر بوده اند .

پس از فوت میرزا محمد خان بیکلربیکی پسرش اللّهیارخان در دربارفتحعلی‌شاه به‌رتبهٔ‌حاجب سالاری یاایشیك‌آقاسی‌باشی‌رسید . چون دراواخر سال ۱۲٤۰ فتحعلی شاه درسفر اصفهان بر عبدالله خان امین‌الدوله به علت خیانتی که به اومنسوب شده بود بدگمان گردید اورا که بعداز پدرش حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی صدارت داشت ازاین مقام انداخت وپس از برگشتن به‌طهران اللّهیارخان را

به لقب آصف‌الدوله ملقّب و به‌صدارت‌منصوب نمود و پسرش حسن‌خان رابه‌جای پدر به منصب ایشیك‌آقاسی باشی یعنی‌سالاری دربار برقرار کرد. علت اشتهار حسن‌خان به سالارهم‌همین است .

دورهٔ دوم جنگهای ایران وروسیه که درسال۱۲٤۱شروع شده درایام صدارت آصف‌الدوله بوده‌است. از آنجا که یك‌عده ازدرباریان فتحعلی‌شاه ازعباس میرزا ولیعهد وفرمانده کل قوای ایران درمقابل روسیه ووزیرومدبّرکارهای‌اومیرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی مظنون و ولیعهدرا به‌مواضعهٔ باروسیه متهم‌داشته بودند فتحعلی‌شاه را واداشتند تاآصف‌الدوله را ازطهران به‌آذربایجان‌فرستاد برای‌آنکه‌درعملیات جنگی شرکت کندوعباس میرزا وسران لشکری‌اوبه رأی‌صدراعظم و فرستادهٔ مخصوص شاه رفتار نمایند .

درجنگ سوم گنجه که پشت مقبرهٔ حکیم‌نظامی‌در۲۳ ربیع‌-الاول۱۲٤۲ اتفاق‌افتاد به‌علت اختلاف نظری که بین‌ولیعهد وقائم‌مقام ازطرفی‌وآصف‌الدوله‌ازطرفی‌دیگرروی‌داد ودرنتیجهٔ‌آن آصف‌الدوله دررساندن کمك به سپاه ولیعهد مماطله‌نمود ودرحین‌جنگ گریخت لشکرایران شکستی‌سخت خورد وکلیهٔ فتوحاتی کـه درسه هفتهٔ‌اول جنگ نصیبشان شده بود از کف رفت . سال بعد هم در جنگ قلعهٔ عباس‌آباد آصف الدوله باز چنانکه باید در معرکه پایداری ننمودو آن قلعه مسخّرسپاه‌روس‌شد. عاقبت آصف‌الدوله درسال۱۲٤٤ ازطرف شاه به‌حفظ‌تبریزمأمور گردید،امادرآنجاهم کمال بی کفایتی راظاهر ساخت وتبریز به‌علت خیانت میرفتّاح به‌دست‌روسهاافتادوآصف‌الدوله در خانه‌ای پنهان شد . فرمانده سپاه روس‌اورا یافت و در حبس خود

نگاه داشت واوهمچنان درحبس روسها بود تا آنکه پس از عقدمعاهدهٔ منحوس تر کمانچای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ آن رااو وحاجی میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه ازطرف فتحعلی شاه امضا کردندو آصف‌الدوله به طهران آمد.

فتحعلی شاه که ازخیانت وسستیهای آصف‌الدوله در جنگ باروسیه سخت درخشم آمده بود پس از برگشتن او به‌طهران امرداد که اورا در ارگ به توپ مروارید بستند وچوب زدند. حسب الامرشاه اولین چوب راهم عباس میرزا برادرزن[وشوهرخواهر] [1] آصف‌الدوله به‌اوزد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از آصف‌الدوله دلی پرخون داشته درباب همین فرار او از گنجه و از کنار رود زَگَمْ می گوید:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
رو در پی جان باش که‌جان سخت عزیز است
جانست، نه آنست کـه آسانش توان داد
بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است
از رود ارس بگذر و بشتاب کـه اینك
روس است کـه دنبال تو برداشته ایز است
ای خـائن نام و نمـك شاه و ولیعهد
حقّ نمـك شاه و ولیعهـد گریز است ؟
سختم عجب آید که ترا با صد و ده توپ
رکضت به ستیز آمد و نهضت بسه تیز است
آن آهوی رم دیده که دریك شب ویك‌روز
از رود زَگَم آمـده تا دیزج دیز است

---

۱ ـ خط مرحوم دکترقاسم غنی.

نه دشمن روس است که در جنگ جهاد است
بل تازه عروس است که در جمع جهیز است
پر گرد و غبار از چه شود حیف بود حیف
آن سنبل مشکین که به گل غالیه بیز است
آن صلح به‌هم برزن و از جنگ به‌در زن
نه مرد نبرد است زنی قحبه و هیز است
گوید که غلام در شاهنشهم اما
بالّه نه غلام است اگر هست کنیز است
بار و بنه را ریخته از معرکه بگریخت
آن ظلم ببر بین که چه با عجز بریز است، الخ ...

بعد از پیش آمد این وقایع فتحعلی شاه اگرچه آصف‌الدوله را از صدارت انداخت و باردیگر عبدالله‌خان امین‌الدوله را بر روی کار آورد ولی گناهان آصف‌الدوله را هم عفو نمود و مثل سابق به‌همان سمت صاحب سالاری برقرارش کرد. از این تاریخ که ۱۲۴۴ است تا مرگ فتحعلی شاه در جمادی‌الاخری ۱۲۵۰ یعنی در تمام دورهٔ دوم صدارت عبدالله‌خان امین‌الدوله، آصف‌الدوله در همین مقام بود. اما هیچگاه از خیال صدارت بیرون نمی‌رفت و پیوسته در پی فرصت برای تحصیل مقام از دست رفته می‌گشت.

با زحماتی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در رساندن محمد شاه به تخت سلطنت متحمل شد و بعضی از عملیات زشتی که برای تحکیم کار محمدشاه به‌دست او صادر گردید، مانند کور کردن جهانگیر میرزا وخسرومیرزا برادران این شاه وغیره، تقریباً یقین بود که درجلوس

محمدشاه صدارت نصیب قائم مقام خواهد شد. اما عبدالله خان امین الدوله واللّهیار خان آصف‌الدوله که هردو تعلّق خاطر محمدشاه را به قائم مقام وسخت کشی و بطش قائم‌مقام را ازپیش می‌دانستند وصدارت شاه جدید را هم هریك برای خود می‌خواستند درصدد بر آمدند که مانع وصول قائم مقام به مقصود شوند. امین الدوله پیش ازحرکت محمد شاه از تبریزخودرا به علیشاه ظل‌السلطان عمّ او که درطهران به ادّعای سلطنت برخاست بست و جانب اورا گرفت، ولی همین که دید که اساس کار ظل‌السلطان سست است ومحمدشاه عنقریب برهمهٔ مدعیان غالب می‌آید در اصفهان به خانهٔ حاج سید محمد باقر شفتی حجةالاسلام متحصن گردید وچنین شهرت داد که دیگردرامور مملکت مداخله نخواهد کرد. بنابراین برای قائم مقام یك مدعی بیش نماند و آن اللّهیارخان آصف الدوله خال محمد شاه بود که به‌علت سابقهٔ صدارت و انتساب به قاجاریه ونسبت نزدیك به شاه بسیار متنفذ وقوی بود وطرفدارانی صاحب قدرت‌ونفوذ نیز داشت. اما قائم‌مقام به‌زیرکی وتدبیر بالاخره آصف‌الدوله راهم ازمیدان در کرد وبرای اوفرمان حکومت فارس‌را ازمحمدشاه گرفت. آصف‌الدوله آن‌را پذیرفت به‌شرط آنکه حسن‌خان پسرش سالار باشد وپسردیگرش محمد قلی‌خان حاکم اصفهان وپسر سومش بیکلربیکی طهران وحکومت بروجرد وهمدان‌را هم به کسان او واگذارند، و بسی‌امتیازات دیگر از این قبیل خواست. قائم مقام همه را فهرست نمود وپیش محمد شاه برد و آنها را باآب وتاب تمام به عرض رساند و گفت آصف‌الدوله بااین‌ترتیب فتوت به خرج داده و ازتقاضای تاج‌وتخت‌ایران درگذشته است! محمدشاه خشمناك شد و

او و پسرش حسن‌خان را ظاهراً به‌حکومت خراسان فرستاد ، درصورتی که به تحریك قائم مقام ایشان را از طهران تبعید نمود تا در کارهای دربار و صدارت دخالتی مستقیم نداشته باشند ، اما محمدقلی‌خان همچنان درطهران ماند و سمت صاحب‌سالاری یافت . به‌مناسبت ذکر عبدالله‌خان امین‌الدوله می‌گوئیم که این مرد با وجود آنکه درخانهٔ حاج سید محمد باقر بست نشسته و ظاهراً از تصدی امور دنیوی تبرّی کرده بود باز دست اززمینه سازی بر نمی‌داشت . کاغذ ذیل که یکی از شاهکارهای منشیانهٔ قائم‌مقام است وقائم‌مقام آن‌را ازجانب محمد شاه به‌حاج سید محمد باقر به اصفهان نوشته براین مدعی دلیل است:

«مسطورات آن جناب به نظر اصابت اثر رسید وچون وصول مکاتبات به‌قاعدهٔ مشهوره بدلی‌ازحصول ملاقات می‌تواند شدخاطرمهر مظاهر را که‌درهوای‌شوق‌دیدار بود زایدالوصف‌مسرور ومبتهج‌ساخت . سابقاً درباب مقرّب‌الخاقان امین‌الدوله اظهاری کرده بودند و بروفق خواهش آن‌جناب‌مقررشد که‌اگرمصلحت خودرا درتقلّد اشغال‌دنیوی می‌داند به‌آستانهٔ اقدس شتابد واگربه‌اقتضای‌سن والتزام تشرّع راغب اعمال اخروی است به عتبات عالیات عرش درجات عازم شود و در هرحال بعدازفضل خدابواسطهٔ آن‌جناب در کنف‌رأفت‌وتوجه‌ما باشد . لیکن بعدازآن‌سطور توسط آن‌جناب واینگونه تفقد ما چندی گذشت که به هیچیك از این دو کار اقدام نکرد و در میان دنیا و آخرت معطّل بود وبه تواتر و شیاع رسید که دراین ظرف مدت بیکار نبوده وبی سبب تعطیل جایز نداشته . برآن جناب مستطاب بهترمعلوم است که تاحال چه مبلغ مال مردم در اصفهان تلف شده وچه قدر دماء و

نفوس درخارج وداخل آن ولایت برباد فنا رفته ، اگرسخن مردم در حقّ او صدق است واجب‌است که ازآن ولایت‌اعراض کند واگرمبنی براغراض‌است چه لازم است که در میان دارالخلافه وفارس بنشیند و عرض سهام تهمت گردد ، بالجمله بازآنچه درباب مصلحت مملکت و آسودگی او به خاطرفاتر می‌رسد همین است که یا به خدمت ما در طهران یا به طاعت خدا درعتبات بپردازد وتا زوداست به‌یکی ازاین دوکار اقدام کند و در هر صورت آن جناب مأذون است که به وکالت نوّاب همایون مامشارالیه‌رااطمینان دهد . اماهرگاه ازاین‌مصلحت ـ دید ماکه محض خیرخواهی‌خلق و رأفت دربارۀ اوست تخلف کند از آن جناب خواهش داریم کـه اورا درجوار خود راه ندهد و من بعد هرگونه خواهشی که باشد اظهار کند کـه معتقدانه درمقـام انجام برائیم . »[۱]

امین‌الدوله به این مراسلهٔ تهدیدآمیز اعتنائی نکرد وچون در پناه حجّةالاسلام شفتی که درعهدخودبسیارمقتدرومتنفّذ بود می‌زیست زیاد ازکسی‌باك نداشت ودائماً درکارحکّامی که به‌اصفهان می رفتند اخلال می‌کرد .

پس‌ازقتل قائم‌مقام ، محمد شاه باردیگرامین‌الدوله را تکلیف کرد که یا به طهران بیاید و یا عازم عتبات شود و برای ابلاغ این تکلیف در شوال ۱۲۵۱ یکی از پیشخدمتان خاصهٔ خودرا به اصفهان فرستاد . امین‌الدوله قریب شش ماه مأمور محمد شاه را سر دواند تا آنکه به‌دستیاری‌مسترمکنیل وزیرمختارانگلیس‌ازمحمد شاه تأمین

۱ ـ منشآت قائم مقام ، ص ۳۰۲ـ۳۰٤.

گرفت و عازم عتبات شد و تا شعبان سال ۱۲۶۳ که در کربلا به سن هفتاد فوت کرد در آن بلاد مجاور بود .

اما آصف‌الدوله به شرحی که در احوال حاجی میرزا آقاسی گفتیم پس‌از آنکه خبرقتل قائم‌مقام راشنید خودرا به‌عجله به‌طهران رساند که‌جای مدعی دیرینهٔ خودرا بگیرد و بر کرسی‌صدارت‌بنشیند. اما دراین‌مرتبه هم توفیق نیافت وشاه بعدازنصب حاجی میرزاآقاسی به صدارت به‌آصف‌الدوله امرداد که به خراسان باز گردد .

آصف الدوله که از دستگاه دولت ملالت بسیار درخاطر داشت این‌بار بیشتر ملول گردید و با کینهٔ شدیدی نسبت به حاجی میرزا آقاسی به خراسان بر گشت وازاین تاریخ بین اووحاجی روزبه روز دشمنی بالامی گرفت ودوطرف به‌هرقدرت که بود درشکست‌کار خود می کوشیدند. اماقدرت‌حاجی به‌علت ضعف‌نفس محمدشاه ونفوذی که این وزیر درمزاج اوداشت به مراتب‌برقدرت‌آصف‌الدوله می‌چربید . به‌همین جهت هراقدامی که آصف الدوله برای تزلزل مقام حاجی به دستیاری خواهرش مهد علیا مادر شاه می کرد خنثی و بلااثر می ماند .

درسال۱۲۵۳ که محمدشاه‌برای‌سر کوبی‌کامران‌میرزاحکمران هرات عازم آن سرزمین گردید ،آصف‌الدوله در بسطام به‌خدمت او رسید و شاه اورا به تسخیر بادغیس مأمورنمود وآصف الدوله درشمال افغانستان حالیه به فتوحات مهمی نایل آمد و در تمام مدت محاصرهٔ هرات در اردوی شاه بود و در کشمکشها دخالت داشت .

دشمنی بین آصف‌الدوله وحاجی میرزاآقاسی دراواخرسلطنت محمد شاه سخت‌بالا گرفت ، بخصوص که‌آتش این دشمنی‌را خصومت

بین محمد قلی‌خان پسر آصف‌الدوله ایشیك آقاسی باشی محمد شاه و الله قلی میرزا ایلخانی پسر زن حاجی هر روز دامن می‌زد وبرشدت آن می‌افزود. اللّهقلی میرزای ایلخانی پسرزن حاجی که پسر عمهٔ محمد شاه و پسر دائی محمد قلی خان بود به‌شرحی که خواهیم دید باوجود بی‌لیاقتی وعیاشی به علت آنکه مادرش را حاجی درعقد خود داشت برهمهٔ بزرگان واعیان دولت تحکم می کرد و همه را مطیع امر ومنقاد ارادهٔ خود می‌خواست و بهرفتنه وفساد و هرزگی وتعدّی که اراده می‌نمود دست‌می‌زد واز کسی‌اندیشه نداشت. محمدقلی‌خان که این گستاخی را ازاو می‌دید وبی کفایتی وضعف نفس‌شاه و وزیر را علناً مشاهده می کرد پیوسته مراتب را به پدر و برادر به مشهد می‌نوشت و تزلزل دولت محمد شاه و لزوم دفع حاجی را به ایشان گوشزد می نمود.

در سال ۱۲٦۲ متولّی آستانهٔ رضوی حاجی میرزا موسی خان برادرمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فوت کرد. آصف‌الدوله ازموقع استفاده نموده ازشاه درخواست کرد که‌چون پیرشده‌آفتاب عمرش روبه‌زوال استمیخواهد که‌این بقیهٔ‌عمرراازخدمات دولتی‌معاف وبه‌خدمتگزاری آستانهٔ قدس رضوی مشغول باشد وبه‌جای او پسرش‌حسن خان سالار امور مملکت خراسان رااداره کند. درحقیقت غرض آصف الدّوله و سالاراین بود که‌حال که از شرّ مرد متنفّذمقتدری مثل حاجی میرزا موسی‌خان آسوده شده‌اندسمت تولیت‌رانیزخوددر دست داشته‌باشندو نگذارند که کسی‌دیگرازطهران به‌عنوان مأموروجاسوس‌حاجی‌میرزا آقاسی به‌مشهدبیاید وخارراه‌ایشان‌دروصول به‌مقاصدی که‌دارندبشود. پس‌ازآنکه حسن‌خان سالارازطرف پدربالاستقلال فرمانفرمای

خراسان شد قدم در عرصهٔ طغیان علنی نسبت به دربار طهران گذاشت، حتّی به داعیهٔ استقلال و سلطنت طلبی نیز بر خاست و مکرّر این بیت فردوسی را می‌خواند که:

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

عمدهٔ تکیهٔ سالار در قیام خود بر کردان قوچان و ترکمان شمال خراسان بود و می‌خواست که با شوراندن این دو طایفه بر دولت و استعانت از ایشان اساس کار خود را محکم کند. به همین نیّت ابتدا دختر خود را درعقد جعفرقلی‌خان بُزَنجردی پسر نجف قلی خان ایلخانی کردان شادلّو درآورد و خواهر او را هم به زنی گرفت. چون جعفرقلی خان نسبت به دولت یاغی بود حاجی میرزا آقاسی از شنیدن خبر این مواصلت برآشفت و به آصف‌الدّوله دستور داد که جعفر قلی‌خان را روانهٔ طهران نماید. امّا هرچه حاجی از طرف محمّد شاه در این کار اصرار می‌ورزید آصف الدّوله و پسرش سالار از قبول فرمان سر می پیچیدند و به اقسام بهانه‌های و عذرها توسل می‌جستند.

پس از وصلت سالار با جعفر قلی خان بزنجردی یکی دیگر از خوانین کرد به نام محمّد حسن خان نردینی که سابقاً از وابستگان جعفر قلی خان و نجف‌قلی‌خان بود و در این ایّام آصف‌الدّوله و سالار دیگر اعتنائی به او نمی کردند به رغم این جماعت به طهران آمد و با دادن هدایا و تقدیمیها از حاجی میرزا آقاسی فرمان حکومت قلعهٔ نردین (مابین جاجرم و استراباد بر سر راه ترکمانان) را گرفت و چون به مقرّ مأموریّت بازگشت به دستور حاجی میرزا آقاسی به آصف‌الدّوله و سالار اعتنائی نکرد و خود را مستقل و از اطاعت حاکم خراسان بی‌نیاز شمرد. آصف‌-

الدّوله جعفر قلی‌خان شادلّو را محرمانه به‌قتل او واداشت. جعفر قلی‌خان هم جمعی از سواران کرد و ترکمن را به‌این کار مأمور کرد. ایشان شبانه برسر محمّدحسن‌خان نردینی ریختند و او را کشتند و قلعهٔ نردین را خراب کردند. بعد از آنکه حاجی و شاه ازاین واقعه خبر دار شدند از آصف‌الدّوله بازخواست سخت نمودند و ارسال جعفر قلی‌خان را به‌طهران مؤکّداً خواستند. آصف‌الدّوله از نسبت قتل محمّد حسن‌خان به‌خود تبرّی کرد و در فرستادن جعفر قلی خان هم کمافی‌السّابق تعلّل نمود. عاقبت محمّد شاه آصف‌الدّوله را به‌طهران خواست، امّا او به‌آسانی زیر این بار نرفت و به‌بهانهٔ آنکه آستانه بی متولّی می‌ماند تا مدّتی دررفتن به‌طهران مسامحه به‌خرج داد و نامه‌ها و پیغامهای فراوان به‌دربار فرستاد همه‌دایر بر دشمنی صریح با حاجی میرزا آقاسی و لزوم عزل او. لیکن با وجود ارادت عجیب محمّد شاه به حاجی تمام این نوشته‌ها و پیغامها بلااثر ماند و شاه حاضر نشد که به هیچیک از آنها توجّهی کند. عاقبت حاجی میرزا آقاسی برای بستن راه بهانهٔ آصف الدّوله و کوتاه کردن دست او از آستانه یکی از منسوبان خوئی خود را به‌نام حاجی میرزا عبدالله سمت تولیت آستانه داده روانهٔ مشهد نمود. آصف الدّوله چاره‌ای ندید جز آنکه درسال ۱۲۶۳ با صدهزار تومان پول عازم طهران شود تا شاید با خرج این پول حاجی را ازمقام صدارت بیندازد و برجای او بنشیند و موجب تحکیم کار سالار پسرش در خراسان شود. امّا این وسیله‌هم مؤثّر نیفتاد. چه حاجی قبل از رسیدن آصف الدّوله به‌طهران با شاه طرح تبعید او را ریخته بودند. این بود که آصف‌الدّوله پس از وصول به‌پایتخت علاوه بر آنکه مورد بی‌عنایتی

شاه گردید به‌او حکم‌شد که به سفر مکّه عازم‌شود. آصف‌الدّوله هم با مهدعلیا یعنی خواهر خود و مادر محمّدشاه به آن‌صوب عزیمت نمود و پس از ادای مراسم حجّ به عتبات آمده در آنجا مقیم گشت. بعد از حرکت آصف‌الدّوله از طهران به‌حجاز یعنی پس از کوتاه‌شدن قطعی دست‌او ازسیاست و توطئه، محمّد شاه برادر بزرگترسالار میرزا محمّد خان بیگلربیگی را که داماد شاه نیز بود به‌جای سالار به‌حکومت‌خراسان فرستاد و سمت تولیت آستانه‌را به‌سالار سپرد و غرضش‌از این کار آن‌بود که شاید بین دو برادر اختلاف بیفتد یا آنکه لااقل سالار امر برادر بزرگتر رااطاعت کند و ازنافرمانی دست بردارد. میرزا محمّد خان بیگلربیگی به‌مشهدرفت، امّااز آنجا که‌سالارازاو زیرکتروباکفایت‌تر بودبه‌جای آنکه سالار مطیع اوشود او تحت نفوذ برادر کوچکتر قرار گرفت ودرحقیقت یار و یاور برادر درعصیان وطغیان برضدّشاه‌و حاجی شد.

درموقعی که آصف‌الدّوله به‌طهران‌می‌آمدوداعیهٔ‌سلطنت‌خواهی پسرش سالار راهم میدید به او گفت که چون ما از خاندان سلطنت نیستیم بسیار مشکل‌است که مردم زیربار پادشاهی ماروند، بهتر آن است که بهمن میرزا برادر شاه را که مردی‌لایق و درآذربایجان مقتدرومتنفّذ است وباحاجی وشاه‌هم میانهٔ خوبی ندارد برای این کار برانگیزانیم وبه‌دست اودولت این‌شاه‌ووزیر بی کفایت را براندازیم. چون‌این توطئه‌معلوم‌حاجی میرزا آقاسی شدبه‌شرحی که سابقاً‌دیدیم اودرصدداستیصال بهمن‌میرزابرآمد وعاقبت آن قضیّه به‌پناهنده‌شدن بهمن‌میرزاوفراراوبه‌روسیّه وماندن ومردن‌اودرآنجا منتهی گردید.

ازآنجا که‌شورش خراسان وفتنهٔ سالاربالاگرفت شاه و حاجی

مجبور شدند که برای قلع ریشهٔ این فساد سپاه وسرداران کافی به آن سمت روانه دارند ، بخصوص که علاوه بر کردان بجنوردی قسمتی از ترکمانان استرابادهم به‌اغوای سالار سر به‌طغیان برداشته و برحاکم این ولایت عاصی شده بودند و سالار هـم پس از تسخیر قلعهٔ کلات با سپاهیانی قریب به ۲۵،۰۰۰ نفر به‌عزم تسخیر طهران تا مزینان جلو آمده بود .

محمّد شاه ابتدا از طهران ابراهیم‌خلیل‌خان سرتیپ رامأمور خراسان کرد . اودر خاك بسطام جعفرقلی خان ایلخانی شادلّو را مغلوب نمود . اردوی‌دیگری که‌به‌سر کردگی محمّد علی‌خان‌سرتیپ ماکوئی بود در ده ملاّ بریاران سالار غلبه کردند . اردوی سوّمی هم به‌سر کردگی‌حمزه میرزا برادرشاه که‌به‌حکومت خراسان‌تعیین‌شده بود رسید و این سه سپاه بکلّی رشتهٔ مقـاومت سالار و یاران کرد و ترکمان‌اورادرهم‌شکستندوسالاروجعفرقلی‌خان منهزماً به‌میان قبایل ترکمان پناه جستند و میرزا محمّد خان بیکلربیکی برادر سالاردر آستانهٔ رضوی متحصّن گردید .

باوجودفرارسالاربه‌میان ترکمانان وتحصّن برادرش درآستانه بازاین دوبرادر ازتعقیب‌خیالات‌خود دست‌برنمی‌داشتند ، بخصوص که جمع کثیری ازمردم مشهدباطناً باایشان‌همدست‌بودند وبه‌علّت مرضی که درهمین ایّام برحمزه میرزا مستولی‌شد واورااز‌توجه کامل‌به‌امر سالار بازداشت ورفتار زشتی که ازسربازان دولتی درمشهدبروز کرد زمینهٔ تجدیدفساد برای‌آن دوبرادرمساعدبود . سالارازخارج‌ومیرزا محمّد خان‌بیکلربیکی ازداخل‌آستانه به تحریك‌هواخواهان‌مشهدی

خود مشغول شدندواین جماعت قبل ازهرچیز به قتل حاجی میرزا۔ عبدالله خوئی متولّی آستانه که‌جاسوس‌حاجی‌میرزا آقاسی‌وسبب‌عمدهٔ شکست‌کار سالار شده‌بود پرداختند. همچنین داروغهٔ شهررا کشتندو جسدمتولّی‌را بریکی‌ازدروازه‌های شهر آویختند و به‌هواخواهی‌سالارو برادرش سر به‌شورش برداشتند . سالارهم به‌عجله خودرا از سرخس به‌مشهد رساند وبین قوای‌دولتی که‌قسمتی‌درارگ‌شهر وقسمتی‌دیگر درخارج آن‌تحت‌امرحمزه‌میرزا بودنداز‌طرفی‌وشورشیان‌شهری‌واتباع سالاردرگرفت وقریب‌به‌سه ماه‌نزاع وجنگ بین‌دوطرف برقراربودو روز به روز بر قوّت و قدرت سالار افزوده‌میشد و بر سپاهیان دولتی شکستهای عنیف وارد می‌آمد . طغیان مردم مشهد و شورش‌دوّم‌سالار ازتاریخ بیست و پنجم رمضان ۱۲۶۴ یعنی ده روز قبل از تاریخ فوت محمّدشاه وپنجاه وشش‌روز پیش از ورود ناصرالدّین شاه ومیرزا تقی خان امیرکبیر به‌پایتخت شروع شده‌است .

دراوان کشمکش‌حمزه میرزاباسالار درمشهدخبرمرگ‌محمّد شاه‌نیز به‌اردوی‌طرفین‌رسیدواین‌خبر به‌همان‌اندازه که اسباب‌ضعف‌کار سپاهیان دولتی شد برقوّت وشوکت سالارافزود مخصوصاً که در دورهٔ فترت بین مرگ‌محمّد شاه‌وورود ناصرالدّین‌شاه‌به‌طهران‌دیگر کسی نبود که بتواند به‌اردوی‌دولتی‌درخراسان کمکی‌برساند وحمزه‌میرزا درنتیجهٔ بیماری وقحط و غلائی که درلشکریان او افتاد دچار نکبتی شدید شد تاآنجا که‌بیش‌ازسه هزار پیاده و سوارهٔ جنگی‌نداشت، در صورتیکه عدّهٔ اتباع سالارچندین برابر بیشتربودو به‌استثنای‌یکی دو تن ازرؤسا وخوانین خراسان بقیّه همه بیاری وموافقت او قیام کرده بودند .

در فتنهٔ مشهد یار محمّدخان وزیر هرات که بعدها ظهیرالدّوله لقب یافت تهیّهٔ سپاه واستعداد جنگی مفصّلی‌دیده مهیّا نشسته بود که ببیند عاقبت‌کارخراسان به کجا منتهی می‌شود واوچگونه می‌تواند از این اوضاع استفاده کند.

درحین‌محاصرهٔمشهد سالار، جعفرقلی‌خان شادلّورا به‌استقامت پیش یار محمّد خان به‌هرات فرستاد و حمزه میرزا هم که به قدرت شخصی ازعهدهٔ سالار برنیامد دست توسل به‌دامن یارمحمّد خان‌دراز کرد وبه‌او وعده‌داد که اگر به‌مشهد بیاید وبیاری‌او فتنهٔ سالار دفع شودحمزه‌میرزا بیست عرّاده‌توپ ومقدارزیادی‌تفنگ وحکومت دو-قلعه ازقلاع سرحدّی خراسان را به‌او واخواهد گذاشت. این‌بود که یارمحمّد خان بادوهزار سوارهٔ افغانی ومقدار کثیری آذوقه ومهمّات به‌مشهدحرکت نمود وجعفر قلی‌خان‌شادلّو راهم باخود همراه داشت، لیکن هیچکس درست باطن‌خیال اورانمیدانست وسالاروحمزه میرزا هریك چنین‌تصوّر می‌کردند که یار محمّد خان به یاری او می‌آید. یار محمّد خان بالاخره جانب حمزه میرزا را گرفت و افاغنهٔ همراه او وقوای دولتی به‌مشهد حمله‌ای‌سخت بردندلیکن شکست‌خوردند و عاقبت درصدد برآمدند که‌با سالارداخل درمذاکرهٔصلح‌شوند وبرای تهیّهٔ زمینهٔ این‌مذاکره یارمحمّد خان‌جعفرقلیخان‌شادلّوراپیش‌سالار فرستاد. جعفر قلی‌خان که ازیار محمّد خان‌به‌علّت بدرفتاری‌اونسبت به‌خود رنجیده بود پس ازبرگشتن به‌خدمت سالار بر عکس‌اورا به-پایداری درمقابل حمزه‌میرزا ویار محمّد خان تشویق نمود، به‌همین علّت قصهٔ صلح بین‌طرفین سر نگرفت ویارمحمّد خان به حمزه میرزا توصیه کرد که باسپاهیان خود به هرات عقب بنشید تاکار سلطنت در

طهران سروصورتی پیدا کند و دولت جدید برای تدبیر کار خراسان راهی بیندیشد . پس از عقب نشینی حمزه میرزا از مشهد به هرات که در حدود اوایل محرّم ۱۲۶۵ اتّفاق افتاد سالار به‌سرعت به‌طرف راه‌مشهد به‌طهران به‌پیشروی مشغول شد وجام ونیشابور وقوچان وسبزوار راهم تحت امر خود درآورد و در حقیقت مالك سراسر خراسان گردید و آن سرزمین وسیع را بکلّی از اطاعت مرکز سلطنت قاجاریّه خارج ساخت .

این بود اوضاع واحوال خراسان مقارن ایّامی که ناصرالدّین شاه و امیرکبیر تازه از تبریز به طهران رسیده بودند وهنوز چنانکه باید سلطنت شاه جوان و صدارت وزیر جدید اساس و استحکامی پیدا نکرده بود .

امیرکبیر که درعقل وتدبیر اوجای هیچ سخنی نیست در اوّل ورود به‌پایتخت دید که با نداشتن دیناری پول درخزانه وهیچگونه سلاح‌وسپاهی برای فرستادن به خراسان جز افتتاح ابواب مذاکره با سالار و گرم کردن سراو به گفتگو چاره‌ای دیگر نیست. به‌همین جهت‌حاجی نورمحمّدخان‌عمّ‌سالار راباسلیمان‌خان افشار که‌ازدوستان جعفرقلی‌خان شادلّو بود به‌استمالت‌یاغیان‌روانهٔ‌خراسان‌نمودودرهمین ایّام هم شب وروز به‌تهیّهٔ‌سپاه وقورخانه مشغول گردید . سلیمان‌خان افشار درنیشابورجعفرقلی‌خان‌را به‌اطاعت دولت درآوردواوعریضه‌ای در طلب عفو به‌طهران نوشت واز سالار تبرّی‌نمود. ولی‌سالار بااینکه پس‌ازمذاکراتی که باعمّ خود نمود وقرار گذاشت که یکی از پسران خویش‌را به‌عذرخواهی روانهٔ‌طهران نمایدقریب دوسه‌هفته‌راهمچنان به‌تعلّل ومماطله گذراند وچون امیرکبیر بوسیلهٔ مأمورین محرمانهٔ

خود بر نیّات سوء سالار کاملا اطلاع یافته‌بود قریب هفت هزار سپاهی وهجده‌عرّاده توپ وپانصد بار قورخانه را که به‌عجله تهیّه دیده بوداز طهران به سر کردگی سلطان مراد میرزا برادر حمزه میرزا روانهٔ خراسان نمود ونیّتش این بود که سلطان‌مرادمیرزا را پس از یافتن قدرت وقوّت به‌جای حمزه‌میرزا والی خراسان نماید،چه‌امیرازسابقهٔ حکومت حمزه میرزا وبد رفتاری سپاهیان اوبامردم مشهد وفرارش به‌هرات راضی نبودوابقای‌اوراپس ازعاجزماندن ازتسخیرمشهد ودفع فتنهٔسالار صلاح‌نمی‌دانست.لیکن منظورخودرا فاش‌نکرد وابتداچنین وانمود که سلطان‌مراد میرزا را به‌یاری حمزه میرزا می‌فرستد . در نامه‌ای که امیر کبیر اندکی پس‌از فرستادن سلطان مراد میرزا به‌ـ خراسان به‌ناصرالدین‌شاه نوشته ودر آن به‌شاه جوان دستور می‌دهد که‌تفصیل‌واقعهٔ شورش نظامیان رادرطهران برصدراعظم (در۱۵ربیع‌ـ الثانی۱۲۶۵)به‌حمزه میرزا وسلطان‌مراد میرزابنویسد صریحاً به‌شاه می‌نویسد که‌ازاستعمال‌لفظ «والی»درحقّ‌حمزه میرزا خودداری کند. سواد آن‌مکتوب‌را که‌عین آن به‌خط میرزامحمدسعید انصاری (منشی میرزا تقی‌خان امیر که بعدها مؤتمن الملك لقب‌یافت و وزیرخارجه شد) در تصرّف جناب آقای دکترغنی‌است ذیلا نقل‌می کنیم :

«قربان‌خاك‌پای‌اقدس‌همایون‌حاجت‌روای مبارکت شوم دو دستخط التفات‌فرموده بنگارید یکی‌به‌نوّاب‌حمزه‌میرزا امّا لفظ والی درحقّ اومرقوم‌نفرمایند، یکی به‌نوّاب سلطان میرزا. مضمون‌این‌باشد که‌بعضی ازجهّال دو فوج آذربایجانی به‌تحریك یك‌دو نفر ازجهّال‌و اجامره در طهران هرزگی وشیطنتی کردند یك شبانه‌روز هرزگی

کردندادوفریادنمودند،اگرچه‌به‌سزای‌خودرسیده ومی‌رسند امّا به‌ـ
آن عمّ‌نامدار مرقوم‌می‌فرمائیم که سران‌سپاه و سایر لشکرنصرت‌پناه
را به‌کمال مرحمت‌ماامیدوار بدارید. تفصیل‌راجناب امیرنظام به‌شما
نوشته‌اند.الامرالاشرف الارفع الاقدس مطاع» . بدبختانه عین مراسلهٔ
امیرنظام‌یعنی‌امیرکبیر به‌حمزه‌میرزاوسلطان‌مراد میرزابدست‌نیامد.
سلطان‌مراد میرزا درغرّهٔ محرم ۱۲٦٥ به‌سبزوار رسید وامیر اصلان‌ـ
خان پسرسالاررا که‌در آنجابود به‌اطاعت دولت‌خواند، لیکن‌او زیر
بارنرفت‌وابواب شهررا برروی سلطان‌مراد میرزا ولشکریان‌اوبست‌و
سلطان مراد میرزا به محاصرهٔ آنجاپرداخت.امّا کمی بعددریافت که
تسخیرآنجا به آسانی دست‌نخواهد دادمخصوصاً که‌سالار هم‌باعده‌ای
مردان جنگی به‌یاری پسر شتافته‌بود، ناچار تسخیر سبزوار را برای
موقعی‌دیگر گذاشت وبه‌سمت نیشابور و قوچان و جوین و اسفراین
رفت وبعد از تسخیر این بلاد ودست یافتن بر قلعه‌های مستحکم آن
نواحی‌به سبزوار برگشت‌ودر تمام این‌مدت امیرکبیرمرتباًازطهران
فوج‌فوج سواره وپیاده وباربار قورخانه ومهمات دیگر به‌مدد سلطان
مرادمیرزا می‌فرستادوبرعدّت وشوکت‌اومی‌افزود . سلطان‌مرادمیرزا
بعداز مدتی محاصره بالاخره در چهاردهم ربیع الثانی ۱۲٦٥ ارگ
سبزواررا که‌مهمترین پناهگاه امیراصلان‌خـان پسرسالاربود گشود.
امیراصلان‌خان گریخت ولی عمّ او میرزا محمد خان بیکلربیکی و
جمعی‌دیگر ازسران‌سپاهی سالار اسیرشدند وسلطان مراد میرزا پس
ازاین‌فتح بزرگ در۲۰ربیع‌الثّانی به‌نیشابور رفت . امّا حمزه میرزا
پس‌ازشنیدن خبر آمدن سلطان مرادمیرزا وفتوحاتی که بدست او
صورت گرفته بود از هرات به نیشابور آمد ودر این نقطه با برادر

ملاقات کرد ودر همین جا بود که فرمان احضاراو به‌پایتخت و حکم حکومت سلطان‌مرادمیرزا از طرف‌امیر کبیر رسید . حمزه‌میرزا عازم طهران‌شد وشاه‌به‌دستور امیر پس‌ازچندی‌اورا به‌حکومت آذربایجان فرستاد و به‌اولقب حشمة‌الدّوله داد .

هنگامی که سلطان‌مرادمیرزا در نیشابوربود امیر کبیرچراغ‌علی‌خان زنگنه ازمنسوبین میرزامحمدخان امیرنظام را که‌از دست‌پرورد گان او وامیر هردو ومورد اطمینان‌امیربودروانهٔ‌خراسان کرد تاباز‌سالاررا به‌اطاعت دولت بخواند وترتیبی کند که‌کارفتنهٔ او بدون جنگ‌وخون‌ریزی بیشتری‌خاتمه‌یابد . چراغ‌علی‌خان پس‌از رسیدن به‌خدمت سلطان مرادمیرزا درنیشابور به‌مشهد‌شتافت وباسالارملاقات کرد وپیغامهای امیررا به‌اورساند مشعربراینکه عجالةً یکساله‌عازم زیارت مکّه شود تا غوغای خراسان بخوابد وپس‌ازمراجعت‌باردیگر به‌حکومت‌خراسان‌بر گردد. امّاسالار که‌به‌این‌امرراضی‌نبود فقط‌قبول کرد که یکی از پسرانش رابه‌عنوان گرو به طهران بفرستد وپس‌از آنکه از بخشایش گناهانش از طرف شاه و امیر اطمینان حاصل شد خود نیز عازم پایتخت شود . چون این‌سفارت هم نتیجه‌ای ندادو اتباع‌سالارهم‌باچراغ‌علی‌خان بدسلوکی کردند به‌سلطان مراد میرزا ازطرف‌امیر امرشد که‌به‌قلع‌مادّهٔ‌سالاراقدام نماید. سلطان مرادمیرزا پس ازمسخّرساختن قلعهٔ کلات به‌دور شهر مشهد آمد و آنجا را در محاصره گرفت .

دراین ایّام تمام فکر وذکر امیر کبیر درطهران متوجّه فیصل بخشیدن‌کار خراسان‌بود وچون‌ازاستعدادفوق‌العادهٔ‌سالار وطرفداران

بیشمار اواز رؤسای کردو ترکمن وخوانین وعلمای خراسان گرفته تا مردم شهر مشهد وبعضی دیگر از بلاد اطلاع کامل داشت وضعف قوای دولتی نیز دراوّل کار مشهود بود به همین علّت دراین مرحله بااحتیاطو اندیشهٔ بسیارمیرفت، ازیك طرف پی‌درپی به‌سلطان مراد میرزا کمك می‌رساند واز طرفی دیگر با فرستادن نمایندگان چندپیش سالاراورا به‌استمالت وطلب عفومی‌خواند ودرحقیقت تاموقعی که اسباب کار سلطان مراد میرزا را کاملا فراهم سازد سالار را بـه مذاکره و مجامله از حرکت بازمی‌داشت وآنی نبود که رسل ورسائل بین او وسلطان مراد- میرزا قطع شود وچون مردم خراسان ازحرکات بسیار زشت سپاهیان حمزه میرزا یادگاری مولم داشتندودرحقیقت همان طرزمعاملهٔ ناپسند ایشان هم اهالی مشهد رابه طغیان وطرفداری ازسالار واداشته بود. امیر- کبیر بیش ازهرچیز به‌سلطان مرادمیرزا توصیه‌می کرد که‌طوری حال انضباط رادرمیان سربازان خود حفظ کند که به احدی از مردم تعدّی نشود وحال تنفّرو وحشت سابق تجدید نگردد، حتّی سلطان مرادمیرزارا در صورت ظهورتعدّی واجحاف ازسربازان زیر دستش شخصاً مسؤول قرار داد و او را به مجازات سخت تهدید نمود. حکایت ذیل که از کتاب آگهی کارشهان تألیف آقای حاج میرزا حسن‌خان انصاری نقل می‌شود براین مدّعی شاهدی‌است. مؤلف دانشمند آن کتاب میگوید:

«شبی درمجلس انس باآصف‌الدّولهٔ شیرازی ومرحومین جلوه‌و حاج‌میرزاصفا سخن‌ازگذشته میداشتیم، گفتندمانفهمیدیم محمّد شاه غازی بود که سالها باروسیّه می‌جنگید[کذا]وسالار به‌زمان‌اوچندان بسط شوکتی در خراسان نداشت و علناً اظهار مافی‌الضّمیر نمی‌نمود.

فقط می گفت بهمن‌میرزا ولیعهدباشدتارونق قاجار دولّو راحفظ کند، چه شدهرقدرمحمّد شاه قشون‌فرستاد شکستند ومحمّد شاه ازغصّه دق کرد ومرد وناصرالدّین شاه جوانی‌شهوانی وقتی به‌تخت نشست نه‌یك دینار پول‌در خزانه بود نه‌یك‌نفرسرباز و یك‌توپ درلشکرخانه نه‌یك ولایت امن‌داشتند وازاطراف سرکشان‌همهٔ ولایات پاازگلیم بیرون گذاشتند ،شاه بود وطهران وتبریز آن هم بی استعداد ونزدیك بود شوکت سالارودیگر یاغیان به‌اغتشاش‌داخلی قدرت‌مرکزراهم ازشاه بگیرد چه درفارس وبهبهان ومازندران واصفهان‌نیز فتنه بود، به‌اندك زمانی‌خراسان‌امن‌وهرات و مرو وسرخس‌وترکمان تحت امرآمدند.
پیری حاضر بود گفت از من بپرسید ،به‌اثرتفاوت دوجمله سخن شد . خودم‌ایستاده بودم محمّد شاه پانزده فوج سوار مستعدّ مکمّل روانهٔ خراسان‌نمود. وقت سان‌دادن درمیدان به‌آنها شخصاً خطاب نمود ای سرباز وسوار زن وبچّهٔ خراسانیان یاغی‌رابه‌شمابخشیدیم‌برویدهرچه می‌خواهید بکنید این خبر به خراسانیان رسیده همه در طغیان و همراهی سالار فدائی وارکوشیدند وهر چه قشون رفت خلع اسلحه نموده وکشتندوباز خود ایستاده‌بودم امیرکبیر به زحمتی‌فوق‌الحصر چند فوج راه انداخت، روز سان به حسام‌السّلطنه فرمود مراد میرزا خراسان ملك شاه است وخراسانیان‌اولادشاه ، تو مأموری‌بااین‌افواج بروی یك نفر حسن خان سالار را که می گویند یاغی شده بگیری اگر شنیده‌شد یك سوار یك توبره‌کاه بی‌پول وبی‌رضایت از خراسانی گرفته وتوشکم‌آن سوار راندریدهٔ شاه شکم ترا خواهد درید. عیناً این کلام‌به‌خراسانیان رسیده خودشان‌ولایت‌به‌ولایت‌بی‌جنگ‌دروازه را برروی قشون دولتی باز کرده تاجائی که‌ایلخانی باوصلت به‌سالار

برسالار برگشته وتابع دولت شده‌کلید دروازهٔ مشهد هم اگر به دست سالار و قشونش نبود همان ساعت ورود بر روی حسام‌السّلطنه می‌گشودند [۱].»

محاصرهٔ مشهداز نیمهٔ رجب۱۲۶۵تانهم‌جمادی‌الاولی۱۲۶۶طول کشید ودراین‌مدت پیوسته‌بین‌طرفین‌درخارج‌شهرجنگ‌وقتال‌برقرار بود وسالار وپسرش امیراصلان‌خان مکرر ازشهر بقصد شکستن‌حلقهٔ محاصره وعقب‌راندن اردوی دولتی بیرون‌می‌آمدند،ولی‌باوجودنهایت رشادت‌وجلادت که‌ازاین‌پدروپسرظاهرشدهیچگاه‌به‌شکست‌دادن‌قطعی سپاهیان سلطان مرادمیرزاتوفیق‌نیافتند وهرقدرمدت‌محاصره به‌طول می‌انجامید از عدهٔ اتباع سالار واز مقدار مهمّات وسیورسات اوکاسته میگردیدوبااینکه‌چندبارهم‌تراکمه‌به‌اومددرساندندوبرای‌راه‌انداختن چرخ‌معاش یومیهٔ‌سپاهیان‌خودبه‌خزاین‌وانبارهای‌آستانه‌دست‌انداخت لیکن‌بازقدرت‌وقوت‌اوافزایش‌نیافت،برخلاف‌قوای‌دولتی که‌روزبه‌روز عدد واسباب‌کارشان‌بیشتروفراهم‌ترمیشد.چه‌امیردراین ایام‌دقیقه‌ای‌از کارخراسان غافل‌نبودو کمترهفته یاماهی بود که اردوومهمات تازه‌ای روانهٔ خراسان ننماید چنانکه درحین محاصرهٔ مشهد یك‌بار اردوی مجهزی به سرکردگی‌سرتیپ سامسون خان (سمسام یا صمصام خان) مهاجرروسی که سابقاً درضمن احوال محمد شاه ازاوصحبت کرده‌ایم به معیت چراغعلی خان زنگنهٔ سابق‌الذکر کرمانشاهانی‌روانهٔ مشهد نمود وباردیگراردوی جدیدی به‌آنجا فرستاد ومحمدناصرخان دوّلو راکه بعدها ظهیرالدوله لقب‌یافت به‌فرماندهی کل‌سپاه خراسان‌تحت

۱ـ کتاب آگهی کارشهان ص۵۱ـ۵۲.

امر سلطان‌مراد میرزا مأمور کرد.

محاصرهٔ مشهد به‌علت پایداری سخت سالار و ترکمانان همدست او و احتیاط سلطان‌مراد میرزا در حمله به داخل شهر برای احتراز از کشتار بی‌فایده قریب سیزده‌ماه بطول انجامید. عاقبت چون مردم مشهد از حرکات زشت اتباع سالار و طول محاصره و قحط و غلا به تنگ آمدند به‌تدریج از دور او پراکنده و بوسیلهٔ رسولانی که به‌اردوی سلطان‌مراد-میرزا می‌فرستادند هواخواه والی خراسان شدند. سلطان‌مراد میرزا که از انحراف مردم شهر از سالار و سست‌شدن بنیان کار او اطمینان حاصل کرده بود بالاخره تصمیم گرفت که با حمله مشهد را مسخّر سازد و چون در یك یورش قسمتی از سنگرهای دور شهر به‌تصرف قوای دولتی در آمد اهالی شهر از ترس ریختن سپاهیان سلطان مراد میرزا به داخل مشهد فرستادگانی به خدمت او فرستادند و در این ضمن جمعی نیز از یاران سالار تسلیم والی خراسان شدند. سلطان مراد میرزا با فرستادگان مردم شهر قرار گذاشت که اهالی صد هزار تومان وجه‌نقد بپردازند تا از غارت شهر به دست سپاهیان خودداری شود و به سالار به تنهائی اجازه داده می شود که به هرجا که خواهد برود کسان و بستگان او نیز در امان خواهند بود و سلطان مراد میرزا به این تعهدات قسم به‌قرآن یاد کرد. به‌این ترتیب یاغیان ابتدا ارك، سپس تمام‌شهر را به‌تصرف قوای‌دولتی دادند و روز نهم جمادی‌الاولی ۱۲٦٦ چراغ‌علی‌خان زنگنه و سامسون‌خان به‌شهر وارد شدند، اما سالار به‌عهد سلطان‌مراد میرزا اطمینان نکرد و از وحشت با دو پسر خود امیر اصلان خان و یزدان‌بخش و برادرش میرزا محمد علی‌خان به‌آستانهٔ رضوی تحصن و پناه جست.

چراغ علی‌خان به دستور سلطان مراد میرزا او وپسران وبرادرش را ازصحن بیرون آورد وپیش والی خراسان فرستاد.

درهمین ایامی که سالاربه‌صحن آستانهٔ رضوی پناه برده بود و قاصد خبر فتح مشهدرا به طهران به‌امیر رسانده بود امیرخلاصهٔ این واقعهٔ بسیار مهم را در طی نامه‌ای به ناصر الدین شاه به شرح ذیل می نویسد:

« قربان خاك پای‌حاجت روای مبارکت شوم   چاپاراسمش محمد تقی‌بیك است که دربسطام همیشه مأموربود،دونفرازآدمهای‌او درارد‌وی ارض اقدس بوده‌اند ازقرارتقریر غلامعلی چاپار او که از ارض‌اقدس به‌بسطام نزداورسیده‌است این است که عرض‌می‌شود. روز شنبه هشتم همین‌ماه صبحی‌صمصام‌خان‌چراغ‌علی‌خان وحسین‌پاشاخان باابوابجمعی خودشان ارك راگرفته‌اند وبهادرخان راهم باچند نفر گرفته‌اند. سالارناپاك‌خودرا به‌بست حضرت افکنده دربست شرمنده مانده‌است. قشون و سپاه وسرکردگان دیگر هم در برج و باره‌های شهر بوده وتصرف کرده‌اند. سلطان مراد میرزا وهرچه سوار هست اطراف شهررا گرفته اند که اگر ازمتمردین کسی فرارنمایدآنهارا بگیرند ونگذارند احدی ازآنها فرار کند وفردا و پس فردا چاپارها باعرایض‌فتوحات‌انشاءالله تعالی به‌خاك‌پای‌اقدس‌خواهند رسید.خوداین محمد تقی بیك روزسه شنبه ظهری ازبسطام سوارشده وامروز مغرب اینجا رسید.به فضل و کرم خدا وبه‌فرّواقبال‌سایهٔ خدا راست ویقین و محقّق‌است که‌ارك‌وشهر گرفته‌شده‌است،الامرالاشرف‌الاعلی‌مطاع.»[1]

---

۱ ـ اصل این مراسله که بخط یکی از منشیان زیردست امیرکبیر است درجزء مجموعه‌ای متعلق به جناب آقای دکترغنی باقیست.

پس از رسیدن خبر فتح مشهد به‌طهران شاهزاده سلطان‌مرادمیرزا به‌دریافت تمثال همایون و شمشیر ومحمّد ناصرخان دولّو به‌اخذ نشان الماس و سران سپاهی دیگر هریك به‌تحصیل امتیازاتی درخورشأن و خدمات‌خود نایل آمدند وشاه سلطان مراد میرزا رالقب حسام السلطنه داد، وحسام‌السلطنه به شرحی که می‌دانیم لقب محمدتقی میرزا یکی ازپسران فتحعلی شاه‌بود که به تازگی درهمین‌اوقات فوت کرده‌بود.

درورودلشکریان‌دولتی‌به‌شهرمشهد به‌دستوری که سلطان مراد میرزا ازامیر داشت وترس ووحشتی که درصورت تخلف ازهیبت امیر دردل اوبود این سپاهیان فاتح چنان به‌انضباط واحتیاط رفتار کردند که به احدی تعدّی و تعرّض نرسید و بهمین جهت اطمینان مردم در استقبال‌ازایشان زیادشدوعامّه که ازترس‌قتل‌وغارت عام‌راحت‌نداشتند ازاین‌پیش آمدغیرمترقب همه‌به‌دعا گوئی دولت‌شاه وصدراعظم جدید پرداختند.

اما سالارودوپسروبرادراوهمچنان درحبس‌حسام‌السلطنه بودند تاازطهران دستور کشتن ایشان رسید. حسام‌السلطنه هرچهارتن‌را در شب‌دوشنبهٔ‌نهم‌جمادی‌الاخری‌خفه کرد ومیرزا محمدخان‌بیکلربیکی برادردیگر سالار را هم که سابقاً در سبزوار اسیر شده بود پیشتر از ایشان درطهران به‌دار آویخته‌بودند.[1]

اگرچه حسام السلطنه با قلع مادهٔ فتنهٔ سالار شهرت و افتخار بزرگی پیدا کرد ولی بدبختانه شکنجه وعذابی که درطی‌دورهٔ حبس سالاربه‌اوداد‌تاآنکه دفینه‌ها وپولهای‌خودرا به‌اونشان‌دهدتاحدی نام اورا لکه‌دار نموده‌است.

۱ـ ودر خواجه ربیع مشهد مدفون شدند [خط مرحوم دکترقاسم غنی].

فصل چهارم

—۱—

روزنامهٔ وقایع اتفاقیه

درروزجمعهٔ پنجم‌ماه ربیع‌الثّانی‌ازسال ۱۲۶۷ به دستور امیر-کبیردرطهران‌روزنامه‌ای طبع‌ونشر شد به‌نام«روزنامهٔوقایع‌اتفاقیّه». این‌روزنامه برخلاف تصوّر اکثر مردم اوّل روزنامه ای نیست که در ایران انتشاریافته. برای آنکه سابقهٔ این‌کار در ایران معلوم شود و روزنامه‌ای که سرمشق «وقایع‌اتّفاقیّه» شده‌شناخته‌آید شرحی دراین باب برسبیل مقدّمه ذکرمی کنیم:

ازاواخرسلطنت فتحعلی‌شاه درطهران روزنامه‌ای منتشرمی‌شد که نامی‌مخصوص‌نداشت‌وآن‌راکه‌درروی دوورق‌بزرگ که‌یك روی هرورق‌آن سفیدبود چاپ‌می کردند میرزا صالح‌شیرازی مهندس‌اداره می‌کرد و درابتدای یك نسخه ازآن که عیناً درمجلّهٔ انجمن‌آسیائی انگلیس (ج۵ ازسال ۱۸۳۹ میلادی) نقل‌شده این‌عبارت‌مسطوراست: «اخبار ووقایع شهر محرّم‌الحرام ۱۲۵۳ دردارالخلافهٔ طهران انطباع یافته».این‌روزنامه که بگفته‌نویسندهٔمقالهٔمجلّهٔانجمن‌آسیائی‌انگلیس ازچند سال‌پیشتراز‌تاریخ‌مذکورچاپ‌میشده لااقل تاسال ۱۲۵۵تاریخ تحریر آن مقاله باقی‌بود، ولی سرنوشت بعدی‌آن معلوم‌نشد.[1]

---

۱ – برای اطلاع بیشتری راجع به این روزنامه و نمونه‌ای از مندرجات آن رجوع کنید به‌دورهٔ جدیدروزنامه‌کاوه‌شمارهٔ۳سال اول وشمارهٔ ۵ سال دوم.

ادموندوتامپل Edmond Dutemple در تاریخ مختصری که از قاجاریّه‌نوشته ودرسال۱۸۷۳مسیحی‌مطابق ۱۲۹۰هجری درپاریس طبع کرده درباب این روزنامه چنین مینویسد :

«در عهدمحمّد شاه‌به سال۱۸۳۷میلادی(مطابق ۱۲۵۳ هجری) اوّلین‌باردرطهران‌روزنامه‌ای‌دولتی‌انتشار یافت واین روزنامه ماهیانه بود . تاریخ انتشار اوّلین شمارهٔ آن اوّل ماه مه (دو شنبهٔ ۲۵ محرّم ۱۲۵۳) بود .این‌روزنامه باچاپ سنگی به‌قطع یك‌ورق‌بزرگ‌ازکاغذ خانبالیغ‌چاپ‌می‌شد وچاپ آن چندان عالی نبود . روزنامهٔ مزبور نام مخصوصی نداشت،فقط درآخرصفحهٔ اوّل آن نشان دولتی ایران دیده می‌شد.همین‌روزنامه‌است که‌پس‌ازتغییراتی محسوس به‌صورت روزنامهٔ وقایع‌اتّفاقیّه روزنامهٔ رسمی طهران در آمده است . [۱] »

ازاین بیان‌صریحاً معلوم می‌شود که تاریخ‌انشاء روزنامهٔ بی‌نام میرزا صالح شیرازی دوشنبهٔ ۲۵ محرّم۱۲۵۳ است. پس عکسی که در روزنامهٔ‌انجمن‌همایونی‌انگلیس‌درتاریخ۱۸۳۹(۱۲۵۵) ازاین‌روزنامه چاپ شده راجع به‌اخبار ووقایع شهر محرّم‌الحرام۱۲۵۳عکس‌شمارهٔ اوّل روزنامه است‌واینکه نویسندهٔ‌آن‌مقاله می گوید که این‌روزنامه چند سالی است که‌دایر است مقصودش چندسال ازتاریخ تحریرمقاله یعنی‌چندسال‌قبل‌از۱۲۵۵یاتقریباًازدوسه‌سال‌پیش‌ازآن‌است،بنابراین این‌روزنامه چنانکه در مجلّهٔ‌کاوه حدس زده شده در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه‌تأسیس نیافته بلکه‌چنانکه گفتیم‌در۱۲۵۳سال‌چهارم‌سلطنت محمّدشاه‌ایجادشده ولااقل‌تاقریب به‌سه‌سال‌ازتاریخ‌انشاء یعنی‌تا۱۲۵۵ باقی بوده‌است .

۱ – Edmond Dutemple, *Les kadjars*' p. 43-44 .

اما این میرزا صالح شیرازی مهندس چنانکه‌سابقاً درفصل‌اول گفته‌ایم از شاگردانی است که‌درسال ۱۲۳۰ ازطرف‌عبّاس‌میرزانایب‌السّلطنه وبه‌دستور وزیراو میرزا بزرگ قائم‌مقام اوّل برای تحصیل علوم وفنون به‌انگلیس‌فرستاده شده و دراوایل سال ۱۲۳۵ به ایران بر گشته ودرمدّت سه‌سال ونه‌ماه وبیست روزی که در انگلیس بوده زبانهای انگلیسی وفرانسه ولاتینی‌را فراگرفته ودرتاریخ وطبیعیّات‌و بعضی فنون مثل شیشه سازی و ساختن مرکّب چاپ و ساختن حروف مقطّعه وحکّاکی وغیرها کار کرده وباسرمایهٔ وافوی ازاین معلومات به تبریز بر گشته‌وشرح‌رفتن وبر گشتن‌ودورهٔ‌اقامت خودرادرانگلیس درطیّ کتاب بسیارشیرینی به‌عنوان‌سفرنامهٔ‌خودنوشته‌واز این‌سفرنامه يك نسخه در کتابخانهٔ آقای دکتر غنی‌هست که از روی نسخهٔ متعلّق به‌آقای ملك‌الشّعراء بهار استنساخ شده .

دراین سفرنامه میرزاصالح‌راجع‌به‌مطبعه‌وروزنامه درانگلیس وخرید وتهیّهٔ اسباب چاپ جهت خود شرحی می‌نویسد که‌آنها راعیناً دراینجا نقل می‌کنیم .

میرزاصالح شیرازی درسفر نامهٔ خود می‌نویسد :

«بنده‌رایقین این‌شد که رفتن‌مابه‌ایران‌جزم‌است،باخوداندیشه نمودم که بجز تحصیل اگر توانم چیزی از این ولا به ایران برم که بکار دولت علیّه‌آید شاید خوب‌باشد ومدّتها بود که خیال بردن‌چاپ وصنعت باسمه‌درسرمن افتاده بود. چندروزی بعد از آن بلندن رفته عالیجاه قولونل خان رادیده کیفیّت را به‌او حالی کردم. این مطلب را پسندیدواز آن پس مستر داتس نامی که اوستاد چاپ ساز است یعنی مختصّ به‌آن است که‌انجیل‌رادرزبان فارسی‌وهندی وسریانی وعربی

و سایر زبانهـای‌غربیّه‌چاپ می‌زند دیده که روزی دو ساعت بنده در کارخانهٔ اورفته من‌البدایةالی‌النّهایةچاپ‌راآزموده‌وازآن‌پس‌خانه‌ای درحوالی‌کارخانهٔ‌آن دیده اوطاق نشیمن واوطاق‌خواب واوطاق دیگر به‌جهت معلّم فرانسه طیّ‌کرده مستر بالفور که‌درزبان‌فرانسه مهارت تامّی داشته‌دیده که الی ورود ایلچی‌ما [1] درمنزل من شب وروزمانده خوراك ومنزل‌وخواب اودرپیش‌من باشد ....هرروزپنج ساعت‌قبل از ظهر ازخواب برخاسته الی دوساعت قبل از ظهر در نزد مستر بالفور زبان فرانسه خوانده‌واز آن پس نهار کرده پس ازآن مجدّداً درس خودرا خوانده‌وازآن‌پس‌الی دوساعت‌بعدازظهر کتاب‌دیگرفرانسیس را خوانده و از آن پس لباس انگریزی در بر کرده به منزل اوستاد چاپ زن‌رفته الی چهار ساعت ونیم از ظهر گذشته درکارخانهٔ چاپ‌سازی مانده از آن پس به‌یکی‌ازمهمانخانه‌هاشام خورده‌واز آن پس به‌منزل برگشته بعضی از تواریخ روم‌و گریك‌وروس‌وترکی و ایران وداستانها به‌زبان انگریزی‌خوانده‌وصفحه‌ای‌ازفرانسه ترجمه به زبان انگریزی نوشته الی نصف شب ...»

« . . . استمـاع افتـاد کـه در دهم ماه جـولای (۲۲ شوّال ۱۲۳٤) عـازم ایران هستیم ، بنده به دیدن مستر داتس رفتم . چون دراین‌مدّت وقت درکارخانهٔاوهمیشه مستمراً یعنی هرروزه‌دوساعت‌در کارخانهٔ اورفته‌الحقّ‌ازابتداءالی‌انتهاءکارازاو آموخته‌ومشارالیه ازراه خیرخواهی‌ونیك ذاتی وصداقت وراستی‌ودرستی‌کارخودرابه‌من‌نموده‌و مرکّب سازی‌را باوجوداینکه خلاف قاعدهٔ کسبهٔ‌آن‌ولایت که‌مرکّب چاپ را مخفی داشته به‌هیچکس نشان نمیدهند معهذا به بنده نشان

۱ ـ یعنی میرزا ابوالحسن‌خان که خبر سفارت دوم او بلندن رسیده بود .

داده خوداو و زن او نوع رفتاری بامن کرده مبالغ معتدّی اجناس چاپ سازی آن را با پرس کوچکی از برای من خریده و هرچه ابتیاع نمود در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سر گور اوزلی [1] قرض کرده و قدری دیگر نیز به مستر داتس قرض دار شد ...»

در باب روزنامه که میرزا صالح آن را «کاغذ اخبار» [2] می نامد و آن ظاهراً ترجمهٔ Newspaper انگلیسی است چنین می نویسد: «در انگلند علی الخصوص در لندن کاغذ اخبار را به تعجیل هرچه تمامتر به ولایات انگلند مصحوب کوچ (یعنی پُست) می فرستند، بعلاوه اینکه اموراتی که در کل دنیا واقع میشود مجموع مردم انگلند بلکه اهالی انگریزی در هندوستان اطلاع می یابند وجوه عظیمه از بابت مخارج خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگریز میشود. اولاً هر کاغذی را چهار پول سیاه خراج شاهی به دولت انگریز میدهند و ثانیاً هر که را خانه و اسبابی است که که بخواهد بفروش رسانند و یا بخرند و هر کاری دارد بخواهد مردم را اطلاع دهد در چاپخانه رفته موافق سطور اخبار اجرت به چاپخانه داده مطلب اورا در کاغذ اخبار چاپ می کنند و کمترین وجهی که از برای مطالب مزبور به استاد چاپزن دهند شش شلینگ و نیم است و هرچه مطلب زیاده دارند زیاده وجه اجرت را به اوستادان داده و بعلاوه اینکه

۱ ـ Sir Gore Ouseley سفیر سابق انگلیس در ایران.

۲ ـ کاغذ اخبار به معنی روزنامه در ایام محمد شاه و فتحعلی شاه و اوایل ناصرالدین شاه مصطلح بوده، در یکی از مراسلات حاجی میرزا آقاسی آمده: «دولتهای خارجه همه تماشا می کنند .... یکی توقف کشتیهاست در سرحد استرآباد که باعث حرفهای دولتهای دیگر آمده ازجمله در **کاغذ اخبار** دولت فرانسه نوشته اند وبعضی را به **کاغذ اخبار** هندوستان محول نموده ...»

در سفرنامهٔ ابوالحسن خان آمده: «کاغذ اخباری که نوز News میگویند به کشتی آورده بودند» ،«چه خواهند گفت ودر کاغذهای اخبار چه خواهند نوشت.»

از هر کاغذ اخبار چهار پول سیاه خراج دیوانی می گیرند هر یك از اخباراتی که مردم علاوه وجهی داده چاپ می‌زنند سه شلینگ و نیم به دیوان می‌دهند. این گونه اخبار را آدورتیزمنت [1] میگویند...الخ. »

پس از مراجعت به ایران میرزا صالح شیرازی به‌خیال تأسیس چاپخانه و روزنامه افتاد و با اسبابی که خود همراه آورده و تحصیلاتی که در این راه کرده بود این کار برای او تا برای دیگران آسان‌تر می‌نمود، بعدها یکی از مردم شیراز را هم با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترسبورگ فرستاد و او پس از مراجعت در تبریز مطبعهٔ سنگی (لیتوگرافی) تأسیس نمود. [2]

میرزا صالح شیرازی که در اوایل سال ۱۲۳۵ به تبریز برگشته [3] و عنوان مهندسی پیدا کرده به‌علت دانستن چند زبان و آشنا بودن به‌فنون مختلفه هم مأمور تعلیم شاگردانی شد وهم در دستگاه قائم مقام اوّل و عبّاس میرزا از او در ترجمه و کارهای سیاسی استفاده می کردند در سال ۱۲۳۷ به عنوان سفارت مخصوص مأمور لندن شد [4] و بعد ها به‌وزارت طهران رسید و در سال ۱۲٤۸ از کسانی بود که به پذیرائی از وزیر مختار جدید روسیّه در طهران مأمور گردید. [5] میرزا صالح در سپتامبر سال ۱۸۲۲ (ذی‌الحجهٔ ۱۲۳۷ یا محرّم ۱۲۳۸) در دربار لندن

۱ـ Advertisement

۲ـ روزنامهٔ کاوه دورهٔ جدید شمارهٔ پنجم از سال دوم ـ این مطبعه اول مطبعه‌ای نبود که در ایران تأسیس یافت، برای معرفت به‌سابقهٔ این کار رجوع شود به‌روزنامهٔ کاوه همان شماره.

۳ـ باتفاق دکتر میرزا حاجی بابا افشار [خط مرحوم دکتر قاسم غنی].

٤ـ رجوع شود به روضة الصفای ناصری در وقایع سالهای ۱۲٤۱ و ۱۲٤۸، Hertslet, Treaties etc, p·222.

۵ـ روضة‌الصفا در وقایع سال ۱۲٤۸.

بار یافت (Hertslet,Treaties'p.222) وظاهراً درسال ۱۲۴۱ به ایران بر گشت .

در روضة الصّفای ناصری در وقایع سال ۱۲۴۱ چنین مذکور است :

«چون هنری ولك Henry Willock و کیل دولت بهیّهٔ انگلیس ازجانب اصل دولت در دربار این شاهنشاه قوی صولت مقیم بود و کارگذاران نوّاب نایب السّلطنه به بعضی جهات ازاو خشنود نبودند و به‌قول و فعلش اعتنائی که باید نمی‌نمودند میرزا صالح شیرازی مهندس را به‌دارالملك لندن سفیر کردند و او ولك صاحب را معزول کرد ».

عاقبت وسال فوت او به‌دست نیامد. همین قدر مسلّم است که تاسال ۱۲۵۵ که روزنامهٔ اودرطهران دایربود حیات داشته‌است . این جمله را برای آن نوشتیم تاخوانندگان اجمالاً به‌احوال واقدامات یکی ازاولین کسانی که درراه نشرمعارف جدیده درایران کوشیده وتاآنجا که اطلاع داریم اوّلین مؤسّس روزنامه‌در کشورماست سابقه‌پیدا کنند .

درمدت سیزده چهارده‌سالی کـه مابین انتشار روزنامهٔ میرزا صالح شیرازی و تأسیس «وقایع اتّفاقیّه» فاصله است نمی‌دانیم که در ایران روزنـامهٔ دیگری وجودداشته یانه ، حتّی‌نمی‌دانیم که روزنامهٔ میرزا صالح هم تا چه مدتی دایربوده وعجیب این است که درتمـام منابـع ایرانی ابداً ذکـری از چاپخانه و روزنامـهٔ میرزا صالـح نیست .

«وقایع اتّفاقیّه» که به‌تشویق ودستور امیرتأسیس وشمارهٔ اول آن درروزجمعهٔ‌پنجم‌ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ درطهران‌انتشار یافت‌روزنامه‌ای

بود هفتگی و به چاپ سنگی درسه‌یا دو ورق به‌تفاوت هفته به‌طبع می‌رسید. شمارهٔ اول آن‌درچهار ورق‌است که‌صفحهٔ اوّل و آخر آن سفید گذاشته‌شده‌وعنوان‌مخصوص‌هم ندارد. سرلوحی‌دارد که‌علامت شیرو خورشید ایران‌درمیان‌دو درخت‌نقش‌است ودربالای آن علامت نوشته‌شده: «یااسدالله‌الغالب». ولی‌درشمارهٔ‌دوّم‌بالای یك‌شیروخورشید ساده این عبارت‌را نوشته‌اند: «روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به‌تاریخ جمعهٔ یازدهم شهر ربیع الثانی مطا بـق سال ایت ئیل ۱۲٦۷» و جزء اوّل این عبارت یعنی «روزنـامهٔ وقایع اتّفـاقیّه» در هر شماره تکرار می شود.

شمارهٔ اوّل چنین‌شروع شده:

«ازآنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف برتربیت اهل ایران واستحضاروآگاهی آنها ازامورات داخله ووقایع خارجه است‌لهذاقرارشد که‌هفته به‌هفته احکام‌همایون واخبار داخلهٔ‌مملکتی وغیره راکه در دول‌دیگر گازت می‌نامند در دارالطّباعهٔ دولتی زده شود وبه کلّ شهرهای ایران‌منتشر گردد که اهالی ممالك‌ایران‌نیز درهر هفته از احکام‌دارالخلافهٔ مبارکه وغیره اطلاع‌حاصل نمایند و از جمله محسّنات این گازت یکی آنکه سبب دانائی وبینائی اهالی این‌دولت علیّه‌است دیگراینکه‌اخبارکاذبهٔ اراجیف که گاهی برخلاف احـکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدّات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد بعد از این بواسطهٔ روزنامچه موقوف خواهدشد و بدین‌سبب لازم‌است کلّ امنای دولت ایران وحکام‌ولایات وصاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت

این روزنامه‌ها را داشته باشند [1] و برحسب قرارداد فوق در یوم جمعهٔ پنجم شهر ربیع الثانی ایت ئیل سنهٔ ۱۲۶۷ به این کار شروع شد و مباشر ایــن روزنـامه ها به هــر کس که طالب باشد هفته به هفته خواهد رساند.»

ازاین روزنامه مجموعاً چهل‌ویك شماره‌درعهد صدارت امیر-کبیر انتشار یافت و آخرین شماره‌ای که‌درایّام او بیرون آمده‌شمارهٔ ۴۱ است بتاریخ پنجشنبهٔ نوزدهم محرم‌الحرام ۱۲۶۸ ودرهمین روز پنجشنبهٔ‌نوزدهم محرم‌الحرام ۱۲۶۸است که‌فرمان عزل‌امیرازصدارت صادرشده وخبر آن درشمارهٔ ۴۲ (پنجشنبهٔ۲۶ محرّم ۱۲۶۸) ازهمین روزنامه به طبع رسیده. وقایع اتّفاقیّه تا مدتها دوام داشت ولــی اسم‌آن‌بعدهابه«روزنامهٔ‌دولت علیّه» و«ایران» وچندی‌بعد به«روزنامهٔ دولتی» تبدیل یافت.

درتمام مدّتی که امیر صدارت داشته هرجا صحبت از اقدامات واصلاحات‌و تصمیمات دولت‌است مباشرین‌روزنامه همه رابه‌نام«امنای دولت» وعباراتی نظایرآن ذکرمی‌کنندو هیچگونه تظاهری به‌نام‌و القاب امیر کبیر دیده نمی‌شود. لیکن پس‌از عزل امیر تظاهر واضح به‌نام والقاب میرزا آقاخان نوری در غالب‌شماره‌های روزنامه به‌نظر می‌رسدمثل: «جناب جلالت‌مآب کفالت و کفایت‌انتساب‌مقرب‌الخاقان اعتمادالدّولة العلیّة‌العالیة ... » وامثال آن.

مدیریّت این‌روزناه از طرف امیر کبیر در عهدهٔ حاجی میرزا جبّار رئیس تذکره که‌بعدها ملقّب به‌ناظم‌المهامّ شد (پدرمیرزا جواد

۱- هر کس درایران دارای دویست تومان مواجب دولتی است باید اجیر یك روزنامه شده درسال دوتومان قیمت‌آن‌را بدهد. (صدور التواریخ)

خان سعدالدوله[۱]) قونسول سابق ایران در بغداد گذاشته شد و مباشر و مترجم آن شخصی بود انگلیسی به‌نام ادوارد برجیس [۱] و شخص دیگری به‌نام میرزا عبدالله روزنامه‌نویس [۲] نویسنده (ظاهراً کاتب) آن بود. برجیس در ۱۲۷۷ مرده‌بود و Eastwick قبر او را در این سال در تبریز دیده (Residen in Persia. I,193.) .

راجع به احوال برجیس مذکور فقرات ذیل را از مکتوبی که در تاریخ ۱۳۳۰ قمری هوتوم شیندلر به آقای تقی زاده درباب مطابع و روزنامه‌های اوّلی ایران نوشته عیناً نقل می کنیم و اطلاعات دیگری را که راجع به او یافته‌ایم به آنها ضمیمه‌ می‌نمائیم، این است عین نوشتهٔ شیندلر به‌نقل از روزنامهٔ کاوه :

«ادوارد برجیس از آن استادان و صنعتگران متعدّدی بود که عبّاس‌میرزا نایب‌السلطنه از فرنگستان و خصوصاً از انگلیس خواسته‌ و مستخدم ساخت ودرحدود سال ۱۲٤۰ و یحتمل قدری قبل از آن به‌تبریز آمد وظاهراً درکار مطبعهٔ تبریز بوده وبعد ازفوت عبّاس میرزا (سنهٔ ۱۲٤۹) مطبع طیپو گرافی تبریز موقوف‌شد و برجیس‌صاحب که در این بین به اشارهٔ عبّاس‌میرزا مشغول تجارت هم‌شده بود چندی بعد از فوت فتحعلی شاه (۱۲۵۰) به‌دارالخلافهٔ طهران آمده دکانی‌ و انباری‌باز کرده اسباب و اجناس فرنگی مخصوصاً انگلیسی می‌فروخت وجهت پیشرفت تجارت‌خود گاهی‌میان طهران‌وتبریز سفر می کرد. از بعضی

۱- Edward Burgess

۲- در منتظم ناصری (ج ۳ ص ۲۳۰) در وقایع سال ۱۲۷۰ چنین‌آمده : «برجیس صاحب مباشر روزنامه ومترجم دیوان ومیرزا عبدالله روزنامه نویس به‌خلعت همایون سرافراز گردیدند.»

یادداشتها معلوم می‌گردد که دراوایل سلطنت ناصرالدّین شاه تقریباً درسال ۱۲۶۶ برجیس صاحب را مترجم خطاب می کردند و کمی بعد دراداره‌ٔروزنامه‌به‌اتفاق میرزاابوالحسن غفّاری [۱] وغیره مشغول شد ، برجیس‌صاحب چند سال‌دیگرفوت‌شد ». [۲]

برجیس‌صاحب درتمام‌دورهٔ سلطنت محمدشاه درتبریز وطهران به‌تجارت اشتغال‌داشت ، درموقعی که مسترالس [۳] وزیر مختار جدید انگلیس باهیئتی ازهمراهان ازجمله‌کاپتین‌شیل [٤] (که‌بعدها کلنل‌و وزیر مختار انگلیس‌درایران شد) به‌تبریز رسیدند یعنی در رمضان ۱۲۵۱ برجیس در تبریز تجارت‌می کرد ودرجزء استقبال کنندگان به‌خدمت مسترالس‌رسید [۵] .

«درشعبان ۱۲۵۲ محمدشاه‌به‌بهانهٔ‌ترویج کالاهای داخلی‌امرداد که درباریان و اعضای خاندان سلطنتی هیچ‌یك از مال التجاره های برجیس‌را نخرند،درصورتی که‌برجیس‌درموقع داخل کردن‌این‌کالاها حقوق گمرکی را منظماً پرداخته بود . محمد شاه گفت‌که هر کس

۱ـ نقاش باشی عموی مرحوم کمال الملك که کارهای اوفراوان است ازجمله نقاشیهای کتاب هزار ویك شب کتابخانهٔ سلطنتی که ملاحظه فرموده‌اید ودرچندصورت ازحکایات هزارویك شب که‌نام شاه ووزیروارد شده صورت شاه‌را ناصرالدین‌شاه وصورت وزیررا میرزا تقی‌خان کشیده . [خط مرحوم دکترقاسم غنی]

۲ـ به‌نقل ازمکتوب هوتوم شیند لر Houtoum Schindller به‌آقای تقی زاده مندرج درشمارهٔ ٦ سال دوم‌کاوه (دورهٔ جدید).

۳ـ Mr. Ellis

٤ـ Captain Sheil

۵ـ Stuart, Journey etc, p. 138 ـ بارون کورف Korff روسی در کتاب یادبود (بند هفتم ترجمهٔ آقای عبدالحسین هژیر در روزنامهٔ طوفان ۱۳۰٦) درضمن صحبت از تجارت آذربایجان از « برجس » نیز نام می‌برد که در اواسط سال ۱۲۵۰ مقداری مال‌التجاره از انگلیس به‌تبریز وارد کرده بود .

این کالاها را که ممنوع است از برجیس بخرد قرمساق است. البتّه این پیش‌آمد برای یکی از بستگان عبّاس‌میرزا که به‌تشویق او درخطّ تجارت افتاده‌بود ناگوار وتحمّل آن دشوارمی‌نمود.

عشق‌وعلاقهٔ مردم به‌خرید اجناس انگلیسی بقدری‌زیاد بود که باوجود حکم شاه سه‌تن ازشاهزادگان شبانه به‌انبار برجیس آمدند و ازاو مقداری اشیاء خریدند. برجیس را بالاخره به‌حضور محمد شاه بردند و پیش کشی لایقی تقدیم کرد، ولی بدستور مسترالس در باب معامله‌ای که باوشده بود ابداً شکایتی‌نکرد. شاه ازپیشکشی‌برجیس بسیارمسرور شد ووعده داد که‌به‌برجیس از پدرش‌عباس میرزا بیشتر محبت کند. بعدشاه به‌بعضی‌ازنوکرانش دستورداد که‌ازبرجیس‌همان کالاهائی را که چندی قبل خرید آنها را خود او منع کرده بود بخرند.»[۱]

دراوایل عهدناصرالدین‌شاه که‌وزارت خارجه راهم امیر کبیر اداره می‌کرد برجیس که به‌احتمال قوی در تبریز باامیر آشنائی‌بهم رسانده بود به‌سمت مترجمی دعوت‌شد واوعنوان «مترجم‌دیوان» پیدا کرد وپیش‌از تأسیس روزنامهٔ وقایع اتّفاقیّه برای‌اطلاع دیوان یعنی دولت وشاه قسمتهای مفیدبعضی ازجراید فرنگی‌بخصوص‌روزنامه‌های انگلیسی‌را ترجمه می‌نمود وبه همین‌سمت بود که امیر اورا در جزء کارکنان روزنامهٔ وقایع اتّفاقیّه داخل کرد.

خانم‌شیل در کتاب خود راجع به روزنامهٔ وقایع اتّفاقیّه چنین می‌نویسد:

۱- Stuart, Journey etc., P. 225-226.

« چندماه بعداز ورود مابه‌طهران صدراعظم ایران روزنامه‌ای دایر کرد وبرای مزید اطمینان از انتشار آن در پایتخت و ولایات قبول اشتراك آن‌رابرای مستخدمین دولت تا رتبهٔ معیّنی اجباری‌قرار داد . مباشرت این‌روزنامه به‌عهدهٔ یك‌آقای انگلیسی واگذاشته شده ووظیفهٔ او این‌است که‌برای نشرازجرایدفرنگی مطالبی‌را که‌باافکار ایرانی سازش دارد ترجمه واستخراج کند . مقالات اساسی روزنامه غالباً به‌قلم‌خودصدراعظم‌است واکثردرستایش کارهای‌دولت شاهنشاهی است واین‌عمل‌ظاهراًاختصاص به‌ایران ندارد وچنین‌می‌نماید که این روزنامه عیناً تقلیدی باشد ازروزنامهٔ پطرزبورگ . شخص انگلیسی که مباشرومترجم روزنامه است مزدمخصوصی برای‌این وظیفهٔ خـود دریافت‌نمی‌داردواو علاوه براین‌روزنامه که‌برای‌عامه است مأمورتهیهٔ روزنامهٔ دیگری‌است که‌بایدفقط به‌نظرشاه وصدراعظم برسد . ایـن روزنامهٔ ثانوی متضمّن‌کلیهٔ مسائل‌سیاسی راجع‌به‌اروپا است که اطلاع برآنها به نظر ایشان برای‌عامهٔ ایرانیان مصلحت نیست. گذشته‌ازاین مطالب دراین‌روزنامهٔ اخیر اخبار مضحك‌ونوادر وقایعی که ممـکنست مایهٔ‌مسرت خاطرشاه‌باشد گنجانده می‌شود. » [۱]

کلنل‌شیل وزیرمختارانگلیس درطهران پس‌ازانتشار روزنامهٔ وقایع اتّفاقیّه در طهران در ضمن مراسله ای خطاب به امیر چنیـن می‌نویسد :

« این‌روزها جناب جلالت‌مآب ونجالت نصاب لارد پالمستان [۲] دوستدار را مأمور کرده‌اند به‌آن‌جناب اظهاردارد که‌ازوقوع کاغذ

۱- Lady Sheil, ***Glimpses of Life etc in Persia***, p.200-201.

۲- Lord Palmerston وزیرامور خارجهٔ انگلیس

اخبار [1] که آن‌جناب در ایران قرار گذاشته‌اند که هر هفته باسمه‌شود و باعث آگاهی خلایق ایران گردد دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خرسند گردیده‌اند وهم به دوستدار اعلام داشته‌اند که از آن‌جناب خواهش نماید که از این گازت اخبار قرار بدهند که هفتهٔ یك گازت هم به اسم جناب معظم‌الیه به این سفارت بفرستند که دوستدار ارسال دارد ، از اینکه از جانب معظّم‌الیه مأمور بود نگارش رفت. زیاده زحمتی ندارد . ـ ٦ شهر رمضان ۱۲٦۷ .»

جوابی است که در ۹ رمضان همین سال از جانب امیر به کلنل شیل در این خصوص نوشته‌شده :

«ملفوفهٔ آن‌جناب واصل شدواز مسطوراتش استحضار و آگاهی حاصل آمد. اینکه اظهار داشته‌بودند که جناب جلالت‌مآب لارد پالمستان وزیر دول خارجهٔ دولت بهیّهٔ انگلیس کاغذ اخباری که در دارالخلافه باسمه‌می‌شود پسندیده‌اند ومیل کرده‌اند که هر هفته یک طغرا از آن کاغذ اخبار به اسم جناب معزّی الیه فرستاده شود درین وقت شرحی به عالیجاه مستر برجیس مباشر روزنامهٔ اخبار نوشته‌شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به اسم جناب معزّی الیه به سفارتخانهٔ آن دولت بهیّه بفرستد که آن جناب ارسال دارند. زیاد مصدّع نشد، حرّرفی ۹ شهر رمضان سنهٔ ۱۲٦۷ . »

درنمرهٔ هفتم وقایع اتفاقیه (جمعه هفدهم جمادی‌الاولی ۱۲٦۷) چنین آمده :

«دراول راه‌افتادن این روزنامه‌ها بعضی از اهالی این دولت علیه نظر باینکه قانون روزنامه درمیانشان متداول نبوده ومحسنات آن‌را

۱ـ عین همان اصطلاح میرزا صالح شیرازی .

نمی‌دانستند چندان طالب نبودند. بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت غیر از امنای دولت علیه و صاحب منصبان نظامی و حکام ولایات که از دولت علیه حکم شده بود که روزنامه بگیرند بسیاری اشخاص با رغبت و میل خودشان اسامی خود را قلمداد نموده و از این روزنامه‌ها خواهش کرده‌اند که هفته بهفته به آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند. البته در ابتدای هر کاری خوبی آن معلوم نمی‌شود بعد از آن که قرار گرفت امید هست که روز به روز بهتر بشود و خاص و عام از فوائد آن بهره‌یاب گردند. آنها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارجه اطلاع دادند می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام از این روزنامه‌ها خیر و منفعت می‌برند. از آنجا که همت خسروانی اعلیحضرت پادشاهی مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبهٔ دولت خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند لهذا بانطباع روزنامه و انتشار آن به ممالك محروسه فرمایش علیّه فرمودند و امید کلی هست که بواسطهٔ این روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه بیشتر شود.»

ـ۲ـ

بنای مدرسهٔ دارالفنون

در سال ۱۲۶۶ امیر تصمیم گرفت که برای تعلیم و تعلّم «علوم و صنایع [1]» در طهران مدرسه‌ای بنا کند وچون بنا بود که هر فنّی در آن

۱ ـ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه نمرهٔ ۲۹ (پنجشنبه ۲۳ شوال ۱۲۶۷).

تعلیم شود قرارشد که نام آن‌را «دارالفنون» بگذارند. [1] طرح بنای ساختمان‌را میرزا رضامهندس باشی [2] ریخت‌ومحمدتقی‌خان‌معمارباشی مأمور بنای آن گردید. [3]

ساختمان بنای مدرسهٔ دارالفنون‌قریب به‌یك سال طول کشید. چه‌کاری که در۱۲۶۶ شروع‌شده‌بوددراواخر سال۱۲۶۷ به‌انجام‌رسیدو دراین‌مدت امیرجهدبسیار دراتمام آن داشت‌وخود غالباً به‌بنّائی آنجا سرکشی می‌کردودرموقعی که‌باشاه‌به‌سفراصفهان‌رفته‌بود بهرام‌میرزا حاکم‌طهران رابه‌این‌کارمأمورساخت.درنمرهٔ۲۹روزنامهٔ وقایع‌اتّفاقیّه (پنجشنبه ۲۳شوّال ۱۲۶۷) چنین مسطور است :

« پارسال امنای دولت علیّه قرار گذاشتند که در میان ارگ سلطانی دارالخلافهٔ طهران تعلیم‌خانهٔ بسازند که علوم وصنایع‌در آنجا تعلیم و تعلّم شود ، از آن وقت هم مشغول ساختن این عمارت هستند ولیکن هنوز تمام‌نشده‌است وچون که‌کارش‌خیلی‌است‌تمام کردنش‌طول دارد. درروز دوشنبهٔ گذشته نوّاب‌شاهزاده‌بهرام میرزابه‌آنجا رفتندو رسیدگی به‌کار آنجا کردند واهتمام نمودند که زود و خوب به‌انجام برسانند وبطوری محکم ومضبوط بسازند که بیشتر از اغلب بناهای این ولایت سالهای سال آثار جلال این ایّام فرخنده باقی خواهند ماند . »

بدیهی است که فکرایجاد وتأسیس دارالفنونی در ایران برای

---

۱ ـ ایضاً نمرهٔ ۴۳(پنجشنبه سوم صفر ۱۲۶۸).

۲ـ از شاگردهایی است که عباس میرزا به‌فرنگ فرستاده ؟ [خط مرحوم دکترقاسم‌غنی] .

۳ـ مرآةالبلدان ج ۲ص۷۲ .

امیر کبیر پس از مسافرت به روسیّه و دیدن مدارس فنّی و صنعتی و نظامی آنجا پیش آمده و البتّه نظر او هم در تأسیس چنین مدرسه‌ای بیشتر مدرسه‌ای فنّی و نظامی و صنعتی بوده است برای رفع حوائج نظامی و فنّی کشور و شاید به تعلیم و تعلّم علوم عالیه و ادبیّات که آناً نمی‌تواند مثمر ثمری عملی برای مردم باشد کمتر نظر داشته و یحتمل که خبر ایجاد دارالفنونی در استانبول که به سال ۱۲۶۳ اتفاق افتاد نیز در این اقدام او بی‌تأثیر نبوده است .

مسلّم است امیر که مردی زیرك و خبیر و دنیادیده و تجدّدخواه بود می‌دانست که داشتن دارالفنون تنها به بنای عمارتی تازه و مجلّل برای آن نیست ، بلکه چون منظور اساسی او از ایجاد دارالفنون آشنا ساختن مردم ایران بود به صنایع و حرف و فنون جدیدهٔ اروپا و انتشار این جمله در ایران، درهمان حین که به ساختن بنائی جهت دارالفنون در داخل ارك طهران امر داد در صدد جلب معلّمین متخصّص نیز از اروپا جهت معلمی آنجا بر آمد و مسیو جان‌داود [۱] را که مدّتها پیش یعنی در ایّام سفارت ارزنة‌الرّوم در خدمت او بود و مترجم اول دولت علیّه محسوب می‌شد و در این تاریخ در جزء اعضای سفارت ایران در سن پطرزبورگ سر می‌کرد برای آوردن معلّمینی از آلمان و پروس مأمور نمود . این است سواد فرمان امیر خطاب به مسیو جان داود در این مأموریت:

« عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه زبدة‌المسیحیّین موسیو جان‌ـ داود مترجم اول دولت علیّه ایران را مرقوم می‌شود که از قراری که در نوشتهٔ علیحده به آن عالیجاه نوشته شده است شش نفر معلّم با سررشتهٔ

۱ـ Jean David

صاحب وقوف برای مکتب خانهٔ پادشاهی که در دار الخلافهٔ طهران بنا شده است ضرور و درکاراست ، لهذا آن عالیجاه مأذون و مرخّص است که به‌مملکت نمسا وپروسا رفته شش نفر معلّم ماهر به‌موجب تفصیل علیحده برای مکتب پادشاهی تامدت شش سال اجیر کرده تا مبلغ چهارهزار تومان برای مقرّری آنها و برای هریك از آنها به‌جهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهندو نوشته وداد وستد کنند از آن قرار دردولت علیّه ممضی ومقبول است ، تحریراً فی شوّال ۱۲۶۶ . »

ایضاً خطاب به‌هموازجانب امیر کبیر :

« عالیجاه فطانت وذکاوت همراه زبدةالمسیحیّین مسیو جان داود مترجم اوّل دولت علیّهٔ ایران رامرقوم می‌شود که چون برای مکتب خانهٔ پادشاهی که در مقرّ خلافت باهره بنیان شده است شش نفر معلّم که کمال مهارت ووقوف داشته باشند ازقرار تفصیل :

معلّم نظام پیاده یك نفر، معلّم توپخانه یك نفر، معلّم علم هندسه یك نفر، معلّم علم معادن یك نفر ، معلّم حکمت [1] وجرّاحی وتشریح یك نفر ، معلّم سواره نظام یك نفر

ضرور و درکار است لهذا آن عالیجاه از جانب شرافت جوانب اولیای دولت علیّه مأمور و مرخّص است که به مملکت نمسا وپروس رفته معلّم‌های مزبوررا ازقرار تفصیل فوق تا مدّت پنج شش سال اجیر کرده بامخارج آمدن ورفتن قرارنامه‌نوشته به‌آنهاداده هرقراری که‌عالیجاه به‌آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابدمدّت مقبول وممضی‌است، حرّره فی شهر شوّال ۱۲۶۶ .

۱ـ حکمت در اینجابه‌معنی مصطلح آن زمان یعنی طب است نه‌فلسفه .

در ثـانی مرقوم می‌شود کـه قرار معلّم‌ها و مخارج آمدن و رفتن آنها ازقراری‌است که درنوشتهٔ جداگانه که‌به‌عهدهٔ آن عالیجاه مرقوم است قید واشعارشده‌است، آن عالیجاه موافق همان قید واشعار خود را مأذون دانسته در انجـام خدمت مرجوعه اهتمام نمائید.» [1]

سوادکاغذدیگری استازامیر به‌مسیوجان‌داود :

«عالی‌جاه مجدت همراه عزیزا درشهررمضان‌مبارك از چمن قهیر نوشتجاتی چند درجواب مطالب آن عالی‌جاه نوشته به اسلامبول نزد عالی‌جاه محمد خان مصلحت گذار روانه نمودم که برساند. ضمناً اظهارشده بود که مدرسهٔ‌نظامیه در دارالخلافهٔ الباهره ساخته شده و باتمام رسیده است . البته آن عالی جاه بدون هیچ‌معطلی معلمین را برداشته باخود بیاورد زیادتر از این طول ندهد. بازهم ازبابت‌تأکید به‌آن عالی‌جاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل‌شد وسفرخود را طـول داد. به‌مجرد وصول این‌نوشته می‌باید دیگر آن‌عالی‌جاه معطل‌نشودو با معلمین عزیمت دربار همایون نماید که هرقدر زودتر بیاید دیر است. معلوم‌است که بنهج‌مسطورمعمول‌خواهدداشت، بسیاربسیارزود بامعلمین شرف اندوز دربار همایون‌خواهد شد.ـ تحریراً فی۲٤شهر رمضان۱۲٦۷.»

سوادکاغذ امیربه‌محمدخان مصلحت گذار سن‌پطرزبورغ :

«عالی‌جاه‌عزت‌ومجدت‌همراه‌عزیزا چندروزقبل‌ازاین پاره‌ای نوشته‌جات به‌عالی‌جاه‌مسیوجان نوشته نزدآن‌عالی‌جاه فرستاده‌شد که به‌مشارالیه‌برساند ، البته‌خواهدرسید وانشاءالله تعالی آن عالی‌جاه هم خواهدرسانید. امامشارالیه سفرخودرازیادطول‌دادوخیلی معطل‌شد .

۱ ـ سواد این دومراسله دروزارت خارجه محفوظ‌است .

مدرسهٔ نظامیهٔ دارالخلافه ساخته‌شده و به اتمام رسیده است و هنوز معلمین نیامده‌اند. لهذا نوشتهٔ تأکیدی به مشارالیه باز نوشته اینک نزد آن عالی‌جاه فرستاد که هرطور باشد خیلی زود برساند و خود آن عالی‌جاه هم به مشارالیه بنویسند که چرا خود را این همه معطل داشته و سفر خود را طول داده، البته دیگر معطل نشده با کمال تعجیل عزیمت رکاب مبارك را کرده معلمین را هم با خود بیاورد و معلوم است که آن عالی‌جاه هم مسامحه در این باب نخواهد کرد. ــ ۲۵ شهر رمضان ۱۲٦٦» .

مسیو جان داود که به وینه رفته بود به خدمت پادشاه اطریش رسید و پادشاه مزبور اورا به ملاطفت پذیرفت و از طرف او به عطای یك رشته حمایل سرخ سرتیپی سربلند شد [1] ودر ماه محرّم ۱۲٦۸ اندکی پس از عزل امیر با هفت تن معلّم به ایران برگشت، اسامی ایشان از این قرار است :

(بارون کومونس) معلّم پیاده ــ (اگوشت کی‌ژیرو) معلّم توپخانه ــ (کولوسطی) معلّم مهندسی ــ (مرو) معلّم سوار نظام ــ (دکتر پولاك) معلّم طبّ و جرّاحی ــ (چارنوطا) [2] معلّم علم معدن ــ (کوکاتی) معلّم دواسازی .

«بعد از آنکه معلّمین مزبور به دارالخلافه رسیدند و طرف شرقی مدرسهٔ مبارك که نیز تمام شد روز یکشنبهٔ پنجم ماه ربیع‌الاول ۱۲٦۸ یك‌صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام و امرا و اعیان و رجال دولت که برای تحصیل در این مدرسه منتخب شده بودند به توسّط میرزا محمّد علی‌خان وزیر دول خارجه شرف اندوز خاك پای مبارك شده بعد از آن به مدرسهٔ مبارك که آمده به میمنت شروع به تحصیل کردند و در این روز

۱ـ مرآة‌البلدان ج ۲ ص ۸۱.   ۲ ـ Czarnotta .

دارالفنون افتتاح یافت و حسب الرّسم تشریفات معمول عمل آمد و ابتدا علمی که شروع شد مشق پیاده نظام و مشق توپخانه و مشق سواره نظام و هندسه و طبّ و جرّاحی و علم دواسازی و علم معدن بود و مقرّر شد هر دسته لباس علیحده بپوشند که فقط از وضع لباس شغل هریك معلوم شود و قرار دادند مترجمین از برای مدرسه تعیین کنند و از آن روز علوم جدیده و انکشافات نافعهٔ ملل فرنگ که در چند مائه به زحمت بسیار و مشقّت بی‌شمار معلوم شده بود در این مملکت شروع به انتشار نمود». [۱] ریاست مدرسهٔ دارالفنون درعهدهٔ رضاقلی‌خان‌هدایت طبرستانی امیرالشّعراء مؤلّف مجمع‌الفصحاء و روضةالصّفای ناصری گذاشته شد که سابقاً عنوان للّه‌باشی عبّاس میرزا ملك آرا را داشت و به‌تازگی ازسفارت‌خوارزم که امیر اورا به آن‌سمت فرستاده بود مراجعت کرده بود.

هفت نفر معلّمی که به‌دستور امیر و به‌دستیاری مسیوجان داود از اطریش به‌ایران آمدند با یك عدّه از اروپائیانی که سابقاً در این کشور بودند به‌کار تدریس دردارالفنون وتعلیم جوانان ایرانی‌شروع کردند و از معلّمین و مستشاران قدیمی از همه مشهورتر یکی بروسکی [۲] لهستانی است که به‌کار تعلیم جغرافیا و زبان فرانسه پرداخت، دیگر بوهلر [۳] فرانسوی معلّم ریاضی، دیگر مسیو ریشاد [۴] فرانسوی که در اواخر عهد محمّد شاه به‌ایران آمده ودرعهدامیر چنانکه بیاید مأمور خدماتی شده بود واو بعدها اسلام آورد و به میرزا رضا خان معروف گردید، دیگر شلیمر [۵] ازاطبّای هلندی مؤلّف لغت نفیسی که به‌نام

---

۱ ـ مرآةالبلدان ج ۳ص ۸۰ ـ ۸۱

۲ـ Borowski

۳ـ Bohler

۴ـ Richard

۵ـ Schlimer

اومعروفست ،دیگر لمر [۱] فرانسوی معلّم موسیقی وغیره .

درمیان معلّمین‌مدرسه سوای چندتن ایرانی که به‌تعلیم‌ادبیّات وشرعیّات‌یابه شغل مترجمی معلّمین اروپائی سرمیکردند یك عدّه از ارامنهٔ آذربایجان یا جلفا نیز بودند که به‌یکی یاچند زبان خارجه‌و به‌علّت مسافرت‌یاتحصیل درخارج به پاره‌ای‌ازعلوم جدیده آشنا شده بودند،مانند ملکم‌خان پسرمیرزا یعقوب جلفائی که بعدها ناظم‌الدّوله لقب یافت وبه مقاماتی رسید ونظرآقا از ارامنهٔ آذربایجان که برای زبان روسی مترجم دوّم وزارت‌خارجه بود درعهد امیر کبیر واندکی بعدیمین‌السّلطنه لقب یافت ووزیر مختار پاریس شد ، ومادروس خان از ارامنهٔ جلفا که روسی وفرانسه خوب می‌دانست و سابقاً در مسکو تحصیل کرده ومترجم دولتی بود.

ازهفت تن‌معلّمی که به‌فرمان امیر استخدام و در ابتدای سال ۱۲٦۸ به‌طهران رسیدند چارنوطا معلّم معدن شناسی درسال ۱۲۷۰در طهران فوت کرد وبارن کومنس معلّم پیاده که دوساله استخدام شده بود دراواخر سال ۱۲٦۹به‌اطریش بر گشت‌وبقیّه نیز درسالهای۱۲۷۵و ۱۲۷٦ ایران راترك گفتند . ازاین‌میان دکترپولاك [۲] در سال ۱۲۷۲ موقعی که‌دکترکلوکه [۳] فرانسوی‌طبیب‌سابق‌محمّدشاه‌وناصرالدّین‌شاه درطهران مرد حکیم باشی شاه شد [٤] .

۱ـ Lemaire ۲ـ Dr. J. E. Polak ۳ـ Dr. Cloquet

٤ـ به کتابخانهٔ مدرسهٔ دارالفنون‌مراجعه شود . از۱۲۷۲مرتباً تفصیل‌مدرسه ومعلمین وشاگردان مضبوط است [بخط دکترقاسم‌غنی] .

فصل پنجم

امیر کبیر و علمای دین و مسائل مذهبی

امیر کبیر مردی دیندار بود و مثل هر ایرانی مسلمانی که از طفولیّت و از راه تعبّد بحفظ آداب دینی و رعایت اصول و قواعد مذهب بار آید همهٔ ظواهر مذهب تشیّع را که مذهب آباء و اجدادی و دین رسمی مملکت بود رعایت می کرد. نماز و روزهٔ او ترك نمی‌شد. درمجالس روضه حضور می‌یافت و هنگامی که فرصت داشت از خواندن دعا و زیارت‌نامه نیز غفلت نمی‌ورزید. با این حال چون مردی سیاست‌مدار بود و در رعایت عدالت و حفظ حقوق مردم و جلوگیری از تعدّی و تجاوز از هر ناحیه که بود جدّ بلیغ داشت هر گاه می‌دید و می‌شنید که عالمی روحانی به‌نام دین و مذهب مانع اجرای اصول صحیحه ایست که او برای ادارهٔ مملکت و مصالح عامّه پیش گرفته به‌سختی تمام جلو او را می گرفت و راه نفوذ غیر- مشروعش را می‌بست، به‌این معنی که امیر نمی‌خواست که در مقابل قدرت دولت قدرتی دیگر قد علم کند تا هر وقت اراده کرد با برانگیختن مردم و بهانه ساختن مصلحت دین دولت را از کار بازدارد.

از این گونه معاملات امیر نباید چنین استنباط کرد که او با مذهب مخالف بوده و مثلا مانند بعضی از مصلحین فرنگی خیال داشته است که دین را از سیاست مجزّا نماید، چنانکه از مجاهدات او در راه قلع و قمع بابیّه نباید پنداشت که امیر بنام یك مدافع

متعصّب مذهب شیعه در برافکندن این طایفه جهد می کرده . در این قضیه هم چنانکه عنقریب خواهیم دید امیر خیالی جز دفع فتنهٔ جمعی آشوب طلب که سراسر مملکت را به حال انقلاب و تشنّج انداخته و در قتل شاه و وزیر و بزرگان توطئه می کرده اند منظوری دیگر نداشته است .

امیر کبیر در ابتدای صدارت همچنانکه زمام کلیّهٔ امور ملکی را از کشوری و لشکری و حساب و دفتر و دیوان گرفته تا سیاست خارجه خود به دست گرفته بود خواست که قطع و فصل مسائل حقوقی و محاکمات شرعی مردم را نیز شخصاً اداره کند، لیکن بزودی فهمید که این کار از او ساخته نیست و بی رجوع به حکّام شرعی که مورد اعتماد عامّه باشند و بدون احاطهٔ تمام به جمیع احکام دینی که امیر از آن بی بهره بود میسر نخواهد شد. به همین جهت از دخالت در این قسمت از کارها خود داری نمود و کار را به کاردانان سپرد . حکایات ذیل را برای روشن شدن این مبحث از کتاب نوادرالامیر مرحوم شیخ المشایخ عیناً نقل می کنیم:

« در اوایل صدارت در گفتگو های حقوقی و محاکمات شرعی امیر نظام شخصاً مداخله و رسیدگی می کرد و احقاق حق ذوی الحقوق می نمود تا اتّفاقاً دو نفر از اواسط النّاس گفتگوی ملکی داشتند و مابه النّزاع ایشان به ده هزار تومان تقویم شده بود و پس از تظلّم امیر نظام به اسناد طرفین رسیدگی کرد و یکی از مترافعین را ذیحق فهمیده ملك متنازعٌ فیه را به تصرفش داد. دیگری که محکومٌ علیه شده بود بعداز تأمّل و تعمّق در ماوقع یقین حاصل نمود که امیر نظام در این حکم اشتباه کرده و بعضی از جمل اسناد را کماهو حقّه دقّت ننموده است. لاجرم

چارهٔ کاررا دراین دید که هر قسم بتواند اسناد خودرا مجدداً از نظر امیر نظام بگذراند. پس با یکی ازمقرّبان او مطلب رااظهار داشته وسبب اشتباه‌را به‌او بنمود واز او تمنی فرمود درموقع مناسبی که‌امیر نظام‌را فراغت وانبساطی باشد اجازه گرفته اسنادرا به‌اوارائه‌دهد وچون به ملاحظهٔ‌فلان‌سندمشغول‌شوداستدعانمایدچندسطر آنرا با دقت ملاحظه فرماید وآن شخص پس از مدّتی که موقع‌رامناسب و در خور اظهار دید عرض مطلب نمود . امیر نظام استشمام کرد که گمان اشتباهی‌در حقّ او نموده‌اند وحکم اورا برخلاف حق دانسته‌اند . بنابراین لازم دید که تجدید نظرخویش را در اسنادپذیرفته اشتباه خودیامدعی را مکشوف‌دارد.پس‌اسنادرابخواست‌وهر یك را من‌البدایة الی‌النهایه به واجبی‌می‌رسید و روابط آنها راباهم می‌سنجید وچون‌شروع به‌ملاحظهٔ سندمعهود نمود شخص واسطه پیش آمد ومحل مقصودرا به امیر ارائه داد و عرض کرد صاحب این اسناد استدعا دارد که درمفاد این چند سطر دقّتی فرمایند . امیر نظام نیز غوری درآن بنمود و سربلند کرد و امر فرمود تا صاحب اسنادرا حاضر کنند . آن بیچاره با دهشتی تمام و وحشتی کامل حضور یافت . امیر نظام با مهربانی وملاطفت گفت اعتراف میکنم که درحکم اشتباه کرده‌ام وجمله‌ای‌رادریکی‌ازاسناد که‌دلیل حقّانیّت‌شمابوده‌است ملتفت‌نشده‌ام ودراجراء آن تسریع نموده‌ام‌وشماصاحب‌ملك هستید،لیکن‌حکمی‌را که به مدّعی شما داده‌ام نسخ نمی کنم چنانکه برای تضییع حقّ شما نیز حاضر نیستم وده‌هزار تومان‌قیمت‌ملك را که بین‌شما ومدّعی مسلّم بوده‌است از مال خود میدهم.صاحب اسناد که ازسخنان اوجانی‌تازه‌و

فرحی بی‌اندازه پیدا کرده بود عرض نموداوّلا خدارا شکرمی کنم که حقّانیت بنده به‌وضوح پیوست ومظلومیتم برخاطر منیرمکشوف افتاد، ثانیاً بانهایت رضایت ملك‌را که به‌مدعی مرحمت‌فرموده‌اید امضامیکنم‌و دیناری‌ازقیمت آنرامتوقع‌ومتقاضی‌نیستم . امیر فرمود من هم‌خودرا زیربار چنین‌ظلم‌وستمی‌نمی گذارم که کیفراین مسؤولیّت درآن‌نشانهٔ فوق توانائی‌من‌است‌واگر قیمت ملك‌رانگیری‌حکم‌می کنم‌تراشکنجه کنند تا قبول نموده وتمامرا دریافت نمائی. آنگاه بفرمود تا ده‌هزار تومان‌به‌وی تسلیم‌نمودند،لیکن‌پس ازاین‌واقعه خویش‌رااز محاکمات مشکله معاف داشته و متداعیین راغالب با مأموری به محاضر شرعیّه ارجاع می‌نمود و در تشیید اساس شریعت و ترویج اهل علم و تسدید مبانی معدلت چنان ساعی بود که‌حکایات ذیل مثبت‌ومحقّق این‌مدّعی است .

«کرّةً بعداولی‌ازبعضی‌ازعلمای ماضی وآنان که‌درقیدحیوتند کثّرالله‌اخیارهم شنیده‌ام که امیرنظام غالب خصومات رابه‌مرحوم‌شیخ ملاعبدالرّحیم بروجردی که از زمان شاهنشاه غازی مقیم دارالخلافه بود می‌فرستاد ودرمواقع ملاقات‌نسبت به‌این مرد که‌به‌زیورعلم‌وتقوی محلّی‌بودبه‌درجه‌ای‌ادب می کردواحترام‌اورامراعات می‌نمود که‌لدی‌ـ الورودچند قدم اورااستقبال وعندالخروج چندقدم‌مشایعت می‌فرمودو پیوسته بر خود مقدّمش می نشانید ودر هیچ مأکول ومشروبی بروی پیشی نمی‌جست واز این رویّه هرگز نمی‌کاست ، چنانکه طلاب و محصلّین علوم دینیّه ازمشاهدهٔ‌این‌احترامات‌رغبتی فوق‌العاده و شوقی زیاده ازحدّبه‌تحصیل علم‌وزهادت پیدا کرده‌بودند .بالجمله ازقضایای

واقعه این بود که شخصی بر یکی از خدّام مخصوص و مقرب امیر نظام مدّعی مالی و طلبی بود و به امیر نظام تظلّم نمود. یك نفر مأمور فرمود که خادم و مدّعی او را به محضر شیخ عبدالرّحیم برده محاکمه نمایند. شیخ هم شروع به رسیدگی به اسناد طرفین نمود و به لوازم محاکمه از اقامهٔ شهود و احلاف و امثالها قیام فرمود تا محاکمه تمام شد و موقع صدور حکم برسید. چند روزی جناب شیخ در اعطاء حکم تعلّل نمود و به معاذیر مختلفه متشبّث می گردید تا اینکه عارض ناچار شده به امیر شکایت کرد که شیخ در دادن حکم مماکسه کرده به طفره می گذراند. امیر نظام عبدالله خان نامی را که به وی اعتمادی تمام داشت و هر پیغامی را سنجیده می رسانید و جواب را فهمیده محفوظ میداشت بخواست و نزد شیخش فرستاد که سبب تأخیر حکم را جویا شود و تأکیدی در انجام عمل متداعیین نماید. عبدالله خان خدمت جناب شیخ رفته در مراجعت جواب را در مجلس امیر نظام چنین عرض کرد که فرمود آنچه محقّق شده است این است که ملازم امیر محکوم است و حقّانیّت مدّعی او معلوم، در این صورت لازم است که شرح قضیّه را حضوراً عرض نمایم و آنچه بفرمایند چنان کنم. امیر نظام از سخن وی به غایت بر آشفت و بانگك بر زده گفت وای بر تو، این چه تهمتی است که نسبت به آنجناب بسته‌ای، شایسته است که ترا تیر باران کنم و حکم به حبس وی داد. لیکن طولی نکشید که جناب شیخ به مجلس امیر نظام وارد شد و احتراماتی که لازم بود به عمل آمد. آنگاه شیخ سر پیش برد و محرمانه اظهار داشت که در محاکمهٔ فلان و فلان آنچه محقّق شده و به ثبوت پیوسته این است که خادم سرکاری محکوم علیه است، اکنون چه قسم می فرمائید عمل را فیصل دهم. حالت امیر نظام از این سخن تغییر کرد و آثار شگفتی و

امارات آشفتگی در ناصیهٔ او هویدا شد و توجّه خود را بالمرّه از شیخ موقوف داشت و ابداً با وی متکلّم نشد و شیخ از این ترتیب سر افکنده و خمول مانده ناچار با دلی تنگ آهنگ منزل نمود و از مجلس بیرون رفت و ملازم خانهٔ خویش گردید و از بی اعتنائی و سلب توجّه امیرنظام به درجه‌ای خامل الذکر و بیچاره شد که نتوانست با آن حال در طهران بماند و راه وطن خویش پیش گرفت. ۱

امیرنظام پس از این واقعه محاکمات را به محضر جناب شیخ عبدالحسین طهرانی شیخ العراقین ارجاع می‌نمود و یوماً فیوماً عقیدهٔ او نسبت به جناب شیخ افزون می‌گردید و از قراری که مسموع شده در مطالب مشکله و امور مفصله با او مشورت می‌نمود. بالاخره وصایت امیرنظام با او بوده و مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین را از ثلث امیر بنا نمود ۲ و جناب اجلّ آقای حاج سیّد نصرالله اخوی مدظلّه حکایت

۱ ــ وفات این شیخ عبدالرحیم بروجردی روز پنج شنبه شانزدهم ماه رمضان سال ۱۲۷۷ اتفاق افتاده (رجوع کنید بمآثر والاثار ص ۱۵۹ که مؤلف آن سربسته به همین واقعهٔ مذکور در متن اشاره می کند).

۲ــ شیخ عبدالحسین بن علی طهرانی ملقب به شیخ العراقین یکی از جمله علمای بسیار فاضل و مشهور قرن اخیر است. او پس از آنکه در عتبات از تحصیل علوم دینیه فراغت یافت و به درجهٔ اجتهاد رسید بزودی مرجع تقلید و مقبول رجال دولت عثمانی گردید و به علت تبحر در علوم و عشق به جمع کتاب و رونق حوزهٔ درس شهرتی عظیم حاصل کرد و امیر-کبیر مخصوصاً او را پس از آمدن به طهران به قطع وفصل امور شرعیه برگماشت و وصایت خود را باو سپرد، چنانکه این جمله از عبارات متن وشرحی که درفصل خواهیم گفت واضح میشود. پس از مرگ امیر نیز شیخ عبدالحسین در طهران پیش شاه محترم و مورد اعتماد بود و ناصرالدین شاه او را در ۱۲۷٤ برای تعمیر صحن کربلا و کاظمین و سامره مأمور نمود و شیخ از ۱۲۷٤ تا ۱۲۸٦ که در کربلا در ۲۲ رمضان این سال اخیر فوت کرد به این کار اشتغال داشت. کتابخانهٔ شخصی او در کربلا بواسطهٔ داشتن نسخه‌های خطی نفیس مشهور ←

می‌نمود که شنیدم که چون شیخ عبدالحسین از عتبات عالیات پس از تحصیل علوم دینیّه به طهران بازگشت فرمود به درجه‌ای گرفتار ضیق معاش بود که یك اطاق مستطیل واقع در طبقهٔ فوقانی از خانهٔ گذر بین الحرمین اجاره کرده و نصف آنرا پرده کشیده و عیال خودرا پشت پرده منزل داده و مابقی اطاق را حصیری افکنده وخود می‌نشست و بجز چندجلد کتاب شیء زائدی که بهائی داشته باشد در آنجا دیده نمی‌شد ومتدرّجاً مبلغی به اهالی بازار از بقّال وعطار وامثالها مقروض شده وراه خرجی از هیچ طرفی برای او مرئی نبود، تا آنکه بعضی ازدوستان موقع ملاقات و اطلاع برچگونگی حالات او صلاح اندیشی نموده اظهار داشتند که سبب عسرت وضیق معاش شما از گوشه گیری وعدم مراودهٔ باخلق است که احدی مطّلع برمراتب علم ودانش شما نشده و از دیانت وامانت وزهد جنابعالی آگاهی نیافته‌اند. بهتر آنست که بامردم خاصّه علما آمیزش نموده ومقداری از فضایل خویش را در مذاکرات علمیّه بروز دهید. شیخ فرموداز معاشرت اهل علم ابا ندارم، لیکن بااین زندگی وعسرتی که مراست پذیرائی مردم که از لوازم مراوده است می‌بینید که بی‌نهایت مشکل است. گفتند عجالةً ممکن است که صبح پنجشنبه درمنزل جناب شیخ محمّدتقی قزوینی که از اجلّهٔ علماست ومرثیه خوانی هست حاضر شوید وچنانکه اغلب اوقات پس از استماع مصائب صحبت علمی می‌شود

بود وشیخ آنرا برطلاب وقف کرد. از شیخ عبدالحسین کتاب کوچکی درشرح احوال رواة باقی بوده است. عالم بزرگ حاج میرزاحسین نوری صاحب کتاب مستدرك الوسایل ازشاگردان محضر وازمعاشرین اوبوده ودرخاتمهٔ کتاب مستدرك(ص۳۹۷ج۳) به تجلیل تمام ازاونام می‌برد. برای شرح احوال اوعلاوه براین کتاب رجوع کنید بمآثر والاثار ص ۱۳۹و۱۸۱و کتاب احسن الودیعه جلداول ص۷۵-۷۸.

خویشتن را مقداری معرّفی نمائید و شاید بعضی از طلاّب که واقعاً طالب علم و جویای مدرّس صحیح هستند خواهش درس و استفاده نموده اسباب گشایش و فتح بابی از این طریق فراهم آید. جناب شیخ سخن ایشان را پذیرفته و یوم خمیس به‌مجلس مرثیهٔ مرقومه برفت و در محلّی پست‌تر از مقام خود بنشست و پس از ختم روضه فضلای آن محضر شروع به‌ذکر مسائل علمیّه نموده و شیخ استماع می‌نمود تا کلام ایشان زمینه پیدا کرد که شیخ تکلّم خود را در گفتگو بجا و به‌موقع دید و چون مقداری از افادات وی گوشزد ایشان شد و فضل سرشار او را مقداری ملتفت شدند به‌لسان واحد از او معذرت خواسته و در صدر مجلسش جای دادند و چون به‌منزل باز گشت عصر آن روز به‌او خبر دادند که شخصی بر در شما را می‌خواهد. شیخ از اطاق خود پائین آمده در را باز کرد. آن شخص که در زیّ و لباس فرّاش بود عرض کرد که فردا اوّل صبح امیر نظام به‌دیدن شما تشریف می‌آورند. فرمود گویا اشتباه کرده‌باشید زیرا که من با امیر سابقه و مراوده ندارم تا به‌دیدن من آید. گفت مگر شما شیخ عبدالحسین طهرانی نیستید. فرمود بلی هستم، لیکن ممکنست که شیخ عبدالحسین دیگر باشد. فرّاش گفت شما امروز در خانهٔ شیخ محمّدتقی قزوینی نبوده‌اید، گفت بوده‌ام. گفت پس اشتباهی نشده و مهیّای آمدن امیر باشید. فرمود من منزلی که امیر در آنجا بیاید ندارم. گفت مگر همین جا منزل شما نیست. فرمود منزلم همین است امّا بیائید و ترتیب آنرا معاینه کنید که بدانید اینجا نمی‌آید و او را به‌اطاق بالا خانه برد و وضع آنجا را بدید و گفت مخصوصاً همین جا خواهد آمد و برفت و صبح خود امیر بیامد و شیخ بقدری که تیسّر یافته بود پذیرائی نمود. آنگاه امیر نظام

اظهار داشت که این منزل شایستهٔ شما نیست و خانهٔ مختصری بالوازم و اثاث البیت درعبّاس آباد تهیّه شده به آنجانقل مکان فرمائید و یك صد اشرفی زرمسکوك به‌شیخ نیاز نمود وفرمودقروض شمارادربازارمطّلعم این‌وجه‌رانیز به‌وامخواهان‌خود داده تاباز شمارازیارت کنم و برخاسته برفت واز آن‌پس‌همواره‌در ترویج‌شیخ‌اقدامات کافی‌نمودوروز به‌روز درعقاید او نسبت به‌شیخ می‌افزود تاآنکه‌محلّ‌وثوق امیرشد و طرف مشاوره‌دربعضی ازامور مشکله گردید .

از متنفذترین علمای طهران درابتدای‌صدارت‌امیر کبیرمیرزا ابوالقاسم‌امام‌جمعه برادر زاده وداماد میر محمدمهدی حسنی‌حسینی خاتون آبادی بود که عمّ اورا فتحعلی‌شاه به‌مقام امامت جمعهٔ طهران منصوب کرد و مدرسهٔ سلطانی یعنی مسجد شاه حالیه‌را درسال۱۲۳۶ مخصوصاً برای او بنانموده بود . پس‌ازفوت میرمحمد مهدی در سال ۱۲۶۳ امامت جمعهٔ طهران به‌میرزا ابوالقاسم‌رسید ومیرزا ابوالقاسم درآخر عهد محمّد شاه‌وحاجی‌میرزا آقاسی کمال نفوذ وقدرت رادر پای تخت داشت وهمواره می‌خواست که به‌همین حال بماند و احکام اوقاطع وفیصل دهندهٔ مرافعات ودعاوی‌مردم باشد.

درابتدای‌کارامیر، یعنی‌درموقعی که‌افواج آذربایجانی‌به‌تحریك مخالفین آن وزیر براوشوریدند وچنانکه‌دیدیم میرزا ابوالقاسم‌امام‌جمعه درخواباندن آن شورش‌مداخله کردوازامیرحمایت نمود . چون فتنهٔ مزبور خوابید ادّعای‌امام جمعه همیشه این بود که‌اگراو دراین کار دخالت نمی‌نمود دولت‌امیر بربادمی‌رفت ومعنی‌این‌ادّعا آن‌بود که امیرمادام‌العمر بایدخود درامرهون‌وتحت‌الحمایهٔ‌امام‌جمعه‌بداند ودست

اورا درهر کاری که می‌خواهد بکند باز بگذارد. اما امیر که این ادّعا را بحق بیجا میدانست وزیر بار این گونه حرفها نمی‌رفت به‌محض اینکه دیدامام‌جمعه احکام سرسری به‌دست مردم‌میدهدومجرمین‌را درخانهٔ خودومسجد سلطانی به‌بست می‌پذیرد ومانع اجرای حکم عدالت‌است اورا برسرجای خود نشاندوراه‌پناه گناهکاران را به‌در خانهٔ اومسدود نمود و او را ازمداخله درقطع وفصل مرافعات وصدورحکم‌محروم و کارش رابه همان پیش نمازی مسجد شاه منحصر ساخت . اینك شرح قضایائی که‌بین امیر ومیرزا ابوالقاسم امام جمعه رخ داده:

« روزی امام جمعه توصیه ای از عارضین نطنز نوشته‌بود. امیر به‌فرستاده‌اش گفت میرزا ابوالقاسم‌رابگوا گردیگر چیزی نوشته ای اخراج بلدت می کنم،تو هم اگر کاغذش را آوردی سیاست می‌شوی . پیغام امیررا که امام شنیدشرحی‌سخت وبد به‌امیرنوشت که‌پس‌مظلوم کجا رود وبه‌همان آدم داد ببرد . آدمش نپذیرفته گفت معاذالله‌ترا که‌ازشهر بیرون می کندبه‌جای‌خود،مراهم‌می کشد.امام‌سخت گرفت به‌آدمش.عاقبت‌قرارشدآن‌خط را لف ّ کاغذدیگر گذارده‌برای‌منشی امیرو کاغـذمنشی‌رابرساند .آدم‌امام‌کاغذرابردجاجرود هنگامی که امیرمشغول گرفتن‌افواج بود به‌دیگری‌داد به‌منشی رسانده‌خودازدور می‌نگریست،دید منشی‌خطهارا گشود ودید جرأت‌خواندن‌نکرد.امیر پرسیدچیست. گفت عریضهٔ‌میرزاابوالقاسم‌است.فرمودبخوان.منشی‌سر به‌زیرانداخت.امیربه‌تغیّر گفت‌بلکه‌فحش‌داده‌بخوان.منشی‌خواند. گفت جوابی به‌احترام بنویس وفردا شب رابه‌شام دعوتش کن. جواب‌را که آوردنداصحاب‌امام گفتندنرومي‌خواهدازهمانجااخراج‌بلدت‌نماید.امام

فرمودچنین نیست‌ورفت . درورودبه‌امیر کمال‌احترام‌رابه امام گذارده گفت ازکاغذاوّل‌چنین پنداشتم‌به‌هوای ریاست شخصی‌نوشتهٔ ولی‌خطّ دوم‌را که دیدم قصدت‌فریادرسی‌مظلوم‌بوده‌ممنون‌شدم وحاکم نطنزرا عزل‌وادب کردم‌والبته هر جـاستمدیده‌ای‌دیـدی‌به‌من آگاهـی ده‌و رسیدگی‌به‌مظلومین فریضهٔ اولیاء دولت است ومحتاج به‌بست وبقعه‌و شفیع ورقعه نیست‌وبست مسجد شاه‌را بست .»[۱]

« یك نفر از کسبه که‌حاجی‌نیز بود به‌چند نفر مدیون‌وازروی سندهای‌معتبره که‌یکان یکان دردست‌داشتندبازحاجی درادای طلب ایشان تعلّل می‌نمود وپس‌ازمدّتی ورقهٔ افلاس‌نامه به‌مهر مرحوم‌علّیین مکان میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه اعلی‌الله مقامه به وامخواهان اظهـار نموده‌وهمه‌را ازوصول‌طلب‌مأیوس کرد وطلب‌ایشان بالغ برسه‌هزار-تومان بود ونمی‌توانستند ضرراین مبلغ را برخود هموار نمایند سیما باعلم قطعی که‌حاج مدیون‌مفلس‌نیست وبه‌اشتباه‌کاری وشهودمجعوله این افلاس نامه را به‌مهر آقای امام رسانیده لاجرم با هم اتّفاق نموده به‌امیرنظام متظلّم‌شدند وشرح حال حاجی مدیون‌را باز گفتند .امیر-نظام حاجی را بخواست‌وبه اوفرمود این همکارهای شما ادّعای طلبی ازشما دارند واسناد مؤجّله ازشمانشان‌می‌دهند که مدّتی ازوعدهٔ آنها گذشته‌است‌شماچه‌می گوئید. گفت‌طلب‌ایشان‌صحیح‌است‌لیکن چکنم که‌دارائی من ازمیان رفته و قوّهٔ ادای قرض خویش ندارم. امیرنظام گفت دلیل ورشکستگی‌وافلاس شماچیست. عرض کرد اشخاصی که‌از حالم اطلاع‌دارندخدمت آقای‌امام شهادت داده وبه‌ثبوت رسیده‌وحکم

۱ ـ کتاب آگهی شهان، ص ٥٦ ـ ٥٧.

افلاس مرا صادر فرموده است، آنگاه ورقهٔ افلاس نامه‌را که به‌مهر و سجلّ امام جمعه موشح بود تقدیم نمود. امیرنظام آنرا بگرفت و یکی از ملازمان خویش رابفرستادتادفاتر ونوشتجات حاجی مدیون‌را ازحجرهٔ تجارتی وی بیاوردند وچند کس از تجّار واهل خبره‌را امرفرمود که دفترونوشتجات را تفتیش کنند وهرگاه خساراتی از غرق وحـرق و سرقت وغیرها به‌مالیّهٔ او وارد آمده است بنمایند وپس از رسیدگی عرض کردند درتمام‌دفاترو‌روزنامه‌جات تجارتی ضرر وخسارتی معلوم نشده‌است . امیرنظام فرمود که سه هزار تومان طلب‌وامخواهان‌را از خزانه بدادند . آنگاه‌روی به‌حاجی کرده گفت وجود رعیّتی مانند تو که بلاجهت ورشکسته وبدون سبب مالیّهٔ خـود ومردم راتلف کرده است برای دولت وملّت مضرّ و موجب زحمت است ومیرغضبی‌را طلب کرده فرموداین حاجی رابه‌سبزه‌میدان ببر ودرپای‌قاپوق اززندگی جهان فانی راحتش کن .جلاد دست حاجی راگرفته حرکت داد که ببرد . اولاد واقربا و دوستان حاجی که دراطراف دیوانخانه متدرجاً آمده ونگران بودند که‌واقعهٔ‌حاجی به کجا منتهی‌میشودازحکم‌امیر-نظام آگاه‌شده‌وبادهشت‌ووحشتی‌مالا کلام‌جمع آمده‌جلاّد رابه‌التماس نگاه‌داشتند تاامیرنظام رادیده‌وقتل‌حاجی رابه‌دادن طلب وامخواهان موقوف دارندوچندنفراز معاریف‌ایشان‌پیش‌آمده به‌امیرعرض کردند که ما هـرقدر امر بفرمائید از خودمان وجه نقد تقدیم می کنیم که حاجی رانکشید وبه‌مابیخشید . امیرنظام فرمود از شما دیناری برای خلاصی‌اوقبول نمی کنم مگر آنکه خودحاجی‌مالیه وثروت خویش‌را بروزداده وقرض خودرااز مال شخص خویش بپردازد . حاجی که از

حیات خود بالمرّه مأیوس شده بود با لکنت زبان و لرزش اعضا و ارکان عرض کرد چنین می کنم. امیر نظام اورا پیش طلبیده شروع به پرسش نمود تا تمام ثروت حاجی را کماهو از دفاتر واسناد او بدست آورد و اورا با مأمور امینی از خود فرستاده سه هزار تومان زر مسکوك بیاورده تسلیم خزانه نمودند. آنگاه امیر نظام اسناد دارائی حاجی را با افلاس نامه به یك نفر بداد و فرمود حاجی را باخود به منزل آقای امام جمعه ببر و عرض کن بااین اسنادی که از حاجی بروز کرده و باثروتی که داشته است جنابعالی ورقهٔ افلاس نامه مهر و مسجّل فرموده به او داده اید که اسباب تضییع سه هزار تومان یا بیشتر از مردم بیچاره شود و حقوق جمعی بواسطهٔ خطّ و مهر آقا پایمال گردد و البته خواهند فرمود که پیش من اشتباه کاری نموده اند، من هم تصدیق می کنم و می گویم در محضری که بشود اشتباه‌ـ کاری نمود لیاقت محاکمه نخواهد داشت وعلیهذا ایشان بجز نماز جماعت که در مسجد سلطانی می‌خوانند من بعد حق هیچ قسم مداخلــه در محاکـمات وفصل خصوم نخواهند داشت و به ایشان عرض کنید کـه احترام خاتم خویش را نگاه‌دارند و وارد این گونه مطالب نشوند.» [1]

دیگر از کارهای امیر در تحدید نفوذ علمای عصر تبعید میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بزرگ تبریز و پسر او میرزا ابوالقاسم بود که خانهٔ خود را بست قرارداده و باغرور و کبریای مخصوص رفتار می کردند. امیر که این حالت را خود از ایشان در تبریز دیده بود پس از آنکه در طهران مقام خویش را مستحکم نمود سلیمان خان افشار را روانهٔ تبریز نمود و

۱ ـ نوادرالامیر (خطی). ـ وفات میرزا ابوالقاسم امام جمعه درسال ۱۲۹۱ اتفاق افتاده وقبر او درنزدیکی دروازهٔ طهران به‌ری آنجاست که به‌سر قبرآقا مشهورشده .

حشمة‌الدوله حمزه میرزا والی آذربایجان را برآن داشت که شیخ‌الاسلام وپسرش را روانهٔ طهران نماید وبساط اقتدار ومداخلات نامشروع ایشان را بدین وسیله در تبریز برچینند. شیخ الاسلام خواست عصیان کند لیکن حشمة‌الدوله به تدبیر بر او و بر پسرش دست‌یافت وایشان‌راروانهٔ‌طهران نمود وتاامیر زنده بود ایشان اجازهٔ مراجعت به‌تبریز نیافتند.[1]

۱ـ تاریخ تبریز، ص۲۴۵ ـ ۲۴۶ .

فصل ششم

اوضاع مالی ایران درعهد محمد شاه

دراواخرعهدفتحعلی‌شاه‌اوضاع‌مالی‌ایران پس‌ازجنگهای‌طولانی با روسیّه وپرداخت هشت کرور تومان خسارت به آن دولت به موجب عهدنامهٔ ترکمان‌چای بی نهایت پریشان بود. خزانهٔ دولتی هیچ قسم نقدینه‌ای‌دراختیار نداشت‌ووالیان‌ولایات‌هم که‌اکثرپسران گردنکش شاه بودند ودردشمنی‌علنی یا کینهٔ باطنی‌نسبت به عبّاس میرزا ولیعهد دولت وفتحعلی‌شاه حامی جدّی عبّاس میرزا سرمی کردند ازپرداخت مالیات‌ووجوه‌دیوانی‌خودداری‌داشتند. به‌همین‌جهت چرخ‌امور به کلّی ازکارافتاده بود ومواجب وحقوق‌ومستمرّیهاهیچ‌یك به‌موقع وبه‌میزان حقیقی به‌دست ذوی‌الحقوق نمی‌رسید.

درهمین‌ایّام‌چون پسرفتحعلی‌شاه‌حسین‌علی‌میرزافرمانفرماوالی فارس چهارسال بود که مال دیوانی‌حوزهٔ مأموریّت‌خودرا نپرداخته و قریب ۶۰۰/۰۰۰تومان بدهکاردیوان‌بود وخوانین‌سرکش‌بختیاری نیز بین اصفهان وطهران قسمتی‌ازمال‌خزانهٔ‌دولتی‌راکه‌ازاصفهان‌به‌پای‌ـ تخت می‌آوردندبه‌غارت‌برده‌بودند این‌پادشاه عازم جنوب‌شد تابقایای مالیاتی فارس‌را وصول وبختیاریان سرکش‌را تنبیه کند. فتحعلی‌شاه نزدیك به‌یك ماه پیش از مرگ خود یعنی در اواسط جمادی‌الاولی سال ۱۲۵۰از طهران به‌اصفهان حرکت نمود وحسین‌علی میرزا رااز شیراز به اصفهان برای تفریغ حساب خود خواست.

شاه درچهارم جمادی‌الاخری به‌اصفهان رسیدوحسین‌علی‌میرزا به حضوراو بار یافت. امّا به جای ۶۰۰/۰۰۰ تـومان بدهی خود فقط ۱۳۰٫۰۰۰ تومان تحویل‌داد وفتحعلی شاه که‌درپول‌پرستی ولئامت‌طبع کـم نظیر بود به‌قدری ازایـن عمل حسین علی میرزا متغیّر گردید که به حبس اودستور داد و امر کرد که تا وصول دینار آخر بقایای فارس اوراهمچنان درزندان‌نگاه دارند.امّا حسینعلی‌میرزا پیش پدر متعهّد شد که‌بامأمورین دیوان به‌شیراز برود ودرتهیّهٔ‌بقیّهٔ‌مال‌دیوانی فارس با ایشان کمك نماید و بقایای چهار ساله راگرد آورده پیش فتحعلی‌شاه‌بفرستد . شاه‌هم‌اورا باعبدالله خان امین الدّوله صدراعظم‌و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و قریب ده هزار نفر سواره و پیاده مأمور شیراز نمود . لیـکن قبل‌از آنکه این هیئت از اصفهان خارج شوند شاه براثـر تبی‌مختصر و بروز مرض ذات‌الجنب در ۱۹ جمادی الاخری ۱۲۵۰ درهمان‌شهرمرد . امین‌الدّوله گوشه‌ـ گیری اختیار نمود.حسین‌علی‌میرزاهم‌به‌شیراز رفت وبه‌طغیان‌وداعیهٔ سلطنت پرداخت . سپاهیان نیز پراکنده گردیدنـد و بقایای مالیاتی فارس‌هم‌همچنان لاوصول ماند .

پس ازرسیدن خبر مرگ فتحعلی شاه‌به طهران پسر دهم این پادشاه علـی میرزا ملقّب به ظلّ السّلطان خـود را شاه خواند و لقب علی‌شاه وعادلشاه اختیار نمود واو اوّل‌کاری که کرد دستبرد به خزانهٔ خصوصی فتحعلی‌شاه وبذل وبخشش‌های بی‌جااز آن محلّ بود،چنانکه در یك وهله۴۰۰٫۰۰۰ تومان زرمسکوك به کسان وفرزندان‌جماعتی که‌درر کاب فتحعلی‌شاه به‌اصفهان رفته بودندبخشید و در وهلهٔ دیگر ۴۰۰/۰۰۰ تومان نیز به‌شاهزادگان وسران سپاهی و میرزا آقا خان

وزیرلشکر که از اصفهان به طهران رسیدند داد وظاهراً علّت اینکه ظلّ السّلطان راعادلشاه لقب داده‌اند به‌این علّت بوده است که درپرا گنده ساختن خزانهٔ فتحعلی شاه عیناً به‌معاملهٔ عادلشاه برادر نادرشاه نسبت به خزانهٔ نادری تشبّه ورزیده است .

بااین حرکت بی‌خردانهٔ ظلّ السّلطان خزانهٔ‌مخصوص فتحعلی شاه که بیشتر وجـوه نقدی آن از کمك خرجـی بود که سابقاً حکومت هندوستان ودولت انگلیس به‌موجب عهدنامهٔ مخصوص به‌ایران پرداخته بودنـد و فتحعلـی شاه اختیار آن‌را در دست زوجـهٔ محبوبهٔ خـود تاج‌الدّوله[۱] گذاشته‌بودودر اندرون آن‌را باالثامت‌وامساك خاصّی حفظ می‌نمود درمدّتی قلیل به‌بادفنا رفت وبرای‌محمدّ شاه که بادست تهی‌و کیسهٔ خالی به‌طهران می‌آمد ازاین‌محل چیز قابلی باقی نماند .

درموقع‌حرکت محمّدشاه ازتبریز به‌عزم‌طهران برای جلوس برتخت‌سلطنت ولیعهد ایران ووزیر اومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌برای حرکت‌دادن اردو وتهیّهٔ‌ذخیره وآذوقه گرفتار بی‌پولی بودند . وزیر مختارانگلیس‌سرجان کمبل[۲] که‌درفرستادن محمّدشاه ازتبریز به‌ـ طهران‌اصرار وعجلهٔ بسیارداشت هرچه‌پول برای‌این‌کار لازم بودتهیّه نمودوقائم‌مقام‌را که‌در این‌عمل کفایت‌وشوری ظاهرنمی‌ساخت‌بالاخره به‌حرکت‌دادن محمّد شاه وادار کرد .

---

۱ ـ طاوس‌خانم‌ملقبه‌به‌تاج‌الدوله‌اززنان‌رقاصهٔ‌اصفهانی‌ودخترمردی کبابی بود که پس‌ازدرآمدن به‌عقدفتحعلی‌شاه‌پیش آن‌پادشاه‌بسیارعزیزومحبوب شد.این‌زن که‌پیش‌میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط‌تحصیل خط وربطی کرده‌بودخالی‌ازذوق وهنرانشاء نبود . [تفصیل حال این زن درتاریخ عضدی هست . دختر همین زن را حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی برای پسر خود گرفت و اول دختر دادن قاجاریه به‌خارج از خانواده بوده است . (خط دکتر قاسم غنی)] .

۲ ـ Sir John Campbell

درموقعی که‌محمّدشاه می‌خواست‌از تبریز عازم‌طهران‌شودو برای ملازمت رکاب قشون آذربایجان‌را ازخوی‌به‌تبریز احضار نمود محمّد‌خان امیرنظام زنگنه به‌علت‌آنکه شش‌سال بود که مواجب سربازان نرسیده بود به‌شاه تازه‌وقائم‌مقام نوشت که سربازچون مواجب شش‌ساله‌اش نرسیده است حاضر به حرکت‌نیست . بالاخره‌به‌هزار وعد و وعید امیرنظام ولشکریان ابوابجمعی‌اورا به‌تبریز آوردند وسربازان را به‌مساعدت پولی وزیرمختار انگلیس روانهٔ طهران کردند .

دررسیدن محمّدشاه به‌طهران‌بااین‌وضع پریشان‌مالی وبه‌غارت رفتن خزانهٔ مخصوص فتحعلی‌شاه البته صدراعظم دولت جدید یعنی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بایستی تدبیری برای‌اصلاح این‌حال ناگوار بیندیشید وراهی برای تهیهٔ‌پول جهت گرداندن‌چرخهای‌کار باز کند. لیکن بدبختانه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مرد این‌میدان‌نبود،چه‌او با وجود کمال‌زیرکی‌وهوشیاری وهنرمندی وسحر درانشاء وبلاغت‌آن کفایت مملکت داری وپاك‌دامنی سیاسی راکه مردم قبلاً درمربّی و پدربزرگوار اومیرزا بزرگ قائم‌مقام دیده بودند وچهارده سال بعد در مربّای او میرزاتقی‌خان امیرکبیر دیدند نداشت.چه اوبااین‌همه علم وکمال مردی بود دسیسه‌کار و توطئه ساز وطمّاع وپول پرست و قسیّ‌القلب.اکثرعایدات آذربایجان به‌جیب‌اوفرومی‌رفت وبااین‌حال دررساندن حقّ سربازان وشاهزادگان حتی‌شاه نیز کاررا به‌مسامحه و سخت‌گیری می‌گذراند . به‌همین‌علل‌میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام‌دردورهٔ صدارت خود برای اصلاح حال مالیّهٔ ایران‌کاری که نکرد سهل است وضع آنرا خراب‌ترهم نمود و سران لشکری و کشوری و شاه و

شاهزادگان‌ومردم که به‌علل دیگری هم ازاو رنجیده بودندبه‌دشمنی جدّی‌با اوقیام نمودند وشاه رابه‌توقیف وقتل‌او واداشتندوپس‌ازشیوع خبر قتل او کمتر کسی هم از شنیدن این واقعه تأثر پیدا کرد،زیرا که همه ازطرزکار وسیاست‌وسخت‌کشی‌وصلابت اوناراضی ودرعذاب بودند وفنای اورا به‌جان ودل ازخـدا می‌خواستند .

پس‌ازقتل قائم مقام‌درسلخ‌ماه‌صفر۱۲۵۱از کمال بدبختی‌ایران محمّد شاه که مردی ضعیف النّفس وبی‌خردوقلندرمشرب بود به جای آنکه‌مرددرست کارآگاه باکفایتی‌رابه‌صدارت‌خود اختیار کندزمام کاررا به‌دست حاجی میرزاآقاسی داد که علاوه بر بی‌خبری ازاحوال عالم وسیاست وملك‌داری ازکلیهٔ فضایلی‌هم که میرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام درمقابل‌معایب خود داشت‌خالی بود.نه‌فقط به‌کارصدارت‌مملکت‌آشفتهٔ پریشانی مثل ایران در آن دوره نمی‌خورد ، بلکه هیچ گونه هنر و شایستگی وخبرت وبصیرتی نیز دراونبود که بشود اورالایق شغلی‌از مشاغل مملکتی یا مهمّی از مهمّات دنیائی دانست .

مجملی ازاحوال حاجی میرزا آقاسی [1]

حاجی‌میرزا آقاسی لقب آخوند ملاّعبّاس پسر میرزا مسلم‌از ایل بیات ماکوست که درسال ۱۱۹۸ درایران تولّد یافته‌ودرجوانی برای تحصیل علوم دینیّه با پدر خویش به عتبات رفته و در آنجا در میان علمای شیعه نسبت به مولانا فخرالدّین عبد الصّمد همدانی که مردی فقیه ولغوی وعارف مسلك بود [2] سمت‌ارادت پیدا کرد. درسال ۱۲۱۶موقع‌فتنهٔوهابیّهٔسعودی که ملاّ عبدالصّمدمزبور در کربلابه‌قتل

۱ـ شبیهی از اودارم [خط دکترقاسم غنی] .

۲ ـ برای شرح‌احوال اورجوع شود به‌روضات الجنات ص۳۵۳.

رسید حاجی میرزا آقاسی عیال واطفال استاد ومراد خودرا برداشته به‌حال فقر و بینوائی خودرا به‌همدان رساند ودر آنجا نیز مدّتی به‌تحصیل و سیر وسلوك مشغول بودو کم کم از لباس ملاّئی در آمده جامهٔ درویشان و قلندران دربر کردو گیسوان خودرا پریشان ساخت و به‌ادّعای مرشدی و قطبی پرداخت ودرسیر آفاق وانفس به‌تبریز رسید و به‌شکلی خود را به‌میرزا بزرگ قائم‌مقام نزدیك نمود . میرزا بزرگ اورا درخانهٔ خود جاداد وتعلیم وتربیت پسر خودمیرزا موسی را به او واگذاشت و بار دیگر اورا به‌لباس ملاّئی درآورد .به‌تدریج حاجی در دستگاه عبّاس‌میرزا نایب السّلطنه نیز رفت وآمد وشهرتی پیدا کردتا آنکه میرزا بزرگ قائم مقـام در سال ۱۲۳۸ وفات یافت و بین دو پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی ومیرزا موسی برسرمقام پدرنزاع درگرفت و چون میرزا ابوالقاسم غالب آمد و وزیر عبّاس میرزا شد کینهٔ حاجی میرزا آقاسی را که محرّك برادر می‌دانست دردل گرفت وبه‌آزاراو پرداخت. به‌این‌معنی که حاجی درطیّ معلّمی میرزا موسی وتوقف در خدمت میرزا بزرگ قائم‌مقام دردوقریه‌از قرای نزدیك تبریز علاقه‌ای به‌هم رسانده ودرعداد ملاّکین درآمده بود. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام برحاجی سیصدتومان بقایای مالیاتی نوشت و برای وصول آن محصّلی براو گماشت . حاجی از چنگ محصّل قائم‌مقام گریخت وبه ماکو وخوی فراری و به مدّعیان قائم مقام در آن نواحی ملتجی گـردید وقریب دو سالی از تبریز دور بود .

اینك شرحی را که‌اللّه‌قلی میرزا ایلخانی پسر زن حـاجی‌میرزا

آقاسی [1] درباب ابتدای‌کار حاجی نوشته عیناً از کتاب صدورالتّواریخ نقل‌می کنیم :

«علی‌خان ماکوئی به‌مناسبت‌دوستی‌باپدرمرحوم‌حاجی‌حاجی‌را به‌ماکوآورد ومحمّد خان پدر خانباباخان سردار امیرتومان یك‌زن محترمه‌داشت که به‌واسطهٔ ناسازگاری اورا مطلّقه نمود ، آن زن را باخانه‌واثاث‌البیت به‌مرحوم‌حاجی دادوقرارداده بودنددرماکوبمانند. به این جهت خانباباخان را به لفظ پسر (اوغلم) می‌نـامید وخطاب می‌فرمود. از آن‌زن‌یك پسرمتولّد شد که‌درسنّ‌چهارسالگی به‌رحمت خدا رفت وتا اواسط دولت شاه‌مرحوم (یعنی‌محمّد شاه) که حاجی‌در طهران بود آن زن هم در تبریز بود .

«مرحوم محمّدخان بافوج ماکوبه‌تبریز احضارشد.حاجی‌را هم باخود ازماکوبه تبریز آورد. درآن مدّتی که درتبریز بود با مرحوم فریدون‌میرزای فرمانفرماالفتی‌پیدا کرد ودرآن وقت مرحوم‌ولیعهد نایب‌السّلطنه‌عبّاس‌میرزامعلّمی‌جهت‌درس‌وتربیت‌اولادشان‌می‌خواستند که‌مشغول‌درس‌وتربیت‌ولیعهدزاده‌هابشود.مرحوم فرمانفرماازمرحوم حاجی‌تعریف کردند واورا خدمت ولیعهدآوردند وسالی هزارتومـان مقرّری از برای‌آن مرحوم قراردادند ومعلّم عموم اولاد ولیعهد شد . محمّد میرزا درآن معلّمی به مرحوم حاجی‌ارادت یافتند. دراین بین مرحوم فرمانفرماحاکم‌خوی‌شدند وحاجی‌مرحوم‌راهمراه‌خودبردندو

۱ ـ این‌اللّه‌قلی میرزاایلخانی پسرموسی‌خان برادرزادهٔ فتحعلی شاهاست، یعنی جدش حسین‌قلی‌خان برادر فتحعلی شاه بوده. مادراو عزت‌نساخانم دختر همین پادشاه یعنی دخترعم‌اوست.عزت‌نساخانم پس‌ازمرگ شوهراول‌خود موسی‌خان پدراللّه‌قلی‌میرزا ایلخانی بشرحی که در متن مندرج است به‌عقدحاجی میرزاآقاسی‌درآمد.

وزیرخود قرار دادند . نوّاب محمّد میرزادرخدمت پدرعرض کردمن بی‌معلّم‌مانده‌ام وفریدون میرزا حاجی رادرخوی برده وزیرقرارداده است، مقرّرفرمائید که‌اورا ثانیاً به جهت تعلیم من به‌تبریز بیاورند . نایب‌السّلطنه هم‌فوراً مأمورفرستادندمجدّداً حاجی‌را به‌تبریز آوردند. شاه مرحوم حاجی را از همه ربودند ومعلّم مخصوص‌خودشان کردند. روزی محمّد میرزا قبل از ولایت عهد به خانهٔ حاجی مرحوم میروند کتابی درطاقچه بود برمی‌دارند . حاجی مرحوم دست‌اورا می گیرند، هرچه می‌خواهد بازنکند نمی‌شود . بازمی کنندکاغذی به‌خطّ حاجی مرحوم درمیان آن کتاب‌می‌بینند که‌درآن‌کاغذ سال فوت شدن‌ولیعهد مرحوم وبعد فوت شدن خاقان مغفوربعد سلطنت محمّد شاه طاب‌ثراه مفصّلاً نوشته شده‌است . بعد مرحوم‌حاجی‌التماس می کند که‌حالا که این‌را دیدید به‌کسی بروز ندهید ، شاه طاب ثراه می فرمودند این اوّل کرامتی است که ازحاجی دیدم . درآن‌ایّام‌حاجیه شاهزاده‌والدهٔ من‌به‌مکّهٔ‌معظّمه می‌رفت.حاجی‌مرحوم‌وقتی‌می‌شنود که‌حاجیه‌شاهزاده به‌تبریز آمده ومرحوم‌محمّد شاه به‌این خیلی مرحمت‌داشتند به‌همین احمد میرزای معین‌الدّوله ، حالیّه می‌فرمایند بروبه عمّه ات بگو بیا زن من‌شو،من‌تورا ببرم به‌مکّه . وقتی که معین‌الدّوله می رود این را می گوید حاجی چنین پیغامی کرده مرحومهٔ حاجیه شاهزاده به او متغیّرمی‌شود که پسراین فضولیها به تونیامده ، بروبه‌آن ملاّی شپشو بگواز این غلطها نکند،حدّ خودش را بداند . وقتی معین الدّوله این پیغامات رابه‌حاجی‌مرحوم می گویندحاجی مرحوم به‌شاه‌مرحوم‌عرض می کند باشد عمّهٔ تو را من درطهران بگیرم . این‌مسئله به‌همین‌قسم

می‌ماند. چهارسال از این مقدّمه گذشت. ولیعهد درخراسان مرحوم‌شد. بعد خاقان مرحوم دراصفهان به‌رحمت ایزدی پیوست. بعد شاه مرحوم به‌طهران آمد. بعد از آمدن طهران دستخط به‌مادرمن نوشت باید زن حاجی‌میرزا آقاسی‌شوی، والاّ پسرت را یا کورمی کنم یاخواهم کشت. ناچارچون حکم سلطان بود تمکین کردند. این دو کرامت بزرگ یکی سلطنت‌ودیگری گرفتن‌مادرمن‌را همیشه شاه‌مرحوم‌می‌فرمودند که اسباب زیادتی اعتقاد وارادت من شد.»

چنانکه ملاحظه می‌شود ارادت محمّدمیرزا نسبت به‌حاجی که اورا مراد ومرشد خود می‌دانست به کلّی کور کورانه بود، بلکه در حقّ اوبه کشف کرامات واخبارازمغیبات اعتقاد داشت. پیشگوئی که حاجی ازسلطنت محمّد شاه کرده و بعدها معلوم شد که او عین همین وعده را محرمانه به‌بعضی دیگر از پسران نایب‌السّلطنه نیزداده بود چنان مطبوع طبع‌محمّد شاه افتاده وپیش اوحتمی‌الوقوع شمرده‌می‌-شد که اونیز به حاجی وعدهٔ وزارت خاصّه داده بود و اگردر ابتدای سلطنت استیلای فوق‌العادهٔ قائم مقام وترس از قدرت و هیبت او نبود محمّدشاه درسپردن صدارت خود به‌حاجی به‌هیچوجه تأمّلی‌نمی کرد. همین که قائم مقام به‌دستورشاه وبه‌تحریك حاجی ومدّعیان‌دیگرآن وزیراز میان رفت محمّد شاه باوجود مردان‌کافی سابقه داری مانند محمّد خان‌امیرنظام واللّهیارخان آصف‌الدّوله حاجی‌رابرمسندصدارت نشاند ودست بسته مطیع فرمان ومحکوم حکم وارادهٔ اوشد و درتمام مدّت سیزده سال صدارت حاجی پادشاه ایران درحقیقت حاجی بودو محمّد شاه علاوه‌برآنکه به‌هیچ‌وجه درمقابل اعمال واقوال‌وخواهش

وفرمایش حاجی مخالفتی نشان نمی‌داد باوجود همهٔ خطاها وخرابکاری‌های حاجی هر کس هرچه در باب او می گفت علاوه بر آنکه نمی‌شنید به تبعید و آزار او نیز می‌پرداخت وچنین عقیده داشت که حاجی هرچه بخواهد می‌شود وهر چه بکند عین صوابست ومسئلهٔ بی‌جواب . چنانکه می - گفت که :«این درد پای مرا حاجی نمی خواهد خوب بشود ، ازبرای اینکه این زحمتهارا دردنیا بکشم ودر آخرت بهتر بروم . اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد»[1] . در دستخطهائی که محمّد شاه به حاجی میرزا آقاسی خطاب کرده عنوان غالب آنها چنین است :«جناب حاجی سلّمه‌الله تعالی» یا«جعلت فداك» یا«روحی فداك» یا«جناب روح پاك». درحاشیهٔ مرسله‌ای که حاجی به شاه نوشته ورأی خود را درباب امری تقریر نموده محمّد شاه نوشته است : «رای آنچه تواندیشی، حکم آنچه توفرمایی».

این حال مریدی ومرادی بین شاه ووزیر ظاهراً از هردو جانب بوده، زیرا که حاجی نیز درپاره‌ای از مراسلات خود خطاب به محمّد- شاه اورا ولیّ خدا می‌داند ومی‌نویسد که:«به آن خدائی که آفرینندهٔ زمین وزمان وخورشید آسمان است من بنده به صداقت حضرت مالك- اشتر علیه‌السّلام پیوسته خدمتکار صادقم وبه ولیّ مطلق علیه‌السّلام که سر- کار پادشاهی را ولیّ خدامی‌دانم... »به همین وجه برای خود بر محمّدشاه حقوقی چند قائل بوده وبه استظهار آنها دخالت در کارهای مهمّ مملکتی را به وجود خویش برازنده می‌پنداشته است. چنانکه دریکی از مراسلات خود خطاب به محمّد شاه می نویسد : « .... چندان سررشته از قشون

۱- صدورالتواریخ .

گردانیدن ندارم امّا از این مردمان ظاهراً بهتر فهمیده باشم .... چندین حقّ بندگی درخدمت دارم، حقّ تعلیم، حقّ نوکری، حقّ باطن، حقّ ظاهر، حقّ دولتخواهی ...» .

خلاصه به گفتهٔ یکی از مسافرین فرنگی که حاجی را دیده و اقوال و اطوار او را از نزدیك مشاهده کرده بوده‌است «شخص حاجی میرزا آقاسی عجیب ترین خلقتی بوده است که برای ادارهٔ امور یك ملّتی می‌شود تصوّر وجود او را کرد »[۱] .

کنت دوسرسی وزیرمختار فرانسه درباب حاجی چنین می‌نویسد :

« حاجی میرزا آقاسی پیرمردی است کــه تمام قدرت ایران و تمام بی کفایتی دولت آن در وجود او خلاصه شده . محمّد شاه نسبت به‌ـ او اعتمادی نامحدود دارد و این اعتماد را از عهد طفولیّت به او پیدا کرد. در آن عهد حاجی معلّم گمنامی بود که پسران عبّاس میرزا را درس می‌داد. چنین می گویند که حاجی برای جلب توجّه پسران عبّاس میرزا به هر یك از ایشان محرمانه گفته بود که طالع ایشان را دیده و دانسته است که او به سلطنت می‌رسد . محمّد میرزای جوان هم مثل برادران دیگر این پیشگوئی حاجی را به خوشی تمام پذیرفته بود. به همین جهت وقتی که به سلطنت رسید مربّی قدیمی و پیشگوئی درست او را فراموش ننمود . دراین اثنا حاجی میرزا آقاسی به مکّه رفته و با عنوان حاجی بر گشته و اعتبار او در چشم شاگرد سابقش افزایش یافته بود. امّا کرسی صدارت خالی نبود و مرد محکم الارادهٔ قابلی زمام امور را در دست داشت . محمّدشاه بر اثر سعایت دائمی این و آن بالاخره وزیر خود را خفه کرد و حاجی

۱ـ Stuart, Journey etc. ‘p. 199.

را برجای او نشاند وحاجی به‌نام شاگرد خویش ادارهٔ امور مملکت را بلامنازع وبدون ترس از حساب و کتابی دردست گرفت. امروز هیچ کاری بی‌ارادهٔ اوانجام نمی‌پذیرد، لیکن از بدبختی مملکتی که‌حاجی برآن حکومت دارد اکثراوقات خیالات عجیب و غریبی بکلّهٔ او راه می یابد. این پیر مرد که در کهن سالی تازه داخل درکارهای دولتی شده‌بااینکه منکرهوش‌او نمی‌توان‌شدازمعرفت به کوچکترین‌اجزاءو ساده‌ترین‌کارهای اداری‌خالی است. می گویند که خدمتگزارروسیّه است،چه قسمت مهمّ خانوادهٔ اودرایروان [1] اقامت دارند. همهٔ فعّالیّت اودریك زبان فوق‌العاده‌ناسزا گوست ودرصفای نیّت اونیز شك‌می‌رود. وقتی که من به‌دیدن اورفتم‌اورا دراطاقی نشسته دیدم که کثافت‌وضع آن باعث اشمئزاز بود و حاجی همه کس را درآنجا می پذیرفت. پنجره‌های بی‌شیشهٔ آن به‌طرف باغ‌شاه‌باز می‌شد،به‌شکلی که هرحرفی که دریك طرف می‌زدند درطرف دیگرآنرا می‌شنیدند. هیچ امری عجیب ترازشنیدن نظریّات ونقشه‌های این مرد مقتدرنبود، به‌خصوص که‌اوآنها را بایك‌آرامش طبع شگفت‌آوری شرح و تفصیل می‌داد. یك روزبه‌من گفت که ازدست تقاضاهای بی‌جای انگلیس‌جگرم‌خون است،چیزی نمانده‌است که سپاهی به کلکتّه بفرستم وملکهٔ ویکتوریا رادستگیر کنم ودر ملأ عام اورا به‌دست سپاهیان بسپارم تاهرمعاملهٔ ناسزا که می‌خواهندنسبت‌به‌اوروادارند. روزی‌دیگراز کشتی‌هائی که درخیال‌خودآنهاراساخته‌بود صحبت می‌داشت ومی گفت که‌می‌خواهد باآنها تجارت بحری انگلیس را نابود سازد. خلاصه ازاین قوّهٔ‌تخیّل بی پایان حاجی‌غالباً حرکات عجیب و غریبی سرمی‌زند که هیچ ذهن

۱ـ دراصل کتاب«نخجوان» آمده وآن چنانکه مخفی نیست اشتباه است.

روشنی به کشف اسرار آنها نمی‌تواند پی ببرد» [۱] .

سولتیکف روسی که درسال ۱۲۵٤ به‌ایران آمده درباب حاجی میرزا آقاسی چنین می‌نویسد :

«چند روز پس از رسیدن به طهران به خدمت حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ایران معرّفی شدم . مرا از دالانهای تنگ و تاریك واز درهای کوتاه به‌عمارت خیلی ساده‌ای بردند که صدراعظم در آنجا بود . این شخص پیرمردی است بسیارزشت منظرولی جامه هائی از شالهای بسیارزیبا دربر دارد . چنانکه طبیعی است حاجی پیش از هر صحبتی از من پرسید که دماغ شماچاقست. امّا بالحن خشکی کـه از طبیعت ذاتی‌اوحکایت‌می کرد ومی‌فهماند که اوچندان به‌موضوع‌سؤال خود نیز اهمیّتی نمی‌دهد وامر برای اوعلی‌السّویّه است هنگامی که‌من برای تهیّهٔ جواب این سؤال که هنوز به‌آن خونگرفته بودم دست وپا می کردم حاجی به‌بحث ریختن توپ مشغول شد . عشق به توپ برای حاجی‌میرزاآقاسی به‌درجهٔ‌جنون‌خانمان‌سوزی‌رسیده،چه باتمام شورو شوقی که اودراین راه ظاهرمی کند جبّه خانهٔ ایران بیش ازسه‌عراده توپ وچندتفنگ شکسته‌چیزی دیگر ندارد . با این‌حال حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان وزیر مختار سابق ایران درلندن به شاه گفته است که جبّه خانهٔ ایران‌ازذخیرهٔ‌وولیچ [۲] انگلیس پرمایه‌تراست . بایددانست که‌حاجی میرزاآقاسی درهمین ایّام هم مشغول ریختن چند لوله‌توپ

۱- Comte de Sercey, La Perse en 1839-1840 ,p.247.
حکایاتی که در کتاب مقالات گوناگون دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله از قول ریشارد خان از او حکایات گردیده ، حکایت زن او - حاج میرزا حسین سبزواری - مقنی‌وامثال آن، [خط دکترقاسم غنی] .

۲- Woolwich

دهان گشاداست و او به‌قدری به‌کارجبّه خانه اهمیّت می‌دهد که گوئی آرزوی آن دارد که درکارخانهٔ توپ ریزی به‌خاك سپرده شود.» ۱

استوارت انگلیسی حاجی‌را به‌این‌شکل معرّفی می کند: «وی پیرمرد خوشمزه‌ایست ، بینی‌درازی دارد . قیافه‌اش اگرچه‌ابلهٔ وار نسیت‌لیکن از غرابت اخلاق وازخود اراضی بودن‌اوحکایت می کند. حاجی‌مدّعی است که در جنگ شیری است . می گوید ناپلئون سگ کیست که بتواند با او درمقام قیاس آید . به‌عقیدهٔ حاجی تمام‌احتیاج محمّدشاه به‌۶۰/۰۰۰ قبضه تفنگ‌است که باید متّحدین ایران آن‌را به اختیاراو بگذارند وپول آنرا بگیرند ، آنوقت او به‌خیوه خواهد تاخت‌وبه‌قهروغلبه‌اسرای ایرانی راخلاص خواهد بخشید . بلوچستان رامطیع امر خود خواهدساخت وپیش ازانجام سال بعد سلطهٔ ایران رابرافغانستان استوار خواهد نمود.» ۲

درباب مسائل نظامی حاجی فقط به‌خیال بافی واظهارنظرا کتفا نمی کرد ، بلکه شخصاً نیزدر این امور مداخله می‌نمود.چنانکه در محاصرهٔ هرات برای حمله به‌آن شهروطرز محاصره‌به‌سران‌سپاهی‌و مهندسین دستور می‌داد وبرای‌ریختن‌توپ وسایر آلات وادوات‌جنگی نقشه‌هاو یادداشت‌هائی داشت ودرحین محاصره درهمـانجا چند توپ ریخت.در کتابخانهٔ‌سلطنتی‌کاخ گلستان کتابی‌است به‌اسم«صواعق‌النّظام» (درعلم‌ترکیب‌توپ‌وخمپاره وترتیب گلوله‌وعرّاده‌وسایر آلات وادوات حربیّه) .جامع کتاب که همان میرزا محمّد رضای‌مهندس‌تبریزی از محصّلین‌همراه میرزاجعفرخان‌مشیرالدّوله ومیرزامحمّدعلی‌چخماق‌ـ

۱ـ Prince Soltykoff, Voyage en Perse ,pp. 105-106.

۲ـ Stuart, Journey etc ,pp. 202-214.

ساز واز تحصیل کردگان لندن است که شرح حالشان گذشت ، درمقدمهٔ آن کتاب چنین می‌نویسند :

«کتاب صواعق النّظام که به‌اشارهٔ جناب ... حاجی‌میرزا آقاسی هنگام محاصرهٔ هرات درمعسکر فیروزی اثر به‌برهان‌عقل‌وعلم‌نوشته‌و به‌معیار قسطاس فراست وفطانت سنجیده دراوراقی چند مندرج داشته بودند که استادان این‌فنّ ومتعلّمین این‌صنعت‌رابه‌کارآید.... بالجمله رای رزین جناب معظّم‌الیه قرار براین یافت که اوراق‌متفرّقه که در این‌فنّ مختصراً یادداشت شده بود به‌تجدیدنظر ودقّت خاطر با کتب معتبرهٔ‌حکمای‌طبیعی‌دان فرنگی‌موازنه وتطبیق نموده نسخهٔ مبسوط ومفصّل ترتیب یابد ..... حضرتش‌انجام این مهمّ خطیر و اتمام این خدمت دقیق رابه‌عهدهٔ کمین‌بندهٔ فدوی محمّد رضای مهندس‌تبریزی محوّل ومفوّض داشتند که‌رسالهٔ جامع در این علم‌مرتّب‌دارد و به‌نظر آفتاب اثر همایون رساند . به تاریخ اواسط شهر رمضان‌المبارك ۱۲۵٤هجری‌دردارالخلافهٔ طهران این نسخهٔ‌بدیع که‌مسمّی به‌صواعق‌النّظام است صورت نظم وترتیب یافت .»

عشق دیگر حاجی میرزا آقاسی حفر قنوات و جاری ساختن انهارو آباد کردن اراضی بایر وصحاری غیر مزروع بود،چنانکه در اطراف طهران مبلغها پول صرف این‌کار کرد و درصدد آوردن شقّهٔ نهری‌ازجاجرود و کرج به‌طهران‌بود . آب‌جاجرود رازارعین‌ورامین‌و خواراز‌ترس‌خشك شدن مزروعات‌خود ممانعت کردند،ولی‌از کرج در سال ۱۲٦۰ نهری به‌طرف طهران‌جاری‌شد .

اگرچه‌حاجی کم‌وبیش درست‌فهمیده‌بود که‌حفظ حدودوثغور

مملکت به‌داشتن توپ و تفنگ بسته و قسمتی از آبادی و ثروت آن به‌آبیاری و زراعت منوط است لیکن از بدبختی حاجی می‌خواست که این دو کار مهمّ فنّی را تنها به‌خیال و طرح‌ریزی و مباشرت دماغ کوچک خود به انجام رساند و ابداً حاضر نمی‌شد که از خبرگان و اهل تخصّص و بصیرت استمدادجوید، بلکه اگر کسی‌هم به مصلحت اندیشی و خیر-خواهی‌راهی پیش پای او می‌گذاشت درنپذیرفتن رأی او و تعقیب راه کج‌خویش عنادولجاج به‌خرج می‌داد. به‌همین‌جهت‌از اقدامات‌حاجی درراه‌توپ ریزی و کاریز کنی علاوه بر آنکه خیربزرگی عایدایران نشد یك‌قسمت عمده از مال دیوانی درآن راه به‌هدر رفت و مالیّه‌ای که‌درجلوس محمّدشاه به‌شرح مذکوردرفوق پریشان‌بود براثر کج-خیالی‌های ساده لوحانهٔ حاجی پریشان‌ترشد. میرزا محمّد علی خان شمس‌الشّعراء سروش‌اصفهانی درهمین باب به‌تعریض حاجی‌می‌گوید:

نگذاشت به ملك شاه حاجی‌درمی
شدخراج‌قنات‌وتوپ‌هر بیش‌وکمی
نه مزرع دوست‌را ازآن آب نمی
نه خایهٔ خصم را از این توپ غمی

علاوه‌براین‌مخارج‌بیهوده‌حاجی‌میرزاآقاسی‌نه‌آنکه‌برای‌اصلاح حال‌آشفتهٔ مالیّه وافزودن‌اعتبارآن‌کاری‌نکردبلکه بواسطهٔ طمع-ورزی وحرص درجمع ملك وبذل وبخشش‌های بی‌جابه‌هرسیّدوملاّ و درویش وخوانین وسران سپاهی‌بیات‌وماکوئی بیش از پیش‌درخرابی وضع‌مالی کشوری‌وبی‌اعتباری‌آن کوشید. موقعی که‌حاجی‌پس‌ازورود ناصرالدّین شاه بـه حضرت عبدالعظیم گریخت دهـات و املاك او را

مستوفیان ۱۴۳۸ ده وقریه و مزرعه وقنات ومستغلّ صورت دادند و حاجی که فرزندی نداشت وهر آن می‌ترسید که املاک او به‌ضبط دیوان درآید برای بستن زبان حسودان آنهارا به‌صیغهٔ شرعی به‌ولیعهد ایران هبه کرده بود .

«یکی ازوسایلی که‌حاجی برای کسب شهرت وجلب توجّه‌عامّه اختیار کرده‌بود این بود که‌هرگز به‌درخواست های پولی یا مستمرّی تقاضا کنندگان جواب رد نمی‌داد مگر ندرةً . امّا جز درمورد بستگان یاطرفداران خود کمتر کسی درمقابل تقاضا مستقیماً به‌اجابت مسؤول خود توفیق می‌یافت . حاجی نوعاً درجواب‌هر تقاضائی براتی برسرحاکم یکی‌ازولایات می‌نوشت ، امّا نیّت واقعی‌او این نبود که‌این‌قبیل بروات وصول شود وچون حکّام هم ملتفت این نکته بودند بروات لا وصول می‌ماند. صاحبان براتها حکّام‌رامسؤول لاوصولی آنهامی‌شمردند وحاجی به‌نیک نفسی و گذشت شهرت می کرد . نیتجةًاین طرز که‌طرز خاصّ شرقی‌است وغرض از آن‌هم تحصیل شهرت و نیك نامی‌است این‌شد که امیر کبیر درابتدای‌صدارت‌بامقدارعظیمی بدهی‌دولتی مواجه گردیدو چاره‌ای برای اونبود جز آنکه یا تمام آنها را معتبر بداندیاآنکه با وازدن آنها که به‌صحّهٔ صدراعظم‌ایران بوداعتباردولت‌رامتزلزل‌سازد. کمتر ایرانی‌بود که این‌حال‌را ببیند وبابه کار بردن تدبیر وحیله‌ای راه فراراز پرداخت را اختیار ننماید. امّاعظمت امیر کبیردر این‌بود که باکمال جسارت طریق‌صحیح را درحلّ این‌مشکل برگزید [1] .»

وما تفصیل اقدامات امیر کبیر را دراین راه بعد خواهیم نوشت .

۱- Watson, *A History of Persia*, pp. 373-364.

بااین‌طرز اداره‌ای که حاجی در کار مالیّهٔ ایران پیش گرفته و بی‌انضباطی عجیبی که در وصول و ایصال مالیاتها موجود بود. وعدم قدرتی که دولت برای گرفتن بقایای مالیاتی ازحکّام وجلوگیری از دزدیهای محصّلین ومستوفیان داشت معلوم‌بود که‌کار پریشانی‌خزانه‌و اختلال احوال مالیّه به کجامی کشد. برای آنکه شمّه‌ای ازاین وضع ناگوار دستگیر خوانندگان محترم گردد ذیلاً یکی از مراسلات حاجی را که به‌محمّد شاه در اواخر سلطنت او نوشته نقل می‌کنیم به‌خصوص که مراسلهٔ مزبور خالی‌ازلطف نیز نیست، ازاین‌قرار:

«قربان‌خاك‌پای‌آسمان‌سای همایونت گردم دستخط‌همایون رازیارت کردم ونوّاب‌حمزه میرزاحکم همایون رارساند، نوکرهای سرکار پادشاهی‌ازبی‌عرضگی به‌هرکس می‌گویند که‌حاکم هستی‌پول بده به‌جز آه و ناله وآقاکم التفات است، جبّهٔ مندرس نجس آقا را به‌من بدهید که‌اعتبارپیدا کنم‌امّا پول‌نیست. حاجی محمّدخان‌مرحوم خانه‌ای درتبریزساخته‌بودالحاح‌واصرار کرد که‌به‌خانهٔ‌من‌پابگذاریدو برکتی پیدا کند بعد از این‌من‌بروم تاسلامت باشم، گفتم مرد حسابی چهل سال است‌درخانهٔ‌خودم هستم هیچ‌برکتی‌ندیدم این یك‌ساعت که به‌خانهٔ‌شما می‌روم‌چه برکت حاصل خواهد شد. به‌این نوکرهای‌دلهٔ بی‌عرضه می‌گویم که این جبّهٔ مندرس نجس بجز بی‌آبروئی و فحش از سرباز وملاّ وسیّد بی‌عقل شنیدن ثمری برای من نبخشید به‌تو چه نفع خواهد کرد می‌گویدآقا کم‌التفات است. تصدّقت شوم‌من کی‌آقا بودم، مرد درویش فقیرهستم والتفات وعدم‌التفات‌بنده به کجامی‌رسد، باید پول بدهید قشون راه بیفتد، زمستان نزدیك است کاری ازپیش

نمی‌رود هیچ کس یاری نمی کند ، سه هزار تومان حاضراست شب‌هم به‌اطراف آدم فرستادم‌پول قرض کنند بیاورند قشون راه بیفتد چنین می‌دانم که‌انشاءالله تعالی هفت‌هزار تومان پیداشود این‌ده‌هزار تومان، فوج کزّاز وفراهان همراه‌عالیجاه صمصام‌خان می‌رود، فوج‌خاصّه‌هیچ طلب نداشتند ، لوطی‌ها‌به‌زور گردن آنها گذاشتند، بی‌جهت‌سی‌وچهار هزار تومان گرفتند، از دوستان‌هم‌اعانت‌خواسته‌ام که‌یك ماهه‌پنج‌هزار تومان قرض بدهند ببینم چه حاصل خواهد شد تا سواره همراه کنم ، نه کرمان پول داردنه‌اصفهان، ازفارس‌قدرقلیلی رسیدتا خدا چه‌حکم فرماید، ندانستم‌این‌قدر پول که کمترین بنده‌بندگی کردبه‌چه‌مصرف رسید، بازمی‌فرمایند حاصل چهارده ساله سلطنت پانزده هزار تومان بودآن هم مصرف شد ، باری نوّاب حمزه میرزا را بگوئید خزانه را به‌دست مازندرانی بسپارد ، فوج‌ما کوئی‌مفت‌خوراینجاهستندبه‌خزانه یاجاهای صعب نمی گذارم امّا به‌اصطبل ودارالنّظاره‌وقورخانه‌خوبست این‌همه‌جسارت ندارم . امر الاشرف مطاع .»

از سوء ادارهٔ حاجی غـالب حکّام ولایات نیز علاوه بر تعـدّی فوق‌العاده به‌مردم هرچه ابوابجمعی‌مالیاتی‌ایشان‌بود بالامی کشیدندو کمتر به دولت چیزی می‌دادند . ازاین جماعت یکی منـوچهر خان معتمدالدّوله بود که در قسمت اخیرعمر درعربستان وفارس واصفهان حکومت داشت ودرسال ۱۲۶۳ که مرد قریب هفت کرور از اوثروت به‌جا ماند. ظریفی درحقّ او گفته‌است:

بی‌خایه‌را به‌قدرجهان‌مایه‌داده‌ای

مارا به‌قدر مایهٔ او خایـه داده‌ای

امّا از این مال هنگفت که شرعاً وحقّاً باید به پادشاه ایران که معتمدالدّوله غلام خاصّهٔ او بود برسد دیناری نصیب محمّد شاه نشد. خزانه‌دار ارمنی او به نام داود [1] همه را با خود به قفقازیّه برد و خود را تحت تبعیّت دولت روسیّه کشید و دولت ایران هرقدر برای برگرداندن او و گرفتن آن اموال اقدام کرد به جائی نرسید. خلاصهٔ مطلب آنکه در آخر سلطنت محمّد شاه در نتیجهٔ سوء ادارهٔ حاجی میرزا آقاسی خرج دولت بر دخل آن قریب دو کرور فزونی داشت «وحقوق دیوانی مردم به تومانی یك قران و بیشتر و کمتر بیع وشری می‌شد و ارباب وظایفی که مورد ملاحظه واهمّیت بودند اگر مرسومات خود را تومانی چهار یا پنج قران دریافت می‌نمودند به‌خود بالیده و آنرا دلیل بزرگواری خود قرار می‌دادند». [2] حاجی میرزا آقاسی گاهی شعری نیز به عربی و فارسی می گفت و «فخری» تخلّص می کرد.

(بشرح مندرج در سطر آخر صفحهٔ ۱۹۳ اقدامات مالی امیرکبیر می بایست در اینجا ادامه بیابد امامتأسفانه دنبالهٔ مطالب مربوط به این فصل بدست نیامد ــ ایرج افشار)

۱ ــ یا برادرزادهٔ او ؟ ! ــ رجوع شود به آرشیو وزارت امور خارجه و مکاتیب بین سفیر روس وامیر کبیر . [خط دکتر قاسم غنی]

۲ ــ نوادرالامیر .

فصل هفتم

نظام جدید لشکری

با اینکه در عصر شاه عبّاس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸) به توسّط برادران شرلی انگلیسی سپاهیان ایران تا اندک زمانی به نظام جدید لشکری اروپا آشنا بودند و پادشاه مزبور در جنگ با ترکان عثمانی از این اصول تازهٔ لشکر آرائی و جنگ آزمائی فواید بسیار نیکو برد لیکن طولی نکشید که به‌علّت انحطاط دولت صفوی و حوادث دیگر تعقیب سیرهٔ پسندیدهٔ شاه عبّاس در این راه متروک ماند و باز اوضاع سپاه در ایران به همان اصول بومی قدیم برگشت و این حال تا ایّام جنگهای اوّل ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸) دوام داشت.

چندسالی قبل از شروع این دوره جنگها عبّاس میرزا نایب‌السّلطنه و وزیر باتدبیر بلند نظر او میرزا بزرگ قائم‌مقام اوّل برای اصلاح احوال قشون آذربایجان و اقتباس اصول نظام لشکری معمول بین اقوام اروپائی از چندتن از صاحب‌منصبان روسی که تصادفاً به آذربایجان آمده بودند در این راه استفاداتی کردند ولی به‌علّت بروز جنگ بین روسیّه و ایران این حال نیز متوقّف ماند. درعوض شکست‌هائی که در این دوره متوجّه قشون ایران گردید آن شاهزادهٔ قابل و وزیر زیرك اورا بیش از پیش بیدار کرد و این دوتن به‌زودی دریافتند که یکی از علل عمدهٔ شکست سپاه ایران و پیش نرفتن کارایشان بدی وضع آرایش لشکر و نبودن حال نظم و انضباط درمیان افراد آن و پستی توپخانه و اسلحه و احتیاج به‌وجود

صاحب منصبان تعلیم یافته و نقشهٔ کار و این قبیل لوازمی است که بی‌مدد آنها هیچ جنگی ممکن نیست به نتیجهٔ صحیح منتهی گردد.

جیمز موریه می‌گوید:

«در یکی از ملاقات‌های اوّلی عبّاس‌میرزا با سرگور اوزلی وزیر مختار انگلیس در سال ۱۲۲۸ فرمانده کلّ سپاه ایران با نهایت سادگی به وزیر مختار مزبور می‌گفت که من به‌خوبی دریافته‌ام که جنگ با روسیّه تا سربازانی مانند سربازان ایشان نداشته باشیم بیهوده است، باید با توپخانه‌ای مثل توپخانهٔ روسی در برابر آن به مقابله‌پرداخت، تمام مجاهداتی که با دسته‌های بی‌سر و سامان انجام یابد مؤثّر اثری نخواهد بود. اقدامات اوّلیّهٔ عبّاس‌میرزا در راه ایجاد نظام جدید و داخل کردن انضباط در سپاه ایران چندان مقرون به‌توفیق نشد چه سپاهیان ایرانی که به‌راه و رسم کهن خود سخت تعلّق خاطر نشان می‌دادند از هر گونه تشبّه به‌فرنگیان استنکاف داشتند، مخصوصاً که این امر مستلزم تقلید از کفّار روسی بود که مردم ایران ایشان‌را دشمن ملّت خود می‌شناختند و شاید هم به‌علّت وحشتی کـه از آنان حاصل کرده بودند از آن طایفه بیشتر از سایر اروپائیان نفرت داشتند و بهمین علّت زیر بار قبول آداب فرنگی نمی‌رفتند. عبّاس‌میرزا برای آنکه بر مقاومت مردم در این راه غالب آید خود اوّل‌بار لباس نظام جدید در بر کرد و پیش یك نفر روسی به آموختن فنون نظامی مشغول شد، بعد این کار را به‌همراهی بیست تا سی نفر سپاهی در حیاطی محصور تکرار می‌نمود تا مردم آنرا با استهزاء تلقّی ننمایند. سپس اعیان زیر دست خود را به‌این عمل و مشق تفنگ واداشت و موفّق شد که در این مرحله به‌نتایجی برسد، یعنی با زحمات زیاد توانست که جمعی از زیردستان

خویش را به‌مشقهای دسته‌جمعی و حرکت جبهه‌ای و عقب گرد با فرمان و نواختن طبل آشنا کنند. لیکن اشکال کار در نداشتن صاحب منصب بود و شاید اگر هیئت نمایندگان فرانسوی از جانب ناپلئون بناپارت در این موقع به خدمت عبّاس میرزا نمی‌رسیدند و صاحب‌منصبان آن هیئت به کار تعلیم قشون ایران دست نمی‌زدند و نظریّات اورا تاحدّی که او انتظار آنرا هم نداشت پیش نمی‌بردند اقدامات نایب‌السّلطنه در خطّ اصلاح نظام ایران از این جلوتر نمی‌رفت [1] . »

در طیّ جنگهای اوّل روس و ایران بشرحی که می‌دانیم فتحعلی‌شاه پس از پیچیدن آوازهٔ فتوحات ناپلئون بناپارت درمشرق درصدد ایجاد روابطی با او و عقد اتّحادی بافرانسه برضدّ روسیّه برآمد و ناپلئون هم که دراین تاریخ باروسیّه وانگلیس هردو درجنگ بود وخیال داشت که باحمله به هندوستان و تولید مشکلاتی برای انگلیس درآسیاکار اورا دراروپا بسازد این توجّه فتحعلی‌شاه را به‌سمت خود به‌حسن استقبال پذیرفت ونتیجهٔ آن معاهده‌ای شد که درقریهٔ فین کن‌اشتاین [2] محلّ اردوی ناپلئون در لهستان تحت شانزده مادّه درتاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ مطابق ٤مه۱۸۰۷ به‌امضارسید. نمایندهٔ ایران درعقداین‌معاهده میرزا محمّد رضاخان بیگلربیگی قزوین بود [3].

مادّهٔ ششم معاهدهٔ فین کن‌اشتاین چنین است :

۱ – J. Morier, *Second Journey*, pp. 211-212.

۲ – Finkenstein

۳ – برای مقدمات روابط بین ایران وفرانسه درعهد فتحعلی‌شاه ومواد عهدنامه فین کن‌اشتاین رجوع شود به کتاب یادداشتهای ژنرال گاردان صفحات ۷–۱۷ و ۳٦–٤۰ ترجمهٔ نگارندهٔ این سطور .

«چون اعلیحضرت پادشاه ایران مایل است که پیاده نظام و توپخانه و استحکامات خود را بر طبق اصول اروپائی منظّم نماید اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهّد می‌شود که توپهای صحرائی و تفنگها و سرنیزه‌هائی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او تدارک نماید، قیمت این اسلحه مطابق ارزش آنها در اروپا محسوب خواهد شد.»

و مادّهٔ هفتم آن چنین است:

«اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بر عهده می‌گیرد که هر اندازه صاحب منصب توپخانه و مهندسی و پیاده نظام که اعلیحضرت ایران وجود آنها را برای تحکیم قلاع و تنظیم توپخانه و پیاده نظام ایران بر طبق اصول فنّ نظام اروپائی لازم بشمارد تحت اختیار او بگذارد.»

ناپلئون برای اجرای این دو مادّه از معاهدهٔ فین کن‌اشتاین و برداشتن نقشه از راهها و معابر و بنادر ایران و تعلیم سپاه و ساختن قلاع و توپ و تهیّهٔ مقدّمات حملهٔ به روسیّه و صاف کردن راه هندوستان هیئتی را به ریاست ژنرال گاردان[1] آجودان مخصوص خود روانهٔ ایران داشت و این هیئت از هفتاد نفر صاحب منصب و مهندس و نقشه کش و منشی و مترجم و مبلّغ مذهبی مرکّب بود و قبل از اینکه ایشان به ایران برسند چندتن نماینده و صاحب منصب حامل مراسلاتی از ناپلئون برای پادشاه ایران به این کشور آمده و به افتتاح روابط و تهیّهٔ مقدّمات کار شروع کرده بودند. مشهورترین افراد این دسته بن‌تان[2] است از صاحب‌منصبان قسمت مهندسی که حسب‌الامر ناپلئون پس از رسیدن به‌

۱ - Général Gardane

۲ - Cap. Bonten

ایران به‌اردوی عبّاس میرزا ملحق گردیده و در میدان جنگ مقابل روسها رفته بود.

ژنرال گاردان قبلاً اکثر اعضای این هیئت فرانسوی را از راههای مختلف روانهٔ ایران کرد و خود او نیز در شوّال ۱۲۲۲ به‌طهران رسید. سپس صاحب‌منصبان همراه خود را به‌فوریّت به‌برداشتن نقشه‌های نظامی و تعلیم سرباز بر طبق اصول جدید و ساختن توپخانه واداشت و ایشان هم باحرارت و پشت‌کار مخصوص به‌انجام دادن مأموریّت‌هائی که به‌ایشان محوّل گردیده بود مشغول شدند.

مشهور ترین اعضای نظامی این هیئت غیر از ژنرال گاردان و بن‌تان که ذکر او گذشت عبارت بودند از فابویه [1] و ربول [2] هردو نایب توپخانه، تره زل [3] و برنار [4] هر دو مهندس جغرافیا آجودان ژنرال گاردان، تروی لیه [5] و لامی [6] هر دو دارای رتبهٔ سلطانی در صنف مهندسی، وردیه [7] سلطان پیاده نظـام، بیانخی [8] ایتالیائی سلطان مهندسی. از این عدّه فابویه و ربول در اصفهان به‌ساختن توپ و تهیّهٔ قورخانه مشغول شدند و باوجود نبودن هیچ نوع اسباب کار به‌خوبی از عهدهٔ این کار بر آمدند. وردیه و بن‌تان و بعضی دیگر در آذربایجان به تعلیم پیاده و سواره پرداختند و لامی به‌تعمیر و ساختن قلاع. ایشان به‌زودی افواجی منظّم و توپ‌هائی تازه فراهم کردند و از سان شاه و ولیعهد گذراندند. عدّه‌ای نیز به کردستان و کرمانشاه رفتند تا کردان زیردست محمّد علی‌میرزا دولتشاه را تحت نظم و انضباط بیاورند.

۱- Fabvier ۲- Reboul ۳- Trézel
۴- Bernard ۵- Truihilier ۶- Lamy
۷- Verdier ۸- Bianchi

هیئت‌مأمورین‌فرانسوی براثر بدعهدی ناپلئون وسازش او با روسیّه بدون این که دربر گرداندن گرجستان به‌ایران وختم جنگ بین این‌دولت وروسیّه اقدامی کند وبه‌علّت‌تحریکات وپول‌افشانی‌های انگلیسها درربیع‌الاوّل۱۲۲۳ به‌ترك‌ایران مجبور گردیدند. به همین جهت اقدامات‌مفیدی که‌ایشان درمدّت یك سال واندی اقامت شروع کرده وبرای آیندهٔ سپاه وسلاح ایران‌می‌توانست بنیان بسیار خوبی باشدچنانکه‌بایدنتیجهٔ ثابتی‌نداد وچون شروع آن براثرمصالح‌سیاسی یك‌دولت خارجی بود باوجود کمال‌عشق وعلاقهٔ عبّاس میرزا و میرزا بزرگ وفتحعلی شاه درآن‌زمینه همین که جریان‌این‌مصالح سیاسی تغییریافت معطّل وموقوف ماندوآرزوی بزرگان ایران درتهیّهٔ سپاه منظّمی که بتواند جلوی‌دشمن قوی‌پنجه‌ای مانند روسیّه مقاومت کند نقش‌برآب شد.همین‌قدر بود که‌فواید نظام‌واسلحهٔ جدید معلوم مردم ایران گردید ودرزیردست صاحب‌منصبان فرانسوی عدّه‌ای ازسران سپاهی ایران تربیت یافتند و توپخانه و افواجی درست شد که تا مدّتها اساس کار نظام و سلاح عبّاس میرزا بر روی آن مبتنی بود .

در موقعی که هیئت مأمورین فرانسوی در ایران بودند دولت انگلیس سرهرفردجونس را به سفارت فوق‌العاده به ایران فرستاد تا هم‌پای فرانسویان را که‌تا این‌اندازه‌اسباب وحشت‌انگلیس شده‌بودند ازایران‌به کلّی قطع کند وهم‌برای دفاع‌سرحدّات هندوستان‌ازطرف مغرب تدابیری‌بیندیشد ودر این زمینه‌ها با ایران معاهده‌ای ببندد . وزیرمختارمزبورباآوردن‌هدایای‌بسیار وصرف‌پولهای گزاف بالاخره موفّق‌شد که‌ریشهٔ فرانسویان را از ایران بکند ودرتاریخ ۲۵ محرّم

۱۲۲٤ معاهدهٔ اتّحادی با ایران ببندد . به موجب این معاهده دولت انگلیس تعهّد کرد که سالی ۲۰۰،۰۰۰ تومان نقداً به ایران بپردازد وعدّه‌ای صاحب منصب ونظامی دراختیاراین دولت بگذارد .

به‌موجب همین قرارداد سال بعد موقعی که سرجان ملکم به‌سفارت سوّم‌خود به‌ایران آمد همراه خویش ازهند یك عدّه صاحب‌منصب وخبرهٔ نظامی وجغرافیائی آورد که‌یك عدّه‌ازایشان بعدها به‌مقامات‌مهمّ‌مثل فرماندهی‌اردو وسفارت وغیره‌هارسیدند ،مشهورترین آن جماعت عبارتند از پوتین‌جر [۱] وکریستی [۲] ومکدنالدکنّر [۳] و مون‌تیث [٤] ولیندزی [٥] و ویلاك [٦] والیس [٧] وبریگس [٨] وگرانت [٩] و فاثرینگام [۱۰] .

این‌صاحب منصبان موقعی به‌ایران رسیدند که جنگ‌های بین ایران وروس‌هنوز دوام‌داشت وایران پس‌ازرفتن فرانسویان به‌وجود ایشان کمال‌احتیاج‌راحس می کرد .

پوتین‌جردربلوچستان‌سیاحت کرد.الس‌بعدهاوزیرمختارانگلیس شد . ماکدونالدکنر نیزهمین‌مقام‌را یافت‌واومؤلّف کتاب نفیسی‌است در مطالعات جغرافیائی راجع به ایران . من‌تیث مهندس بود و قریب بیست سال‌درسپاه ایران خدمت نمود سپس باپاسکیویچ درسال۱۸۲۸ درجنگ باعثمانی شرکت نمود. جنرال بریگس‌مترجم تاریخ فرشته است . کاپیتن گرانت وفاثرینگام را سرجان ملکم برای جمع آوری

۱- Pottinger ۲- Christie
۳- Macdonald-Kinneir ٤- Monteith
٥- Lindsay ٦- Willock ٧- Ellis
٨- Briggs ٩- Grant ۱۰- Fotheringham

اطّلاعات به‌بغداد و من تیث و ما کدونالد را به‌بصره فرستاد. در ماه‌مارس ۱۸۱۰ گرانت و فاثرینگام در لرستان از طرف یکدسته از لران به سر کردگی کلبعلی مورد تعرّض قرار گرفتند. گرانت کشته شد و فاثرینگام گرفتار گردید. لران به‌او تکلیف کردند که مسلمان شود چون نپذیرفت اورا نیز کشتند(Markham 374). گرانت و پوتین جر و کریستی و مون تیث و ما کدونالد کنر هر کدام کتابهائی راجع به ایران نوشته‌اند.

از میان این صاحب‌منصبان کریستی که درجهٔ یاوری داشت به‌تعلیم پیاده نظام ایران در آذربایجـان مشغول شد و لیندزی به اصلاح توپخانه، مخصوصاً لیندزی که از صاحب منصبان لشکر انگلیس در مدرس(هند) و درجهٔ او نایبی‌بود در تهیّهٔ توپخانهٔ آذربایجان رنج بسیار برد و نتایج عالی گرفت ودر این‌راه عبّاس میرزا هم کمال مساعدت را درحقّ او داشت و به او اختیارات تامّه داده بود که به‌هر نحو بخواهد سربازان زیردست خودرا تنبیه کند،فقط درباب تراشیدن ریش افراد نظامی‌عبّاس میرزا بارأی لیندزی‌موافقت نمی کرد.تا این که روزی‌در موقع آتش‌دادن توپها درحضورولیعهد ظرف‌باروطی دردست یکی از سربازان که‌ریشی دراز داشت آتش گرفت، شعلهٔ‌باروط‌ریش اورا از چانه کند و لیندزی که پی‌فرصت برای اثبات رأی خود می گشت آن سرباز ریش‌سوخته رابه‌همان حالت‌پیش عبّاس‌میرزا بردوپس‌از نشان دادن‌حال زاراو به‌نایب‌السّلطنه فرمان تراشیدن ریش سربازان رااز او گرفت.

پیاده‌نظام تحت‌تعلیم وفرمان یاور کریستی از صاحب منصبان

سپاه انگلیس در بمبئی قرار داده شد واو که نظامی بسیار بالیاقتی بوددر وجودافراد زیردست خویش همان روح سلحشوری را که خوداز آن بهرهٔ وافی داشت دمیدوسربازانی قابل ولایق تربیت کرد .

عبّاس میرزا که به سربازان تعلیم یافتهٔ خود علاقهٔ مخصوصی داشت و درراه بار آوردن ایشان چه خوداو چه فرانسویان زحمت بسیار کشیده بودند چنین تصور می کرد که چون بیشتراز یاور کریستی اوقات خویش را درنظام صرف کرده از او ماهرتر و چابکتر است . به این نظر یک روز به او پیشنهاد کرد که به یك جنگ خیالی بپردازند و هر کدام فرمانده عدهٔ خود باشند . در این جنگ خیالی سربازان تحت امر نایب السلطنه به شدت تمام برافراد تحت فرماندهی کریستی آغاز حمله کردند. کریستی فرمان حمله با سرنیزه داد و سپاهیان نایب السلطنه گریختند . زیردستان کریستی که شاید درست به جنبهٔ غیر جدی جنگ پی نبرده وازاین توفیق که نصیبشان شده بود بادی درآستین خود انداخته بودند افسوس کنان می گفتند چه خوب بود که باخود گلوله وفشنگ داشتیم.[1]

باوجود اتحادی که انگلیس با ایران بسته بود به علّت همدستی باروسیّه دراروپا و دشمنی مشترك ایشان در آن قطعه باحریفی پرزور مثل ناپلئون بناپارت دولت مزبوراز هر گونه مساعدتی نسبت به ایران درجنگ باروسیه دریغ نمی کرد و بااینکه ایران خیالی جز دفع روسیه و پس گرفتن گرجستان وولایات دیگر ازدست رفته نداشت انگلیس با تمام قوی سعی می کرد که به یك شکلی جنگ بین ایران و روسیه را به انجام برساندوروسیه رادراروپا وایران را درآسیا آلت اجرای مقاصد خود

۱- J. Morier, *Second Journey*, pp. 212-213.

قرار دهد. به‌همین‌علت وقتی که دولت ایران از سرجان ملکم خواست که باصاحب منصبان همراه‌خود درجنگ باروسیه‌شرکت کند به‌این بهانه که ازدولت خود اجازه ندارد ازاین‌عمل استنکاف ورزید، فقط کریستی و لیندزی رادراختیارنایب‌السلطنه باقی گذاشت وخودبه‌هند برگشت.

درسال ۱۲۲۶ موقعی که سفیر تازهٔ انگلیس سر گور اوزلی به ایران آمد او نیز همراه خود چند تن صاحب منصب نظامی و یك عده‌سرجوقهٔ پیاده‌نظام‌داشت. مشهورترین نظامیان‌همراه سر گوراوزلی یکی یاور دارسی [1] بود که بعد ها به مقام سرهنگی رسید دیگری یاور استن [2] که کمی‌پس ازرسیدن به‌ایران مرد.

سر گوراوزلی نیز پس از رسیدن به اردوی عباس میرزا نظر به صلحی که در اروپا بین انگلیس و روس برقرار شده بود به عنوان واسطه‌خودرابه‌میان انداخت‌ودرقدم اول به‌صاحب‌منصبان‌انگلیسی که دراردوی‌عباس‌میرزابودندامر کرد که‌درجنگ‌برضد روسیه‌مشارکت نکنند، لیکن پس‌ازاصرار زیاد عبّاس‌میرزا ومیرزابزرگ قائم‌مقام وزیرمختار مزبوراجازه‌داد که کریستی و لیندزی وسیزده‌تن‌سرجوقه درمیان لشکریان ایران به‌مقامهای اولی‌خود باقی‌بمانندو در جنگ اصلاندوز (شوال۱۲۲۷)شرکت کنند. کریستی در این‌جنگ‌به‌قتل رسیدولیندزی‌باسپاه‌منهزم‌عبّاس‌میرزابه‌تبریز آمد. جانشینی کریستی درفرماندهی پیاده نظام سپاه عباس میرزا بیاورهارت [3] صاحب منصب دیگر انگلیسی واگذار گردید.

براثر آمدن هیئت صاحب‌منصبان‌فرانسوی وانگلیسی‌وزحمات

۱- D'Arcy ۲- Major Stone ۳- Major Hort

ایشان در راه اصلاح نظام لشکری وساختن توپ و قورخانه و قلاع و استخراج معادن روح تازه‌ای در کالبد نیم‌مردهٔ سپاه ایران دمیده شد و اگر حماقت وغفلت بعضی ازسران سپاهی قدیم وعناد ایشان با هر وضع تازه ورقابتهای همسایگان ایران بایکدیگر نبود نهالی را که عبّاس‌ـ میرزا ومیرزا بزرگ قائم‌مقام به آن زحمت نشانده بودند بزودی مثمر ثمری نیکو می‌شد، لیکن بدبختانه طولی نکشید که به‌علل مذکور در فوق وشکستهای ایران ازروسیّه وتبدیل یافتن دائمی صاحب منصبان خارجی نظام جدید چنانکه بایداساسی محکم و پایدار پیدا نکرد و با اینکه هـرچند صباح اصلاح آن به‌وضع اروپا ازنو مورد توجه اولیای امور می‌شد بازکاری چندان ازپیش نمی‌رفت واوضاع ناگوار سابق تجدید می‌شد .

با اینکه مکرر گفته‌ایم بازهم تکرار می کنیم که کانـون ایـن اصلاحات جدیده به جهاتی که سابقاً هم گوشزد نموده‌ایم آذربایجان و محرك عمدهٔ این نهضت وجود عباس‌میرزا ومیرزا بزرگ قائم‌مقام بوده و شاید دراین مرحله قدرقائم‌مقام هنوز بربسیاری مجهول مانده باشد . این مردکاری کافی که از فضل و هوش بهـره‌ای وافی داشت و مردی درستـکار ومتّقی ودیندار بود بیش از هـر کس دراصـلاح احـوال سپاه آذربایجان واقتباس وسایل تمدن جدید می کوشید و چون از خوشبختی عبّاس‌میرزا هم به‌سخنان او به ارادت تمام گوش می‌داد وازاو احترام می کرد کارها پیشرفتی به‌سزا داشت . میرزا بزرگ قائم مقام نخستین کسی است که برای آموختن زبانهای خارجه وعلوم و صنایع اروپائی واستخراج معادن و یاد گرفتن هنرهای نظامی محصل به انگلیس و روسیّه روانه نمود وبه آوردن کارخانه واستخراج فلزات در آذربایجان و

ترجمهٔ کتب اقدام کرده واز صاحب‌منصبان و خبرگـان فنّی خارجی منتهای فایده را به خیر وصلاح ایران برداشته و برای نظام جدید اصطلاحات‌تازه وضع‌نموده، کلمات‌نظام (برای‌سپاه‌منظم‌بطرزاروپائی) و سرباز (پیاده) وجانباز و سرجوقه و نایب وسلطان و یاور و سرتیپ و امیرپنجه وامیرتومان وغیرها که‌تااین‌اواخرمعمول‌بود همه ازاوست. موریه در سفرنامهٔ اول خود از میرزا بزرگ قائم مقام با این عبارات سخن می گوید :

«میرزا بزرگ وزیرعباس‌میرزابه‌نظرمن‌بزرگترین‌مردی‌است که من درایران دیده‌ام. وقتی‌من‌ازجانب‌وزیرمختاربرای اوهدیه‌ای بردم، به‌من گفت که‌آنرابه‌نام‌خودم‌تقدیم‌ولیعهد کنم- زیرا که‌دراین مملکت عادت براین‌جاری‌است که‌دست خالی به‌دیدن بزرگان‌نروند. من‌دراین‌باب اصرار کردم زیرا که‌من‌درقدم‌اول به‌هیچوجه احتیاجی به چنین دیدن‌درخودحس‌نمی کردم ودراین‌ایالت‌مسافری‌بیش‌نبودم و بادستگاه ولیعهد سروکاری نداشتم. من این گذشت میرزا بزرگ را به‌آن علت که‌نظایرآن درمیان هموطنـان او کم‌است مخصوصاً ذکر می کنم. وزیرمذکوراز‌اصلاحاتی که‌عباس‌میرزا درآذربایجان وارد کرده بسیارصحبت داشت ولی هیچوقت از رأی یاشرکت‌خود دراین راه بااینکـه بسیاری ازآنها از اوست سخنی‌نمی گفت، بلکه پیوسته همه‌را به کفایت وکاردانی عباس‌میرزا منسوب می‌داشت. گفت که در عرض یك سال توپخانهٔ‌خودرا به کمالی رسانده‌اند که باتوپخانهٔ‌دشمن یعنی‌روسها برابری می کند. پیاده نظام کنونی درفن استعمال اسلحه کامل شده‌اند وبه‌اقرار روسها سربازان ایرانی به‌حدی رسیده‌اند کـه

حریف ایشانند. سپس از زحماتی که برای تحصیل تدابیر نظامی و اصول قلعه سازی که از کتب فرانسوی و روسی جمع آوری و بتوسط نایب السلطنه ترجمه شده است سخن راند. میرزا بزرگ می گفت که نایب‌السلطنه تنها کسی است در ایران که از قوانین و نقشه های آلات جنگی اروپائیان مجموعهٔ کاملی را مالك است. می گفت که به تازگی در آذربایجان معادنی از آهن و مس بدست آورده و با تدابیری که ممکن می‌شده است آنها را بکار انداخته‌اند، ولی به‌علت نداشتن خبرگان مخصوص و عملجات معدن استخراج آنها دچار زحمت شده و چنانکه انتظار می‌رفت از آنها حاصلی برداشته نمی‌شود و دخل وخرج نمی کند. بنا به‌اظهار میرزا بزرگ حالیه توپهائی که در تبریز ساخته می‌شود به‌مراتب از توپهای اصفهان بهتر است ودراینجا به اختراع یك نوع توپخانهٔ سبکی توفیق یافته‌اند که میتوان آنها را بااستر حمل کرد وبا سواره‌نظام به‌کوهستان برد.

وقتی که من به او پیشنهاد کردم که ازانگلیس کتاب یاهرچیز دیگری که مفید شود و دررفع نقائص منظورهای ایشان کمکی باشد بخواهم، میرزا بزرگ گفت که هیچ چیز از این بالاتر موجب خشنودی نایب‌السلطنه‌واو نخواهدبود. لیکن یك چیز هست که انگلیس از آموختن آن به‌مامضایقه‌دارد، چنانکه نسبت به‌سایرین‌هم مضایقه کرده و آن فنّ کشتی‌سازی‌است. به‌او اطمینان دادم که‌انگلیس نه‌تنها از آموختن فنّ کشتی سازی به‌ایرانیان مضایقه نخواهدورزید بلکه استادان این کارراهم به‌ایران‌خواهدفرستاد، چنانکه به‌روسیه وعثمانی‌هم فرستاده است. گفت ممکن است که این‌جمله درست باشد اما بهرحال‌انگلیس

دربحریه‌فنونی مخصوص دارد که اسرار آنرا ازسایرملل‌مخفی‌داشته‌و اگر چنین نیست چگونه است که هیچ کس‌نمی‌تواند بر آن‌دولت در جنگک‌بحری‌غالب آید. درجواب گفتم که‌تفوق‌انگلیس تنهادر کشتیهای آن‌نیست، بلکه ازلطف خدا این تفوق‌را انگلیس مدیون کسانی است که بر آن کشتیها سوارند چنانکه درساختن کشتی‌ما اگر ازفرانسه عقب‌تر نباشیم با آن‌دولت برابریم، بااین‌حال بر آن برتری‌داریم درصورتی که یك قسمت از کشتیهای ما ازجمله غنایمی‌است که درجنگک به‌ـ چنگک‌آورده‌ایم. بااین‌حال میرزابزرگک‌قانع نشد وعقیدهٔ‌او‌همچنان بر آن بود که سرّی درکار ساختن کشتیها هست که همان مایهٔ تفوق ماست. دردیدنی که برای‌تحصیل اجازهٔ عزیمت‌به‌ملاقات اورفتم ازمن خواست که چون‌نایب‌السلطنه بسیار مایل است که اطلاعاتی ازتاریخ انگلستان داشته باشددرمراجعت‌چند کتاب‌راجع به‌این‌موضوع برای اوبیاورم وتقاضا داشت که چند کتاب‌هم درتاریخ‌فرانسه وروسیه‌جهت او فراهم کنم تاباآنهائی کـه تاکنون تحصیل نموده‌مقایسه کند. چه می‌گفت کـه انگلیسها چنین مشهوراست که همیشه راست می‌گویند ولی‌فرانسویهاوروسهازیادبه‌این‌امرپایبندنیستند. نایب‌السلطنه ازآنچه که‌تاکنون دراین بابهاخوانده‌چندان استرضای خاطر حاصل‌نکرده، به‌همین‌جهت‌می‌خواهداین‌جمله‌رابانوشته‌هائی که‌بقلم‌یك‌نفرانگلیسی نگارش یافته باشد تأیید نماید[۱] .»

درصحبت ازمیرزا بزرگک همین موریه می‌گوید که وقتی‌در‌ـ حضوراو باوزیرمختارانگلیس‌درباب گرجستان واینکه تملك‌آن‌برای

۱- J. Morier, *Second Journey*, pp. 282-284.

ایران مستلزم چه فایده ایست گفتگو می کردیم میرزا بزرگ ریش خودرا دردست گرفت و گفت که این ریش هیچ مورد استعمال ندارد و مفید هیچ فایده‌ای هم نیست ولی باز از محاسن است[۱] .

اگرچه میرزا بزرگ در تبریز اسماً قائم‌مقام میرزا شفیع صدر اعظم بود ولی به‌علت آنکه تبریز در این ایام مرکز حقیقی سیاست ایران به‌شمار می‌رفت زحمت بسیاری از مسائل سیاسی و نظامی این ایام ایران بگردن او بود و آن مرد جلیل در طی جنگهای اول روس و ایران و آمدن هیئت های نظامی فرانسه و انگلیس به آذربایجان دچار مشکلات بسیار شد، چنانکه پس از مرخصی گرفتن گاردان از فتحعلی شاه و عزیمت او و همراهانش به مراجعت میرزا بزرگ در تبریز سعی بسیار بکار برد که اقلاً دو تن از همراهان گاردان برای اصلاح توپخانهٔ آذربایجان در ایران بمانند. ولی گاردن استنکاف نمود. همچنین در نگاهداشتن کلیهٔ فرانسویان که به‌علت آمدن سر هرفرد جونس و اصحاب او در خشم و عازم مراجعت بودند اصرار زیاد کرد و در مقابل تحکمات و تقاضاهای بیجای ایشان جوابهای بسیار عاقلانه داد، چنانکه وقتی در ملاقات با نمایندگان فرانسه که آمدن فرستادگان انگلیسی را به ایران معارض باماندن خود می‌شمردند گفت: «انگلیسها را دولت ایران مثل یك قطعه سیر زیر سرپوش درطهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویان نشود. اگرهم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهش دولت ایران این است که فرانسویان این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند. هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را درحلقوم فرانسویان به‌عنف فرو

۱- J. Morier, *Journey etc*, p. 217

کند ایشان حق هر گونه مخالفت شدید را خواهند داشت.»

موقعی دیگر به گاردان که اصراری به بیرون کردن انگلیسها از ایران داشت گفت: «اگر دولت ایران انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور به جنگ با ایشان شود آیا امپراطور فرانسه حاضر به کمك با ایران هست یا نه؟ آیا ناپلئون می‌تواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس دولت روسیه را به حال بیطرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند بیاری ایران قیام نماید؟» [1] البته جواب گاردن جوابی هوائی بود و مانند وعده های ناپلئون اساس متینی نداشت.

در اصلاح امر نظام و وارد کردن اصلاحات جدیده عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام علاوه بر مشکلات فنّی و موانع سیاسی خارجی در داخله نیز با محظورات بزرگی دست بگریبان بودند، اهمّ آنها مخالفت دشمنان شخص ولیعهد و وزیر او با این قبیل کارها بود، مخصوصاً از یك طرف محمّد علی میرزا دولتشاه برادر بزرگتر عبّاس میرزا که با او صفائی نداشت بهر گونه تحریکی تشبّث می‌جست و از طرفی دیگر معارضین میرزا بزرگ در دربار فتحعلیشاه از بدگوئی و کارشکنی دقیقه‌ای آرام نمی‌نشستند.

عبّاس میرزا به‌عنوان شکایت از محمّدعلی میرزا به‌سر گوراوزلی گفته بود که او برای اینکه عبّاس میرزا و نظام جدید او را در انظار ایرانیان منفور نماید می کوشید که قبول آداب و لباس کفّار را در چشم مردم مخالف با دین اسلام جلوه دهد و می گفت که اسلام را امروز هم می‌توان با همان اصول و اسلحه‌ای که در عهد حضرت رسول

۱- یادداشتهای ژنرال تره‌زل صفحات ۸۵ و ۸۷ ترجمهٔ نگارنده این سطور.

معمول بوده دفاع کرد. برای ردّ این ادّعا عبّاس‌میرزا باستشهاد به‌یکی از آیات قرآنی توسّل جسته و آنرا که مشعر برلزوم اصلاح وسایل دفاع از دین‌است پس از گرفتن صحّهٔ علما در سراسر ایران منتشر ساخته‌است.[۱]

درباب‌نظام‌جدید ومجاهدات عبّاس‌میرزا در این‌راه عبدالرّزاق بیك دنبلی مؤلّف مآثر سلطانیّه چنین می‌نویسد :

«حضرت‌نایب‌السّلطنه‌قاعدهٔ‌قدیمه‌راضمیمهٔ‌اهل‌ارادت‌ضمیمهٔ‌ایران ساخت وبه‌دربار کیوان‌مدارپادشاهی‌عرضه داشت کرده‌برحسب‌اشارت شاهنشاهی‌احکام‌رفیعه‌به‌حکّام‌ولایات آذربایجان وپس‌ازچندی‌به‌سایر ممالك محروسه دراجرای نظام‌جدید صادر گردید و در آذربایجان جوانان دلاور شایسته برگزیدند و مواجب وجیره و ملبوس و سایر تدارکات‌ازسرکار تسلیم‌فرمودند ومعلّمان‌قاعده‌دان ازفرانسه‌وانگلیس تعیین و درتعلیم اعمال حرب وپیکار به‌ایشان برگماشتند و در رکاب منصور درمدّت‌دوسال‌دوازده‌هزار سرباز قدَرانداز درنظرمبارك‌جلوهٔ استحسان پذیرفت و بعلاوه چابکی و تیراندازی ونشانه زنی وقاعدهٔ خصم افگنی وسربازی که‌پی‌درپی تفنگ‌راپر کرده‌وخالی‌می کردندو دود را ازهم‌نمی گسستنددرپیادگی‌مشق‌را به‌جائی‌رسانیدند که اگر به سمتی مأمورمی‌شدند بی‌بهانهٔ خستگی به‌دشمن می‌آویختند وظفر می‌یافتند، چنانکه‌چندین‌دفعه درسفر بلباس و اکراد و جای دیگر اتفاق افتادودرهنگام‌مشق و تیراندازی‌وآتش‌افشانی وقاعده‌شناسی و نظام‌گاهی به‌نفس نفیس به‌عرصهٔ تعلیم ایشان توجّه فرموده خود نیز

۱ـ J. Morier, *Second Journey*, p. 213

مشق می فرمودند و صفوف ایشان را بآیین و زیبی که باید ترتیب می‌دادند و اطوار هر کدام که به‌قاعدهٔ نظام در نظر جلوه گر می‌شد به‌نوازش وانعام سرافرازی‌می‌یافت‌ودرآن‌اوان‌مساوی شش‌هزار قبضه تفنگ که گلولهٔ ایشان همه از یك‌قالب و تمامت به‌یك‌ساخت واندام بود ازممالك انگلیس رسید و مقرّر فرمودند که استادان تفنگ‌ساز ایران درجبّه‌خانهٔ‌سرکاربنای ساختن تفنگ به‌همان‌ساخت و ترکیب نمایند و در اندك وقتی مساوی بیست هزار قبضه تفنگ قضاآهنگ آذرفشان به‌سعی استادان ایران موجود گردید و از آن زمان تاحال مشغول کارندو سوای جنس تفنگ تفنگهای جوهردار به‌طرز حسن جزایری وموسی وطرح قَرِم ونمونهٔ‌سایرکارخانه‌های‌روم که ازهفتصد قدم وهزارقدم نشانه می‌زنند برای‌چاکران سرکار و غلام تفنگچیان جرّار می‌سازند و تکلّف وتصنّع آنها که از تفنگهای جوهردار روم نیست وسایراسباب ایشان‌نیز بدین نهج صورت‌اتمام‌می‌یابد وباروط‌خانه‌به وضع باروط‌خانهٔ فرنگ ساخته وپرداخته گردید که روزی قریب به‌سه‌خروارباروط درآنجا به‌عمل‌می‌آید وبه‌این‌تصنّعات‌قناعت نفرموده استادان ازایران به‌انگلیس فرستادند ومبالغی‌خطیرهرساله دروجه مواجب آن جماعت تعیین وبعداز چهار و پنج‌سال مراجعت کردند. اکنون‌درایران‌چخماق وتفنگ وسایراسباب وآلات‌جنگ که از دستگاه استادان ایرانی‌به عمل می‌آید تکلّف و پرکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است. حضرت نایب‌السّلطنه توپچیان‌چابك‌دست دوزخ شراراز‌انگلیس‌وفرانسه‌چون‌مسترلنزی(همان‌لیندزی) و غیر اوتعیین ومقرّر فرمود وجوانان تنومند دلیر با غیرت قاعده دان

توپچی گرفتند وبنای مشق کردن نهادند و کورهٔ توپ ریزی وچرخ سوراخ کردن توپ به‌وضع فرنگ‌ساخته گردید وازاوّل تا کنون قریب صدقبضه توپ‌صخره کوب جهان‌آشوب از کوره بیرون آمده‌و به‌سعی استادان ایرانی صورت اتمام یافته است . توپها را به عرّاده ها سوار کرده‌اند ، توپی‌را که نادرشاه به‌آن اقتدار برسردرهٔ خوارو ورامین برای جنگ افغان بی تمکین با صدنفر می‌برد و بابیست وسی‌نفر پر کرده خالی‌می‌نمودند الحال باپنج وشش نفر توپچی و چهارسر اسب کوه‌پیکر پیل‌تن‌درمیدان‌دشمن می گردد وبه‌هرطرف که‌می‌خواهند می گردانند.توپچیان به‌جدّوجهدتمام‌مشق‌توپ‌اندازی کرده‌ازچابك‌ دستی ومهارت دریك دقیقه هفت‌بار توپ‌راپر کرده خالی می نمایندو آناً فآناً دودبه‌دود متصل کرده خرمن‌خرمن آتش برهوامی‌افشانندو سوای توپچی باشی ونایب وخدمهٔ اسبان توپخانه قریب‌هزارنفرعملهٔ توپخانه می‌باشد که درکارتوپخانه از سرکار شوکت مدار مواجب و علوفه دارند، بغیراز اسبان توپخانه که آنهارا نیز به قیمت خطیر خریداری می‌فرمایند ودرهمان عرّاده‌های گردون شکوه‌می‌اندازند. هریك ازاینها که مذکور گردید به‌آسانی‌میسّر نمیشود. بلکه‌خزاین باید برباددادتااین‌کارهای شگرف‌صورت اتمام واختتام گیرد.اکنون در تمامت ایران بلکه درديار فرنگستان اهتمامی چنین‌وتدارکی با قاعده وآیین بدین سان‌دست نمی‌دهد. در سنهٔ هزارودویست وسی‌و دوکه یرملوف [۱] سردار گرجستان از دولت روس برای انجام صلح میان دولت ایران وروس باهدایا وتحف‌بدرگاه جهان‌پناه آمده بود

Yermoloff - ۱

در تبریز درخدمت نایب السّلطنه برسر توپخانه به ملاحظه و تماشا شرف اندوز بود توپچیان چابك‌دست آتش‌فشان مشق توپ‌می کردند، سردارمزبورملاحظه کرده خود اذعان و اقرارنمود و عرض کرد که در فرنگستان توپچیان ایشان‌را توپ‌اندازی باین قاعده و چابکی و جلددستی میسّرنیست و عرض کرد که آداب دانی وچابکی‌وجوانی ایشان‌به‌مراتب برفرنگیان ترجیح‌داردودر کاربنای‌نظام جدیدسلطان سلیم پادشاه روم سعیها کردباآن‌عدّت وشوکت و کثرت بی‌نهایت که ممالك روم‌رامیسّر است‌امااین‌قاعده‌راجاری‌وبردوام نتوانست‌نمود. اجاق ینکچری بروی‌شوریده حضرتش‌را از سلطنت معزول و سلطان مصطفی فرزند سلطان‌عبدالحمیدخان را به‌سلطنت برداشتند وحاجی ابراهیم نامی‌راکه مؤسّس اساس‌جدید شده‌بود باجمعی ازرجال‌دولت گرفته مقتول ساختندوحضرت‌نایب‌السّلطنةالعلّیه به‌توفیق‌الهی وتأیید پادشاهی وغایت اهتمام درکار و جدّوجهد در کارزار مؤسس اساس قاعدهٔ نظام جدید آوردند با سواروپیاده وسرباز وتوپچیان‌آذرفشان به‌جنگ‌روسیه‌پرداختندوآن‌جماعت‌را درچندین‌جاشکستهای‌فاحش داده رایت‌استیلا واستعلادرجهان‌افراختند. کارچنین‌بودتا به‌خواهش پادشاه روس درمیان دودولت کار به صلح انجامید. جمعی ازامیرـ زادگان این دیار که بفطانت و کیاست معروف بودند به تعلیم علم هندسه بقاعدهٔ فرنگ بعلاوهٔ علم هندسهٔ ایران بازداشتند و آن جماعت دراندك وقتی نزد موسی لامی [۱] فرانسه که مهندسی زیرك و فیلسوفی صاحب‌مدرك بودمهارتی کامل‌حاصل نمودند ودرعلم‌هندسه‌و

۱ - Monsieur Lamy

دانستن آداب مساحت و شناختن مکامن طعن وضرب و ترتیب مقام اردو وضابطهٔ گستردن خیام به‌نظام وساختن قلعه‌ها به‌طرز واسلوب فرنگ‌صاحب‌فنّ‌شدند وچندنفر عالم به‌لغت فرانسه و نوشتن‌وخواندن خطوط ومراسلات فرانسه گردید.»

بعد از کشته‌شدن یاور کریستی‌درجنگ‌اصلاندوز جانشینی‌او در ادارهٔ پیاده نظام آذربایجان چنانکه گفتیم به‌یاورهارت انگلیسی رسید و توپخانه هم‌همچنان تحت فرماندهی وتعلیم‌لیندزی همشهری او بود. این‌دو صاحب منصب در ایران هردو به‌مقاماتی عالی ارتقاء یافتند. لیندزی که قدّی بالنّسبه طویل داشت (شش پا وهشت اینچ انگلیسی) ومردم ایران اورا به رستم‌ماننده‌می کردند به‌علّت خدماتی که در ایران کرده بود دولت انگلیس اورا به‌مقام بارونت [1] ارتقاء دادو به‌لقب سرهنری‌بثون [2] ملقّب ومفتخر ساخت واو که‌تا اوایل‌عهد امیرکبیر در حیات بود وسه بار به‌ایران‌آمد در جلوس محمّدشاه و وقایع بعد مصدر خدماتی شد که ما به‌شمّه‌ای ازآنها بعدها اشاره خواهیم کرد. یاورهارت پس از کریستی پیاده نظام آذربایجان را تحت تعلیم خود گرفت و آنرا به‌حدّ کمال رساند و او تا اوایل سال ۱۲۴۶ که به‌مرض‌وبادر تبریزفوت کرد [3] درهمین‌مقام باقی بودوشاه‌و ولیعهد اورا مورد اعتماد کلّی خودمی‌دانستند و زیردستانش نیز در او به‌نظر اطاعت صرف و احترام تمام می‌دیدند.

---

۱ - Baronet
۲ - Sir Henry Bethune

۳ - جان مکدنالدکنز از صاحب منصبانی که سابقاً با سرجان ملکم از هند به‌ایران‌آمده و در ۱۲۴۱ ازطرف حکومت هندوستان به‌وزارت مختار فوق العاده در ایران معین شده‌بود درهمین روز در تبریز مرد.

چون‌هارت دربیرون شهر تبریز مرده بود ومی خواستند که نعش او را برای دفن در کلیسای‌ارامنه به‌داخل شهر بیاورند و مردم داخل کردن نعش‌را از دروازه شوم‌می‌شمردند جسد اورا در حالیکه لباس نظامی در برداشت در تخت روانی‌مثل اینکه زنده‌باشد نشاندند وبه‌این حال آنرا برای تدفین به‌کلیسای ارامنه بردند.[۱]

بعد از ختم دورهٔ اوّل جنگهای ایران و روس‌و عقد معاهدهٔ گلستان (۲۹ شوّال۱۲۲۸) عبّاس میرزا آن‌حرارتی‌را که درطیّ این جنگها برای اصلاح نظام لشکری ایران‌به‌خرج می‌داد به تدریج از دست داد، حتّی‌نسبت‌به‌صاحب‌منصبان انگلیسی‌هم که درسپاه اوبودند سوءظنّ پیدا کرد. به‌همین‌جهت ازطرف وزیرمختارانگلیس به کلّیهٔ ایشان امر شدکه از ایران خارج شوند. فقط چند تن معدود ازآن جماعت ماندند، مثل یاور هارت سابق الذّکر و دارسی که به معیّت سرگور اوزلی به‌ایران‌آمده ودرخدمت‌نایب‌السّلطنه رتبهٔ سرهنگی یافته و امتیاز استخراج معادن آهن قراجه داغ را تحصیل کرده بود.

بعد ازخارج شدن صاحب منصبان‌انگلیسی از خدمت عبّاس‌ـ میرزا این‌شاهزاده و وزیر او میرزا بزرگ ابتدا تصمیم گرفتند که بار دیگر ازفرانسه صاحب منصبانی جهت‌تعلیم سپاه وادارهٔ قورخانهٔ ایران‌استخدام کنند، لیکن‌این‌خیال‌دنبال‌نشد ونایب‌السّلطنه ومیرزا بزرگ‌به‌شرحی که درعنوان فرستادن محصلین ایران بانگلستان‌و احوال میرزا صالح شیرازی بعدها به‌تفصیل بحث خواهیم کرد پنج

۱- Curzon.- *Persia*, vol .I' p.578

تن از ایرانیان مقیم آذربایجان را درسال ۱۲۳۰ به‌همراهی همین کلنل دارسی روانهٔ انگلیس نمودند تا در آنجا به‌تحصیل علم و فنون جدیده و اصول نظام و توپخانه و اسلحه‌سازی جدید مشغول شوند، با این‌حال بعضی از صاحب منصبان فرانسوی برای تعلیم کردان حوزهٔ حکومتی محمّدعلی میرزا دولتشاه به کرمانشاه آمدند که مشهورترین ایشان کور [۱] و دهو [۲] وازهمه معروفتر سرهنگ دروویل [۳] است که موفق شد که یك فوج سوار نیزه‌دار تربیت کند. لیکن عملیّات این جماعت هم اثر ثابتی نداد و کارمهمّی از پیش ایشان نرفت. پس از حرکت دروویل از ایران فرماندهی این فوج به‌هنری‌ویلك از صاحب‌منصبان سابق الذّکر انگلیسی رسید. اکثر صاحب منصبان فرانسوی که در اردوی محمّدعلی‌میرزا بودند پس از فوت او به‌پنجاب به‌خدمت رنجیت سنگ راجهٔ آنجا رفتند.

از این تاریخ تاشروع دورهٔ دوم جنگهای ایران وروس یعنی تا ۱۲٤۱ دیگر هیچ گونه اقدام جدّی برای اصلاح و تعلیم سپاه ایران نشد حتّی بواسطهٔ رها کردن دنبالهٔ اقدامات حسنه‌ای که سابقاً در این مرحله شده‌بود قشون این کشور به‌حال بی‌انضباطی و انحطاط و پستی افتاد و آثار آن درطیّ همین‌دوره جنگها که به‌شکست قطعی ایران و عقد معاهدهٔ ترکمانچای (٥ شعبان ۱۲٤۳) منتهی گردید به خوبی ظاهرشد و با اینکه هنوزچند تنی از صاحب‌منصبان خارجی درسپاه آذربایجان مانده‌بودند دیگرهیچ کدام آن حرارت و صفای خدمتی

---

۱ - Court ۲ - Devaux

۳ - Colonel Drouville

که از امثال‌وردیه ولامی درعهد گاردان یا از کریستی‌ولیندزی در دورهٔ اول ورود انگلیسها به‌خدمت‌نایب‌السّلطنه ظاهر شده بود دیده نمی‌شد .

بعد ازفوت هارت (اوایل ۱۲۴۶) صاحب منصبان خارجی که در سپاه عبّاس میرزا مانده‌بودندعبارت بودند از شی [۱] و برجس [۲] و لیتل جان [۳] و کریستیان [۴] و بروسکی [۵] لهستانی وهشت سرجوخه. بعضی از این‌صاحب منصبان مثل شی و جیبنس [۶] سرجوقه در اردو-کشیهای نایب‌السّلطنه در ایران شرقی‌شرکت داشتند. [۷]

فتوحاتی که دریزد و کرمان‌وخراسان‌نصیب عبّاس‌میرزاشد که در این عملیّات خود فرماندهی اردو را داشت مردم ایران را بار دیگر به‌قدرت نظامی‌خود مغرور ساخت وچنین در ذهنشان فرورفت که‌بی‌مدد صاحب منصبان ومعلّمین اروپائی نیزمیتوان بردشمن‌غالب آمدوجنگ‌را به‌ظفرمنتهی‌نمود. به‌همین‌علت بی اعتنائی ایشان‌نسبت به اصول نظام جدید و لزوم استفاده ازکارآگاهان اروپائی بیش از پیش‌شد .

یك دسته از سپاهیانی که دراردوی عباس‌میرزاازتاریخ۱۲۴۲ وارد شده‌بودند جمعی بودند از فراریان قشون روسیّه که در حملهٔ سپاه ایران‌به‌قلعهٔ‌شوشی دراین‌سال به اردوی عبّاس میرزا پیوسته و قبول اسلام کرده‌بودند . عبّاس‌میرزا از این‌فراریان و اسرای دیگر روسی فوجی تشکیل داده بود به‌نام «بهادران» و فرماندهی ایشان با

۱ - Shee ۲ - Burgess ۳ - Littlejohn
۴ - Christian ۵ - Borowski
۶ - Gibbons ۷ - Curzon, *Persia*, vol I , p. 582

سرهنگ سامسون خان بود که دختر والی سابق گرجستان را در ازدواج داشت و او هم ازسپاه روس روی گردانده و به‌اردوی ایران پیوسته بود . نام این‌سامسون خان‌را در بعضی از کتب عهد قاجاریّه سمسام‌خان‌بادو سین نوشته اند . این‌عدّه که‌مواجبی قابل می گرفتند در جنگها به‌خوبی ازعهدهٔ وظایف محوّله برمی آمدندوبه‌همین‌حال بودند تا آنکه‌درعهد صدارت حاجی میرزا آقاسی براثرفشار روسها فوج بهادران منحلّ گردید و غالب افراد آن هم به عنوان مهاجر به‌روسیّه‌تحویل داده‌شدند .

در اواخر دورهٔ فتحعلیشاه حکومت هندوستان برای تقویت سپاه ایران مقدار زیادی اسلحه ولوازم‌دیگر درطیّ سالهای ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ به‌این کشور فرستاد ودربهارسال ۱۲۵۰قریب به‌شش‌ماه‌قبل از فوت فتحعلیشاه‌هیئت بالنّسبه‌مفصّلی‌ازصاحب‌منصبان‌نظامی‌وسرجوقه‌های انگلیسی با اسلحهٔفراوان از هندوستان به‌ایران آمدند.مشاهیر این جمع‌عبارت بودند از جستین شیل [1] و هنری راولین سن [2] که بعدهاهردو به‌مقام‌سفارت‌انگلیس درطهران‌رسیدند وهنری‌راولین‌سن همان کسی‌است که به خواندن کتیبه‌های میخی بیستون توفیق‌یافته، سرهنگ‌فرنت [3] که در ایام‌مرگ محمّدشاه وجلوس‌ناصرالدّین شاه کاردار سفارت‌انگلیس‌درطهران بوده‌وسرهنگ‌پاسمور [4] وسرهنگ استودارت [5] وسرهنگ دارسی‌تود [6] یعنی‌همان کسی که در ۱۲۳۰از طرف عبّاس میرزا محصّلین ایرانی را به لندن برد و لیندزی‌فرمانده

۱ – Sir Justin Sheil
۲ – Sir Henry Rawlinson
۳ – Colonel arrant
۴ – Colonel Passmore
۵ – Col. Stoddart
۶ – Col. D 'Arcy Todd

سابق توپخانهٔ عبّاس میرزا که در این تاریخ به‌سرهنری‌بثون ملقّب شده‌بود وغیره. از این جماعت شیل که درجهٔ سرهنگی یافت به‌تشکیل فوجی از ایل شقاقی مأمور آذربایجان شد و سرهنگ پاسمور به‌مازندران رفت و سرهنری راولینسن برای تهیهٔ افواجی از میان دو ایل کلهر و گوران به کرمانشاه مأموریت یافت و دو سال بعد به مدد سپاهیانی که خود تربیت کرده‌بود به‌معیّت بهمن‌میرزا والی کرمانشاهان به سرکوبی یاغیان لرستان و خوزستان روانه‌شد و از این راه خود را به شوشتر رساند. توپخانه درعهدهٔ سرهنگ دارسی گذاشته شد و فرماندهی کلّ سپاه را سرهنری بثون قبول کرد و همو بود که محمّد شاه را باوجود مدّعیان سلطنت و قیام علیشاه ظلّ السّلطان به سهولت به طهران رساند و به دستیاری منوچهرخان معتمدالدّولهٔ گرجی حسینعلی میرزای فرمانفرما را درفارس مغلوب و اسیر نمود. دولت انگلیس هم‌برای کمك‌به‌قشون ایران،دوهزارقبضه‌تفنگ و ۵۰۰،۰۰۰ چخماق دادو یکی‌ازصاحب‌منصبان‌خودرا که‌درجهٔ‌نایبی‌و ویلبراهام [1] نام داشت با هشت‌سرجوخه برای‌تعلیم فنون‌نظامی به سربازان ایرانی به این مملکت فرستاد.

اگرچه این هیئت مدت دوسال در ایران بکار تعلیم‌نظامیان‌و تهیهٔ اسلحه مشغول بودند لیکن به علّت دشمنی علنی که همیشه‌بین ایشان و سران سپاهی‌ایران ورؤسای ایلات‌بروزمیکردوعدم‌قدرت‌و میلی که از جانب محمّد شاه و حاجی میرزا آقاسی در حمایت از صاحب منصبان مزبور ظاهر بود نگذاشت که کاری حسابی از پیش

۱ - Lieutenant Wilbraham

ایشان برود و امری که بیش از هر چیز شکست کار صاحب منصبان انگلیسی‌را موجب‌شد نظریات سیاسی ایشان‌بود. به‌این‌معنی که جدّو جهد دولت انگلیس و حکومت هندوستان در اصلاح نظام لشکری ایران و تهیهٔ سپاهیانی قوی در این سرزمین بیش از همه برای آن بود که در مقابل اقدامات آیندهٔ دولت روسیّه که‌به‌تسخیر هرات و رسیدن به هندوستان نظر کلّی‌داشت سدّومانعی ایجادنماید. امّاچون نفوذ دولت روسیّه در این‌ایّام در دربار طهران بسیارزیاد بودومحمّد شاه و وزیر اوحاجی میرزآقاسی آلت‌اجرای‌مقاصد آن‌دولت‌محسوب می شدند و در خود جرأت و جسارت مخالفت با اوامر وزیرمختار روس‌را نداشتند انگلیسها طرف بی‌مهری و بی اعتنائی بودند وشاه و مردم علناً از ایشان بد می گفتند وهیچ علاقه‌ای به‌ماندن آن طایفه ظاهر نمی‌ساختند ، بخصوص که اکثر این‌صاحب منصبان در حقیقت مأمورین‌سیاسی‌دولت انگلیس‌وحکومت هندوستان بودند و منحصراً به نفع کشور خودکارمی کردند و اگرمصلحت اقتضا می کرد ازپشت پا زدن به‌منافع ومصالح ایران هیچ مضایقه‌نداشتند. چنانکه دراوایل سال ۱۲۵۳ موقعی که محمّدشاه برای سرکوبی سرکشان افغانی‌عازم تسخیرهرات گردید این کیفیّت به‌خوبی آشکار شد وبا اینکه دولت انگلیس با ایران معاهده کرده بود که در اختلافات بین ایران و افغان‌مداخله‌نکنند جدّاً با لشکرکشی محمّدشاه‌به‌هرات‌مخالفت‌نمودو به تقویت امرای یاغی افغان وبرانگیختن‌ایشان‌برضدّایران‌پرداخت‌و براثر این اختلاف نظر شدیدی که بین دودولت‌درموضوع‌هرات بروز کرد به‌دستور وزیرمختارانگلیس جمیع صاحب‌منصبان‌وسرجوقگان

انگلیسی که در اردوی محمّدشاه بودند در اواخرسال ۱۲۵٤ ایران را ترك گفتند. غیر از صاحب منصبان انگلیسی از خارجیان کسان دیگری که در اردوی محمّد شاه بودند یکی بروسکی شاهزادهٔ لهستانی بود که سابقاً ذکر او گذشت. دیگری سامسون خان‌روسی. بروسکی در طیّ محاصرهٔ هرات بقتل رسید و سامسون خان زخم بر داشت.

در محاصرهٔ هرات بیشتر صاحب منصبان انگلیسی که سابقاًدر خدمت عبّاس میرزا ومحمّدشاه بودند و در این‌تاریخ دیگر در سپاه ایران سمتی نداشتند برای پیشرفت مقاصد دولت‌انگلیس وحکومت هندوستان کاملا برضدّ منافع ایران دست بکاراقداماتی‌شدند،چنانکه پوتین‌جردرداخل هرات‌به‌استحکام ودفاع‌قلعهٔ‌آنجاپرداخت‌وشیل [1] و استودارت در فشار آوردن به دولت ایران برای برداشتن محاصره و تقویت کامران میرزا و وزیر اویارمحمّدخان با جان مکنیل وزیر-مختارانگلیس درطهران همدست‌بودند وسرهنگ دارسی دردستگاه کامران‌میرزا ریاست‌هیئت‌نمایندگان‌انگلیسی راداشت ومشیرومشار او بود.

چنانکه درتاریخ روابط بین‌ایران وفرانسه یادآورخواهیم‌شد محمّدشاه درسال ۱۲۵٤ موقعی که هرات را در محاصره داشت و از حرکات مکنیل وزیرمختارانگلیس سخت رنجیده‌بود حسینخان‌مقدّم آجودان‌باشی رادر۲۳ جمادی‌الثّانیهٔ ۱۲۵٤ از طهران‌به اروپافرستاد

۱- شیل گویا درآنوقت ماژور بوده ، رجوع شود به‌ناسخ التواریخ وروضة‌الصفای ناصری برای تفصیل خیانت او [خط دکترقاسم غنی].

تا در دربارهای وینه وپاریس و لندن عهدشکنیهای دولت انگلیس و حرکات نابجای وزیرمختار آن دولت را به اطّلاع اولیای امور آن ممالك برسد و در عزل مکنیل سعی کند. آجودان باشی را دولت انگلیس رسماً نپذیرفت. ولی او در طیّ ملاقات با شارل دهم پادشاه فرانسه وابلاغ رسالات وتقدیم هدایای محمّدشاه توفیق یافت که بین فرانسه و ایران ابواب ارتباط را بار دیگر مفتوح سازد و از دولت فرانسه برای تعلیم سپاه ایران معلّمین وصاحب منصبانی بگیرد. دولت فرانسه با این پیشنهاد موافقت کرد وهمراه کنت دو سرسی[۱] وزیر مختار فوق العاده ای که بهدربارمحمّدشاه فرستاد سهنفرمعلّم توپخانه و دونفر معلّم سواره نظام و پنج نفر معلّم پیاده روانهٔ ایران داشت. مشهور ترین این فرانسویان سرتیپ فرّیه [۲] است.

فرّیه از تاریخ ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۹ در ایران بود و سمت ژنرال آجودانی سپاهرا داشت. امّا ازآنجا که باسیاست روسیّه مخالفتشدید می ورزید و طرفدار نفوذ انگلیس بود حاجی میرزا آقاسی بر اثر فشار وزیر مختار روس اورا معزول ساخت وفرّیه بفرانسه برگشت. ولی دوسال بعدبهآسیا برگشت و به هند و از آنجا از طریق بغداد داخل ایران وافغانستان گردید وسپس مجدداً بههند رفت. سفرنامهٔ فرّیه به این نواحی مشهور است.

دیگر ازصاحبمنصبانفرانسوی سرتیپ سمینو [۳] مهندسبود که

---

۱ - Conte de Sercey

۲ - Général Ferrier

۳ - Général Semineau

در محاصرهٔ هرات کارمی کرد .

از این هیئت تازهٔ صاحب‌منصبان فرانسوی نیز نتیجهٔ مهمّی به‌دست نیامد و ایشان‌هم یکی‌یکی به‌تدریج خدمت‌دولت ایران‌را ترک گفتند، بطوریکه مقارن‌جلوس ناصرالدّین‌شاه وصدارت امیر کبیر جز چندتن خارجی که‌خصوصاً خدمت‌درنظام‌ایران‌را پذیرفته‌بودند کسی‌دیگر از صاحب منصبان بیگانه درقشون ایرانی‌نبود.

شرح اقدامات امیر کبیر را در آوردن صاحب‌منصبان اطریشی و مجارستانی و مساعی اورا دراصلاح نظام لشکری بعدها تحت عنوان مخصوص ذکر خواهیم کرد .

[متأسفانه این‌فصل ناقص است ودنبالهٔ مطلب‌که مرحوم‌عباس‌اقبال بدان اشاره‌کرده است بدست نیامد . امکان داردکه اساساً‌صورت تألیف وتدوین نیافته است .]

فصل هشتم

= ۱ =

وزارت دول خارجه

از موقعی که پای نمایندگان خارجی به ایران باز شد فتحعلی‌شاه میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدّولهٔ اصفهانی را که منشی‌الممالك بود به کفالت مهّام خارجه و رسیدگی به امور سفرا معیّن نمود، ولی معتمدالدّوله در این سمت هیچ‌وقت عنوان وزارتی مخصوص نداشت.

دراوایل سال ۱۲۳۹ موقعی که فتحعلیشاه در اصفهان بود حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را به‌منصب وزارت دول خارجه منصوب نمود و گویا این اوّلین مرتبه ایست که در تاریخ ایران جدید نامی از وزیر دول خارجه و وزارتی به‌این اسم برده می شود.

حاجی میرزا ابوالحسن‌خان پسر میرزا محمّدعلی شیرازی و خواهر زاده وداماد حاجی ابراهیم کلانتر صدر اعظم فتحعلیشاه است که در تاریخ ربیع‌الاوّل ۱۲۲٤ به‌سفارت مخصوص عازم لندن گردیدو سال بعد به‌همراهی سرگور اوزلی [۱] وزیر مختار انگلیس به طهران برگشت ودرهردو مسافرت رفتن و برگشتن جیمز موریه [۲] منشی سفارت انگلیس درطهران با اوهمراه‌بود. پس از برگشتن فتحعلیشاه به‌او لقب خانی داد واودر ۱۲۲۸ عهدنامهٔ گلستان‌را از طرف ایران امضاء

---

۱ - Sir Gore Ouseley

۲ - James Morier

نمود و برای مبادلهٔ آن به پطرزبورگ مأمور گردید. در ۱۲۳۲ بار دیگر به پایتخت روسیّه به سفارت رفت و سال بعد مأمور لندن شد و پس از سه سال در ۱۲۳۵ به ایران مراجعت نمود.

حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از اوایل ۱۲۳۹ تا سال فوت فتحعلیشاه یعنی ۱۲۵۰ همچنان به وزارت دول خارجه برقرار بود. چون فتحعلیشاه مرد و در طهران علیشاه ظلّ‌السّلطان پسر او ادّعای سلطنت کرد حاجی میرزا ابوالحسن‌خان که از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی وحشتی در دل داشت و به همین جهت به سلطنت محمّد شاه راضی نبود جانب ظلّ‌السّلطان را گرفت و در رجب این سال عدّه‌ای از بزرگان تهران را به سلطنت ظلّ‌السّلطان راضی کرد و از ایشان در این باب نوشته گرفت. پس از شکست یافتن ظلّ‌السّلطان و ورود محمّدشاه به طهران در تاریخ دوّم رمضان ۱۲۵۱ حاجی میرزا ابوالحسن‌خان از ترس قائم مقام به حضرت عبد العظیم پناه جست و تا قائم مقام باقی بود از آنجا جرأت نکرد بیرون آید. پس از قتل قائم‌مقام حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا ابوالحسن‌خان را تأمین داده از بست خارج نمود و محمّد شاه اورا مورد التفات خود قرارداد و سمت ایشیك آقاسی باشی یافت. در دورهٔ صدارت قائم مقام ادارهٔ امورسیاسی باخود آن مرد بود و پسرش میرزا علی در این کار بااو معاضدت می‌نمود.

حاجی میرزا آقاسی در بدو صدارت وزارت خارجه را در عهدهٔ حاجی میرزا مسعود انصاری گرمرودی آذربایجانی گذاشت. به این ترتیب حاجی میرزا مسعود (اگر از وزارت اسمی میرزا علی پسر قائم‌مقام صرف نظر کنیم) دوّمین کسی است که در عهد قاجاریّه به استقلال

به مقام وزارت دول خارجه منتصب شده است و او یکی از دختران فتحعلیشاه یعنی شاه بیگم خان ملقّب به ضیاء السّلطنه را بعقد خود در آورد.

حاجی میرزا مسعود از منشیان دستگاه محمّدخان زنگنه بود و درسفری که او بمعیّت خسرومیرزا و میرزاتقی خان امیر در سال ۱۲۴۴ برای عذر خواهی از قتل گری بایدوف به پطرزبورگ رفت او نیز همراه بود. از همین سفر حاجی میرزامسعود به احوال قسمتی از فرنگستان و زندگانی سیاسی آشنائی پیدا کردو اوچون قبلا در آذربایجان پیش مبلّغین یسوعی فرانسوی مقیم آنجا مقداری تحصیل زبان فرانسه نموده بودمی توانست تاحدّی به این زبان تکلّم کند وچیز بنویسد.

درسال ۱۲۵۴ موقعی که خبرمرگ ویلیام چهارم پادشاه انگلیس به طهران رسیدفرهادمیرزا که درغیاب محمّدشاه درطهران نایب الایاله بود حاجی میرزا مسعودوزیردول خارجه را برای عرض تسلیت به خراسان پیش مکنیل وزیرمختار انگلیس فرستاد و میرزامسعود به غوریان هرات رفت وتاسال ۱۲۵۶ حاجی میرزا آقاسی اورا درآنجا نگاه داشت و بار دیگر حاجی میرزا ابوالحسن خان موردتوجّه اوشد. درعقدمعاهدهٔ تجارتی که دردوازدهم رمضان ۱۲۵۷ بین ایران وانگلیس به امضارسیده نمایندهٔ ایران حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیردول خارجه بوده است. از اینجا معلوم می شود که حاجی میرزا ابوالحسن خان بار دیگر به وزارت خارجه برگشته (برای متن این معاهده رجوع کنید به ناسخ ـ التّواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ و Hertslett, Treaties, p. 9-11).

میرزا جعفرخورموجی در کتاب آثار جعفری درشرح حال حاجی

میرزا ابوالحسن خان چنین می‌نویسد: «دراوّل دولت شاهنشاه باذل عادل محمّد شاه غازی تغمّده‌الله بغفرانه خدمت وزارت دول خارجه به‌حاجی میرزا مسعود آذربایجانی مفوّض گردید. بعداز چندی مجدّد به‌حاجی میرزا ابوالحسن‌خان عنایت‌شد و به این‌مناصب و خدمات ایّام حیات را گذرانید تادرسنهٔ‌هزارودویست وشصت‌ودو زمانه زمانش را به سر رسانید».

بنا براین‌شکّی نمی‌ماند که حاجی میرزا ابوالحسن‌خان دوبار به‌وزارت دول خارجه رسید: یکی‌درعهدفتحعلیشاه از۱۲۳۹تا۱۲۵۰، دیگری درزمان محمّدشاه ازحدود ۱۲۵٤ تاسال ۱۲٦۲ که سال‌فوت اوست. همچنین‌حاجی‌میرزامسعودهم‌دوبار درایّام محمّدشاه‌به‌این‌مقام رسیده: یك‌بارازجلوس محمّدشاه از ۱۲۵۰ تا ۱۲۵٤، باردیگر ازبعد فوت حاجی میرزا ابوالحسن‌خان از ۱۲٦۲تارسیدن امیر به طهران.

اگر چه عنوان وسمت وزارت خارجه با حاجی میرزا مسعود گرمرودی‌بوداما‌حاجی‌میرزاآقاسی که خودرابسیارعاقل‌وسیاستمدار می‌پنداشت اختیار تمام‌کارهای‌خارجی‌ایران‌راهم مثل‌سایرامور به‌خود منحصر کرده بود، چنانکه در اواخر صدارت اوخارجیان تنها کسی را که برای گذراندن کارهای خود مرجع واقعی حساب می کردند حاجی‌بود وحاجی‌به‌امر محمّدشاه درحقیقت‌وزیرخارجهٔ‌ایران‌محسوب می‌شد ومیرزامسعودبه‌عنوان وزیر دول‌خارجه ومیرزامحمّدعلی‌خان شیرازی برادرزادهٔ‌حاجی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌به‌رسم‌نایب‌اوّل وزارت مزبور درزیردست اوکارمی کردند.

اگرچه اسم وزیردول‌خارجه ووزارتی‌به‌این‌نام ازمدّتی قریب

به ربع قرن قبل‌از صدارت‌امیر کبیر در ایران معمول شده ودر این مدّت روابط مفصّل بین ایران و دول خارجه بر قرار بوده و مکاتبات بالنّسبه زیادی‌نیز بین‌ایشان ردّوبدل گردیده امّابدبختانه‌وزارت دول خارجهٔ ایران هیچوقت سروصورتی حسابی به‌شکل یـك ادارهٔ منظّم پیدا نکرده ودفتر وثبت و ضبطی معیّن نداشته است . تنهـا بعضی از معاهدات واسناد مهمّه را درخزانهٔ دولتی‌ضبط می کردند، بقیّهٔ اسناد دردست صدراعظم و وزرای خارجه و منشیان ایشان بود وغالباً جزء نوشته‌ها وکاغذهای شخصی ایشان ازمیان می‌رفت . یعنی در حقیقت وزارت خارجه‌هم‌مانند اکثر وزارتخانه های دیگر آن‌عهـد خانه و دستگاه کسی بود که عهده دار ریاست یا نیابت یانظامت آنجا می‌شد وهمین که او تغییر می‌یافت اسناد و نوشته‌های دولتی هم درخانهٔ او می‌ماند و از میان می‌رفت . خانم شیل در کتاب خودمی‌نویسد که‌یکی ازوزرای خارجهٔ سابق‌ایران (ظاهراً حاجی‌میرزا مسعود گرمرودی) وقتی‌یك تن ازهیئت نمایندگی انگلیس رادر طهران به‌حضور طلبید تا سندی‌را درحضور اوبه‌مهر برساند، همینکه سند برای مهرحاضر شد هرقدرپی‌مهر وزیر گشتندنیافتند . پس‌ازتفحّص‌بسیارفهمیدند که مهر وزیر و وزارتخانه پیش خانم‌وزیرمانده وخانم‌هم برای‌زیارت به حـضرت عبدالعظیم رفته است . ۱

پس از جلوس ناصرالدّین‌شاه به‌تخت سلطنت در ۲۲ ذی‌القعدهٔ ۱۲٦٤ و ارتقاء امیر کبیر به‌مقام‌صدارت حاجی‌میرزا مسعود همچنان درشغل خودیعنی‌وزارت دول‌خارجه برقرارماند وامیر اورا در آخر

۱ - Lady Sheil, Glimpses Of life etc, p. 145.

ذی‌القعده به‌همین‌سمت رسماً به‌سفارت خانه‌های خـارجه در طهران معرّفی نمودومیرزا محمّد علی‌خان شیرازی را هم که تازه از سفارت فوق‌العادهٔ پاریس‌بر گشته‌بود به‌عنوان نایب‌اوّل یا ناظمی آن‌وزارتخانه برقرار کرد. امّا حاجی‌میرزامسعوددراین‌ایّام پیرومریض‌بودچنانکه سه‌چهارماه بعد یعنی‌در اواخرربیع‌الاوّل ۱۲٦۵ وفات یافت و پس از فوت اوامیردیگر وزیری‌مستقلّ برای‌وزارت خارجه اختیـار ننمود بلکه امورآنجارا خودتحت نظر گرفت و میرزا محمّدعلی‌خان تا ۱۹ رمضان ۱۲٦۷ که سمت وزیرمستقلّ پیدا کرد همواره به‌عنوان‌نـایب اوّل‌وزارت دول‌خارجه زیردست امیر کبیربه‌امور آنجا می‌رسید.

در دورهٔ کوتاهی که وزارت‌دول خارجه مستقیماً تحت ادارهٔ امیر کبیرقرار یافت به‌تدریج سروصورتی پیدا کرد. ثبت وضبط آن منظّم‌شد. ترتیب تذکره به شکل صحیحی مجری گردید. مأمورین ایران‌درخارجه موظّف شدند که ازحوزهٔ‌مأموریّت خودواحوال‌اتباع ایران درآن‌حوزه‌ها همه‌ماهه اطلاعاتی صحیح ومرتّب به‌وزارتخانه بفرستند ودربـاب جزئیّات امور ازامیر ودستگاه‌سیاسی اودرطهران دستوربگیرند. ثبت و ضبط مرتّب وزارت امورخارجهٔ ما درحقیقت از دورهٔ امیراست وقبل ازآن تاریخ کمتر سند یـا نوشته‌ایست که بجا مانده‌باشد.



از آنجا که غیرت ملّی امیر به سرحدّ کـمال بود و همیشه می‌خواست که‌عرض ومال ایرانی درخارج از تعرّض بیگانگان‌مصون بماند ومأمورین ایران درخارج‌مرتکب اعمالی‌نشوند که‌نام ایران‌و

ایرانی به زشتی وخفّت مشهور شود فوق العاده در طرز رفتار ایشان دقّت به خرج می‌داد وغالباً با ارشاد وتحذیر ایشان را به‌راه‌راست می‌خواند. اینك چندفقره ازدستورهائی که اوخطاب به‌مأمورین زیردست خود فرستاده :

۱ - دستور العملی که امیر برای مأموریّت به‌میرزا حسینخان (یعنی حاجی میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی) کارپرداز ایران در بندر بمبئی داده واو یعنی میرزا حسینخان که در آخر سال ۱۲۶۶ به این مأموریت نامزد شده بود دراوایل ۱۲۶۷ به‌بمبئی عازم گردیده‌است.

« از اینکه بعداز انعقاد معاهدهٔ تجارتی دولتین بهیّتین ایران وانگلیس بر وفق شروط عهدنامهٔ مقرّره تا بحال مأموری مخصوص تعیین نشده بود که دربمبئی اقامت کرده به‌سرپرستی وغوررسی امور تجّار وعموم تبعهٔ دولت علّیه که در آنجا و در سایر ممالك هندوستان مراودت و معاملت دارند بپردازد وآنها را کما یجب درحفظ وحمایت و رعایت خود بدارد لهذا آن عالیجاه به موجب حکم محکم اقدس پادشاهی و صدور فرمان ظلّ اللّهی مأموراست که به‌بندر بمبئی رفته در آنجا اقامت کرده به‌مراقبت امور وبه‌نهج مسطور بدتقویت وحمایت تجّار و تبعهٔ دولت علّیه اعمّ از مجاور و مسافر که در بمبئی و سایر ممالك هندوستان هستند بپردازد، وظیفهٔ آن عالیجاه این است که به هیچوجه من الوجوه از احوال آنها غافل نبوده کمال حمایت و تقویت از آنها بنماید ونگذارد ازکسی به آنها آزار واذیّتی برسد و در عین بی‌غرضی خاطر آنها راازخودراضی وخوشنود دارد. از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده مطلقاً طمع وتوقعی از آنها ننمایدواگرتقصیری

ازآنها صادرشود مأذون و مرخّص نیست که آنهارا بزجر وشکنجه‌و چوب مبتلی‌سازد. اگر تقصیر جزئی‌است اوراچندروزی محبوس‌داشته مرخّص کند و اگر کلّی‌است‌اوراروانهٔ ایران‌نموده تقصیر اوراموافق تصدیق جمعی شهود معتبر بعرض اولیای دولت ابـد مدّت برساند تا موافق قانون‌دیوانخانهٔ عدالت تنبیه و سیاست شود . وظیفهٔ تجار تبعهٔ دولت علّیهٔ ایران‌این است که کمال توقیر و احترام از آن عالیجاه بعمل آورده ازسخن و صلاح دانی آن عالیجاه بیرون نروند و بدون استحضار آن‌عالیجاه اقدام به‌هیچ امری ننمایند ، جمیع معاملات و دادوستدی که می کنند باید به اطّلاع آن‌عالیجاه باشد وتمسّکات آنها به‌مهر دولتی شیروخورشید مهرشود ودردفتر آن‌عالیجاه‌ثبت‌شود و از قرارصدیك‌به‌آن‌عالیجاه‌کارسازی نمایند وآنچه‌معاملاتی که‌میشود ازنقدوجنس می‌آیدواز ایران‌می‌رسد ثبت‌برداشته ماه‌به ماه‌بفرستند. برای‌عموم تجّار وتبعهٔ دولت‌علّیه ایران لازم است که تذکرهٔ دولتی را دردست‌داشته باشند و هریك ازرعایای‌ایران که در بمبئی هستند خود بگیرند وآنهائی که درسایربلاد هندوستان‌هستنداز آن‌عالیجاه بخواهندوقیمت آنرا که‌یکی ده‌شاهی‌است به‌عالیجاه‌کارسازی‌نمایند . تذکرهٔ‌مزبور تا مدّت یك‌سال معتبر است‌وبعدازمدّت‌مزبور آن‌تذکره باطل‌وبی‌حاصل، باید آن‌تذکره‌رانزدآن‌عالیجاه‌آورده که‌خطّ بطلان کشیده تذکرهٔ‌دیگر بگیرند. اگرازاین‌حکم‌تخلّف نمایند وتذکره نگیرنداز منسوبان‌نزدیك‌وشرکاءآنها مؤاخذه‌خواهد شد،آن عالیجاه مراتب‌را حالی آنهانماید . منازعات ومرافعات که دونفر ازتبعهٔ‌دولت علیّه بایکدیگردارند باید نزدآن‌عالیجاه به اجلاس ومصالحه‌بگذرد

و اگر نگذرد ومرافعات کلّی باشد باید به‌حکّام شرع ایران رجوع نماید وطرفین را روانهٔ ایران‌سازد. و اگر مرافعهٔ آنها باتبعهٔ دولت بهیّهٔ انگلیس باشد بایددرحضور وکیلی از آن عالیجاه در محکمهٔ عدالت به مرافعهٔ آنها پردازند. در باب وجه گمرك که در عهدنامه نوشته شده است تبعهٔ دولت علّیهٔ ایـران مـوافق دول متحابّه بدهند. آن عالیجاه صورت معاهدهٔ دول متحابّه را بدست آورده بفرستد واهتمام داشته بـاشد که تبعهٔ دولت علیّه‌زیادتر از دول متحابّه ندهند. آن عالیجاه ماه به ماه تفاصیل اوضاع تبعهٔ دولت علیّه و روزنامـهٔ صادرو وارد را با گـازت بمبئی بفرستد و از آنجا بـاتّفاق سفاین تجارتـی دولت علیّه نزد حاکم بوشهر ارسال داشته که از آنجا همراه قاصد به‌نوّاب نصرةالدّوله به شیراز برساند که از آنجا همراه چاپاردولتی ماه به‌ماه‌بفرستد ودر زود فرستادن‌کاغذ ورساندن اخبار زیاد اهتمام داشته باشد. آن‌عالیجاه‌مأذون است که سالی یك دفعه وکیلی امین به‌جای خودتعیین کرده برای سرکشی امورات تبعهٔ دولت‌علیّه که در کلکتّه هستندرفته امورات آنهارا منتظم داشته معاودت کند و در سایر شهرها که تبعهٔ‌دولت‌علیّه‌مجاورت‌ومسافرت‌دارندوکیلی‌ازجانب خودگذارد که به امورات آنها وارسی نماید و ثبت معاملات آنهارا به آن عالیجاه برساند. ازقراری که مذکور می‌شود در ایّام عاشورا فیما بین شیعه وطایفهٔ کدکنی که اهل کوچه وسنّی هستند منازعه می‌شود، البتّه‌آن عالیجاه‌پیش ازحادثهٔ منازعه چند نفرسالدات برای ممانعت ازمنازعه ازحاکم‌آنجا گرفته‌نگذارد فیمابین‌آنها به‌منازعه ومحاربه برسد. اگریکی از تبعهٔ دولت علیّه وفات نماید و شریك و

و کیلی در آنجا نداشته باشد آنچه از او مخلف می‌شود به شهادت و استحضار جمعی از تجّار اموال او را تصرّف کرده اطّلاع دهد که به ورّاث و کسان او برسد. حرّر فی شهر ربیع‌الثّانی ۱۲۶۷ . مجدّداً قلمی می‌شود که اگر آن نورچشم مطالب و اموراتی که به کارگذاران ممالك هندوستان بگوید و نگذرانند آن عالیجاه مأذون است به عالیجاه مقرّب‌الخاقان شفیع خان مصلحت‌گذار دولت علیّهٔ ایران که در لندن اقامت دارد بنویسد که عالیجاه مشارالیه به کارگذاران دولت بهیّهٔ انگلیس اظهار کرده جواب حاصل کرده نزد آن نورچشم بفرستد و مراتب را به اولیای دولت قاهره هم عرض کند. حرّر فی‌التّاریخ.» [۱]

۲ ـ کاغذی است که امیر کبیر به حاجی میرزا محمّد خان کارپرداز ایران مقیم هشترخان نوشته [۲] :

«عالیجاه مجدت همراها عزیزا نوشتهٔ آن عالیجاه واصل شد و از مسطوراتش آگاهی و استحضار حاصل گردید. فقراتی که از مراتب صداقت و خدمتگذاری خود نوشته بود معلوم شد، جوهر ذاتی و حسن استعداد و قابلیّت آن عالیجاه مشهود و معلوم افتاد و بر اعتقاد و اعتماد اینجانب دربارهٔ آن عالیجاه افزود و از رفتار آن عالیجاه بسیار رضامندی حاصل نمود و موجب مزید میل و محبّت اینجانب در بارهٔ آن عالیجاه گردید. انشاءالله سعی و اهتمام نماید که زیاده از پیش مصدر خدمات

۱ ـ در ذیل سوادی که از این دستور در دفتر اسناد وزارت خارجه ضبط است مهر چهارگوشی است با این نقش : «افوض امری علی‌الله عبده محمدحسین» که مهر حاجی میرزا حسینخان است و آن علامت قبولی و سپردن الزام از جانب اوست.

۲ ـ یعنی حاجی میرزا محمدخان همان مجدالملك سینکی پدر مرحوم حاجی میرزا علیخان امین‌الدوله و مؤلف رسالهٔ مجدیه است .

کلیّه گردد که‌در این‌ره نباشد کار بی‌اجر. درباب اینکه نشان‌خواسته بود بدیهی است بعد از آنکه‌خدمات کلیّه از آن‌عالیجاه‌بظهور برسد مورد عاطفت خسروانه خواهد شد و به اعطای نشان مفتخر خواهید گردید، براحتی‌نرسیدآنکه زحمتی‌نکشید. درباب‌اینکه‌اذن‌خواسته بود چندی برای سر کشی امور تجارت دولت علیّهٔ ایران به بازار مکاریه رود چه‌عیبی دارد. آدم امین‌کاردانی ازجانب خود درحاجی‌ترخان گذاشته برود و اگر بقدر دوهزار تومان در آنجا اسباب خوب و مرغوب ببیند به جهت اقدس همایون شاهنشاهی ابتیاع نموده ایفاد دارد، تنخواه‌آنراکارگذاران دیوان همایون‌اعلی به‌آن عالیجاه خواهندرسانید. اینکه‌برای اینجانب ظرف‌آب‌پاشی‌فرستاده بود این‌چیزها مایهٔ خورسندی وخوشنودی اینجانب نمی‌شود، زیادی خدمتگذاری آن عالیجاه باعث مزیدمیل و محبّت اینجانب است. نه اینجانب و نه‌خدّام‌اعتاب علیّهٔ‌پادشاهی‌هیچکدام بجزظهورخدمتگذاری توقّع دیگر نداریم. درباب پول کالسکه که نوشته بود باید به حاجی سیّدجواد برسد مبلغ‌ششصدتومان برات حوالهٔ‌عالیجاه میرزا ابراهیم خان دریابیگی نموده‌دادیم که سیّد مشارالیه‌نزدآن عالیجاه بفرستد. درباب مواجب هم‌مبلغ‌دویست تومان افزوده‌شد ودر کتابچهٔ گیلان نوشته می‌شود که مباشرین‌آنجا هرماهی‌صدتومان از سال نو از قرار قبض‌آن‌عالیجاه که‌به‌هر کس‌حواله‌نمایدکارسازی‌دارند ودرباب‌جواب سایرمطالب آن عالیجاه از قراری است که عالیجاه مقرّب الخاقان میرزا محمّدعلی‌خان نایب الوزاره به آن عالیجاه نوشته است والبتّه ازآن قرارمعمول خواهدداشت. همه‌روزه حقایق‌نگار صورحالات و

مهمّات باشد . حرّرفی ۲٤ شهر ربیع الاوّل ۱۲٦۷ .»

۳ـ سوادمراسلهٔ امیر که درتاریخ ذی القعده ۱۲٦۵ به میرزا جعفرخان مشیرالدّوله نمایندهٔایران در انجمن‌سرحدّی بغداد نوشته:

« مقرّب‌الخاقانامخدوما مهربانا نوشتجاتی که به‌عالیجاه‌موسی جان‌نوشته بودیددیدم‌وازمضامینش‌مطّلع،اینکه‌درباب‌پاره‌ای‌جزئیّات گله کرده بودیدانجام وانجاح‌آنهابسیار سهل‌وآسان است وخودشما البتّه مراتب دوستی ویك جهتی‌مرا دانسته‌ایدومی‌دانید که قلباً به‌شما محبّت‌دارم و هیچ‌چیزازشما مضایقه ندارم، زیرا که می‌دانم که‌چقدر به‌کار خدمت دولت می آئیدوتا چه‌حدّ غیرت‌ملّت‌وخاك‌خودرادارید‌و به‌چه طریق دلسوزی و غمخواری در خدمات دولتی می‌نمائید . بحق خدا و به جیقهٔ مبارك شاهنشاه روح العالمین فداه قسم است اگـر می‌دانستم کسی‌دیگرازعهدهٔ‌خدمت‌سرحدّبرمی‌آیدهرگز نمی‌خواستم از من‌دورباشید. حالاهم به‌همین امیدهستم که انشاء الله به‌یمن‌اقبال‌و بخت بلند شاهنشاه جمجاه روحنا فداه بعد از انجـام این خدمت بسلامت و سعادت از این‌سفر معاودت نمائید و کومك حالی برای من باشیدومادام‌العمر باهم‌باشیم. زیاده‌چه‌نویسم. البتّه‌وجدان‌پاك‌خودتان دریافت این‌معانی را کرده است . باقی والسّلام .»

٤ـ دستور العملی‌است که امیر به میرزا حسن کارپرداز ایران درارزنة الرّوم نوشته :

« عمدهٔ مأموریّت آن‌عالیجاه برای سرپرستی تجّار تبعهٔ دولت علیّهٔ ایران‌مقیم ارزنةالرّوم‌است که بروفق شروط‌معاهدهٔ‌قدیم‌وجدید دولتین‌علیّتین ایران وعثمانی امورات آنهارابا تبعهٔ‌دولت علیّهٔ‌عثمانی

بگذراند و نگذارد به آنها جور و اعتسافی برسد و آنچه معامله و داد و ستد که فیما بین آنها می‌شود باید آن عالیجاه تمسّکات آنها را به مهر دولتی که دارد معتبر نماید و ثبت آنهارا ماه به ماه برداشته به دربار همایون بفرستد. اگر کسی از تبعهٔ این دولت علیّه بخواهد تبعیّت دولت علیّهٔ عثمانی را اختیار کند کمال ایستادگی و اهتمام را در این باب فرموده نگذارد کسی از تبعهٔ این دولت داخل تبعهٔ دولت علیّهٔ عثمانی شود و به هر یك از تبعهٔ این دولت علیّهٔ تذکرهٔ رعیّتی بدهد. مطالبی که تجّار و تبعهٔ این دولت علیّه داشته باشند مکتوباً به جناب حمیدی پاشا مشیر ارزنة الرّوم بنویسد و جواب آنرا مکتوباً بخواهد. اگر کار عمده باشد که در آنجا نگذرد به عالیجاه محمّدخان مصلحت گذار دولت علیّه مقیم اسلامبول بنویسد که بارجال آن دولت علیّه گفتگو کرده جواب حاصل نموده برای آن عالیجاه بفرستد و صورت سؤال و جوابی که می کند ماه به ماه بطور روزنامه نوشته به دربار همایون ایفاد دارد. تذکرهٔ عبور و مرور به تجّار تبعهٔ این دولت علیّه که بخواهند به عزم تجارت و کاسبی به مملکت دولت علیّهٔ عثمانی بروند بدهد، امّا کمال دقت و احتیاط نماید که کسان هرزه و بیکاره به آن طرف نروند. اگرچه از سرحدّ کمال انتظار را دارد و البتّه نخواهند گذاشت که چنین اشخاصی از سرحدّ عبور کنند لکن آن عالیجاه هم منتهای اهتمام را در این باب بنماید و به آدمهای مفسد و هرزه و بیکاره تذکرهٔ عبور و مرور ندهد. درباب بر افراشتن بیرق چنانچه حقّ داریم کارپردازهای این دولت علیّه که در ممالك دولت علیّهٔ عثمانی اقامت دارند بر افرازند آن عالیجاه هم در ارزنة الرّوم بیرق شیر و خورشید این دولت علیّه را بر افرازد و

اگر بخواهند ممانعت کنند مراتب‌را به اولیای‌دولت علیّه‌عرض کرده تا شهبندر وقونسولهای دولت علیّه‌هم که‌درممالك محروسهٔ این‌دولت علیّه اقامت‌دارند در برافراشتن بیرق ممنوع باشند . امورات دولتیّه که جناب حمیدی‌پاشا از کلّی وجزئی با آن عالیجاه گفتگومی کند مأذون نیست که از پیش خودجواب گوید، تفصیل‌را به اولیای‌دولت قاهره عرض کرده جواب از اینجابخواهد . فی ۲۱ شهر جمادی‌الاوّل ۱۲٤۷ .» (محلّ‌مهر : عبده الرّاجی محمّد حسن)

۵ـ دستورالعمل رضاقلیخان لله‌باشی هدایت که مأمور سفارت خوارزم و خیوه بود [۱] :

منظور ومقصود از مأموریّت آن عالیجاه برای اطـلاق‌اسرای مسلمانان ومنع آنها از بیع‌وشرای بندگان‌خداست که‌می‌باید کمال جدّوجهد در این‌باب به‌عمل‌آورد وهرقدربتواندمسترد ساخته باخود بیاورد وصراحةً به‌خان جلالت‌نشان خیوق اظهاردارد که‌از آنجا که مقتضای جهت جامهٔ اسلامیّه ومقتضای آیهٔ شریفهٔ وجعل بینکم مودّة سلم واسلام وامن وایمان‌را ملحوظ خواستیم بطور خوشی‌مادّهٔ بغض‌و معاندت فیمابین مسلمین مرتدع شود اوّل به ارسال رسل و رسایـل دوستی‌آمیز و پیغامات محبّت انگیز به دفع بدع واطـلاق اسرای مسلمانان و بیع و شرای اهل‌قبله وقائل کلمتین طیّبتین شهادتین که موافق حدیث من‌قال لااله الاّ اللّه حقن ماله ودمه‌مخالف قانون شرع شریف ومنافی احکام ملّت منیف است پردازیم و نخواستیم کـه دماء مسلمین‌ریخته‌شود، اگرخان جلالت بنیان خوارزم‌به‌قدم‌صدق وصفاو

۱ ـ شرح این سفـارت را بعدها ذکر خواهیم کرد.

وفاق و وفا پیش آمد و به اطلاق اسرا و رفع بدع سابقه بـه جمیع ایلات وولایات خودحکم دادقاعدهٔشرع وقانونخیرخواهیرا رعایت کرده و خواهند کرد واگرمثل سابق باز بهاسر ونهب وبیع وشرای اهل قبله وقایل کلمتین طیّبتین که فعلی حراماست پردازنـد و در اطلاق اسرای مسلمین بنارا بهطفره واهمال ودفع الـوقت وتفریق و نفاق ما بین مسلمین گذارند موافق آیهٔشریفهٔ فمـن اعتدی فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم آنوقت بر اولیای دولت لازم میشود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنهارا بههرطور که اقتضانماید بکنند وبهمقام چاره جوئیبرآیند. ونیز آن عالیجاه نباید زیاده از یكماه درخیوق معطّلشودومراتب مسطورهرا حالینمودهخدماتخود را انجام داده اسرا را مطلقالعنان ساخته با خودبیاورد و نیز مأمور است که روزنامجات از روز مأموریّت الی معاودت و شرفیابیآستان مهر لمعانرا مفصّلا نوشته با شرح و بسط تمـام از وقایع اتّفاقیّه از اسامی منازل وتعیین فراسخواسامیایلاتوسرکردگانوریشسفیدان آنهاراکلاً نوشتهباخودبیاورد کهآنعالیجاهازعمومآنبااطّلاعباشدو هرچه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد. حرّر فی شهر جمادیالاوّل سنه ۱۲٦۷.» (محلّ مهر رضاقلی ۱۲٤۷)

***

منصب وزارت دول خارجه تارمضان سال۱۲٦۷ در حقیقت در عهدهٔ شخص امیرکبیر بود و میرزا محمّد علیخان شیرازی وکالت و نیابت آن وزارتخانه را داشت. در ۱۹ رمضان ۱۲٦۷ موقعی که ناصرالدّینشاهوامیردراصفهان بودندووحشتبین شاه ووزیر روبهقوّت میرفتناصرالدّینشاه یانظربهسوء ظنّی کهدرطیّ این سفرازامیرپیدا

کرده بود یا براثر تحریکات نمایندگان خارجی که در اردو بودند و هیچوقت هم ازامیر دلی‌خوش نداشتند به موجب فرمانی میرزا محمّد علی‌خان‌را درکاروزارت‌دول‌خارجه مستقلّ قرارداد واورا به لقب‌وزیر دول خارجه که‌بعد ازفوت‌حاجی‌میرزامسعود گرمرودی (ربیع‌الاوّل ۱۲۶۵) به کسی دیگر عطا نشده بودملقّب‌ساخت ، این‌است‌عین‌فرمان ناصر الدّین‌شاه دراین خصوص :

« عالیجاه میرزامحمّدعلیخان، دراین‌مدّت که به‌حکم همایون آن‌عالیجاه [متصدّی] فیصل امورات خارجه‌بود وشغل نیابت وزارت خارجه‌داشت ازطرز خدمت‌وطورراستی وصداقت خود خاطرهمایون مارا مسرورداشت ومراتب کفایت وخیرخواهی وفدویّت‌ودولتخواهی آن‌عالیجاه‌روزبه‌روز درنظرانورظاهروجلوه گرآمد ، چون‌برمراتب اعتقاد واعتمادماافزوده خواستیم‌محض‌مرحمت‌دررتبهٔ‌شأن آن‌عالیجاه نیز بیفزائیم، لهذادراین‌وقت‌شغل جلیل‌ولقب نبیل وزارت مهامّ دول خارجه را که از معظم‌مشاغل ومناصب است‌بآن‌عالیجاه محوّل‌وبه‌این التفات ممتاز و سرافراز فرمودیم کـه به‌صدق عقیدت وخلوص نیّت به لوازم این شغل خطیر پرداخته‌امورات ومطالب متعلّقهٔ به‌خودرا به‌عرض‌اقدس‌رسانیده موافق فرمایش و دستخط‌ما صورت‌انجام‌دهد و حسن خدمت خودرا ظاهر ومبرهن سازد . به جناب امیرنظام مقرّر فرموده‌ایم که ازقرار همین دستخط مبارك فرمان صادر کند. ۱۹ شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۲۶۷ .»

سواد کاغذی‌است که امیر کبیربه وزرای‌مختارروس‌وانگلیس و ایلچی‌بزرگ عثمانی دراین باب نوشته :

«چون به‌قاعدهٔ معمولهٔ کلّ دول، امورات خارجهٔ این دولت وزیر و کافلی لازم داشت و بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا مسعود وزیر مهام به دول خارجه چندی این منصب مهمل مانده از آنجا که مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلیخان مدتها در این دولت علیه مباشر مهمات دول خارجه بوده و کمال صداقت و منتهای حسن خدمت را به‌تقدیم رسانیده به‌تخصیص در این عهد روزافزون که مراتب لیاقت و کفایت و خیراندیشی او زیاده در پیشگاه حضور همایون اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته ظاهر و جلوه‌گر آمده است در این وقت از قرار صدور دستخط مبارك و فرمان همایون معزّی‌الیه‌را به منصب نبیل و شغل جلیل وزارت مهام دول خارجه منصوب و سرافراز فرمودند و کفالت این خدمت را به معزّی‌الیه مفوض داشتند. لهذا آن جناب از این بعد معزّی الیه را وزیر دول خارجهٔ بالاستقلال دانند و امور دایرهٔ بین الدّولتین را از جزئی و کلی به معزی‌الیه مرجوع و محول فرمایند و بدیهی است موافق شغل و شأن و القاب، اورا مرعی و منظور خواهند داشت، چون لازم بود اظهار شد. حرّر فی ۲۲ شهر رمضان ۱۲٦۷.»

میرزا محمد علی‌خان شیرازی بعداز عزل و قتل امیر نیز همچنان شغل وزارت دول خارجه‌را برعهده داشت، لیکن دورهٔ وزارت بالاستقلال او زیاد دوامی نکرد. چه او در هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲٦۸ مرد و کفالت وزارت مزبور درعهدهٔ میرزا محمد سعید آذربایجانی ملقب به‌مؤتمن‌الملك که منشی اول وزارت خارجه بود گذاشته و لقب خانی به او داده شد و میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك در زیردست میرزا آقاخان صدراعظم امور آن وزارتخانه‌را اداره می‌نمود تا آنکه در اوایل ربیع‌الثانی ۱۲٦۹

مستقلا سمت‌وزارت یافت . وزارت‌اول میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك از ربیع الثانی ۱۲٦۹ تاشعبان ۱۲۹۰ یعنی اند کی بیشر از ۲۱سال‌طول کشید . در این تاریخ چون شاه پس از عزل حاجی‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله ازصدارت‌اورا به‌وزارت خارجه منصوب‌نمود میرزا سعید خان تولیت‌آستانهٔ ارض اقدس را یافت. در اوایل شوّال۱۲۹۷ حاجی میرزاحسین‌خان‌ازسپهسالاری‌ووزارت‌دول خارجه‌معزول‌و به‌حکومت قزوین برقرار گردید و بار دیگرشاه مؤتمن‌الملك‌را ازمشهد خواسته به وزارت خارجه گماشت . دورهٔ دوم وزارت‌خارجهٔ میرزاسعیدخان مؤتمن الملك تا سال ۱۳۰۱ که سال فوت اوست دوام داشت . اسامی وزرای دول خـارجهٔ ایران ومدت وزارت هریك را ازابتدای نصب حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی‌به‌این‌سمت تااعلان مشروطیت از فهرست ذیل میتوان دانست :

۱ـ حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی کبیر بار اول (۱۲۳۹ـ۱۲۵۰)

۲ـ میرزا علی پسرمیرزا ابوالقاسم قائم مقام (از رمضان ۱۲۵۰ تا سلخ صفر ۱۲۵۱)

۳ـ حاجی‌میرزامسعودانصاری گرمرودی باراول (ازربیع‌الاول ۱۲۵۱ تاحدود ۱۲۵٤)

٤ ـ حاجی میرزا ابوالحسن خان بار دوم (از حدود ۱۲۵٤ تا ۱۲٦۲)

۵ـ حاجی‌میرزا مسعودانصاری بار دوم (از۱۲٦۲ تاربیع‌الثانی ۱۲٦۵)

٦ـ میرزا تقی‌خان امیر بانیابت میرزا محمد علی‌خان شیرازی (از ربیع الثانی ۱۲٦٥ تا ۱۹ رمضان ۱۲٦۷)

۷ـ میرزا محمدعلی‌خان‌شیرازی بالاستقلال (از ۱۹ رمضان ۱۲٦۷ تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲٦۸)

۸ـ کفالت میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك (از ربیع الثانی ۱۲٦۸ تا ربیع الثانی ۱۲٦۹)

۹ـ دورهٔ وزارت اول میرزا سعید خان مؤتمن الملك (از ربیع الثانی ۱۲٦۹ تا شعبان ۱۲۹۰)

۱۰ـ حاجی میرزا حسین‌خان مشیر الدوله سپهسالار اعظم (از شعبان ۱۲۹۰ تا شوال ۱۲۹۷)

۱۱ـ دورهٔ وزارت دوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك (از شوال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱)

۱۲ـ محمودخان ناصرالملك قراگوزلو (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳)

۱۳ـ یحیی‌خان مشیرالدوله برادر حاجی میرزا حسین خان سپهسالار (از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰٥)

۱٤ـ میرزا عباس‌خان قوام الدوله (از ۱۳۰٥ تا هجدهم محرم ۱۳۱٤)

۱٥ـ میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان بانیابت میرزا نصرالله خان مشیرالملك نائینی (از هجدهم محرم ۱۳۱٤ تا جمادی الاولی ۱۳۱٤)

۱٦ـ حاجی شیخ‌محسن‌خان مشیرالدوله (از جمادی‌الاولی ۱۳۱٤ تا ۱۳۱۷)

۱۷ـ میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله (از۱۳۱۷ تا۱۳۲٤)

ـ۲ـ

جلوگیری از مداخلهٔ خارجیان در امور داخلی

بعد از شکستهای ایران از روسیه و عقد معاهده های بسیار شوم با دول خارجی یعنی از اواخر عهدفتحعلی‌شاه نفوذ نمایندگان روس وانگلیس بقدری درایران زیاد شده بود که کمتر کاری بدون اجازه و صوابدید ایشان میگذشت واین نفوذ تنها در مسائل سیاسی مشهود نبود بلکه نمایندگان مزبور حتی دراموشخصی افراد ایرانی نیز مداخـله میکردند و شاه و وزرا باید میل و ارادهٔ وزیر مختار انگلیس و روس را مانند وحی منزل و قانون جاری محترم و مطاع بشناسند تا آنجا که وزیری که تحت حمایت ایشان قرارمی‌گرفت و اوامرآنان را اجرامی کرد اگر مرتکب هرخلاف قاعده و بی‌عدالتی می‌شد ازتعرض‌مصون بود، ولی‌اگر برخلاف دراین‌مرحله حسن‌نیتی نشان‌نمی‌داد هیچ‌کاراوپیشرفت نداشت‌ودیریازود محکوم به‌ترك‌مقام‌و مسند یادست شستن ازمال وجان‌بود . مردم ایران‌هم که تااین‌اندازه نمایندگان‌خارجی را صاحب نفوذ کلمه‌واولوالامرمی‌دیدند برای‌حفظ جان ومال یاپیشرفت کارهای دنیائی ورسیدن به مقامات یابرای فرار ازمجازات‌وتعقیب‌دیوان درصورت ارتکاب‌جرم وخیانت به‌ایشان‌توسل می‌جستند و این‌توسل ازطرف‌خارجیان به‌حسن‌استقبال تمام پذیرفته می‌شد، چه هم وسیله‌ای بود برای مزید نفوذ آنان وهم بهانهٔ تازه‌ای

جهت فشار دائم به‌حکومت ایران و آزار و تهدید آن.

امری که بدبختانه توجه روزافزون مردم را در استعانت از نفوذ خارجیان شدت می‌داد استبداد شخصی پادشاه و نزدیکان او و سفاکی و طمع ورزی هیئت حاکمه و بی‌عدالتی و اجحاف عمومی بود، چه شاه بدون آنکه خودرا در پیشگاه هیچ مبدأ و مقامی مسؤول بداند واز هیچ قانون و عدالت وجزائی که وجود نداشت بترسد به‌هوای نفس هر کس رامی‌خواست به‌یك اشارهٔ لب می کشت یا کورمی کرد ومال هر که را که می‌خواست ضبط می نمود و در این راه حتی دست رد برسینهٔ نزدیکترین کسان به‌خود نیز نمی گذاشت. خونریزی‌های بی‌رحمانه‌و گوش وبینی بریدنهای سبعانهٔ آقامحمدخان وسفاکیهای فتحعلی‌شاه نسبت به‌خاندان حاجی ابراهیم کلانترو شخص خود او و کور کردن برادرش و کور کردن محمدشاه دوتن ازبرادران خودرا وقتل فجیع میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به‌دست او و نابیناشدن شجاع السلطنه عمّ او به فرمان وی وهزار حرکت دیگر از این قبیل که همه یا به‌سعایت بدخواهان صورت می گرفت و یا به صرف توهم و بدگمانی برای هیچ کس تأمین مالی و جانی باقی نگذاشته بود. توسل بسیاری از اعیان و شاهزادگان وتجار و وزرای ایرانی به نمایندگان خارجی غالب اوقات برای مصون ماندن از گزند شاه و نزدیکان او بود، و الا با قوت تعصب دینی که در این ایام بر مزاج مردم ایران غلبه داشت کمتر اتفاق می افتاد که کسی به طیب خاطر تحت حمایت دولتی خارجی قرار گیرد و در میان هموطنان خود این ننگ را برخود هموار کند.

دردورهٔ سلطنت محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲٦٤) که براثر بی‌خبری و ضعف نفس و علت مزاج شاه و سوء سیاست وخود خواهی‌های احمقانهٔ حاجی میرزا آقاسی ایران ازهرجهت دورهٔ بسیار بدی را می گذراند نفوذ سیاسی نمایندگان روس وانگلیس و مداخلهٔ ایشان در کارهای داخلی به‌اوج شدت ونهایت قوت رسید، تاآنجا که شاه و وزیر گاهی دراقدام به‌جزئی‌ترین کارها برای آنکه مبادا به‌زلف یار بربخوردبدون استشارهٔ قبلی نمایندگان خارجی قدمی برنمی‌داشتند و چون دراین دوره یعنی پس‌ازقتل قائم‌مقام وبرروی‌کار آمدن حاجی میرزا آقاسی غلبه باسیاست‌روس‌بود شاه و وزیر به‌همه‌حال آلت اجرای‌ارادهٔ سفیر روس بودند وبه‌همین‌علت هم غالباً بین دربار ایران وسفارت انگلیس درآن‌ایام کشمکش وحتی درپاره‌ای اوقات‌حالتی‌شبیه به‌حالت‌جنگ موجود بود. حاجی میرزا آقاسی دریکی‌ازمراسلات خود به‌محمدشاه چنین مینویسد :

« . . . کمترین بنده می‌خواستم تا عباس آباد [۱] بروم اما بواسطهٔ اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم . نه بنده می میرم نه آنها دست می کشند . نه وجود مبارك صحت کامل می یابند که پدر اینها را از گور درآورند . حالا جناب وزیر مختار دولت منتظر این است کـه یکی از نوکرهای متشخص درخانه شال و کلاه کرده برود وعذربخواهد که چرا دیرملك ایران راتصرف کردید، نمی‌دانم مقدرچیست وبرای چه‌این ذلت را بکشیم . بسرمبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه وانّه لقسم عظیم ، نزدیك است به‌مرگ مفاجات بمیرم. نه دنیا دارم نه‌آخرت نه‌آبرو . نوکر

۱ــ دهی است که خوداو دایرکرده [خط دکترقاسم غنی].

دولت‌روسیه‌مرابه‌قراول بیندازد دیگرچیزی باقی‌نمانده که به‌سرمن بیاید، لاحول ولاقوة الاباللّه العلی العظیم. باری مقررفرمائید که یکی رفته عذر بخواهد. اقلاعالی‌جاه شهبازخان برود وسوار شوید بروید می‌گویم من فرستادم قبلهٔ عالم و عالمیان روحنا فداه استحضار ندارند . . . »

درکاغذی دیگرحاجی پس ازملاقات بامترجم اول سفارت‌روس به محمد شاه چنین نوشته : « . . . در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده علاوه املاك ایروان را ضبط کرده علاوه هر وزیرمختارصدهزارنامربوط که‌به‌تون‌تابی نمی‌توان گفت بمن نوشته‌و گفته اند . . . »

در عهد حاجی میرزا آقاسی جسارت و گستاخی نمایندگان روس و انگلیس درطهران به‌آن اندازه‌رسیده بود که‌هرحکم‌وامری داشتندآنرا آمرانه به‌او‌می‌نوشتند و به‌دست قراول‌یانوکری‌می‌دادند وپیش صدراعظم ایران‌می‌فرستادند. این‌مأمور اجازه‌داشت که شخصاً پیش صدراعظم برود ونامه‌را برساند وهمانجا بایستد تاجوابی مساعد بگیرد .

این بود مجملی از حال نفوذ نمایندگان روس و انگلیس در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی تا مقارن ایامی که امیرکبیر بر کارها مسلط شد و زمام امور را باکمال اقتدار وقوت نفس به دست گرفت .

امیرکبیر که طبعاً از مداخلهٔ هر ذی نفوذی در کارهای دولتی خشمناك بود ودرمرحلهٔ اول ازدورهٔ زمامداری خود باوساطت‌مصرّانهٔ

کلنل‌فرّنت کاردار سفارت انگلیس درباب‌میرزا آقاخان نوری‌مصادف گردید به‌تمام قدرت کوشید که راه‌مداخلات غیرقانونی نمایندگان خارجی‌را درکارهای‌داخلی‌ایران که‌برخلاف جمیع‌قوانین بین‌المللی بود ببندد و کم و بیش ازایشان زهرچشمی بگیرد تاباعمال نفوذهای بیجاکارهای‌داخلی‌این‌مملکت را فلج‌نکنند وهرروز به‌میل‌وهوای‌نفس درقضایائی که به‌هیچوجه ارتباطی با ایشان‌ندارد دست نیندازند و در مرافعات بین حکومت ایران و رعایای‌آن ادعای‌حکمیت ومصلحت‌اندیشی ننمایند.

یکی ازاولین‌مواردی که تاحدی نمایندگان خارجی درمقابله با سیاست امیر کبیر ومعاملهٔ بااوحساب کارخودرا فهمیدند ودانستند که بامردی‌سروکار دارند که به‌هیچوجه ازسنخ حاجی میرزا آقاسی نیست در قضیهٔ انقلاب خراسان وفتنهٔ سالاربود. بشرحی که درداستان این قضیه سابقاً گفته‌ایم در ایام محاصرهٔ مشهد نمایندگان روس و انگلیس خود را بهمیان انداختند تا بین سالار و امیر کار را بوجهی به‌مصالحه بگذرانند. امیر که این‌طرزخواباندن یك‌انقلاب‌داخلی‌را برای خود نوعی ازخفّت‌می‌شمرد زیر این بارنرفت وچون دیده بود که مداخلهٔ خارجیان درکارهای‌ایران‌ازحدودی که باحیثیّت مملکت سازش‌داشته باشد گذشته جداً پیشنهاد نمایندگان دولتین‌را رد کرد، حتی گفت که اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظایفشان ملتزم قتل بیست هزارنفر باشد اواین حالت را برتصرف شهر به‌وساطت‌خارجیان ترجیح میدهد. [۱]

۱ - Watson, *A History of Persia*, p. 383.

مسیو ریشارخان در کاغذی که به‌تاریخ ۵۰ ژوبه ۱۸۵۰ (دهم رجب ۱۲۶۶) به‌یکی از دوستان خود می‌نویسد می‌گوید که: «میرزا تقی‌خان بالقب اتابکی همه‌کاره است و به‌هیچوجه اعتنائی به‌مطلق فرنگیها ندارد ...[۱]» این بی‌اعتنائی مطلق امیر به‌فرنگیها که میسو ریشارخان به‌آن اشاره می‌کند البته تا حدی عکس‌العمل نفوذهای خارج از اندازه و مداخلات بی‌قاعدهٔ این طایفه بوده‌است در کارهای ایران در عهد محمد شاه که امیر آنهارا سخت‌زشت می‌شمرده، والا این‌مرد نسبت به‌جنس فرنگی دشمنی و عنادی خاص نداشته، چنانکه برای اشاعهٔ علم و بسط دامنهٔ صنعت در استفادهٔ از وجود ایشان کمال سعی را بکار انداخته و درجلب خبرگان ومتخصصین آن قوم اصراری داشته چنانکه همین مسیو ریشارخان‌را بشرحی که خواهیم دید برای‌تدریس زبان و تحقیق معادن قسمتی از ایران و کارهای علمی‌دیگر مأمور نموده و تا آنجا که میسّر بوده است وجود اورا مورد استفاده قرار داده است. در فصلی که راجع به‌روابط ایران باانگلیس‌وروس وفرانسه وعثمانی خواهیم نوشت مشاهده خواهد شد که این مرد زیرك توانا تاچه حد درحفظ منافع مسلم ایران درمقابل‌خارجیان پافشاری‌بخرج‌می‌داده وچگونه با استناد بقوانین بین‌المللی و قواعد وقوانین مرسوم درسایر ممالك می‌کوشیده‌است که راه مداخلهٔ اجانب‌را درکارهای داخلی کشورخود ببندد و این‌عادت زشت‌را که نمایندگان‌خارجی ازدیربازسیرهٔ جاریهٔ خود قرارداده بودند از سرایشان بیرون کند. مسئلهٔ کشمکش اوبا سفارت انگلیس بر سر مستر استیونس[۲] قونسول تبریز و گفتگوهای

۱ــ مقالات گوناگون دکتر اعلم‌الدوله ثقفی، ص ۹۱.

۲ــ Stevens

او با کنت سارتیژ وزیر مختار خودخواه فرانسه و مقاومتهای سخت امیر در قضیهٔ آشوراده در مقابل روسها وحق تفتیش کشتی‌های انگلیس درخلیج فارس درموضوع تجارت برده ودرقضیهٔ سرحدات غربی ایران در برابر عثمانیها همه از مسائلی است که صلابت و استحکام ارادهٔ این مرد را در سد راه نفوذ و پیشرفت مقاصد متجاوزانهٔ خارجیان می‌رساند.

امیردرمعامله بانمایندگان خارجی مقیم‌طهران‌نه‌تنها بامنتهای غرورملّی‌ومناعت‌قومی برخوردمی کرد، بلکه بوسیلهٔ مأمورین‌مخفی‌و خبرنگاران مخصوصی که برایشان موکّل کرده بود غالباً از مقاصد ایشان ازپیش اطلاع‌می‌یافت وبه‌این ترتیب علاج بسیاری ازوقایع‌را قبل ازوقوع‌می کرد. ضمناً چنان رعب واحتیاطی دردستگاه توطئه و مداخلهٔ خارجیان انداخته بود که ایشان‌راازاقدام‌به‌بسیاری ازحرکات بی‌قاعده بازمی‌داشت. به‌همین‌علّت نمایندگان‌خارجی‌هیچکدام‌ازطرز عمل وادارهٔامیر راضی‌ومسرور نبودند ومکرّر ازاو شکایت‌می کردندو درشکست‌کاراومی کوشیدند. امّاهمین نمایندگان پس‌از آنکه دست امیر ازکار کوتاه شد وجان اودرمعرض‌خطر افتاد چون باطناً دریافته بودند که او مردی دزد وبی کفایت نبود وآلت دست‌سیاست یك‌دولتی دون دولت‌دیگر نمی‌شد وهرچه‌می‌خواست‌ومی کرد جزخیروسعادت‌و ترقی وصلاح ایران منظوری دیگر نداشت به‌حمایت ازاوبرخاستندو تاآنجا که‌می‌توانستندولوبرای حفظ ظاهرهم بوده‌است دربرگرداندن او برسرکار اوّلی یا لااقلّ حفظ جانش کوشیدند، غافل‌از آنکه کج‌رفتاریهای سابق بعضی‌ازایشان‌کارخودرا کرده‌بود و دشمنان امیر که

به‌تقویت وجانبداری پاره‌ای ازسفارتخانه‌ها باقی مانده و مستظهر شده بودند دیگر نمی گذاشتند که آب رفته به‌جوی باز آیدو خصم زمین خورده‌دوباره برخیزد وباتحصیل انتعاش تیشه به‌ریشهٔ ایشان‌زند.

برای رساندن طرز معاملهٔ امیر باوزرای‌مختار خارجی وجدّ و جهداودرجلوگیری‌ازمداخلات‌ایشان ذیلا به‌نقل‌بعضی‌ازمراسلاتی که بین اووااین نمایندگان‌مبادله‌شده و آوردن بعضی‌ازحکایاتی که‌دراین خصوص منقول است میپردازیم:

وزیر مختار روس در توصیهٔ شخصی به‌امیر چنین می‌نویسد:

«بعدالالقاب آقای محمّد قلی نام وکیل توپخانهٔ مبارکه در انزلی که سالهـای سال است بـه راستی و درستی مشغول خدمات قونسولگری گیلان است این اوقـات عالیجاه مجدت و نجدت همراه میخائیل‌فامیچ مباشر قونسولگری گیلان بعد از ورود به دارالخلافه اظهار رضامندی‌زیادازاو نموده‌است، لهذا متوقع است که اظهارالتفاتی در بارهٔ او بشود و بهترین التفاتی که درحقّ مشارالیه می‌شود به نظر دوستدارچنین می‌آید که اورابه‌منصب نیابت‌توپخانهٔ‌مبارکه سرافراز فرمایند. زیاده مزاحمت ننمود. حرّرفی۲۵ شهرجمادی‌الاوّل۱۲۶۷».

این است جوابی که امیر به‌وزیر مختار مزبور می‌نویسد:

«بعدالالقاب مراسله‌ای که آن‌جناب درباب‌محمّدقلی‌وکیل توپخانه‌نوشته بودند رسید. اینکه قلمی نموده‌اید مشارالیه سالهاست به‌راستی‌ودرستی مشغول خدمات قونسولگری آن دولت بهیّه است و آن جناب خواهش کرده‌بودند که منصب‌نیابت توپخانه به اوداده‌شود اوّلا دوستدارنمی‌داند که مومی‌الیه استحقاق این منصب را درتوپخانه

دارد یانه، زیرا که درخدمات توپخانه هرگز مصدر خدمتی نشده. علاوه البتّه به‌سمع آن جناب رسیده که از بدو این دولت به موجب کتابچهٔ ممهوره قرارشده که مناصب توپخانه موقوف به‌بودن جامیباشد به‌این معنی که تا صاحب منصبی معزول یا متوفّی نشود به کسی فرامین آن منصب داده‌نمی‌شود. بدیهی‌است اگرممکن بشودبه‌ایرادجواب زحمت نداده وسهل خواهشی بود که‌آن جناب مرقوم داشته بودند. زیاده چه‌زحمت دهد. تحریراً فی دوّم شهر جمیدی‌الثّانی ۱۲۶۷.»

اینچکف قونسول روسیّه‌در تبریز که‌از دوستان قدیم‌امیر بوده‌و در آوردن ناصرالدّین شاه به او خدمت بسیار کرده و برای تهیّهٔ پول به جهت این کار وسیله وضامن شده به تاریخ شعبان ۱۲۶۷ مراسلهٔ مفصّلی به امیر می‌نویسد و پس از یادآوری عهد دوستی قدیم و گله ازاینکه چرا امیر دیگر یادی ازاو نمی کند ازاو خواهش می‌نماید که‌به یوسف‌خان ارمنی اذن مهاجرت به‌قفقازیّه داده‌شود. امیر به‌او چنین جواب می‌دهد:

«عالیجاه‌مجدت و نجدت‌همراهافطانت وفراست‌اکتسابافخامت‌و مناعت انتسابادوستامکرّمامهربانا مراسلهٔ آن دوست مبنی براظهار محبّت ومودّت دربروجرد واصل‌ومضامین آن‌من‌البدوالی‌النّهایة‌حالی‌و خاطرنشان‌گردیده‌مورث‌مزیدودستی‌وباعث‌استحکام‌رشتهٔ‌یک‌جهتی‌آمد. دوستدار زایدالوصف مایل‌است که‌همواره آن عالیجاه شرح احوالات خیریّت دلالات را به واسطهٔ مراسلات نیکو علامات اظهار دارد تا از این طرف نیز لوازم وشیوهٔ رسل ورسایل که تمهید قواعد دوستی را بهترین وسایل است به عمل آید. اینکه ضمناً آن دوست خواهش

کرده‌بودند که دولت‌علیّه یوسف خان ارمنی رعیّت این دولت را اذن مهاجرت ازاین مملکت بدهند این‌معنی سابقاً هم‌از سفارت آن‌دولت بهیّه اظهار شد وجوابی درعدم قبول آن‌به سفارت نوشته‌شده‌است، در این وقت که آن دوست‌هم دراین باب اظهار نموده بودند از اینکه مومی‌الیه بشخصه معروف حضور سرکاراقدس شاهنشاهی دامت‌شوکته عن‌التّناهی بودمراتب به‌عرض‌همایون رسید، به‌مقتضای‌مصالح‌ملک‌داری او را مأذون به مهاجرت از این مملکت نفرمودند. معلوم است که آن‌عالیجاه اززیادتی اطّلاع واستحضاری که در امورات دولتیّه دارند تصدیق خواهند نمود که این گونه امورات‌بسته به اذن و فرمایش اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است، والا معلوم بود که دوستدار نظر به‌مراسم دوستی‌ومحبّت لازم بود که خواهش آن‌دولت‌رابه عمل‌آورد. زیاده مطلبی‌نبود که نگاشته شود. احوالات سلامتی راپیوسته اظهارو اعلام‌دارید. تحریراً فی‌شهرشعبان‌سنه ۱۲۶۷.»

چند حکایت

«سفیر روس درطهران به‌رسم ایران آدمهای عدیده جلوخود می‌انداخت. روزی از امیر وقت ملاقات خواست. سه‌ساعت به غروب وعده‌داد. سفیرآمد وامیر بیرون‌نیامد. سفیرمدّتی منتظرماند خواست برود پیش‌خدمت‌جلو گرفت که‌امیرمی‌آید باز یك‌ساعت‌طول کشیدو امیر بیرون نیامد سفیر مدّتی منتظرماند خواست برود پیش خدمت جلو گرفت که امیر می‌آیند. باز یك‌ساعت طول کشید و امیربیرون نیامد. سفیرمتغیّر شد که به‌دولت امپراطوری توهین کرده و حرکت نمود. امیرآمد و گفت چه شده. گفت سه‌ساعتی وعده کرده الان یك ساعت‌است. امیر گفت این رسم‌ایران است. سفیر گفت ما به‌رسم‌خود

رفتارمی کنیم. امیرگفت شما در روسیّه باچندنفر راه می‌روید. گفت تنها می‌رویم. گفت چرا اینجا عدّه نوکرجلو می‌اندازید. گفت به‌رسم ایران گفت اگر به رسم‌ایران راه می‌روید رسم‌وعدهٔ ایرانی هم دو ساعت تأخیر دارد [1]. »

« نظرآقایمین‌السّلطنه [2] بالهجهٔ‌ترکی‌شیرین خودمی گفت که وقتی‌من‌خیلی‌جوان ودروزارت‌امورخارجه‌مترجم‌بودم میرزاتقی‌خان امیرکبیر هروقت سفرای خارجه را می‌پذیرفت مرا برای مترجمی احضارمی‌نمود. روزی که‌وزیر مختار روس در یك موضوع سرحدّی تقاضای بی‌مناسبتی داشت امیر که به هیچوجه گوش شنوائی این قبیل حرفها رانداشت وقتی که‌مطلب‌را ترجمه کردم‌درجواب گفت‌ازوزیر مختار بپرس که هیچ کشك وبادنجان خورده‌ای ، وزیرمختار از این سؤال تعجّب کرد گفت بگوئید خیر ، گفت پس‌به‌وزیر مختار بگو ما درخانه‌مان یك فاطمه‌خانم جانی داریم که کشك و بادنجان‌را خیلی خوب درست می کند ، این دفعه وقتی که‌فاطمه خانم جان کشك و بادنجان درست کردیك‌قسمت هم‌برای شما خواهم فرستاد تابخوریدو ببینید چقدر خوبست ، آی کشك وبادنجان، آی فاطمه خانم جان. وزیر مختار گفت بگوئید ممنونم ، امّا در موضوع سر حدّی چه می‌فرمائید. به‌امیر گفتم. امیر گفت به‌وزیرمختار بگوئید ای کشك‌و بادنجان، ای‌فاطمه‌خانم‌جان،وهمین‌طور تابالاخره‌چون‌وزیرمختاردید

---

۱ ـ کتاب آگهی شهان، ص ٤٨

۲ ـ نظرآقا اصلا ازآسوریان اورمیه [اصل : ارومیه (ا.ا.)] بودکه در حدود ۱۲٤۳ در آنجا متولد شده و در مدرسهٔ یسوعیین‌اسلامبول تحصیل کرده بود. پس‌ازمدتی‌معلمی‌دردارالفنون ومترجمی در وزارت خارجه‌ونیابت‌سفارت‌درپطرزبورگ در۱۲۸۷ به‌وزارت مختاری‌درپاریس‌منصوب گردید.

غیر از آی کشک و بادنجان ای فاطمه خانم جان جواب دیگری دریافت نمی‌دارد با کمال یأس از جا برخاسته مرخصی گرفته تعظیم نمود و رفت [۱] .»

«چون اعلیحضرت ناصرالدّین شاه بر اریکهٔ سلطنت مقام فرمودو امیر نظام به‌منصب صدارت و انتظام امور مملکت قیام نمود یك روز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از سفر بیاورد وخواست حسب‌العاده شخصاً به مجلس امیر نظام داخل شده مکتوب رابدهد و جواب بگیرد و با آنکه امیر نظام مقرّر فرموده بود که احدی‌را از ورود براومانع نشوند معهذا ملازمان امیر نظام مانع ازورود وی‌شدند. نایب به گمان اینکه اورانشناخته‌اند گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارتم وتا کنون احدی مرا از ورود برشخص اوّل ایران منع ننموده وحقّ آنرا نداشته است . گفتند هر که خواهی باش می‌باید پس ازصدور جواب شرفیاب شوید. گفت پس اجازه بگیرید . یکی از ایشان به‌اطاق امیر نظام رفته‌ومراجعت نموده گفت مکتوب خودرا بدهید تا برسانم که اجازهٔ ورود ندادند . نایب گفت من برخلاف مرسوم نمی‌توانم رفتار نمایم. گفتندپس مکتوب خود را برگردانید و از سفیر کسب تکلیف کنید . نایب با کمال آشفتگی تأمّلی نمود واعادهٔ مکتوب را مقرون به‌صواب ندیدو آنرا تحویل‌داد تا به‌امیر نظام‌بدهند وبه زودی جواب بگیرند و مدّتی در انتظار بود وجوابی نرسید وبه‌هر یك‌ازخدّام‌می گفت که جواب سفیر چه‌شد وچرا مرامعطّل داشته اید مورد اعتنائی واقع نمی‌شد و ازاین

۱ـ مقالات گوناگون دکتر خلیل خان ثقفی ، ص ۲۸۳ـ۲۸۴ .

انتظار و تحمّل خلاف عادت به زحمت افتاده بخود می‌پیچید تا صبر و شکیبائی او تمام شده آواز خود را بلند کرد وجواب یا عین مکتوب سفیر را مطالبه نمود . امیر نظام اصغای صدای او نموده بانگ زد که این آواز کدام جسور بود. عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر رامی‌خواهد. فرمود اورا بیاورید وچون درفضای حیاط نمایان شد امر کرد تا اورا به‌صفقات پیاپی بیازردند. سپس امر به‌حبسش نمودند ومشغول به‌انجام امور سایرین شد ویکان یکان را آسوده کرده بیرون می رفتند . پس از آن به فضای دیوانخانه آمده راه‌می‌رفت که رفع خستگی نماید و خدّام را ضمناً در پی بعضی امور روانه می فرمود تا متدرّجاً دیوانخانه خلوت شد وخود به تنهائی به‌اطراف حیاط قدم می‌زد واز کنار اطاقها عبور می‌فرمود تا به‌اطاقی مصادف‌شد که نایب‌در آنجاتوقیف شده بود. فوراًنایب ازجای‌برخاسته تعظیم کرد ، امیر نظام ملتفت اوشده فرمود کیستی . عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر به‌حبسم فرمودید . امیر نگاهی متعجّبانه به‌وی کرد وفرمودبیرون بیا وچون‌بیامد به‌او گفت ازلباس ولسان تو چنین‌می‌فهمم که مسلمانی. گفت بلی‌مسلمانم. فرمود به‌این کبرسن و مسلمانی که‌بایدبه‌فکر تهیّهٔ آخرت خودباشی‌چراسنگ کفّار رابرسینه می‌زنی. گفت سالهاست که‌نوکر سفارتم وپروردهٔ نعمت ومحلّ‌امانت و چاره جز این نداشته‌ام . لیکن اکنون هر قسم امربفرمائید چنان می کنم . فرمود ازامروزمی‌بایدنوکرمن‌باشی‌واوامرمرااطاعت‌نمائی. عرض کردمنّت دارم وازخدمت سفارت استعفامی‌دهم . گفت نخواستم ازخدمت آنان کناره کنی بلکه باید همانجاباشی وبه‌من‌خدمت‌نمائی.

پس از آن فرمود ماهیانهٔ تو در آنجا چه مبلغ است گفت چهار تومان. فرمود فلان صرّاف را می‌شناسی؟ عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است. گفت به‌او توصیه می‌کنم که ماهی پنج تومان محرمانه بتو بدهد. بازپرسید که خانهٔ تو در کجاست. محلّ خانهٔ خویش را که نشان داد امیر فرمود در همسایگی تو فلان سید تفرشی خانه ندارد؟ معروض داشت که خانه‌دارد. فرمود خدمتی که باید انجام دهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت که راجع به‌ایران و ایرانیان است بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانهٔ تو پی نبرد به سیّد می‌گوئی و اگر مطلب به‌ثالثی اظهار و افشا شود یقین میدان که حکم به قتل تو خواهم داد و اکنون مرخصی که به سفارتخانه عودت کنی و بگوئی که چاکران امیرنظام مکتوب سفارت را گرفتند وجواب مرا به‌موقع دیگر وعده داده‌اند. راوی حکایت از معلّم روسی دارالفنون نقل می‌کند که او می‌گفت اهالی سفارت روس می‌گفتند که ایرانیان بی جهت قائل بوجود جن نیستند ومی‌باید امیر نظام تسخیر جنّ کرده باشد و سبب این بود که سفیر روس هرزمانی که می‌خواست سخنی بر نفع دولت متبوعهٔ خود از ایرانیان بااجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب می‌گذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها همین نایب غلامان بود چراغها بدست گرفته واطاقهای سفارتخانه وخلف ستور وشیروانیها و زوایای عمارت حتی بیت‌التّخلیه‌را کاملا تفتیش می‌نمودند و پس از اطمینان سخنی راجع به ایران می‌گفتند ومعهذا فردای آن شب مکتوبی از امیر نظام به‌سفیر می‌رسید که از مطاوی آن اطّلاع امیرنظام‌را برمذاکرات شب می‌فهمید ... [۱] »

۱ ـ نقل از کتاب نوادر الامیر (خطی)

-۳-

مسئلهٔ یك کرور باقیماندهٔ خسارت جنگ(۱)

فصل ششم معاهدهٔ ترکمانچای که در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ منعقد شده چنین است :

« اعلیحضرت پادشاه ممالك ایران به تلافی خسارت دولت و رعیّت روسیّه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان مناط سفید روس است قرارداد و موعد و رهاین وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ گویا درین عهدنامه مندرج است معیّن خواهدشد . »

در مادّهٔ دوّم قرارداد علیحده‌ای که ضمیمهٔ معاهده بود مقرر گردید که دولت ایران از این مبلغ خسارت سه کرور آنرا در مدّت هشت روز بعد از عقد معاهده و دو کرور درظرف پانزده‌روز بعد از آن تاریخ و سه کرور را تا ۲۶ رمضان همان سال بپردازد . مادهٔ سوّم همین قرارداد مشعر بر آن بود که اگر تا سوّم صفر ۱۲۴۴ دولت ایران خساراتی را که باید بپردازد تأدیه نکند دولت روسیّه حقّ خواهد داشت که تمام ایالت آذربایجان را دائماً یا به‌خاك خود ملحق سازد و یا آنکه آنرا به‌صورت امیرنشین مستقلّ درآورد و مادام که وجه خسارت ادا نشده ولایت خوی پس از تخلیهٔ آذربایجان به عنوان رهینه در دست قوای روس باقی بماند .

دولت ایران به‌هرزحمتی بود مبلغ شش کرور و نیم از مجموع خساراتی را که باید به‌روسیّه بسپارد تأدیه کرد و قوای روس آذربایجان را به‌استثنای ولایت خوی خالی نمودند و بعد ها به ضمانت وزیر مختار

۱ـ رجوع شود به مقاله‌ای که درین باب در جلد دوم مجلهٔ یادگار چاپ شده .

انگلیس و قرار پرداخت یك کرور و نیم دیگر به اقساط خوی نیز خالی شد و به همه جهت فقط تأدیهٔ دو کرور دیگر بر عهدهٔ ایران باقی‌ماند.

درسفری که خسرومیرزا به‌سن پطرزبورگ رفت و به خدمت نیکلای اوّل امپراطور روسیّه رسید به شرحی که دیدیم امپراطور از این‌دو کرور باقیمانده برای استمالت دولت ایران یك کرور آنرا به‌خسرومیرزا بخشید وبرای پرداخت کرور باقیمانده پنج سال‌دیگر مهلت داد. پنج سال بعد از ملاقات نیکلا و خسرومیرزا که در سال ۱۲۴۵ صورت گرفت با سال ۱۲۵۰ برابر می‌شد.

ازابتدای‌سلطنت محمدشاه‌دولت‌روسیه‌برای گرفتن کرورآخرین ازباقیماندهٔوجه‌خسارت‌همواره به‌دولت‌ایران‌فشار واردمی‌آوردوآنرا وسیله‌ای‌جهت تهدید و وصول به‌مقاصد دیگرقرارداده‌بود. محمدشاه دربدوولیعهدی دوسال ازروسیه مهلت گرفت‌وپس‌ازآن‌یعنی‌درتاریخ سلخ جمادی‌الاولی ازسال ۱۲۵۲به دستوروحوالهٔ حاجی میرزاآقاسی منوچهرخان معتمدالدوله گرجی مبلغ ۲۹۰۸۴/۴ تومان‌آنرا از بابت قسط اول بـه کنت سیمونیچ وزیر مختارروس تحویل داد. این است سواد حوالهٔ حاجی میرزاآقاسی به معتمدالدوله و رسید وزیر مختار روسیه که درحاشیهٔ‌آن حواله‌مرقوم شده:

«خدمت مقرب الخاقان معتمدالدوله عرض میشود که ازبابت قسط اول کرورآخرین ازوجه عهدنامهٔ مبارك که موازی ۲۴۲۳۷مثقال ویك نخود طلاباقی است. زحمت کشیده موازی ۳۲۳۲۶ عدد کشور ـ ستانی که مبلغ۲۹۰۸۴تومان‌وچهارهزاردیناررایج خزانهٔ عامره‌استو

معادل مثقال مزبور میشود در وجه جناب جلالت و نبالت نصاب غراف سیمنوچ وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه کارسازی نمائید که برات دیوان همایون به جهت سند خرج شما صادر خواهد شد. تحریراً فی روز چهارشنبهٔ بیست و پنجم شهر جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۵۲.»

درحاشیه نوشته شده: «به موجب همین حواله نامچه مبلغ ومقدار مزبور متن تمسك ازسرکارجناب جلالتمآب معتمدالدوله به اینجانب رسید که انشاءالله به ورود بندهٔ درگاه به دارالخلافهٔ طهران کارسازی نماید. تحریراً فی‌سلخ شهرجمادی‌الاولی‌سنه۱۲۵۲» (محل مهرجناب غراف سیمنوچ وزیر مختار).

[**توضیح**ـ درسال ۱۲٤۱ فتحعلی‌شاه دستورداد که‌ازسیم و زر سکه‌هائی جدید ضرب کردند. سکهٔ‌نقره‌به وزن سی‌وشش‌نخود سیم‌و سکهٔ‌طلابه‌وزن هجده نخودزر. برروی‌مسکوکات‌نقره‌این مصراع نقش بود: «سکهٔ‌فتحعلی‌شه‌خسروصاحبقران» و برروی مسکوکات طلا این مصراع :«سکهٔ فتحعلیشه کشورستان». از همین تاریخ هرسکهٔ سی و شش نخودی نقره به یك **«صاحبقرانی»** وهرسکهٔ هجده نخودی طلا به‌یك**«کشورستانی»** اشتهاریافت[1] .اصطلاح کشورستانی که‌همان‌یك تومانی‌طلاست بزودی ازمیان رفت. لیکن‌صاحبقرانی بتدریج تخفیف صورت یافته به‌شکل«قرانی» و«قران» باقی ماند.

۳۲۳۱٦ کشورستانی برابر است با ۵۸۱٦۸۸ نخود طلا یعنی ۲٤۲۳۷ مثقال.

تومانی‌یعنی کشورستانی دراین‌عهد $\frac{۱}{۱۰}$ برداشته به‌همین جهت ۳۲۳۱٦ کشورستانی با ۲۹۰۸٤/٤ تومان رایج برابر میشده است.]

۱ـ نقرهٔ مسکوك مشهوربه‌ریال‌را صاحبقرانی واشرفی راکشورستانی خواندند (روضةالصفا دروقایع سال ۱۲٤۱).

در دورهٔ صدارت مرحوم امیر موضوع مطالبهٔ بقیهٔ این پول همیشه درمیان بود و به‌علت سعی بلیغی که امیر در تهیهٔ پول و تعدیل بودجه داشت ومقاومتی که در تعویق انداختن این وجه ظاهر میکرد دیناری از این بابت عاید روسها نشد تا آنکه درعهد صدارت میرزا آقاخان باز تجدید مطلع کردند. میرزا آقاخان بـه توسط میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه سفیر ایران درسن پطرزبورغ ده ساله از دولت روسیه مهلت خواست، لیکن ایشان رد کردند و بازرشتهٔ مذاکره در این خصوص قطع نشد. این است سواد دستوری که میرزا آقاخان در تاریخ رجب ۱۲۶۹ در این باب به سفیر ایران مقیم سن پطرزبورگ داده:

«مکالمهٔ خود را با جناب معاون وزیر امور خارجه در باب فقرهٔ کرور نوشته بودید ملاحظه کردم. درخصوص مهلت ده ساله که باشما قرارداده بودند خدمت اعلیحضرت امپراطوری مجدداً عرض کرده مراتب را به شما اطلاع بدهند. از قراری که جناب وزیر مختار خبر دادند این تمنای دولت ایران هم قبول نشده است، البته الی الحال به شما هم مراتب را حالی کرده‌اند. باری اگر بتوانید خواهش نمائید کـه بقیهٔ کرور را پول رواج ایران بگیرند، به این معنی که دیگر تفاوت وزن را با ما حساب نکنند و تومانی را یك مثقالی نکنند زیاد خوب است و خدمت بزرگی است که به دولت علیه کرده‌اید. البته این خواهش را بکنید دور نیست که قبول نمایند. اگر قبول نشود ما هم یك حرفی داریم و آن این است که تومانی در زمان شاهنشاه مبرور فتحعلی شاه طلای خالص نبود بلکه قدری بـار داشت، حالا اشرفی طلای خالص است. البته پول آن زمان را قدری موجود دارند نمونهٔ آن را بدهند که از همان قرار بقیهٔ کرور را تسلیم نمائیم.

این فقره را محض اطلاع شما نوشتم ودراظهار آن اذن ندارید.زیاده چه‌نویسم.زبانی‌مراتب‌رابه‌مقرب‌الخاقان‌حالی کرده‌ام. زیادچه‌نویسم. فقرهٔ اخیررا برای اطلاع شما نوشتم نه فقرهٔ اول را در باب فقرهٔ اول باید اظهارکرده امررا به جائی منتهی نمائید . لازم شد این فقره را واضحتر به شما بنویسم وآن این است که دولت روس یك کرور از دولت ایران طلب داشت.شاه مرحوم یك صد وهفتاد هزار تومان داد، باقی‌می‌ماند سیصدوسی‌هزارتومان. حالاجناب‌وزیرمختارازقرارکاغذی که نوشته است‌وسوادآن اینك فرستاده شد مبلغ چهارصد وهفتاد و دوهزاروجه‌تومان هجده نخودی مطالبه می‌نماید.مابه‌التفاوت این دو مبلغ یکصدوچهل‌ودوهزارتومان‌است که تفاوت وزن‌حساب‌می کنند. شما این طور اظهارنمائید کــه دولت روس دولت بسیاربزرگی‌است، مقتضای شأن‌آن دولت وشأن دولت ایران نیست که مثل صراف‌حساب کسروتفاوت وزن به میان بیاید . ازیك کرور موافق رواج عهد شاه مرحوم هرچه گرفته اند حساب کنند و تتمه را که سیصد و سی هزار تومان باشدپول‌رواج حالا دریافت نمایند وتفاوت‌وزن هم چیزی‌نیست که‌آنها ازماطلب حسابی داشته باشند. راست است که درعهد مرحوم فتحعلی‌شاه تومانی ۲٤ نخود بود و حالا هجده نخود است. اماآنوقت ازخالص نبوده شاه مرحوم هم از وزن کسر کردند و هم تومانی را زر خالص‌قراردادند که درحقیقت‌آنچه ازوزن کسرشده است بارتومانی‌و طلا بوده‌است . البته خودشان هم انصاف خواهند داد که طلاونقره و تومانی که درآن عهد داده شد ازخالص نبود. خلاصه سهل خواهشی است که دولت ایران ازدولت روس کرده است [۱] . »

۱ـ از اسناد وزارت خارجه (شمارهٔ کتاب ؟)

مطالبهٔ این پول باقی مانده از طرف روسها تا سال ۱۲۷۰ که جنگهای‌شبه جزیرهٔ کریمه بین روس وعثمانی شروع شد دوام یافت. دراین تاریخ چون روسها بالاخره ایران را که به تحریك انگلیس به‌اعلان‌جنگ‌باعثمانی دعوت‌می‌شد بی‌طرف کردندوایران ادعاداشت که برای رعایت حال روسیه و تهدید عثمانی متحمل خساراتی شده بالاخره دولت روسیه‌آن باقی ماندهٔ کرورآخری خسارات عهد نامهٔ ترکمانچای را هم به‌دولت ایران بخشید واین غائله خاتمه پذیرفت.

فصل نهم

روابط ایران وفرانسه

بعد از آنکه سفارت ژنرال گاردان [1] در عهدفتحعلی‌شاه به نتیجه ای نرسید و گاردان مجبورشد که درتاریخ ٢٤ ژانویه ١٨٠٩ (هفتم ذی‌الحجهٔ ١٢٢٣)ایران‌را به‌عزم مراجعت ترك کند تاقریب‌سی سال دیگر رابطهٔ مستقیمی‌بین‌ایران وفرانسه وجود پیدا نکرد، به‌این معنی که هیچیك از دو دولت سفیری مخصوص به پای تخت یکدیگر نفرستادند.فقط گاه گاهی‌سفیرفرانسه‌دراستانبول‌یا سفرائی که‌ازایران به‌لندن میرفتند وگذارشان به پاریس می افتاد واسطهٔ ابلاغ تعارفات ومبادلهٔ اطلاعاتی میان دولتین میشدند .

درسال ١٢٥٤موقعی که هرات از طرف سپاهیان ایران مورد حمله قرارگرفته و روابط بین ایران وانگلیس به همین علت سخت تیره شده بود محمد شاه‌حسین‌خان‌مقدم‌آجودانباشی سپاه‌آذربایجان را به‌عنوان سفیرفوق‌العاده مأموراطریش وفرانسه وانگلیس کرد واو در٢٣شهرجمادی‌الثانیه ١٢٥٤ ازطهران عازم اروپا شد ودرپنجم‌شوال ١٢٥٥ به‌پای‌تخت ایران برگشت .

یکی از جمله مأموریتهائی که انجام دادن آنراحسین خان آجودانباشی‌برعهده داشت رساندن‌نامه وهدایای محمد شاه بود برای

١- Général Gardane

پادشاه فرانسه شارل دهم وجلب محبت بلکه اتحاد این مملکت نسبت به ایران . آجودان باشی پس از تقدیم هدایا وابلاغ رسالت به لندن رفت وپس ازمراجعت نیز مذاکرات خود را بادولت فرانسه تعقیب نمود .

اما دولت فرانسه که دراین موقع به هیچوجه میل نداشت که درقضایای اختلاف بین ایران وانگلیس بر سر افغانستان و بعضی از جزایر خلیج فارس مداخله کند چندان به پیشنهادهای آجودان باشی جواب مثبتی نداد، فقط حاضر شد که برای تجدید روابط سیاسی وعقد قرادادهای تجارتی هیئتی رابه ریاست وزیر مختاری روانهٔ ایران نماید. این هیئت درتاریخ نوامبر ۱۳۸۹ میلادی (شوال ۱۲۵۵) یعنی موقعی که آجودانباشی بـه ایران رسیده بود از فرانسه به عزم طهران بیرون آمدند وریاست ایشان را کنت دوسرسی [۱] داشت وهمراه اوبخواهش آجودانباشی سه نفر معلم توپخانه ودونفر معلم سواره نظام و پنج نفر معلم پیاده بودند .

کنت دوسرسی درماه صفر ۱۲۵٦ دراصفهان به خدمت محمدشاه و حاجی میرزاآقاسی رسید واگرچه به گرمی تمام از اوپذیرائی بعمل آمد وشاه به اووبه یکی ازهمراهانش [۲] لقب خانی داد وبه درخواست اوفرمانی صادر کرد که کاتولیك‌های ایران هم ازهمان مزایائی که سایر رعایای ایران بهره‌مندند متمتع باشند لیکن نتیجهٔ دیگری ازمأموریت اوحاصل نشد. به این علت که وزیرمختارفرانسه دستور داشت که جداً از دخالت درمسائل سیاسی و گفتگودرباب اتحاد ووساطت میان ایران

۱ - Comte de Sercey

۲ یعنی مارکی دولاوالت Marquis de La Aalette

و انگلیس احتراز کند و دولت ایران هم که خیال کرده بود فرانسهٔ این زمان همان فرانسهٔ عهد ناپلئون است و می‌تواند درمقابل انگلیس از ایران حمایت کند چون از این اشتباه بیرون آمد حتی بـه عقد معاهدهٔ تجارتی هم بافرانسه تن درنداد. درحقیقت دولت ایران می‌خواست دراین تاریخ هم بافرانسه عهدنامه‌ای که درسال ۱۲۲۲ با ناپلئون بسته بود ببندد. اماچون کنت دوسرسی زیراین بارنرفت پس ازسه‌ماه اقامت درایران به‌فرانسه برگشت. ولی معلمین که همراه او آمده بودند در سپاه محمد شاه ماندند.

اینست سواد فرمان محمد شاه در باب کاتولیك های فرانسوی مقیم جلفابنا به استدعای کنت دوسرسی وزیرمختارفرانسه:

«آنکه چون به حکم خداوند یگانه که سطح زمین و ارتفاع آسمان را به حکمت بالغه قرارداده و ارتباط ملل ودول را به حسن تقدیرحکیمانه باعث‌مصالح‌عباد وعمارت بلاد نموده‌ترتیب عالم تکوین را به تألیف و امتزاج طبایع مختلفة المزاج منوط و مربوط داشته و انتظام‌کارجهان را بەائتلاف و ارتباط جهانیان مقرر گذاشته یگانگی واتحاد قدیم فیمابین دودولت قوی شوکت ایران و فرانسه مؤکّد و مستحکم ومراودهٔ جدید که از جانب سنّی‌الجوانب اعلیحضرت پادشاه فرانسه‌با نواب همایون ما که به‌خواست خداوندعالم وارث تاج‌وتخت ملك عجم‌هستیم‌بواسطهٔ‌جناب‌جلالت ونبالت دستگاه مجدت وفخامت‌پناه درایت و فطانت انتباه عمدةالامراء العظام موسیولکونت‌دوسرسی ایلچی مختارآن دولت صورت پذیر گشته بناء علیه برای ملاحظهٔ احترام وتأکید علائم مصادقت که ابداً دربنیان اوخللی بهم نخواهد

رسید عرایضی که جناب مشارالیه در باب هم مذهبهای خود کرده به سمع شریف اصغاء فرموده قرارهائی را که درعهد سلاطین سلف انارالله برهانهم که شاه صفی وشاه عباس وشاه سلطان حسین مقرر داشته‌اند در حق جمیع عیسویّین کاتولیك که درجلفای اصفهان وسایر ممالك محروسهٔ پادشاهی توقف دارند ممضی ومجری فرموده به‌اصدار این همایون منشور عطوفت دستور امرو مقرر میفرمائیم کـه قوم کاتولیك در اتّباع احکام و شرایع مذهب ورفاهیت احوالشان به‌طوری که اعلیحضرت شاهنشاهی دربارهٔ نوکران دربارسپهرمدارمقرر فرموده‌اند خواهند بود که در بنا کردن وتعمیر معابد ودفن اموات وبنانهادن مدارس علوم وتربیت اطفال وعمل آوردن رسم نکاح وازدواج مابین اهل دین خود وتحصیل ضیاع و عقاروبیع وشرای املاك خود وضبط مال موروث ومکتسب خود درهر حال تابع احکام شرع شریف واحکام آن ولایت خواهند بودو اگر کسی آنها را منع از عبادت نماید وآزاروانیت کند مرتکبین مورد تنبیه‌و سیاست خواهند بود .

«مقرر آنکه بیکلر بیکان وحکام وضباط وعمال واشراف واعیان ولایات و بلوکات ممالك محروسهٔ پادشاهی بعد ازحصول اطلاع بر مضمون منشور قدرنمون موافق حکم همایون معمول داشته ازمراتب عدالت وانصاف و مدارج اتحاد که‌چون منظور نظرعطوفت اثر ومکنون خاطر معدلت گستر اقدس شاهنشاهی آنست که از هر طوایف و ملل که از مستظلان قصر بی‌قصوراین همایون دولت جاوید آیت‌اند درسایهٔ رحمت وراحت خود باز داریم که در کمال فراغت ورفاهیت به مراسم دعـا گوئی پردازند لهذا از قراری که جناب جلالت ونبالت دستگاه مجدت وفخامت انتباه

عمدة الاکابر المسیحیّه زبدة الافاخم العیسویه موسی لکونت دوسرسی ایلچی مختار دولت بهیهٔ فرانسه به‌عرض رسانید ومستدعی شد پادریان کاتولیك فرانسه که درجلفای اصفهان سکنی‌دارند می‌خواهند مدرسه درجلفا بنا کنند و به نشر علوم والسنهٔ خود پرداخته اطفال را تربیت نمایند اذن به آنها مرحمت فرمائید . لهذا برحسب استدعای جناب مشارالیه آنهارا مأذون ومرخص فرمودیم که درجلفامدرسه‌برپا کرده به‌نشر علوم و تربیت اطفال پردازند. مقرر آنکه حکام حال واستقبال اصفهان‌می‌بایدمراقب‌احوال‌پادریان‌کاتولیك‌فرانسه‌بوده که مدرسه بنا کرده مشغول‌تربیت‌اطفال‌شوندونگذارند که‌ازملت‌ارامنه‌نسبت‌به‌آنها اذیت واهانتی شود ودرعهده شناسند . فی‌شهر صفرالمظفر۱۲۵۶ .[۱] »

بعد از مراجعت کنت دوسرسی دولت فرانسه‌سفیرفوق العادهٔ دیگری درحدود سال ۱۲۵۹بنام کنت دوسارتیژ [۲] به ایران آمد واو تا عهدصدارت‌امیر کبیر همچنان درطهران بود وهرقدرسعی کرد که درایام حاجی‌میرزاآقاسی بین‌ایران وفرانسه رسماً معاهده‌ای‌تجارتی ببندد حاجی همه را به‌تعلل گذراند. فقط فرمانی دراین باب‌ازمحمد شاه صادرنمودوطرح قراردادی راباٰاوریخت که هیچ‌وقت رسمیت‌پیدا نکرد. به همین جهت‌اوقات وزیرمختارفرانسه بیشتربه‌مکالمه بادولت ایران برای حمایت‌کاتولیك‌های مقیم‌این کشوروتبعهٔ فرانسه‌دراین‌جا و امثال این امور گذشت و منظوراساسی فرانسه کـه عقد قراردادی تجارتی‌ومقصود ایران که جلب‌اتحاد فرانسه بود هیچکدام‌بعمل‌نیامد.

۱ـ از اسناد دزارت امور خارجه .

۲ـ Comte de Sartiges این‌همان کس است که اورا در کتب‌واسناد فارسی « کندوسرتیج» و«غراف‌سرتیژ» نوشته‌اند ودربعضی نسخ خطی نام‌اوبتحریف «سرشیر» شده .

این طرح درسال ۱۲۶۳ مابین حاجی میرزاآقاسی از طرفی و کنت‌دوسارتیژ ومنشی‌او نیکلاازطرفی دیگر تهیه شدو کنت دوسارتیژ نسخهٔ آنرابرای تصویب به‌وزارت خارجه‌فرانسه فرستاد. نسخهٔ‌مزبور پس ازآنکه مدتها درسفارت فرانسه دراستانبول ماند وقتی به‌پاریس رسید که انقلاب۱۸٤۸هنوز باقی بود وحکومت موقتی مجال توجه‌به این گونه مسائل‌رانداشت. به‌همین‌جهت موضوع آن‌اصلافراموش شدو معاهده‌هیچ‌وقت به‌امضای‌دودولت‌رسماًنرسید و نسخ آن‌مبادله‌نگردید. بااین‌حال چنان که از مکاتبات بین کنت دوسارتیژ و امیر کبیرمعلوم می‌شود کنت مزبوربه‌زورمی‌خواست‌آن‌را تصویب شده به‌خرج دولت ایران بدهد ودولت ایران هم چون درآن تاریخ به این‌کارعلاقه ای نداشت وامضائی‌نداده بود زیربارنمی‌رفت . این‌معاهده رادرعهدمیرزا آقاخان نوری مسیوبوره[1] وزیرمختار جدید فرانسه به‌ایران‌آورد و همان اساس عهدنامهٔ تجارتی شد که درتاریخ ۲۷ شوال سال۱۲۷۱ در طهران به‌امضای نمایندگان دولتین رسید .

درماه ربیع‌الثانی‌سال ۱۲۶۳حاجی میرزاآقاسی درصددبرآمد که وزیرمختاری فوق‌العاده برای‌جلب دوستی‌آن دولت وآوردن‌یك عده معلم‌واستاد صنعتگربه فرانسه بفرستد وبرای این‌کارمیرزامحمد علی‌خان‌شیرازی نایب‌اول وزارت‌امورخارجه راکه برادرزادهٔ‌حاجی میرزاابوالحسن‌خان‌ایلچی کبیر[2] بودنامزد نمودواورا بادستورالعملی مخصوص روانهٔ پاریس کرد . این است سواد دستوری که حاجی به میرزا محمدعلی‌خان شیرازی دراین مأموریت نوشته :

۱ـ W. Nicolas Prosper Bourée

۲ـ از حالات وسفرنامهٔ اوهم ذکری شودخوب‌است[خط دکترقاسم‌غنی]

«بسم‌الله تعالی‌شأنه العزیز بتاریخ یوم چهارشنبهٔ چهاردهم‌شهر ربیع‌الثـانی ۱۲۶۳ قوی ئیل ، دستورالعمل مختصر برای سفر خیریت اثرسفارت مخصوصهٔ دولت علیّهٔ ایران که عازم ممالك معظمهٔ دولت فخیمهٔ فرانسه هستند این است :

که درهیچ جا و مکان بدون عذر مکث نکرده به‌سرعت تمـام به‌دارالملك پاریس برسید وانشاءالله تعالی‌حفظ وحراست خدای‌حفیظ دربرّوبحروسهل وجبل باشما یارونگهبان خواهد بود .

بعد ازآنکه وارد آن مملکت فسیحةالارجاء شدیدنامهٔمبارك که را باتحف وهدایا به وجه احسن تبلیغ نمائید واز جانب من به جناب جلالت‌ومجدت‌مآب محبّان‌استظهاری‌موسی گیزو [1] وزیردول خارجهٔ فرنگستان بعد از ابلاغ تحیّات عذر کمی تعارف و هدایا را بخواهید که بواسطهٔ اینکه قانون جدیدی در اروپا معمول شده وقرارداده‌اند که هدایا زیاد نباشد به این جزئیات کفایت شد .

دفعهٔ دیگرملاقات بسیاراظهارمحبت‌اعلیحضرت ظل‌اللّهی‌روحنا فداه باشاهنشاه سکندرجاه پادشاه عظیم‌الشأن مملکت فخیمهٔ فرانسه بنمائید وچنین‌حالی کنید که درتقدیم لوازم دوستی‌از طرف‌شاهنشاه گردون جاه دولت علیهٔ ایران فروگذاشت نخواهد شد و این دوستی ومحبت آناًفآناًازدیاد خواهدپذیرفت، به‌حدی که عقول دورو نزدیك درآن حیران خواهد ماند .

دفعهٔ ثالثه بحدی از دوستی و دولت خواهی وصداقت وراستی

۱ــ مقصود François Guizot مورخ وسیاسی مشهورفرانسه است که در عهد سلطنت لوئی فیلیپ عهده دار وزارت امور خارجه بود وسپس به ریاست وزراء رسید .

من باابنای دولت‌فخیمهٔ فرانسه اظهارخواهی کرده که ثبت دفاترخود نمایند ویقین بدانند که دراین ادعا بحدی صادق‌هستم که‌به‌مردانگی وفتوت وخاك‌پای‌آسمان سای شاهنشاه دین پناه خودم جعلنی‌الله فداه قسم می خورم که امنای دولت فخیمهٔ فرانسه از من‌دوستتری برای خود نخواهند یافت.

دفعهٔ رابعهٔ ملاقات به راستی وصداقت اظهارخواهی کرده که مقصود ازاظهاراین دوستی نه‌منفعت مالی‌منظوراست نه اعانت رجالی، بحمدالله تعالی‌پادشاه فریدون جاه من جعلنی الله فداه بحدی استقلال درسلطنت خود دارند که دردوستی ومحبت یا معاندت وعداوت‌محتاج جز خدای آفرینندهٔ خود به کسی نمی باشد ، معلوم است که بعد از افتتاح ابواب محبت تجربه‌ها خواهند نمود ویقینها خواهندفرمود .

دفعهٔ خامسه از دولت ارباب صنایع و کارگذاران ماهر وکامل خواهش خواهید کرد که از هرجورپنج نفروشش نفر مأمور خواهند فرمود و شما نیز قرارداد آنها را به استحضارکارگذاران آن دولت فخیمه با مواثیق محکمه خواهند گذاشت. اگراستادان‌ناقص بیاورید سبب رنجش خاطر اولیای دولت علیهٔ ایران از آن فرزند مهربان خواهد شد وموعدها را تا هفت سال قرارخواهند داد و شرط اول‌این باید باشد که هریك متعهد شوند که این صنایع را در مملکت ایران بجوانان قابل یاد بدهند .

بعدازاین به‌شما سه تکلیف خواهند کرد: اولاعهدنامهٔ دوستی راخواهند گفت که باید بسته شود . جواب‌این است که اگرچه‌امنای دولت علیهٔ ایران متعهد شده‌اند که عهدنامهٔ مجدده تا نفعی نبینند با

هیچ دولتی عهد دوستی نبندند، اما عهد نامهٔ دوستی باشما بستن موقوف به تردّد رسولان و آمد وشد سفرااست ومعلوم نمودن این امراست که اگرمثلا بواسطهٔ این عهد بستن دولتی عداوت نماید وبا امنای دولت علیهٔ ایران به‌مقام مخاصمه درآیددرآن‌وقت‌اولیای‌فخیمهٔ فرانسه چه خواهند کرد، سکوت‌خواهندنمود یااینکه به‌اولیای‌دولت علیهٔ‌ایران به‌هرقسم باشد حمایتی خواهند کرد وتاچه پایه حمایت‌خواهند کرد. مقدمهٔ جناب محمد علی پاشای‌مصری خواهند کرد [1] یا کمال جلادت خود را نشان خواهند داد.

دوم‌خواهند گفت که ایلچی‌مقیم‌دردارالخلافه‌خواهیم گذاشت. جواب این است که ما مضایقه نداریم، اما اگرعالیجاه بلند جایگاه غراف سرتیژ [2] را منصب داده مقیم نمایند بهترازدیگران می‌باشد. بلکه قاعده این باشد که زیادتراز سه سال ایلچی مقیم باید درایران نماند ونوکرزیاد ازاهل ایران نگیرد وزیاد از ده دوازده نفرازاهل ایران‌بایدنوکرنگیرندوآدم‌شریرنگاه‌ندارندواگرتقصیری‌ازنوکرها سرزند حمایت ننماید بلکه دردیوانخانهٔ مبارک یاجای دیگرمقصر باید تنبیه شود.

سیم خواهند گفت که عهد نامهٔ تجارتی باید بست، جواب این

۱ـ مقصود قضایای ماه ژوئیه ۱۸۴۰ (ربیع‌الثانی۱۲۵۶)است‌که انگلیس به‌یاری روسیه واطریش وپروس محمد علی پاشا را باتهدید به جنگ به خالی کردن شام وبرگرداندن بحریهٔ عثمانی که امیرالبحرآن‌آن‌را به‌دست محمدعلی داده‌بود به تسلیم مجبور کرد وفرانسه با این که دم از حمایت از محمد علی پاشا می زد به علت مخالفت لوئی فیلیپ باجنگ‌کاری شایان نکرد.

۲ ـ همان Comte de Sartiges سابق‌الذکر.

است که همان فرمان همایون درباب تجارت کفایت دارد به‌شرطی که از آن‌طرف‌نیز به‌همین مضمون فرمان بدهند که مستمسك تجار دولت علیهٔ ایران باشد و کسی باآنها به‌خلاف قاعده رفتار ننماید، همان گمرك که بادول متحابه قرارشده به‌آن کفایت نمایند وتعدی‌نکنندو اگر تکلیف قونسول نمایند زیاد از دونفرقونسول نباید باشد یکی‌در تبریز دیگری درتهران به شرطی که مداخله درامور داخلیهٔ دولت ننماید و اگر مداخله نمود همان ساعت اولیای فخیمهٔ فرانسه او را معزول دارندودیگری را درجایش نصب کنند ودرباب قونسول بسیار ایستادگی‌نمایند که‌آدم بد ومفسدنباشد.

دیگراین که درباب‌بیع وشرای‌آلات حربیه‌خودداری‌ننمایند، هرقدرآلات حربیه که ضرورباشد به‌تجاردولت علیهٔ ایران به قیمت عادلهٔسوقیّه بفروشدوهیچ‌مضایقه‌درحمل ونقل نشود وهم‌چنان درباب سفاین‌تجارتیه وحربیه مضایقه نکرده هرقدرابتیاع‌نمایند بفروشند.

دیگراین که‌درآنجاهامأذون نمی باشد که‌زیاده مکث نمایدو بزودی مراجعت کرده به‌سر خدمت خود حاضرباشد واز کتب قدیمه وجدیده درصنایع حربیه یا علوم دیگرابتیاع کرده بیاورید.انشاءالله تعالی به‌سلامتی رفته مراجعت نمایند. خدا حافظ ونگهبان باد [۱].»

میرزامحمد علی‌خان شیرازی باهمین‌دستورالعمل روزهجدهم ربیع‌الثانی۱۲۶۳ازطهران‌حرکت‌نمودوازراه‌تبریزوخوی‌وارزنةالرّوم عازم استانبول شد که ازآنجا به‌پاریس‌برود. درعرض‌راه قراکلیسیاو ملاسلیمان به‌میرزاتقی‌خان وزیرنظام که پس ازعقد معاهده‌ازسفارت

۱ــ این‌دستورالعمل عیناًدرجزء اسناد وزارت امورخارجهٔ ایران‌مضبوط‌است.

ارزنة الرّوم برمی‌گشت برخورد و با او دیدارو مذاکراتی کرد [1] و چون به استانبول رسید سفرای روس و انگلیس مقیم آنجا درتعویق حرکت‌اوبه‌پاریس‌بسیار کوشیدند،ولی‌پس‌از آنکه ازحقیقت‌مأموریت میرزا محمد علی‌خان اطمینان پیدا کردند زیاد متعرض او نشدند و اوبه خدمت لوئی‌فیلیپ ومسیو گیزو رسید وپس ازهشت ماه اقامت و گرفتن جواب مراسلات پادشاه وحاجی‌میرزاآقاسی‌ووعده‌های‌تعارف مانندی به ایران بر گشت وچون به استانبول رسید چنانکه درتفصیل سفارت امیربه‌ارزنةالرّوم نوشته‌ایم‌از طرف حاجی میرزاآقاسی‌مأمور مبادلهٔ نسخ معاهده با اولیای دولت عثمانی‌شد ودراین‌کار ازبی‌خبری یا براثر گرفتن رشوه‌عملی کرد که باعث تولیداشکال بزرگی‌درآینده برای دولت ایران گردید. ورود میرزا محمد علی خان به طهران مقارن شد با اوایل جلوس ناصرالدین شاه.

پس از مراجعت میرزامحمد علی‌خان شیرازی از پاریس‌دولت فرانسه بنابرپیشنهاد حاجی میرزاآقاسی کنت دوسارتیژ را درهمان سمت وزیر مختاری که دراواخرعهد محمد شاه داشت تبثیت نمود و چون این‌تثبیت مقارن جلوس‌ناصرالدین‌شاه صورت می گرفت انتصاب مجدد اورا رسماً به‌پادشاه‌جدید ایران‌نوشتندواین‌مراسله که‌به‌تاریخ ۱۴نوامبر۱۸۴۸(۱۷ذی‌الحجه ۱۲۶۴)است به امضای‌کاویناك [2] رئیس موقتی هیئت مجریه‌ایست که پس ازانقلاب ژوئیهٔ۱۸۴۸وسقوط لوئی‌-فیلیپ برروی کارآمده بود و کمی بعد لوئی ناپلئون بناپارت یعنی ناپلئون سوم جای اورا گرفت.

۱ـ ناسخ التواریخ دروقایع سال ۱۲۶۳.

۲ـ Louis-Eugène Cavaignac

این است ترجمهٔ مراسله‌ای که در این باب کاوینناك به ناصرالدین‌ـ
شاه نوشته [۱] :

« رئیس دولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه و صدرنشین مجلس وزرا بررأی اصابت پیرای اعلیحضرت فلك رفعت خسرو با فرّ و جلال سلطان باعدل و اقتدار ناصرالدین شاه قاجار شاهنشاه ممالك ایران ایّدالله قدرته وشوکته مکشوف می‌دارد که نظر به کمال مؤانست نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی از صمیم قلب مایل وراغب شدیم که درجلوس میمنت مأنوس اعلی درجهٔ دوستی و اتحاد صادقانهٔ خود را درپیشگاه حضور به منصهٔ ظهور رسانیم، لهذا موسیوسر تیژ را که دردربارپادشاه مغفورمبرور که از روی صدق وصفا با دولت بهیّهٔ فرانسه متفق و یك جهت بود و به رسم وزیر مختار مخصوص اقامت داشت و بطور لیاقت و درایت به امورات دولتیّه می‌پرداخت اورا به همان منصب دردربار آن حضرت تصدیق و توثیق نمودیم وچون مشارالیه در امورات آن سفارت عظمی فطانت و کفایت خود را به ظهوررسانید و درسلوك ورفتاربا اولیای دولت علیه منتهای احتیاط وراستی وخیرخواهی دولتین ذی‌شوکتین مرعی‌داشت به‌جهت ما اطمینان کلی بهم‌رسید ویقین قطعی حاصل آمد که‌چنانکه خود را مورد التفات و نوازشات پادشاه مبرور نمود مورد مراحم و عنایات اعلیحضرت شاهنشاهی نیز خواهد شد و به این جهات اولیای دولت جمهوریه را ازخود راضی و خوشنود خواهد ساخت . بناء علی هذا ازاعلیحضرت شاهنشاهی خواهش می‌نمائیم که مشارالیه راازروی

۱ ـ ترجمه از منشیان سفارت آنوقت فرانسه است درطهران ، سواد این ترجمه درجزء اسناد وزارت‌امورخارجهٔ ایران باقی‌است [اگرنمرهٔ کتاب‌وخصوصیاتی ذکر شود که‌بعدها خواننده به‌آسانی بتواند دروزارت خارجه رجوع کند بهترست . خط دکترقاسم غنی]

التفات عادیهٔ خود اخذ فرمایند و مشارالیه از جانب اولیای دولت بهیهٔ جمهوریهٔ فرانسه هرچه معلوم دارد و اظهار نماید اعتبار و اعتماد کلی بر آن بفرمایند به تخصیص اوقاتی که از درگاه احدیت قوام و دوام آن دولت ذی شوکت و حفظ دوستی و اتحاد ابدی این دولت قوی آیت را مسئلت می‌نمائیم، در این خصوص نیز عرض او را به سمع یقین اصغا فرمایند. تحریر شد فی دارالسلطنهٔ پاریس در ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی. محل امضای موسیو کوایناك رئیس دولت جمهوریه و صدرنشین مجلس وزرا. محل امضای موسیو باستت [1] وزیر دول خارجهٔ دولت جمهوریهٔ فرانسه.»

کنت دوسارتیژ از همان اوایل جلوس ناصرالدین شاه بر سر یك عده از مسائل جزئی مثل حمایت از خلیفهٔ کاتولیك‌ها و اتباع فرانسه و اینکه چرا به او نیز مثل سایر سفرا تمثال همایونی داده نشده و اصرار درعقد معاهدهٔ تجارتی غالباً با وزارت امور خارجهٔ ایران در کشمکش و تبادل مراسلات بود. حتی یك بار نشانی را که درعهد محمد شاه به او داده بودند به وزارت خارجه پس فرستاد و مکرر تهدید کرد که اگر دولت ایران فرمانی را که محمد شاه درخصوص تجارت به اتباع فرانسه داده و معاهده‌ای را که حاجی میرزا آقاسی در این باب در شعبان ۱۲۶۳ با او بسته تصویب ننمایند از طهران خارج خواهد شد و روابط فرانسه را با ایران قطع خواهند نمود. وزارت خارجهٔ ایران می گفت که فرمان محمد شاه چون صورت عهدنامه را ندارد و به تصویب پادشاه جدید نرسیده نمی‌تواند معتبر شمرده شود و معاهده‌ای هم که به ادعای سفیر فرانسه حاجی میرزا آقاسی با او بسته چون اثری از آن درجزء اسناد و

۱- Bastide

مدارك دولتی ایران نیست و نسخ آن از طرف پادشاهان دو طرف امضاو مبادله نشده نمی‌تواند مدرك شناخته شود . بایدوزیرمختار فرانسه از دولت خود اختیارنامهٔ تازه‌ای برای عقد قرارداد تجارتی جدیدی بگیرد وبا آن اختیارنامه برای مذاکره دراین باب با اولیای دولت ایران داخل دربحث شود . کنت دوسارتیژ بعد از مدتها اصرار در قبولاندن ادعای سابق خود بالاخره به این پیشنهاد تن در داد ، اما چون او احتراز داشت که معاهدهٔ جدید هم به همان ترتیب معاهدهٔ عهد حاجی بسته شود درعمل هم معلوم شد که اوبرای تجارایران در فرانسه به حقی کمتراز حقی که تجار فرانسوی باید درایران داشته باشند قائل است وامیرهم از جسارتهای او خشمناك شده بود دیگر اعتنائی به‌شأن اونکرد و کنت دوسارتیژ دررجب ۱۲۶۵ ایران‌راترك گفت وازاین تاریخ تاسال ۱۲۷۱ که موسیوبوره [1] به‌همراهی کنت‌دو گوبینو [2] به سفارت به‌ایران آمد روابط بین دو دولت مقطوع بود و دولت انگلیس درطهران از منافع فرانسه سرپرستی می‌نمود .

برای روشن شدن مطالبی که خلاصهٔ آنها را نقل کردیم اینك به نقل یك عده مراسلات که بین کنت‌دوسارتیژووزارت امورخارجهٔ ایران وامیر کبیرمبادله شده می‌پردازیم .

مراسلهٔ کنت دوسارتیژ به امیر کبیر:

«جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابافخامت و مناعت اکتسابا دوستان استظهارامحبّان اعتضادا مشفقامعظمامکرّما، الآن به دوستدارخبررسید که اعلیحضرت شاهنشاهی لازال شوکته و

۱- Prosper Bourée

۲- Comte de Gobineau

دولته نظر به جلوس میمنت مأنوس به‌سفراء مقیمین دارالخلافه‌تصویر همایون مکمّل به‌الماس و باتباع سفراء مزبوره نشان شیرو خورشید عنایت‌فرموده‌اند. اگرچه دوستدارو اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفراء هنگام جلوس مبارك درطهران حضور داشتند اما اولیای دولت علیه فراموش کردند واز بودن این سفارت غفلت ورزیدند. چون این قسم نسیان وفراموشی دلیلی واضح وبرهانی قاطع بر کمال بی‌اعتنائی اولیای دولت علیه نسبت به‌این سفارت است و دوستدارهم برخود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علیّه منت ناقص کشیده باشد لهذا نشانی راکه درین مدت پنج سال که دوستداراز دولت بهیهٔ فرانسه مقیم دارالخلافه است واز این دولت علیه اخذ نموده است ارسال خدمت داشت بازیافت فرموده به‌اعلی‌حضرت شاهنشاهی‌مسترد سازید. بغیراز این نشان دراین سفارت نشان‌دیگرنبود والا البته‌ارسال می‌شد زیاده مصدّع نمی‌شود.»

جوابی‌است که‌وزیرخارجهٔایران‌حاجی میرزامسعود گرمرودی به‌تاریخ صفر۱۲٦۵به وزیرمختارفرانسه نوشته :

«جناب جلالت و فخامت نصابافراست و فطانت انتسابا محبّان استظهارادوستان‌اعتضادامشفقا،مراسلهٔ آن جناب که‌به‌جناب‌جلالتمآب اتابك اعظم امیر کبیردام اجلاله نوشته بودند ونشانی که از شاهنشاه مغفورمبروربه‌شما رسیده بود خدمت جناب معظم‌الیه فرستاده بودید همه را ملاحظه کرد و این طور رفتارآن جناب که از جانب دولت دوست مأموربه اقامت این همایون دربار خلافت مدارشده اند مورث کمال تعجب و تحیّرآمد و از فطانت و درایت وکاردانی آن جناب

زیاده ازحد بعید دید که ازاولیای دولتی که وزیردول خارجهٔ مستقل دارد این گونه مکاتبات به‌صدارت عظمی‌شود. ثانیاً نشانی که مدت‌پنج سال قبل از این محض ظهورالتفات از شاهنشاه مغفور بـه آن جناب رسیده باشد و زیورپیکرخود ساخته‌اند پس بفرستند به‌این بهانه که چرا به‌سفرای دول‌سایره تصویرهمایون‌مرحمت‌شده است به‌آن جناب نشده است ، دوستدارمی‌تواند صراحةً به‌آن جناب بنویسد کـه آن جناب به‌هیچ وجه من‌الوجوه حق نداشتید به‌این سیاق وبه این طرز از اولیای دولت علیه مطالبهٔ تصویر همایون نمائید ، زیرا که در یك دولتی که چندین سفرا اقامت دارند اگربه‌یکی یا دونفر ازآنهـا به جهتی التفاتی شودنبایدبه‌همهٔ سفارت‌مبذول شودخصوصاً حکماًمطالبه نمائید یا سفیردولتی کـه‌آن دولت بنویسد به‌منتسبان این دولت در مقام تلافی برمی‌آید ونشان می‌دهد ، واز دولت بهیهٔ فرانسه با وصف آنکه مکرر از این دولت علیه تقدیمی‌ها وبه‌سفرای‌آن دولت‌به‌همه نشان التفات شده وسفیراین دولت علیه چندین نشان به‌جهت‌منتسبان آن دولت بهیه برد ازآن‌دولت بهیّه مطلقاً تلافی نشد ویك نفرازتبعهٔ این دولت علیّه نشان ازآن‌دولت بهیّه ندارد . مع‌ذلك‌المراتب هرگز مطالبهٔ نشان ازآن دولت بهیه‌نشد، چرا باید برای‌امری که‌آن‌جناب به هیچ وجه حق ندارد این طوربی احترامانه رفتار نماید و بخواهد برودت فیمابین دودولت دوست به‌میـان‌آورد . تو برای وصل کردن آمدی   نی برای‌فصل کردن‌آمدی . چون‌لازم بودزحمت‌داد.تحریراً شهرصفر۱۲۶۵» .

درجواب این‌مراسله وزیرمختارفرانسه چنین می‌نویسد :

«جناب جلالت و نبالت نصابا فخامت و مناعت انتسابا دوستان استظهارا محبّان اعتضادا مشفقا مهربانا ، پریروز مراسله‌ای به‌جناب جلالت مآب اتابك اعظم امیر کبیر دام‌اجلاله زحمت افزا شد وهمان یك نشان‌فقط که از دولت علیّه در این مدت پنج سال به دوستدار مرحمت شده بود خدمت جناب ایشان روانه نمود . جواب مراسلهٔ مزبوره که آن‌جناب مشفق‌مهربان قلمی‌فرموده‌بود‌درسید و دوستدار از مضامین آن استحضار بهم‌رسانید . هر سلطانی مختار است که نسبت به رعیّت و تبعهٔ خود هرچه بخواهد معمول‌دارد ولی نمی‌شود در محضر خاص وعام نسبت به‌وزیر دولت مقیم پایتخت خود بی‌احترامی نماید و آن وزیر نتواند تعجّب و رنجش خود را فوراً اظهار دارد . سابقاً که اولیای علیّه سایر سفراء را از انواع تعارف واقسام تکلّف از قبیل الماس و مروارید وشال وغیره ممتازمی‌فرمودند به‌دوستدار ننگ وعار بود که در این باب حرفی بگوید و اظهاری دارد که سفارت فرانسه نیز اینجاست . ولی بعد از آنکه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی لازال شوکته نظر به جلوس فرمودن به تخت‌سلطنت‌تمثال‌همایون جهت دوسفیر که یکی‌نایب‌اول‌وعلی‌العجاله شرژدفر است [1] عنایت فرمایند واتباع این سفارت را به نشان شیرو خورشید مفتخرسازند و وزیر دولت بهیّهٔ فرانسه واتباع اورا درمحضر خاص وعام کأن لم‌یکن انگارند ، هرآینه‌دوستدارحق دارد که‌برنجد ورنجش‌خودرا اظهاردارد. سفارت مقرب‌الخاقان‌میرزا‌محمد علی‌خان وبردن هدایابه‌اولیای دولت بهیّهٔ فرانسه درعوض سفارت جناب‌موسیو

۱ـ مقصود کلنل فرنت Farrant نایب اول سفارت انگلیس است که در این موقع شارژه‌دافر بوده .

سرسی و آوردن هدایا جهت اولیای دولت علیّه بوده است. هدایا و نشان بزرگ و حمایل که دراین اوقات اولیای دولت بهیّهٔ جمهوریه ارسال داشته اند به سلطان دولت دوست فرانسه و پر التفات و مرحمت به‌وزیردولت مزبوره مقیم‌دارالخلافه‌روانه‌نمودندهروقت که ازبرای دوستدارحکمی‌رسیدمبنی بر گذرانیدن هدایای‌مزبوره‌ازنظر انوراعلیحضرت‌شاهنشاهی‌البته‌هدایاراازنظرایشان‌خواهدگذرانید [۱]، اگراولیای دولت بهیّه جمهوریه دریافت میکردند که اولیای دولت علیّه دراین عهد فرخنده مخالفت‌وبی‌احترامی نسبت به‌دولت‌جمهوریّه واین سفارت‌می‌نمایند نه این بود که هدایا ونشان ارسال دارندبلکه حکم به‌احضارسفارت کرده بودند، یك قطعه نشان فقط که به‌ملاحظهٔ التفات دراین مدّت پنج سال از دولت علیه به‌دوستدار داده شده بود به‌حضور اعلیحضرت شاهنشاهی مسترد ساخت. مقصود اصلی دوستدار این است که بهمه کس‌معلوم ومشخص باشد که بعد از پنج سال‌توقف در این مملکت که باهمه کس موافق قاعدهٔ دوستانه حرکت کرده میشود منتهای سعی را درتشیید مبانی دوستی و اتحاد دولتین فرانسه وایران نمود، ثمرآنرادرنظرخاص و عام بی‌احترامی دولت علیّه شده نسبت به دوستدارآن جناب اینقدر بدانند که این بی احترامی سبب افتخاردوستدارخواهد شد وحال هم مفاخرت میکند. آن جناب‌قلمی نموده بودند که التفاتی که اعلیحضرت پادشاهی درحق دو سفارت و اتباع آنها مبذول فرموده‌اند دوستدار استحقاق آنرا ندارد. بلی عملی

۱ ـ صورتی از این هدایا برای شاه ومهدعلیا وصدراعظم جداگانه در جزء اسناد وزارت خارجه باقیست.

که از دوستدار درین مدت پنج سال صادر شده‌است این بوده است که کمال سعی و کوشش را نمود که به اولیای دولت فرانسه و سایر دول از بزرگ و کوچك ثابت نماید که دولت علیّهٔ ایران دولت مستقلی است و هرعملی که مبنی برصلاح دولت خوددانند اولیای دولت مزبوره درمملکت خودمتصرف می‌شوند . اگر نسبت به‌دولت علیّه بدی‌وعداوتی کرده بودم هرآینه به دوستدار نیز تمثال همـایون مرحمت‌می‌شد . چون خوبی کرده‌ام وخیرخواه این دولت‌هستم از این جهت است که درنظرخاص و عام کمال بی‌احترامی از اولیای دولت علیّه دیدم و نیز قلمی فرموده بودند که دوستدار فیمابین دودولت دوست برودت‌حاصل شده است بی‌احترامی زود به‌زودی که به‌دولت فرانسه و سفارت آن می‌نمایند و اشکالاتی که جهت این سفارت درانجام امورات بزرگ و کوچك آن می‌فرمایند این‌دوفقره سبب‌ازدیاد آن برودت‌می‌شود، اگر خدای‌نکرده‌اولیای‌دولت علیّه‌دراین‌رفتار ملالت‌انگیز مداومت‌فرمایند دوستدار که وزیردولت فرانسه است به‌آن جناب‌می‌نویسد که‌بلاشك و شبهه ثمرش ترك مراودت دولتین خواهد بود . دوستدار از خـدا می‌خواهد این سفارت که باعث زیادتی زحمت دوستدارو‌بی‌احترامی دولت بهیّهٔ فرانسه که لایق هر گونه احترام است متروك گردد .ونیز قلمی شده بود که‌آن جناب تعجب کرده‌اند کـه دوستدار به صدارت عظمی‌دراین گونه امورزحمت افزامی‌شود وبه‌آن جناب که وزیردول خارجهٔ مستقل این دولت علیّه‌اند اظهارنمی‌دارند و دوستدارغیراین نمی‌تواند کرد ،به علّت آنکه‌آن جناب وعدهٔ دید وبازدید می‌دهند و دوستدار می‌آید وآن جناب تشریف ندارند . مراسله در باب مطلب

دولتی می‌نویسم مسترد می‌سازید ومی گویید ببرید پیش جناب امیر، بی‌احترامی زیاد ازاین می‌شود . ونیزقلمی شده بود که دوستدار از برای وصل نمودن آمده است نه برای فصل کردن ، بلی دوستدار از برای وصل کردن آمد ووصل هم کرد ولی‌اولیای‌دولت علیّه ندانستند. بعداز این انشاءالله معلوم ایشان خواهد شد .زیاده‌زحمت‌نمی‌دهد‌ایّام عزت مستدام‌باد . تحریراً فی‌شهرصفر. متوقعم که‌این‌مراسله رابه‌نظر جناب امیر کبیردام مجده نیز رسانیده وایشان را ازمراتب مسطوره درآن مطلع سازید . »

درباب فرمان خلیفهٔ‌کاتولیك‌ها کنت دوسارتیژ به تاریخ محرم ۱۲٦۵ به‌امیر کبیر چنین می‌نویسد :

«جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا دوستان استظهارا محبان اعتضادا مشفقا مکرما معظما، متذکرخاطرجنابعالی می‌سازد از اینکه اولیای دولت علیّه نسبت به‌خواهشهای این سفارت بی اعتنائی می‌نمایند . سه هفته است که چاپاراین‌سفارت نرفته‌است . چون این کیفیت‌نمی‌شود بیش‌ازاین طول بکشد فردا که روزسه‌شنبه است انشاءالله تعالی بلاحرف‌چاپار روانه می‌شود . همین‌امروزمنتظر این است که اعلام نامه جهت رئیس وفرمان از برای خلیفه که مکرر فرموده‌اند بنویسید وروانه دارید به‌دوستداربرسد . درصورتی هم که ننویسید ونفرستید فردا چاپارمیرود و معطل‌نخواهد شد . ولی‌اولیای دولت بهیّه ازکم اعتنائی‌های اولیای دولت علیّه نسبت بـه‌این سفارت مطلع و مستحضرخواهند شد و پس از اطلاع ایشان جناب عالی قطع فرمایند که دردفع این حکایت که نه لایق دولت فرانسه و نه سزاوار

دوستدار که وزیر آن‌دولت است سعی خود را بجا خواهد آورد- دوستدار را که صبر تا به‌حلقوم رسیده ، زیاد مصدع نمی‌شود.»

ایضا سواد نوشتهٔ کنت دوسارتیژ به‌امیر کبیر:

«جناب جلالت و نبالت نصابا کفایت و کفـالت انتسابا فخامت و مناعت اکتسابا دوستان‌استظهارا محبان اعتضادا مشفقا مکرما، دیروز عالیجاه میرزاعباس‌منشی‌این سفارت را نزد جناب وزیردول‌خارجه [1] روانه نمودم ومراسله‌ای‌به‌ایشان درباب‌دادن اعلام نامه وفرمان‌خلیفه نوشتم. جناب معظّم‌الیه نوشتهٔ مزبوره را ضبط نکرده به‌عالیجاه میرزا عباس پیغام داده بود که جناب جلالت‌مآب امیر کبیر را در ایـن بـاب زحمت افزا شوند . مشارالیه خدمت جنابعالی مشرف شد در بـاب اعلام‌نامه‌وفرمان‌خلیفه مقرب‌الخاقان میرزامحمدعلی‌خان [2] رامأمور فرمودند که امروز صبح زود در خانهٔ جناب وزیر دول خارجه حاضر شوند دونوشتهٔ مزبوره را تمام نموده تسلیم نمایند ونیز دیروزعصری ازجناب وزیردول خارجه مراسله‌ای‌به دوستدار رسید جواب‌آنراهم نوشته امروز صبح زود به‌صحابت مسیونیکولا [3] روانهٔ خانهٔ وزیردول خارجه نمودم. بعد از سه ساعت معطلی‌مشارالیه مقرب‌الخاقان میرزا محمد علی‌خان که نیامد وزیردول خارجه هم که احوال ندارد واخذ نوشته نمی کنند . جنابعالی می‌فرمائید این اموردخلی به من ندارد و

۱ــ یعنی حاجی میرزا مسعود آذربایجانی کـه در این موقع مریض بـود و کمی بعد درهمان مرض مرد .

۲ ــ میرزا محمد علی خان شیرازی در این وقت نـایب اول وزارت دول خارجه بود .

۳ ــهمان Nicolas مؤلف لغت فارسی به فرانسه وتألیفاتی درباب بابیه و شیخیه .

باید باوزیردول خارجه گفتگوورفع ورجوع شود . وزیردول خارجه که احوالی ندارد واگرهم داشته باشد اخذ کاغذ نمی کند. مقرب الخاقان میرزا محمد علی‌خان هم که به‌کار نمی رسد . دوستدار متحیر است که اولیای دولت علیّه در این اوقات چه کسانند . بالجمله نوشتهٔ مزبوره رادوستدار به‌جناب وزیردول خارجه نوشته است . در آن توقع کرده است وخواسته است که همان نوشته‌را به‌نظر جناب عالی برساند وجنابعالی‌را ازمراتب مسطوره در آن اطلاع دهد . چون معظم الیه اخذ نوشته ندارد واو رابهیچوجه نمی‌توان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانهٔ خدمت جناب عالی نمود که ملاحظه فرمایند و کسی راهم مأمور فرمایند که بی‌حالت معطلی اعلام نامه وفرمان خلیفه‌را به‌هرطوری که خود می‌خواهد بنویسد وبه‌دوستدار روانه دارد . دوستدار بتنگ آمده است از بس که دراین باب به‌جناب‌عالی ودیگران زحمت داده‌است. چاپار این سفارت سه هفته است معطل است اگرهم فی‌الواقع رأئی در نوشتن اینها ندارد این‌همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کارسازی است . این‌رسم درهیچ‌دولت از دول روی زمین متداول نیست. دوستدارزیاد از این نمی‌تواند صبرنماید وصبر کردن دوستدار از محالات است . زیاده‌چه مصدع آید .»

ایضاً مراسلهٔ وزیرمختار فرانسه به‌امیر کبیر :

« جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت انتسابا دوستان استظهارا محبان اعتضادا مشفقا معظّما مکّرما ، دوستدار عالی‌جاه موسیووانو نایب اول این‌سفارت‌را به‌جهت بعضی امورات متعلقه به‌این سفارت خدمت جناب‌عالی روانه نمود ، پس‌ازشرفیابی وسؤال وجواب معاودت نموده

مراتب را به‌دوستدار حالی نمود ، جناب‌عالی دوفقره فرمایش فرموده بودند : یکی‌اینکه وزیری که ازجانب دولت خود دردولت دیگری مقیم است‌حق ندارد که به‌امور تبعهٔ دولت خود بااینکه نوکری‌دولت دیگررااختیار کرده است مداخله نماید ، دیگر اینکه جناب حاجی میرزاآقاسی هنگامیکه به‌رسم دوستی وزیردول خارجهٔ دولت علیّه بوده است و املاك خود را درتصرف داشته است تعهداتی که در آن هنگامه با دوستداریا باهم کیشان دوستدار کرده است این اوقات که مشارالیه‌ازمیان‌رفته است‌واملاکش‌ضبط دیوان‌شده است‌آن تعهدات باطل وازدرجهٔ اعتبارساقط است . اگرچنانچه دراین‌دوفقره‌دوستدار سکوت‌نماید دلیل برپذیرفتن‌آن خواهد بود واین از جهت‌دوستدار امکان ندارد . امّا جواب ازفقرهٔ اول وزیردولتی که در دولت دیگر اقامت دارد بخصوصه حامی هم ملتان خود هست و این محل بحث نیست و بردوستدارواجب و لازم است که مراقب امورات هم کیشان خوداعم از کسانی که مشغول چاکری دولت علیّه هستند یا کسانی که ترك خدمت نموده‌اند بشود . حمایتی که بروزراء فرانسه درحق هم - ملتان ایشان لازم است دوحمایت‌است : یکی به‌رسم دولتی ودیگری موافق خواهش دوستانهٔ اهالی فرانسه که به‌اذن اولیای دولت خود نوکری دولت علیّه را قبول می نمایند به رسم دولتی و اشخاصی که بدون اذن اولیای‌دولت فرانسه نوکری اختیارمیکنند موافق‌خواهش دوستانه حمایت‌آنها لازم است که طلب قدیم و جدید فرقهٔ اخیره به توقعات دوستانه مطالبه و دریافت شود ، ولی درصورتی که نوکری رااستعفا کردند یا معزول گردیدند حمایت این فرقه هم به‌رسم‌دولتی

واجب می شود اولیای دولت علیّه درحمایت شاه مرحوم دراین نوع حقوق‌دوستدار را به‌هیچوجه ایرادی و بحثی نگرفتند وهمیشه دراین دو فقره حمایت را از هم ملتان خود میکردم، جناب عالی که مدتی با اولیای دولت آل‌عثمان مراودات و مقاولات دولتیّه داشتند درك خواهند فرمود که قواعدمزبوره که موافق حقوق خلق‌الله است‌درحق جمیع اهل فرانسه چه به‌اذن دولت خود وچه خودسر نوکری دولت آل عثمان را قبول نموده‌اند مجری و ممضی است، دوستدارامیدوار است که جناب عالی پس از این ملاحظات حقیقت دوستدار رامنظور دارند که کمافی‌السابق اهالی فرانسه که به‌نوکری دولت علیّه‌منصوب شده‌اند بعضی را به‌رسم دولتی وبرخی رادوستانه مراقب احوال‌ایشان شوم. امّا جواب از فقرهٔ ثانی اوقاتی که جناب حاجی میرزاآقاسی به رسم دولتی متصدی امورات خارجیّه بود و قسمی متصرف و متملك املاك خود بود که احدی نمی‌توانست شبهه نماید در صحت تعهداتی که‌آن اوقات جناب‌مشارالیه درباب این سفارت کرده بود جناب‌عالی شك و شبهه اظهارفرمودند، دوستدارچنین‌می‌داند که هردولتی که بخواهد عدالت وحقیت خلق‌الله منظوردارد نبـاید رسماً این فقره را اظهاردارد. پادشاه‌ممالك‌ایران‌دوستداررابه‌رسم‌دولتی‌اعلام فرمودند که جناب حاجی میرزاآقاسی به‌وزارت دول خارجه مفتخرشده‌است. بردوستدار که وزیردولت خارج است واجب و لازم افتاد که جناب مشارالیه را وزیردول خارجهٔ این دولت‌علیّه دانسته درامورات‌دولتین ذی‌شوکتین وتبعهٔ جانبین بامشارالیه گفت وشنود نماید. سالهای سال جنـاب مشارالیه به‌رسم دولتی متصدی امورات این دولت علیّه بود و

مطالبی که تبعهٔ دولت بهیّهٔ فرانسه بتوسط دوستدار به اولیای دولت علیّه عرض می کردند دولت علیّه بتوسط جناب مشارالیه آن مطالب رامنظور می‌فرمودند. ظاهراست که اولیای دولت فرانسه این تعهدات را رسماً ملحوظ می‌نمودند زیرا که گفت و شنود ومراودات فیمابین دودولت غیرازاین نیست . جناب حاجی میرزاآقاسی‌از وزارت‌خلع‌و املاك اوهم ضبط دیوان شده‌است ، اوقاتی که به‌رسم دولتی وزیردول خارجه و متصرف املاك خود بود تعهداتی را که کرده است چگونه می‌شود که حال جناب عالی درآن تردید فرمایند ودولت علیّه ضامن آن تعهدات‌هست یانیست ، چنین‌تردیدی نه همین است که‌درطهران جایز نباشد بلکه در اسلامبول وپاریس جایز نیست و اولیای دولت فرانسه این نوع قاعده را که باعث عدم خاطرجمعی و اطمینان در مراودات دول خارجه است به‌هیچوجه قبول نمی‌تواند نماید.تعهداتی که جناب حاجی میرزاآقاسی درباب تن‌خواه با تبعهٔ دولت فرانسه کرده‌است‌بحمدالله تعالی آن‌تن‌خواه جزئی‌است، ولی‌دوستدارلاعلاج‌و مجبور است که به‌جناب‌عالی مصدع آید که اولیای دولت فرانسه‌آن تعهدات را به رسم دولتی می‌دانند ویقین دارند که به‌آنها وفا خواهد شد . دولت جمهوریهٔ فرانسه حقوق خارجیّه وداخلیّهٔ دول‌خارجه را درکمال عزّت وحرمت منظور می‌دارند مشروط به‌اینکه دول‌خارجه نیزحقوق دولت‌جمهوریه وتبعهٔ‌آن رامحفوظ دارند. مقصود ازتصدیع جناب عالی از فقرات مسطوره این است که پس از این دردو قاعدهٔ منسوبتین به‌امورات تبعهٔ دولت فرانسه متوقف درباردولت علیّه شك‌و شبهه نشود ، امیدوارم که نظر به کمال عدل وانصاف و قاعده دانی و

تجربیاتی کـه جناب عالی در حقوق خلق‌الله هنگام مأموریت به دول خارجه حاصل فرموده‌اند این ملاحظات را کـه دوستدار زحمت افزا گردید از روی کمال عدل و محض حقوق متداولهٔ فیمابین ملل که هیچ محل ایرادنیست بدانند. زیاده‌چه مصدّع آید. ایام‌جلالت‌مستدام باد.»

درباب معاهدهٔ تجارتی که به ادعای وزیرمختارفرانسه حاجی میرزاآقاسی درشعبان ۱۲۶۳ درقریهٔ نیاوران آنرا به‌امضارسانده‌بودندو کنت دوسارتیژ اقامت خودرا درایران موقوف به‌تصدیق آن ازطرف دولت‌ایران کرده بود، امیر کبیردرجمادی‌الاولی۱۲۶۵ به‌وزیرمختار مزبورچنین می‌نویسد:

« جناب جلالت و نبالت نصابا محبان استظهارا مشفقا، صورت فصولی از عهد نامه که نزد دوستدار فرستاده بودید دردفاترامور دول خارجه وداخله تفحص‌رفت چنین‌فصولی به‌نظرنرسید. اگرفیمابین آن جناب وحاجی میرزاآقاسی فصولی قرارداده شده و به تصدیق طرفین رسیده زحمت‌کشیده اختیارنامه‌ای که حاجی میرزاآقاسی داشته و چنانچه رسم دولت‌هااست بااختیارنامهٔ آن جناب مبادله کرده است با صورت فصولی که به تصدیق ودستخط حاجی میرزاآقاسی رسیده‌است ارسال‌دارند که به‌نظراولیای دولت قاهره رسیده جواب نوشتجات آن جناب رامرقوم دارند، فی ۲۹ شهرجمادی الاولی ۱۲۶۵. »

ظاهراًمراسلهٔ فوق جواب این مراسله‌است که در۲۸جمادی‌ـ الاولی کنت دوسارتیژ به‌امیرنوشته بود:

« جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابـا دوستان

استظهارا محبان اعتضادا معظّما مکرّما شرحی که آن‌جناب قلمی و ارسال فرموده بودند رسید واز مضامین آن که مبنی بر معزّز و مکرّم بودن اولیای‌دولت بهیّه‌فرانسه‌نزد‌اولیای‌دولت‌علیّهٔ‌ایران بود استحضار حاصل آمد. محبت آن جناب زیادولی دوستداراز این کمال تعجب‌را دارد که درجواب‌مراسله‌ای که‌عالیجاه موسیووانو‌نایب‌اول این‌سفارت درپانزدهم‌بهمن‌ماه برقطع گفتگودرباب مبادلهٔ‌امضات معاهدهٔ‌منعقده بین‌الدّولتین در قریهٔ نیـاوران مورخه به تاریخ شعبان ۱۲۶۳ رسماً خدمت جناب‌عالی داده‌بود هیچ مرقوم‌ومکتوب نفرموده بودند. اگر آن جناب‌زحمت کشیده مجدداًراجع به‌آن مراسله فرمائیداز کشفی که سبب این مفصلات شده است ومراودات بین‌الدّولتین منوط به‌آن است‌مطلع‌ومستحضرخواهدشدمضامین‌معاهدهٔ‌مزبوره‌کلیةً موافق‌عدل‌و انصاف است چنانکه مرقوم است در مملکتین فرانسه و ایران نسبت به‌تبعهٔ جانبین چون اتباع دول کامل‌الوداد سلوك ورفتارشود معاهدات منعقدهٔ فیمابین دولت علیهٔ ایران‌بادول بهیّهٔ انگلیس واسپانیاوبلجیکا نیز به‌شرح‌مسطوراست وتکلیف اولیای دولت بهیّهٔ فرانسه‌آن بود که به‌همان نهج عهدببندند لاغیر. درپانزدهم این ماه مراسله خدمت آن جناب‌ارسال‌وقلمی شده‌بود که‌اگر آن جناب‌برحسب‌وعده که داده‌اند امضای معاهده را به‌دوستدارارسال نفرمایند این سفارت لاعلاج است که ازین‌مملکت برود، دوستداررا به‌هیچوجه میسرومقدورنمی‌شود که مضامین آن مراسله‌راتغییروتبدیل بدهندچون به‌جهت آن‌جناب و دوستداردیگردرباب این امرسخنی نمـانده است کـه گفته شود بناء علی هذا امروز نیز مصدّع می‌آید واین آخردفعه است اگرچنـانچه

امضات معاهدۀ مزبوره بلاتأخیر وتعویق مبادله شود اولیای‌دولت‌بهیّۀ جمهوریۀ فرانسه برصداقت و استقلال اولیای دولت علیّه اعتماد است که‌دراستحکام‌رشتۀ دوستی ابدی‌بین‌الدّولتین الزم واوجب‌است‌نخواهد داشت وپس‌ازاین‌مراودات‌را منقطع ومنفصل خواهندداشت درصورتی که تا روز چهارشنبه به‌مبادلۀ امضات نپردازند سکوت آن جناب‌را حمل برقبول‌نفرمودن این معنی نموده به خارج شهرحمل‌ونقل‌نموده خودرا مسافرخواهد دانست. دراین صورت متوقع است مهمان داری معیّن ومقرر گردد الی منتهی خاك ممالك ایران نسبت بـه دوستدار اعزاز واحترامی که شایستۀ شأن وزیر مخصوص فرانسه است معمول شود زیاد مصدّع نمی‌شود ایّام عزّت مستدام باد، فی۲۸ شهر جمادی ـ الاولی ۱۲۶۵.»

ایضاً جوابی است که امیربه اونوشته :

«جناب جلالت و نبالت نصابا مجدت وفخـامت انتسابا محبـان استظهارا دوستان اعتضادا مشفقا مهربانـا ، شرحی کـه آن جناب در بیست وهشتم شهر جمادی‌الاولی محتوی بـه فقراتی چند نوشته بودند واصل‌شد. به اقتضای مودت لازم آمد که به‌جواب آن فقرات پردازد. قلمی داشته بودند که مراودات بین‌الدّولتین منوط به‌امضای‌عهدنامه‌ای است که در شهر شعبان ۱۲۶۳ درقریۀ نیاوران جنـاب حاجی میرزا آقاسی‌منعقدداشته‌اند. اولاً برای‌این‌فقره عهدنامه‌ازامنا وخزانه‌دارو ارباب دفاتروسایرهرچه استفسار گشت ومیان‌نوشتجات دولتی‌چندان که‌رجوع‌شد اختیارنامه ازپادشاه مغفوربه‌اسم حاجی‌میرزاآقاسی ونه عهدنامه بخط ومهرآن‌جناب هیچ کدام پیدا نشدو کسی مستحضرنبود

چگونه ممکن است که امرا و ارکان و اعیان دولت علیه احدی استحضار نداشته باشد بل هیچ نشنیده باشد. ثانیاً در ضمن موادی که نزد دوستدار فرستاده‌اند مندرج است که بعد از مدت شش ماه یا کمتر این معاهده امضا شود، اما از تاریخ آن سواد تا وفات پادشاه مبرور ۱٤ ماه طول کشیده و ۸ ماه از وعدهٔ مقرر گذشته امضا نشدن علامت عدم قبول است.[۱] رابعاً می گویند که دوستدار وعده به امضای عهد مزبور داده است، همه عالم می‌دانند که بستن عهود جدیده و امضا در رد و قبول آن مختص ذات پادشاهان است. در این صورت بدیهی است دوستدار را بی اختیار نامه و حکم همایون در وعده و قبول چنین امر عمده اختیاری نبوده و نیست که وعده بدهد. خامساً هم‌چنانکه شما نوشته‌اید که معاهده‌نامهٔ جناب حاجی میرزا آقاسی را به دولت بهیهٔ فرانسه فرستادم که در رد و قبول آن ملاحظه نموده تکلیف خود را در صورت قبول اصرار دارند، امنای دولت علیّهٔ ایران نیز در چند مجلس شوری ملاحظات دقیقه نموده به هیچوجه صلاح دولت و ملت خود را در انعقاد این فصول عهد تجارت ندانسته باز بواسطهٔ کمال میلی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه و اولیای دولت ابدمدت به دوستی و مراودهٔ دولت بهیهٔ جمهوریه دارند هرگاه آن جناب اختیارنامه از دولت متبوعهٔ خود در دست داشته باشد مضایقه ندارند به فصول جدیده کـه مصلحت و رضای دولت و رفاه رعیت و قوام تجارت در آن درج باشد عهد تجارتی جدید منعقد سازند و بدیهی است کــه این گونه امور در عین کمال دوستی به رضای اولیای دولتین و صرفهٔ رعایای طرفین خواهد بود و

۱ـ فقرهٔ «ثالثاً» نقل نشده‌است (ا.ا.)

معلوم است طول گفتگوی این گونه عهود هیچ وقت مایهٔ تکدر نشده است وانشاءالله تعالی هرگز نخواهدشد، چنانچه با کمال دوستی واتحاد دول متحابّه قریب هیجده سال بلکه متجاوز طول کشید تا انعقاد عهد تجارت شد وهرگز خللی به‌ارکان مودّت طرفین راه نیافت. اینکه نوشته بودند درصورت‌عدم امضای نوشتهٔ جناب حاجی‌میرزاآقاسی که به‌امضای شاهنشاه مغفورنرسیده بااجزای‌سفارتی مسافرت خواهد کرد اعلیحضرت شاهنشاه روحنافداه وامنای دولت ابدمدت ابداً به‌ترك مراودهٔ خلاف‌دوستی‌دولت بهیهٔ جمهوریه راضی‌نبوده ونیستند ورفتن آن جناب باوجود بلدیّت به‌قوانین‌دولتی در حرکت سفارتخانه مصرّ باشندوازاینجا بی‌جهت وسبب‌باعث حرکت‌سفارت‌خانه شوند صراحةً به‌آن جناب حسب‌الامر می‌نویسیم که جواب بحث اولیای دولت بهیهٔ جمهوریه بر ذمّهٔ‌آن جناب است بلکه دوستدار به‌آن جناب پُرتست می‌کنم که باعث‌عدم مراوده ودوستی دولتین آن جناب‌خود شده‌اند و بر گردن آن‌جناب وارد می‌آید، زیراکه برخودآن جناب که خود وزیرمخصوص ومستحضرازاموردولتی می‌باشند مثل‌آفتاب روشن‌است که بستن ونبستن عهد تجارتی که به صرفه ورضای طرفین است باعث قطع علاقهٔ دوستی‌نمی‌تواند بود.»

بعد ازاین کاغذ ازطرف امیروشاه میرزاآقاخان اعتمادالدّوله و میرزا شفیع صاحب دیوان مأمور شدندکه به سفارت فرانسه بروند و مانع حرکت وزیر مختارآن دولت وقطع مراوده شوند. این است سواد کاغذی که وزیر مختار فرانسه پس ازملاقات بادوفرستادهٔ دولت ایران به امیر نوشته:

« جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا دوستان استظهارا اعتضادا مشفقا مکرّما ، مقرّبی الخاقان دوستان مکرّم میرزا آقاخان اعتمادالدّوله و میرزا شفیع صاحب‌دیوان از قرار حکم و فرمایش سرکاراقدس شاهنشاهی و آن جناب به‌سفارتخانهٔ دولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه مقیم دارالخلافهٔ طهران آمدند و مراسله‌ای ازآن جناب که متضمّن مطالب آن جناب بودبه‌دوستدار رسانیدند. اگرچه اولیای دولت علیّهٔ ایران مبادلهٔ امضاات معاهدهٔ دولتیّه و تجارتیّه ، که در زمان شاه مرحوم فیمابین دولتین ایران وفرانسه منعقد شده است و امضای دولت فرانسه الآن در طهران موجود است و دوستدار منظور دارد که امضای مزبور را بدهد وامضای شاهنشاه ممالك ایران را دریافت نماید مایل وراغب نیستند، ولی‌ازآنجائی که دوستدارابداً طالب قطع دوستی و مراودهٔ بین‌الدّولتین نیست بلکه مایل تشیید مبانی دوستی واتّحاد است. تکلیف معظّم‌الیهارا درباب اینکه معاهده تجدید شود و فیمابین اولیای این دولت علیّه و اولیای دولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه منعقدگردد قبول کردم، ولی تکلیفی‌را که درباب تغییر وتبدیل عهدنامهٔ منعقده درعهد شاه مرحوم به‌دوستدار میکنند دوستدار نه از جانب خود ونه از جانب دولت خود میتواندآن تکلیف را قبول کرد ، تجدید معاهده رابه‌این چند شروط قبول میکند .

اوّلاً اینکه پس‌از رسیدن اختیارنامه شروع به‌انعقاد معاهده شود، یکماه‌هم بیشتر طول نکشد .

ثانیاً به‌هیچوجه من‌الوجوه کم‌و کسروجرح وتعدیلی‌درمضامین‌و الفاظ آن نشود .

ثالثاً امضای شاهنشاه ممالك ایران هم قبـل از وصول امضای

فرانسه بمحض اینکه معاهده منعقد شد داده شود، بعد که امضا از فرانسه رسید تسلیم خواهد شد. اگر اولیای دولت علیّه به‌این شروط راضی شدند خودآن جناب نوشته مرقوم وممهورفرمودند به‌دوستدار بسپارند دوستدار را حزمی نیست و اگر اینکه اولیای دولت علیّه غیر این‌طور دارند و یا اینکه تا روز جمعه جواب مرقوم نفرمایند دوستدار مجبور است که از ایران با اتباع سفارت روانهٔ مملکت‌خود شود. چون لازم بود مصدّع شد. زیاده چه زحمت دهد. ایّام عزّت و جلالت مستدام باد. تحریراً فی روز چهارشنبه ۲٦ شهر جمادی‌الثّانی ۱۲٦۵ .» ایضاً وزیرمختار فرانسه به‌امیرکبیر می نویسد :

« جناب جلالت ونبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا دوستان استظهارا محبّان اعتضادا مکرّما معظّما مفخّما مراسلهٔ مرقومه رسید. مضامین آن کلاً مفهوم شد مگرفصول عهدنامهٔ نامیده که‌این عبارت‌را دوستدار نفهمیده است. حال هجده ماه است که این معاهده پس از امضای اولیای دولت بهیّهٔ فرانسه برجمیع روزنامجات ممالك یروپ مطبوع شده است وچهار ماه هست که‌آن جناب ودوستدار در خصوص تعیین روز مبادلهٔ امضات نه در باب مضامین و نحو نوشتن معاهدهٔ مزبور گفت وشنود داریم. پر بعیداست که اشخاص بزرگ و معتبر چون آن جناب جلالت نصاب که صدراعظم ممالك ایرانند و دوستدار که به وجه تمثال(؟)دولت بهیّهٔ فرانسه دردارالخلافه اقامت دارد مدّت چهارماه درباب معاهدهٔ جعلیّه گفت وشنود نمایند. باوصف اعتقاد قطعی دوستدار که آن جناب در انعقاد معاهدهٔ مزبوره هیچ شكّ و شبهه ندارند اسنادی را که نزد دوستدار تواند بود خواسته

بودند از جهت سایر اعیان دولت علیّه که شاید تا امروز کما هوحقّه مطّلع نشده‌اند نه یك سند بلکه اسناد متعدّده که از جمله یکی مراسلهٔ خود حاجی میرزاآقاسی است به جهت اسکات و اطّلاع آنها ارسال خدمت شد . البتّه اسناد مزبوره به جهت خاطر اشخاصی که محتمل‌است معتقد به‌انعقاد معاهده نباشند کفایت‌میکند . معاهده‌ای را که حاجی میرزاآقاسی ودوستدار خطّ کشیده مهر نموده بودیم لازم بود که به‌اولیای دولت بهیّهٔ فرانسه روانه دارد ودرآنجاملاحظه نمود در ردّ و قبول آن تکلیف خود را اجرا دارند در صورت قبول صورت آنرا از روی اصل بر داشته به انضمام امضا روانه نمایند پس اصل آن در پاریس مانده است ولی امضای بخطّ فرانسه موجود است اینك خدمت فرستاد تا اطّلاع به هم برسانند . این امضارا عالیجاه میرزا شفیع منشی مقرّب‌الخاقان میرزا محمّد علیخان که به رسم ایلچی‌مخصوص در پاریس‌اقامت داشت بگفتهٔ مقرّب‌الخاقان مشارٌالیه در حضور او نوشته است و از روی اصل‌نوشته است. امیدوارم که‌آن جناب و اعیان دولت علیّه هرگز این گمان را نخواهند کرد که دستخطّ پادشاهی که‌آن‌اوقات‌حکمران ممالك فرانسه بود ودستخطّ صدراعظم آن پادشاه و مهر دولتی بر معاهده قرار گرفته باشد که موافق رسوم لازمهٔ دولتیّه نبوده باشد ، چهارروز قبل از این مقرّب‌ـ الخاقان میرزا محمّد علیخان در حضور آن جنـاب و اعیان دولت علیّه بجرأت‌تمام عرض کرده است که من‌ازمعاهده‌ای که میرزا شفیع صورت آنـرا نوشته باشد هیچ اطّلاع ندارم . اینك دو مراسله بخطّ مشارالیه خدمت آن جناب روانه نمود تـا مفهوم آن جناب بشود تا

چه حدّاولیای دولت علیّه باید به عرض مشارالیه اعتماد فرمایند ونیز معلوم گردد دوستدار تا چه مرتبه حقّ داشته است که به‌جهت شنیدن فرمایشات آن جناب از زبان مشارالیه روز قبل از این او را اخذ ننموده است ملاحظه بفرمائید و انصاف بدهید دوستدار زیاده از حدّ متألّم و متأسف است که به جهت این امر زیاده مصدّع اوقات شریف میشود ، ولی‌انشاءالله به طول نمی‌انجامد. چنانکه سابقاً به‌آن جناب زحمت افزا شده است فردا که روز چهار شنبه است مراودات دولتین یا بالمرّه منقطع یا از همه وقت محکمتر ومضبوط تر خواهد شد. زیاده مصدّع نمی‌آید. ایّام جلالت مستدام باد . »

این ظاهراً آخرین کاغذی است که امیر به‌وزیرمختارفرانسه نوشته :

« جناب جلالت و نبالت نصابا مجدت وفخامت انتسابا دوستان استظهارمحبّان‌اعتضادامشفقامهربانا، پریروزعالی‌جنابان‌مقرّبی‌الخاقان میرزا آقاخان اعتمادالدّوله و میرزا شفیع صاحب دیوان را به جهت مهمانی ومراودهٔ دوستی و ممانعت از رفتن بی‌جهت وسبب سفارت که نوشته بودید روانهٔ نزدآن جناب کردم ومراسلهٔ مفصّل که جواب‌همهٔ مطالب درآن مندرج بودارسال‌داشتم. دیروزهم‌مجدّداً میرزاآقاخان اعتمادالدّوله‌را به‌جهت تشیید مبانی دوستی روانه نمودم و به عالیجاه مشارالیه القاء داشتم که به شماحالی نماید که دولت ذی‌شوکت علیّهٔ ایران طالب وراغب به‌مراوده ودوستی واتّحاد بادولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه هستند واعزاز واحترام سفرای ایشان را می‌دارند وعهد نامهٔ جدید تجارتی که صلاح‌طرفین‌باشد می‌بندند عهدجدیدرا نه به‌قرار-نامهٔ ناقص‌امضاء نشدهٔ حاجی‌میرزاآقاسی که سوادارسال داشته‌بودندو

حرکت سفارت‌را ابداً راضی نیستیم. البته جمیع این‌مطالب‌را به‌شما القاء داشته‌اند. ازقراری که شنیده شد دیروز باز اصراری‌درنکردن مراوده وترك دوستی‌وحرکت‌دادن سفارت دارید، نمی‌دانم‌چه‌مصلحت دربرهم زدن دوستی‌فهمیده‌اند. دولت ذی‌شوکت علیّهٔ ایران هرگز راضی به‌حرکت سفارت نمی‌شود ونخواهد شد اگرشما اقدام دررفتن نمائید[جواب] اولیای دولت جمهوریّه برذمّه وعهدهٔ آن جناب است.»

بعد از آنکه این مذاکرات به نتیجه نرسید وکنت دوسارتیژ درهمان‌اصرارولجاج خودباقی‌ماند دیگرامیر به‌شأن اواعتنائی‌چندان نکرد وچون تسلیم اونشد وزیرمختارمزبورهم درجمادی‌الثّانی ۱۲۶۵ طهران‌را ترك گفت وازراه تبریز واسلامبول عازم فرانسه شد.وزارت خارجهٔ ایران مراتب‌را به‌اطلاع دوسفارت روس و انگلیس درطهران رساند وبرای‌آنکه سایردول نیز ازاین قضیّه کماهوحقّه اطلاع یابند امیر مراسلهٔ ذیل‌را به محمّدخـان مصلحت‌گذار ایران دراسلامبول نوشت :

« عالی‌جنابامجدت همراه عزیزا پس‌ازورود موکب فیروزی کوکب‌اقدس همایون‌پادشاهی بمقرّخلافت عظمی جناب زبدةالسّفراء المسیحیّه غراف سرتیژ وزیـرمخصوص دولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه نزد اینجانب آمد ومذکورساخت که فیمابین من وجناب حاجی‌میرزا آقاسی عهد نامهٔ تجارتی‌منعقد شده است که هنوز به‌امضای‌اعلیحضرت قدرقدرت‌قضاشوکت‌شاهنشاه‌ذی‌جاه‌ممالك‌فسیح‌المسالك‌ایران‌نرسیده دولت‌جمهوریّهٔ فرانسه خواهش دارند که‌آن عهدنامهٔ تجارت‌به‌امضای اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه برسد اینجانب درجواب گفت که‌اولیای دولت علیّه‌دراین بدوجلوس‌میمنت مأنوس‌همایون که

هنوز به‌کار داخله نپرداخته‌اند چگونه به‌امور عهدنامهٔ جدید بپردازند بدیهی است اولیای دولت علیّه بعد از تأمل درمنافع ومضار آن جوابی ازروی بصیرت و آگاهی خواهندداد وچندی که حکایتی درمیان نبود تااین اوقات جناب مشارالیه کاغذی به‌اینجانب قلمی داشت که مشعر بر این بود که اگرعهد نامهٔ تجارتی که فیمابین من وحاجی میرزا آقاسی انعقاد یافته و به‌امضای شاهنشاه مغفور نرسیده اعلیحضرت شاهنشاهی عرضی ندارند فیمابین دولتین جمهوریّهٔ فرانسه وایران قطع مراودت خواهد شد و سفارت آن دولت بهیّه را دربار خلافت ترك اقامت کرد به‌مملکت فرانسه مراجعت خواهد نمود بااینکه چنین عهدنامه نه در دفاتر موجود و نه درخزانهٔ مبارك که مضبوط بود باز چون اعلیحضرت شاهنشاهی صان‌الله شوکته عن‌التّناهی کمال میل به‌دوستی و مراودت دولت بهیهٔ جمهوریّه فرانسه‌داشته ودارند ونمی‌خواهند ابداً قطع‌شود حکم محکم ملوکانه عزّ نفاذ یافت که اولیا وامرا وامنا وارکان دولت قوی‌شوکت دراین باب مشورت کرده به‌دقت تمام فصول و شروحی که جناب مشارالیه فرستاده واسمش‌را عهد نامهٔ تجارتی قرار دادی حاجی میرزا آقاسی گذارده‌اند ملاحظه نمایندومنافع ومضار آن‌رابه‌خاکپای اقدس شهریاری عرضه دارند ، اگرمصلحت دانند بعد از این امضـا و برقرارشود اولیای دولت قاهره بعد ازامعان نظرنقائص و معایب آنرا درصفحهٔ کاغذی مرقوم وبامهارخود ممهورداشته عرضه داشتند که به‌هیچوجه صلاح دولت‌وملّت علیّه دربستن‌چنین عهدنامه‌ای‌نیست. لهذا این‌جانب شرح مبسوطی به جناب وزیرمخصوص دولت بهیّهٔ جمهوریّهٔ فرانسه‌نوشته که صرفه وصلاح دولت علیّهٔایران دربستن‌چنین‌عهدنامهٔ

تجارتی به‌این‌طرز واصول که منافع برای رعایای دولت علیّهٔ ایران ندارد نیست وبدیهی است که اعلیحضرت شاهنشاهی چنین عهد نـامه راممضی‌نخواهندداشت، امااز آن‌جائی که کمال میل‌به‌مودّت‌ومراودت دولت بهیّهٔ فرانسه دارند و نمی‌خواهند که سفارت آن دولت از دربار همایون‌قطع‌علاقه کرده مراجعت‌نماید سفارت فرانسه‌را معزّزومحترم خواهند داشت وبعد از آن که غراف سرتیژ ازاولیای دولت‌جمهوریّه اختیارنامهٔ جدید آورد بطوری که صرفه وصلاح طرفین باشدمعاهدهٔ تجارتی جدیده منعقد خواهند داشت. مع‌ذلك‌المراتب اگر آن‌جناب بخواهد علم دولت جمهوریّه را ازپای‌تخت دولت علیّهٔ ایران‌خوابانده سفارت آن دولت را بردارد و قطع مراودت کند جواب اولیای دولت جمهوریّه‌به‌عهدهٔ آن‌جناب‌خواهد بود . این کاغذرا مصوب عالی‌جنابان مقرّبی‌الخاقان میرزاآقاخان اعتمادالدّوله ومیرزاشفیع‌صاحب دیوان که از اجلّهٔ چاکران دولت جاوید ارکان‌اند فرستاد که مراسلهٔ مرا ابلاغ وشفاهاً پیغامات‌دوستانهٔ اینجانب‌را حالی‌جناب مشارالیه نمایدو جناب مشارالیه‌را ممانعت از رفتن بی‌جهت وسبب کرده ترك مراودهٔ دوستی‌ننماید، عالی‌جنابان مشارالیها ابلاغ پیغامات دوستانهٔ اینجانب راکرده هرقدرجناب مشارالیه‌را منع ازرفتن کرده‌انـد قبول نکرده اصراری دررفتن کردند این جانب برای‌اتمام حجّت باز رقعه به‌جناب مشارالیه نوشته عالیجاه میرزاآقاخان اعتمادالدّوله‌را مجدّداً فرستاده باز به‌هیچ‌وجه‌اثری وثمری نبخشیده‌بی‌رضای خاطراولیای‌دولت‌قاهره سفارت خانهٔ دولت جمهوریّهٔ را از درباردولت همایون حرکت داده قطع علاقه کرد، ازاینکه شاید جناب مشارالیه به‌آن صفحات بیایدو

بی‌انصافانه وناحق سرشکوه وشکایت باز کند آن عالیجاه‌را از تفاصیل اوضاع مطّلع ساختیم و صورت دو طرف کاغذی را که به‌اونوشته بودیم نزد ایشان فرستادیم که استحضار کامل حاصل کرده‌پیش‌از آنکه‌جناب مشارالیه وارداسلامبول‌شود آن نوشتجات‌رابه‌رجال‌دولت‌علیّهٔ‌عثمانیه‌و سایرسفرای دول‌متمابّه مثل روس وانگلیس ونمسا واسپانیول‌وبلجیقا سهل‌است به‌جناب وزیرمختاردولت بهیّهٔ فرانسه‌هم اعلام کرده‌همگی را از حرکت‌های خلاف اونسبت به‌اولیای دولت علیّه مستحضرسازدو بر جمیع سفرا معلوم نماید که جناب مشارالیه خود باعث قطع علاقه بین‌الدّولتین شد واولیای دولت علیّه بهیچ‌وجه‌راضی به‌رفتن‌اونبودند. می‌باید آن‌عالی‌جاه خوب از عهدهٔ این‌خدمت برآمده خاطراین‌جانب را از خود راضی بدارد.»

پس از حـرکت کنت دوسارتیژ از طهران چنـانکه سابقاً هم یادآورشدیم حمایت اتباع ودفاع از منافع دولت فرانسه را درایران سفیرانگلیس برعهده گرفت وهروقت‌موردی پیدامی کرد دولت‌مزبور به‌نام فرانسه با ایران مکاتبه می‌نمود. برای‌نمونه سواد مکاتباتی را که درشوال ۱۲۶۷ بین وزیرمختارانگلیس درطهران ووزارت‌امورخارجهٔ ایران درباب‌یکی ازمسائل مربوط به‌فرانسه مبادله شده‌نقل‌مینمائیم:

وزیرمختارانگلیس درطهران‌به‌تاریخ ۱۰شوال۱۲۶۷به‌وزارت خارجهٔ ایران چنین می‌نویسد :

« این‌روزها کشتی فرانسه به بندر ابوشهروارد شده که قاطرو اسب ازبرای جزیرهٔ فرانسوی که بوربند [1] مینامند دربحرهند حمل

۱- Ile Bourbon همان جزیره‌ای که حالیه‌آنرا رئونیون Réunion میخوانند .

نماید . حاکم بندرابوشهر گمرکی که از آن دواب گرفته اند همان گمرك سنگینی است که ازسایر تجّـار ایرانی می گیرند . این فقره واجب‌التّفکراست . عالیجاه غراف سرتیژ صاحب ازشاه مبرورفرمانی گرفته بود کـه از تجارفرانسه درباب امتعهٔ خروج ودخول به قسمی گمرك مطالبه دارند که از تجّارانگلیس وروس مطالبه می‌نمایند اعمّ ازحق‌داشتن‌ونداشتن. درنظردوستدارتجاوز کردن‌از آن‌قرارمصلحت نیست . علاوه بر این این دولت تجّار هالند را دربـاب گمرك مساوی شمرده‌اند با تجّارانگلیس و روس و حال آنکه عهد نامه با این دولت ندارند.امنای‌دولت ایران البته ملاحظه خواهند کرد که مناسب‌نیست که فرق بگذارند با دولتی مثل‌فرانسه ، وانگهی فرق جزئی از گمرك که هیچ‌قابل ملاحظه‌نیست لهذا امیدوارد که هرگاه بارأی‌دوستدار همراهی‌نمایندحکمی صادرنمایند که درآنجا ازتجّار فرانسه زیاده‌از آنچه از تجّارانگلیس و هالند میگیرند مطالبه‌ندارند. خوب بود که دولت‌ایران فکرنمایند که ایران‌چه‌قدرامتعه کم دارند از برای‌عوض کردن با امتعهٔ دول خارجه میبایست به وسیلهٔ گمرك نازل و غیره مایل کنند خلق‌را ازبردن قاطرواسب از ایران، یقیناً ازبرای زیاد‌ـ شدن دو اسب در ایران را هم بهتر از این ندارد . این فقره در عالم پولی‌تیقا خالی ازوجوب ملاحظه نیست . ۱۰شهرشوّال۱۲٦۷.»

این است جواب وزارت امورخارجهٔ ایران که از طرف میرزا محمّد علی‌خان‌شیرازی وزیردول‌خارجه به‌وزیرمختارانگلیس نوشته شده :

«شرحی که درخصوص تبعهٔ دولت فخیمهٔ فرانسه نوشته واظهار نموده بودید که دربندرابوشهر مباشرین گمرك از دواب ابتیاعی‌تبعهٔ

دولت مشارالیها مثل تجّار ایرانی گمرك گرفته اند و حال آنکه سابقاً از خاقان مغفور [1] فرمانی صادر شده بوده است که از تجّار فرانسه در بـاب امتعهٔ خروج و دخول مثل تجّـاردولتین بهیّتین انگلیس و روس مطـالبه نمایندلهذا به آن جناب جـلالت مآب اظهـار می‌شود کـه اولیای دولت علیّهٔ ایران در سر همین مسئلهٔ گمرك عهد نامهٔ مشارالیهاراامضا نکردند ، به‌جهت‌اینکه دولت مشارالیها می خواست تبعهٔ دولت مشارالیها درایران گمرك را از قرارصد پنج بدهند ولکن از تبعـهٔ دولت علیّهٔ ایران زیادتر مطـالبه نمایند . بناء علیه موافقت به‌عقد عهدنامه نگشته ، درباب فرمانی که‌ازخاقان مغفوردرایّام سابق شرف صدوریافته اظهارنموده بودید بدیهی است جمیع فرامین سابقه موقوف به‌امضا واجازت‌اعلیحضرت پادشاهی‌است . نظربه اینکه هنوز عهدنامهٔ تجارتی دولت مشارالیهـا با دولت علیّهٔ ایران منعقد نشده و فرمان مزبور به امضای پادشاهی نرسیده است نباید رسم صد پنج در حقّ آنهامعمول شود وهمچنین باتبعهٔ سایردولت‌ها که عهدنامه‌بادولت علیّه ایران‌ندارند معامله‌میشود . دراین‌صورت‌بدیهی‌است‌کارگذاران دولت‌علیّهٔ ایران‌ازقرارتعریفه‌ای که‌باتبعهٔ‌ایران معامله مینمایندرفتار خواهند کرد. چون‌لازم بود اظهارشد . ۱۵شهرشوّال ۱۲۶۷ .»

تمام‌اسنادی راکه دراین‌جا سواد آنها را نقل کردیم برای‌آن بود که درست‌حقیقت‌اختلافی‌راکه‌درعهدصدارت‌امیرکبیربین‌ایران‌و فرانسه بروز کرده بود وبالاخره هم منجر بقطع مراوده ومرابطه‌بین

[1] ـ اشتباه است باید «شاه مبرور» باشد بجای «خاقان مغفور» چه این فرمان از محمد شاه بوده است نه از فتحعلیشاه ودرنامهٔ وزیرمختارانگلیس هم «شاه مبرور» دارد .

دولتین شد روشن کرده باشیم وبدانیم که امیردرمقابل تند رویها و جسارت‌های کنت دوسارتیژوزیرمختارفرانسه که مردی کم حوصله و خودخواه بود تا چه پایه متانت وخونسردی به‌خرج داده و نپذیرفتن ادعاهای اوراجع به‌فرمان محمّدشاه ومعاهدهٔ خودسرانهٔ حاجی‌میرزا آقاسی فقط برای رعـایت خیروصلاح ایران وایرانی بوده است. بر کسی که اهل انصاف باشد این حقیقت از مطالعـهٔ مراسلاتی که بین دوطرف مبادله شده کاملا مشخص خواهد شد. بدبختانه مورخین‌ما که از توجّه به این قبیل حقایق غافل بوده بر اثرمزاج گوئی و رعـایت منافع آنی تمام این گفتگوهارا درچند سطرمختصر کرده و هر نتیجهٔ غرض آلودی که میخواسته‌اند از آن گرفته‌اند. به‌عنوان‌نمونه‌این‌است آنچه که هدایت درروضةالصفا دراین خصوص نوشته:

«کنت سرتیژوزیرمختاردولت بهیّهٔ فرانسه با جمعی از ارباب منصب بانامهٔ مودّت خاتمه به حضوراعلی آمد وبه‌اقامت دردارالخلافه مأمورشدواین واقعه درزمان اقتدارواختیارامیراتابك میرزاتقی‌خان فراهانی‌رحمه‌الله‌بود واگرچه‌اوامیری بود دانا ووزیری مدبّروتواناو دراغلب‌امورات ملکی‌کافی‌وباکفالتی‌وافی،دوستی ومحبت ویگانگی‌و مودّت این دولت فخیمه را چنانکه باید قدرندانست وحق گذاری‌این عارفهٔ کبری‌را به‌واجبی نتوانست. پس‌ازقدری اقامت‌جناب‌وزیرمختار دولت‌بهیّهٔ‌فرانسه‌را به‌مضمون‌اینکه گفته‌اند ـ آنجاکه‌قدردان‌نبودقدر خودبدان ـ عزم‌رحیل‌براقامت‌رجحان‌یافت‌وبه‌ملك‌خودبازگشت‌وعقلای عهد وبزرگان‌ایام‌دراین باب براميركبيربزرگ دانش خرده گرفتند که ای عجب چراموفقیت چنین دوستی بزرگ وموافقت چنین‌ملتی

سترگ خالی از مرض وعاری از غرض را بی‌حاصل پنداشت.» [۱]

همهٔ این خرده گیریها وبی‌انصافی‌ها برای آن است که بگوید که میرزا آقاخان نوری که در ۱۲۷۱ وزیر مختار جدید فرانسه «بوره» راپذیرفت وبااوعهدنامهٔ تجارتی بست وبافرانسه داخل ارتباط شد بر-خلاف امیرکبیر کاری بزرگ انجام داده وبه عقیدهٔ اوخدمتی شایسته مثلا به‌ایران وایرانی کرد، درصورتی که حقیقةً میرزا آقاخان دراین امرهیچ گونه دخالتی مستقیم نداشت. چه دراین ایام که ناپلئون سوم برتخت امپراطوری نشسته بود وهوس‌هائی مانند ناپلئون کبیر داشت می‌خواست که باایران ارتباطی مستقیم داشته باشد ودرسیاست رقابتی که نسبت به‌دول معظّمه می‌ورزد اگرممکن شود از ایران هم که با روس وانگلیس وعثمانی سه دولت ازدول معظّمهٔ اروپا همسایه بوددر این‌مرحله‌استفاده کند،چنان که کمی بعدجنگهای کریمه‌در گرفت‌و سیاست ایران در ضمن این جنگها مورد توجه کلی قرار گرفت.

ضمیمه (۲)

سوادکاغذکلنل فرّنت به‌امیر کبیر:

« مخلصان‌استظهارامحبّان‌اعتضادامشفقامعظما غراف سرتیز درتبریز مانده است و هرروز صحبت ها می‌دارد که یعنی جناب سامی فرموده‌اند از جمله به‌عالیجاه موسی کبرندی گفته‌است که جناب‌امیر

۱ــ روضة‌الصفای ناصری وقایع سال ۱۲۷۱.

۲ــ سواد دو مکتوبی که نقل میشود پشت صفحات یادداشتهای مرحوم اقبال نوشته شده بود وچون مربوط به وقایع روابط ایران وفرانسه بود بعنوان « ضمیمه » دراینجا طبع میشود (ا.ا.ا.)

نزد من پیغام فرستاده که شما تاسه مـاه دیگر تشریف نبرید من همهٔ مطالب شمارادرست می کنم حال نمی‌توانم مطـالب شما رادرست کنم به‌جهت این که این شیطان فرنّت صاحب نزد دشمنان خیلی مسلط و باقوت است و باید احتیاط کنم. حال ازجناب سامی‌استفسارمی‌شود که آیا این پیغام‌را جناب سامی نزد مشارالیه فرستاده‌اند؟ دوستدار چنین می‌داند که کسی کـه همیشه درخانهٔ جناب سامی است به آنها محرم همه‌کاراست این‌پیغام‌را از جناب سامی برده و گفته است چرا که‌این مطلب‌را نمی‌توان به‌این‌طورساخت مگر اینکه شنیده باشد، دوستدار باورنمی کند که این سخن جناب سامی باشد. اما در گفتن به سرتیژ حرفی وشکّی نیست که چیزهامی گویند به اسم جناب سامی خدابدتر ازاین‌هارا نگاه دارد.»

جواب امیر به فرنت صاحب :

«عالیجاه مجدت وجلالت همراها فخامت ومناعت انتسابامحبان استظهارامشفقامهربانا شرحی‌مرقوم‌داشته بود که غراف سرتیژدر تبریزمانده است وهرروزصحبتی وحکایتی ازاومی‌تراود، ازجمله به‌عالیجاه موسی کبراندی گفته است که امیرنزد من پیغام فرستاد کـه شما تا سه ماه دیگر نروید من همهٔ مطالب شمارا درست می کنم حال نمی‌توانم مطالب شمارا درست کنم به‌جهت آنکه فرنت صاحب چنین‌و چنان‌است،استفسار کرده‌بودند که‌دوستدار این گونه پیغام‌ها به‌عالیجاه مشارالیه داده است یاخیرلهذابه جواب می‌پردازد که اولا کمال تعجب دارد که‌تابه‌حال دوستداررا نشناخته‌اندونمی‌دانند که دوستدارهرگز این‌طورسخنان بیهوده‌نمی گوید. آنچه فیمابین‌دوستداروغراف‌سرتیژ

گذشت مکتوباً آن بود که عالیجاه میرزا محمد علی‌خان نایب‌الوزاره سواد آنها را به آن دوست مهربان داد، دیگر به‌جز آنها نه به‌عالیجاه غراف‌سرتیز چیزی نوشته‌است نه‌پیغامی داده‌است. اگر عالیجاه غراف‌سرتیز به‌هوای نفس‌خود بخواهد از قول دوستدار سخنی جعل کند و بگوید چرا باید آن دوست مهربان که به کمال درایت و فطانت آراسته‌است قبول نمایند و پیغام دوستدار بدانند، یا اینکه کسی جرأت نماید اینطور پیغامات خام نامعقول از قول دوستدار جعل کند و به‌غراف سرتیز بگوید. خاطر آن دوست در این باب جمع باشد که نه‌دوستدار این گونه پیغامات به او داده است نه احتمال می‌رود که دیگری از قول دوستدار جعل کرده گفته باشد. چون لازم بود اظهار شد. ۱۵ شهر رجب‌المرجب ۱۲۶۵.»

فصل دهم

تفصیل عزل امیر و دورهٔ اقامت او در فین کاشان

(از روز پنجشنبهٔ نوزدهم محرم تاجمعهٔ هفدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸)

ناصرالدین شاه که به‌همه جهت مهیای عزل امیرازمقام‌صدارت شده وتصمیم جازم به این عمل گرفته بود درروز چهارشنبهٔ هجدهم محرّم سال ۱۲۶۸شبانه دستورداد تا چهارصد تن از قراولان خاصه به عنوان احتیاط درارک سلطنتی حاضرشوند تااگرضرورتی پیش آید جان شاه ونزدیکان اورا دراندرون حفظ کنند.[۱] صبح روز پنجشنبه نوزدهم[۲] شاه پس ازحصول اطمینان ازبابت جان خودبعد ازشکستن سلام عام برخلاف عادت جاری‌صدراعظم‌را برای شنیدن گزارش امورو دادن دستور به‌حضورنخواند وبه‌قاعدهٔمعمول امیربه‌پیشگاه شاه‌احضار نشد. امیربه‌فراست تصمیم شاه‌را درعزل‌خود دریافت وازدرباربه‌خانه آمد وطولی نکشید که دستخطی از شاه به‌این مضمون به‌اورسید که:

۱ــ این نکته یعنی احضار چهارصد قراول از طرف شاه به‌عنوان احتیاط در هیچ یك از منابع فارسی‌نیست، لیکن واتسن درتاریخ ایران(ص ۳۹۹)وخانم شیل‌در کتاب خویش(ص۲۴۸)به‌آن اشاره می کنند.

۲ ــ صاحب حقایق‌الاخبار(ص۱۱۴)پنجشنبه‌را بیستم محرم می‌نویسد واین اشتباه است چه خود اودرصفحهٔ ۱۱۷یکشنبه‌را بیست ودوم محرم نوشته واین‌صحیح است. بعلاوه عزل‌امیردرروز پنجشنبه نوزدهم یعنی‌شب جمعه بیستم محرم‌اتفاق افتادو مرحوم فرهادمیرزا عبارت « به شب جمعه بیستم ماه محرم » راکه تاریخ این واقعه است و به‌حساب ابجد هم با ۱۲۶۸برابر می‌باشد ماده تاریخ‌آن حادثه یافته.(رجوع کنید به‌کتاب زنبیل اوصفحهٔ ۱۵۴)،

«چون صدارت ووزارت کبری زحمت زیاددارد وتحمل این مشقت‌بر شما دشواراست شما را از آن کارمعاف کردیم . باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یك قبضه شمشیرو یك نشان کـه علامت ریاست کل عساکراست فرستادیم به‌آن کاراقدام‌نمائید تاامرمحاسبه‌و سایرامور رابه‌دیگران از چاکران که قابل باشند وا گذاریم .» [۱]

سپهرصاحب ناسخ‌التّواریخ‌می‌نویسد که‌این«شمشیرمرصّع»وآن «نشان‌مکلّل»معادل ۱۲۰۰۰ تومان‌زرسرخ بهاداشت.درفرمان شاه‌خطاب به‌امیرچنین مرقوم بود که فرداصبح به‌دربارحاضرشود ودرسلام عـام درمقام‌امیرنظامی بایستد اما امیرزیربارقبول‌این تنزیل مقام نرفت و فردا صبح از خانهٔ‌خود بیرون نیامد .

امیرکبیر که‌دراین پیش‌آمد جهت خودتقصیری‌تصوّرنمی کرد به‌شاه پیغام داد که گناه او چیست و به چه جرمی از خدمت بر کنار می‌شود . مدعیان ومخالفان‌او که‌ذهن‌شاه‌جوان‌رانسبت به‌امیر به‌سختی مشوب کرده ویك رشته تقصیرات‌برای‌او از پیش تصویرنموده وبه شاه قبولانده بودندآنها را از جانب شاه به‌نام«تقصیرات امیر»برروی کاغذ آوردند وازطرف شاه به‌دست میرزاآقاخان اعتمادالدوله وزیرلشکر برای امیرفرستادند .

امیرپس از مطـالعهٔ آن تقصیرات و شنیدن تقریرات شفـاهی اعتمادالدوله ازشاه تقاضای ملاقاتی کرد تاشاید بتواند باتقریرخدمات

۱ـ متن دستخط شاه به امیردایربه عزل اواز صدارت عیناً به دست نیـامد . مطالب بین دو قلاب که حاکی از مضمون‌آنست از تـاریخ میرزا احمدوقایع نگار شیرازی نقل شده (به‌نقل‌ازنسخهٔ‌خطی‌آن درمجلهٔ‌ارمغان ص۲۹۶ سال پانزدهم‌به‌تاریخ سال۱۲۹۸ شمسی).

صادقانهٔ خود ودفع اتّهامات دشمنان آتش خشم شاه‌رانسبت به خویش فرونشاند و نظراو را از تصمیم زشتی کـه گرفته بودبر گرداند. این مراسلهٔ امیربه شاه اگرچه تاریخ ندارد لیکن ظاهراً در همین موقع نوشته شده :

قربان‌خاك‌پای‌همایونت شوم دستخطهای همایون‌راز‌یارت کردم. این که خواستم شرفیاب شوم‌مقصودی نداشتم که شماراازاین اراده وفرمایش عرض‌هائی بکنم که دلیل پشیمانی باشد، زیرا که بـا عریضه وبی‌عریضه این غلام ازاول نوکری به‌جمیع احکام وفرمایش و رضای شما طـالب بوده وهستم واین که خاطرخواه شما بوده و هست برای‌آن طالب بوده وهستم زیرا که اگراین غلام جزرضا و فرمایش شما طالب بوده دست ازهمهٔ عالم‌برنمی‌داشتم وهمان به‌میل و مرحمت شماً دل خوش بوده و هستم حالا هم صریح صریح عرض می کنم کـه مطیع حکم ورضای شماهستم،هرچه حکم شماست همان‌راطالب‌بوده‌و می‌باشم. برقراری ، عزل ، بـامنصب وبی‌منصب ، رعیّتی آن چه شما حکم کنید مصلحت خودرا درآن می‌بینم اما باز جسارت می کنم که به‌نمك بامحك سرکاروخدائی که جمیع عالم‌درید قدرت‌اوست هر که این‌طورمصلحت دید خاك‌پای همایون دیده(؟)یقیناًچندان‌خیرخواهی نکرده این که اصراردرشرفیابی حضورشما داشتم وباز دارم‌واستدعای چندکلمه عرض دارم برای‌آن است که هرزگی ونمّامی وشیطنت‌اهل این‌ملك‌را می‌شناسم ، این‌رشته که‌به‌دست‌آنهاافتاد دست نمی کشندو طوری خواهند کرد که این کارمنظم را که کل دنیا از شدت‌حسد به‌ مقام پریشانی برآمدند بالمرّه خراب وضایع[خواهند کرد] وهم‌چنین که این غلام‌راخراب کردند ، وهم این‌غلام‌رابالمرّه خراب وهم‌جمیع

کارهای پخته‌را خام‌می‌نمایند،ازاین‌مطمئن باشید که ذرّه‌ای‌دراین‌حکم اصرارنخواهم کرد . اما اول امیرنظامی معلوم شد که هر چه اصراردر شرفیابی‌می کنم قبول نمی‌فرمایند . زیاده جسارت نورزید باقی .» [1]

این مراسله نیز درهمین موقع به‌شاه نوشته شده :

قربان‌خاك‌پای‌همایونت‌شوم خانم [2] حکم‌وفرمایش‌همایون‌را رساند، اولاً به‌خدابه‌خدابه‌ولای مرتضی‌علی که‌تاجان دارم ذرّه‌ای‌از نوکری ورضای شمادست‌برنمی‌دارم وجانم‌رادررضای شماوقف‌می‌دانم‌و این که مبادا رفتاراین دوروزه‌را خدا نکرده دردل بگیرم العیاذبالله جمیع عالم‌را به‌یك‌کلمه فرمایش خوش شماصلح کردم. فرموده بودند که مبادا اذیّت‌به‌مردم برسانم، به‌خدامن‌نمی‌دانم کی بد کرده‌تابه‌مقام سؤال یااذیّت‌برآیم راضی‌نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته واین‌غلام اگرخونی پدرم‌را یا برادرم‌را بفرمایند به‌نمك شما گذشتم وبه‌سرشما گذشتم تا به این حرفها چه برسد . از شرفیابی این غلام گریزان نشوید گریزان شدید زیرا که ازاول رضای‌شماراخواسته ومی‌خواهم همانجا که خانم هست اگرمیل دارید ساعتی شرفیاب حضورشما شوم همهٔ این حرفها تمام می‌شود تفصیل را خانم عرض می کند زیاده چه جسارت بنماید باقی بسمع . چاپار برگرداندن یا بر نگشتن نقلی نیست [3] این حرفهارا برای‌آن عرض می‌نمایند که شمارا به‌سرغیرت بیاورند تاکارخراب شودوالا من‌انشاءالله درنوکری طوری راه‌نمی‌روم

۱ـ به‌نقل از مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۹ متعلق به کتابخانهٔ گلستان که عده‌ای از مراسلات آن‌به‌خط ومهرمرحوم امیراست .

۲ـ ظاهراً مقصود ازخانم مهدعلیا مادرشاه است .

۳ـ معلوم نشد که اشاره به‌چه مطلبی است .

که خدا نکرده خدا نکرده برای شما در دنیا خفّت حاصل شود. باقی‌ـ الامر همایون.»[1]

از این مراسله معلوم است که امیر با این که چند بار از شاه اجازهٔ ملاقات خواسته شاه از پذیرفتن درخواست او استنکاف داشته لیکن بالاخره امیر به‌توسط خانم عزّةالدوله زوجهٔ خود و دیگران و نوشتن مستقیم به‌شاه از او اجازهٔ حضور گرفته‌است. اما در این ملاقات تاریخی امیر با آن حال صراحت لهجه وخشونت بیان که زادهٔ صداقت باطن و قوّت ایمان بوده و از تأسفی که از ناسپاسی شاه و اطرافیان او داشته حکایت می‌کرده به‌تکلّم پرداخته است.

از مضمون مکالمهٔ امیر با شاه اطلاع دقیقی در دست نداریم ولی مسلّم است که امیر در این مجلس گفتگو بیش از آن که در دفاع خود کوشیده و در رفع تکدّر خاطر شاه نسبت به‌خود از در اعتذار و ظهور عجز و انکسار درآمده باشد به بیان خدمات مخلصانهٔ خود به شاه و مملکت پرداخته و زحمات مستمرّ و فداکاریها و جان‌فشانیها و مراتب صداقت خودرا در این مرحله بیان کرده است. این خلاصهٔ شرحی است که صاحب ناسخ‌التّواریخ از تقریرات امیر در این مجلس که به زعم او گستاخانه و «بیرون از شریعت ادب» بوده به‌دست می‌دهد:

« امیر به‌عرض رسانید که این مملکت را من به‌نظام کرده‌ام و این همه‌کارهای صعب‌را به‌کام آورده‌ام، این دبیران ودفترخانه‌از من آراسته گشته است و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شده، اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران منال دیوان را ارتفاع دهد و در

۱ ـ اصل مراسله به خط امیر در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۹ متعلق به‌کتابخانهٔ گلستان ضبط است.

انحای حدود و اقصای ثغور حراست قلاع و بقاع کند ، من بودم که متمرّدین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجأ و پناه نگذاشتم، امروز به‌جای پاداش مرا به کیفر مرد گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت .»

ناصرالدین‌شاه از این قبیل بیانات امیر که البته از خشونت و غرور خالی نبود ولی ازسر صدق و دل‌سوزی ادا می‌شد بیشتر برآشفت و گناهان امیر را به‌شکلی که مدعیان او قبلا ساخته و پرداخته و ذهن سادهٔ شاه را از آنها پر کرده بودند تکرار کرد و امیر دانست که شاه درراه دیگری سیر می‌کند ودمدمهٔ مخالفان چنان دراومؤثر شده که دیدهٔ مصلحت‌بینش تیره و تاراست وچنین پنداشته‌است که‌بقای تاج و تخت وحفظ جان اوجز با کوتاه کردن دست امیر از کارها وسرپیچی ازفرمان آن مرد صدیق میسّر نخواهد شد. ناچار به‌خانه‌آمد ومنتظر تقدیر آسمانی نشست .

درجزء اسنادوزارت خارجه‌کاغذی است‌به‌خط امیردرروی‌ورق بزرگ که سوادآن این است :

«این غلام ازروز اول خودراادنا[کذا]نوکرقبلهٔ عالم روحنا‌ـ فداه می‌دانم وهیچ عزّتی‌دردنیا برخود نمی‌دانم مگربعد از فضل خدا به‌حکم ومرحمت پادشاه عالم‌پناه روحنافداه وملتزم هستم که ازقرار فرمایش‌سرکارهمایون‌اطاعت‌حکم‌همایون‌رادر کمال‌رضاانشاءالله‌تعالی. [1] ـ این‌غلام به‌منصب‌ولقب‌امیرنظامی کمال‌شکر گذاری دارد ، ـ معلوم‌است که این‌غلام خوب وبد همه‌را مقدّرآسمانی وبسته

۱ـ این فقرات همه‌به‌شکل فردهای قدیم دفعه به دفعه است وروی همه‌خط سیاه کشیده شده .

به‌حکم همایون می‌دانم و از احدی دردل خیالی نکرده وندارم ، به نوکرهای پادشاهی به عداوت رفتاری نخواهم کرد ،

ـاعتمادالدّوله ومستوفی‌الممالک معلوم‌است با حکم همایون در همهٔ محاسبات بایدمداخله داشته وهروقت احضار به‌حضور برای‌حساب می‌شوند این بنده هم همراه شرفیاب خاکپای همایون می‌شود ،

ـاین‌غلام دراین دولت ابدمدت هرگز اختیاری درعزل ونصب نداشته وبعد ازاین‌هم استدعای چنین اختیاری نخواهم کرد ،آشکار است که این‌قدرت مختصّ ذات همایون است ،

ـاین‌غلام‌ابداً درکاردول‌خارجه‌تحریراًوتقریراً‌مداخله نخواهم کرد وباید جمیع نوشتجات وسر وکارآنها باوزیردول خارجه باشد و این‌غلام‌راابداً‌رجوعی‌نیست وهمه‌باید به‌عرض‌خاکپای همایون برسد ،

ـهر که‌راشاهنشاه‌روحنافداه‌به‌حکومتی مأمورفرمایندیامنصب به نوکرهای قدیم یا جدید یـا ازدیاد مواجب مرحمتی فرمایند این غلام‌را عرضی وجسارتی نخواهد بود ،

ـدرامورات شهرطهران‌این بنده‌را مداخله‌نیست وبدیهی‌است باید همه خاکپای همایون‌عرض‌شود وحکم همایون صادرشود ،

ـوباید انشاءالله مردم عرایض‌خودرا هرروز بی‌واسطه خاکپای همایون عرض نمایند ،

ـاین غلام‌را ابداً تکلیف کرنش سابقاً به مردم نبوده وحالاهم چنین تکلیفی وخواهشی نخواهد بود ،

ـاین‌غلام‌را انشاءالله فحش‌ونالایق به کسی‌نخواهد گفت ومردم راابداً معلوم‌است حکم و قابلیّتی ندارم بترسانم ، ترس و واهمهٔ مردم باید با سیاست پادشاه روحنافداه باشد ،

ـخدا وپیغمبرخداشاهداست که دستخط همایون‌را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت راباشد کوتاهی نخواهم کرد ،

ـمعلوم‌است باید جمیع حکّام مطالب ونظم ولایت را با چاپار خاکپای همایون عرض نمایند به‌شرط حیات به انجام رساند و معلوم است حدّآن‌را ندارم که تخلّف ازحکم نمایم. تحریراً فی شهر محرّم ۱۲۶۷ .»

این‌ظاهراً همان‌کاغذی است که سپهرمی گوید که‌اعتمادآن‌را به‌عنوان صورت تقصیرات امیر به‌امضای اورساند و درحقیقت التزام‌ـ نامه‌ایست که از امیر گرفته شد. اگرچه تاریخ این کاغذ به‌خط امیر «محرّم ۱۲۶۷»است ولی مسلماً ۱۲۶۷ به‌جای ۱۲۶۸ سهوی است که در آن حال اضطراب برقلم امیر رفته، به‌خصوص که چند روزقبل‌ازاین تاریخ واقعاًسال ۱۲۶۷ بوده وتازه۱۲۶۸شروع شده بوده. چه علاوه‌بر آنکه‌درمحرّم۱۲۶۷قدرت امیردر کمال‌استواری بوده وابداً این گونه صحبتها درمیان نمی‌آمده در این کاغذ صریحاً امیرالتزام می‌دهد که به‌شغل ولقب امیرنظامی اکتفا کند ودیگردرهیچ یك‌ازامورداخلی‌و خارجی ومالی‌وشهری وولایتی مداخله نداشته باشد. به علاوه صحبت از وزیردول خارجه است ومی‌دانیم که فقط درماه رمضان ۱۲۶۷است که میرزا محمد علی‌خان شیرازی رسماً به این سمت معیّن گردید و قبل ازآن این شغل‌راهم امیرشخصاً درعهده داشت .

درابتدای‌امر ناصرالدین‌شاه ومدعیان‌امیر که درعزل‌اوتوطئه‌ها کرده بودند برای اقدام به این کاراز مداخلهٔ نمایندگان خارجه در

طهران بیم داشتند ونمی‌خواستند کـه این کار به‌شکلی صورت بگیرد که بهانه‌ای به‌دست ایشان بیفتد واز این‌طریق راه اعتراض ودخالتی برای آنان باز شود، به‌همین نظر بود که آن تقصیرنامهٔ کذائی را برای امیرساختند وبه‌امضای شاه رساندند وپیش اوفرستادند تا خودآنها را تصدیق کند وبعدها بگویند که امیر به‌این علل معزول شده ودرحقیقت راه نافرمانی وناسپاسی وخیـانت وجسارت نسبت به‌مخدوم وولینعمت خود رفته است . سپهر می گوید که میرزا آقا خان پس از آنکه آن تقصیرنامه رابه‌امیرارائه داداورا به امضای آن واداشت وازاواعتراف گرفت وبه گفتهٔاو: «این بزرگ خدمتی بود که اعتماد الدّوله تقدیم کرد تا اهالی دول خارجه گمان نکنند کـه ملك‌الملوك عجم هرگز ستم‌آغازد وچاکری‌را بی‌موجبی از محل خویش ساقط سازد!»

بعدازعزل امیرناصرالدین‌شاه‌مدت سه روز درانتخاب جانشینی برای صدراعظم معـزول نتوانست تصمیمی بگیرد . میرزاآقـا خـان اعتمـادالدّوله که از مدتها پیش برای نیل بـه‌این مقام اسباب چینی می کرد وخاطرمهد علیامادرشاه راهم به‌همه جهت نسبت به‌خودجلب کرده بود کبّادهٔ این مقام‌را می کشید وبه حمـایت وطرفداری هیئت نمایندگی‌انگلیس درطهران نیز استظهارداشت، چه‌اوچنان که سابقاً هم گفتیم از قبل از ورود ناصرالدین‌شاه به‌طهران وجلوس‌به سلطنت خودرا تحت حمایت‌کلنل شیل وزیرمختارانگلیس قرارداده بود و از اوحقوق ومستمرّی می گرفت . [1]

ناصرالدین‌شاه درواگذاری‌مقام‌صدارت به‌میرزاآقاخان‌تردید

۱ـ مکاتبات گوبینو ، ص۷۱.

داشت چه به‌اوفهمانده بودند که وزیرلشکرتحت‌الحمایه وجیره‌خوار انگلیس است و انتصاب چنین کس به چنین حال به‌صلاح او و کشور نیست . شاه سه‌روز میرزاآقاخان‌را دردربارمعطل نگاه داشت وبه‌او تکلیف کرد که یاصدارت عظمی‌رااختیار کند یاوابسته وتحت‌الحمایهٔ وزیرمختارانگلیس باشد [۱] . میرزاآقا خان به وزیرمختارانگلیس مراجعه نمود واز اوتکلیف خواست .کلنل شیل پیغام داد که به‌عقیدهٔ اوحفظ حمایت انگلیس حتی برتاج کیانی نیز ترجیح دارد، ولی‌اگر میرزاآقاخان‌به قبول صدارت مایل ومصرّاست اختیارباخوداوست. [۲]

اما میرزاآقاخان که تمام مقدمات را برای حصول ریاست و وصول به‌صدارت تهیه کرده بود نتوانست و نخواست به‌آسانی فرصتی راکه به‌این زحمت برای نیل به مقصود دیرینه فراهم‌آورده بود از دست‌دهد. به‌این جهت تصمیم خودرا بانوشتن مراسله‌ای به‌شاه واضح ساخت و بانشان دادن میل قلبی‌خویش به قبول صدارت حمایت وزیر مختارانگلیس‌را از خود انکارواز آن تبرّی نمود و درحقیقت التزام‌ـ نامه‌ای دراین باب به‌شاه سپرد . این است عین مراسله‌ای که میرزاـ آقاخان به خط ومهرخود دراین خصوص به‌ناصرالدین شاه نوشته :

«این‌چاکر قدیمی‌پدر برپدرخانه‌زاد ونمک‌پروردهٔ این‌آستان مبارك بود ، محمد حسن‌خان مرحوم وآقا محمد شاه مرحوم وخاقان

---

۱ ــ میرزا فضل‌الله وزیرنظام برادر میرزاآقاخان که احوال اودرفصول گذشته گذشت درتذکرهٔ خود چنین می‌نویسد :«حضرت ظل اللهی جناب‌اعتمادالدوله میرزا آقاخان را درخلوت به حضورخواست واتمام شرایط فرمود و از طرفین‌آنچه فرمایش وعرض بوده درعرصهٔ شهود عرضه افتاد .»

۲ــ کتاب خانم شیل ، ص ۲٤۹ــ ۲۵۰ .

مغفورو شاه مرحوم مبرور[را]خودم واجدادم به ارث خدمت کرده‌ایم به‌صداقت ، ورعیّت و نوکرو خانه‌زاد شاهنشاه روحی‌فداه‌هستم. کسی را یارای تخلّف از این حرف و گفتار نیست و اگر خـدای نکرده از این فدوی قدیمی جان نثار خیانتی دولتی سر بزند مورد مؤاخذهٔ شاهنشاه روحی‌فداه باشم . لکن استدعای این‌چاکراین است اگر عرضی شود تحقیق شود وبعد از اثبات عقوبت شود. فی‌شهرمحرّم ۱۲۶۸.»

درحاشیهٔ همین‌کاغذ به خط میرزاآقاخـان ایضاً مرقوم است : «این‌بندهٔ درگاه درزیرحمایت هیچ‌دولتی‌به‌جز درظلّ حمایت‌شاهنشاه ایران خلّدالله ملکه نیستم وامید الطاف ومرحمت ازاین آستان‌مروّت نشان داشته ودارم .» [1] درپشت این عریضه مهربادامی شکل میرزا- آقا خان که نقش آن «عبده آقاخان‌بن اسدالله» است خورده .

درروز یکشنبهٔ بیست ودوم محرّم ۱۲۶۸ناصرالدین شاه میرزا آقاخان‌را«به‌یک‌ثوب جبّهٔ‌ترمه شمسهٔ مرصع به‌الماس‌ویاقوت مخلّع‌و به‌منصب وزارت کبری و صدارت عظمی مشرف فرموده به شخص اول ملقّب داشت . [2] »

میرزاآقا خان پس از رسیدن به این مقام جلیل در قدم اول دانست که تاامیر کبیرزنده است‌اونخواهدتوانست که‌به‌فراغت‌صدارت کند ، چه دیریازود شاه ومردم به‌فرق عظیمی که بین دورهٔ صدارت اووصدارت امیرهست پی خواهند بردوبالنّتیجه او را ازکاربر کنارو

۱ـ عین مراسله درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۹ کتابخانهٔ گلستان مضبوط است .

۲ ـ حقایق‌الاخبار،ص۱۱۷. مرحوم فرهادمیرزابرای تاریخ انتصاب‌میرزا- آقاخان‌این‌جزء ازآیهٔ‌شریفه‌را به‌عنوان‌ماده تاریخ یافته‌که : «تعزمن تشاء» (کتاب زنبیل ، ص ۳۵۹).

امیررا دیگربار برمقام اول برقرارخواهند ساخت. حتی معروفست که میرزا آقا خان اعدام میرزا تقی خان‌را جزوشرایط صدارت‌خودقرار داده بود [۱]. ازطرفی دیگرمیرزا آقاخان چنانکه می‌دانیم با مهدعلیا خصم دیگردست یکی داشت و در حقیقت آن مرد محکوم این زن بود . این دوتن یقین داشتند که تاامیردرطهران مقیم‌است‌به‌هیچوجه نمی‌توانند شاه‌رابنابود کردن او که تا این حد به‌پادشاه خود صمیمانه خدمت کرده وشاه نیز به‌او تعلّق بسیارداشته وادارند . ناچار درصدد دور کردن اوازپای‌تخت برآمدند وشاه‌رابه‌هرحیله ووسیله بودبه‌این کار مصمّم کردند بخصوص که ناصرالدین‌شاه قبلاً دودستخط برای‌امیر فرستاده ودریکی ازآنها به‌امیراطمینان داده بود که باوجود عزل از صدارت باید به‌مراحم شاه مطمئن باشد وبداند که خاطرملوکانه براو برسرشفقت است .

میرزاآقاخان ومهدعلیابرای اجرای‌نقشهٔ خود شاه‌راواداشتند که به امیرحکومت فارس یا اصفهان یاقم را تکلیف واو را درقبول یکی ازاین سه مقام مختار نماید . شاه نیز چنین کرد. اما امیر زیر بارنرفت وشاید اگریکی از این تکالیف را می‌پذیرفت وچند صباحی از طهران دورمی‌شد باز مجال آنکه به‌صدارت برگرددفراهم‌می‌آمد. اما بدبختانه امیر که به‌حق برجان خود می‌لرزید ومی‌ترسید که با دورشدن ازشاه دشمنانش اورا تلف کنند از قبول این فرمان هم سر-پیچید . عاقبت کلنل شیل وزیرمختار انگلیس باگرفتن اطمینان‌از

۱ ــ کتاب صدورالتواریخ درجزء احوال امیر(نسخهٔ خطی) .

شاه [۱] امیررا به‌قبول حکومت کاشان وادار نمود و صدراعظم چند روزه پیش ایران که بی‌اغراق عالمی ازهیبت وصلابت او میلرزید به‌ناچار حاضرشد که به قبول این مقام کوچك تن دردهد.

از این‌مراسلهٔ امیرخطاب به‌ناصرالدّین شاه که ظاهراً درهمین ایّام نوشته شده چنین برمی‌آید که برادرش میرزاحسنخان‌وزیرنظام ازترس‌به‌خانهٔ وزیرمختارانگلیس‌پناهنده شده‌بوده وامیرهرچه کرده نتوانسته است اوراازآنجا بیرون بیاورد. برای‌آنکه چون این خبر به‌گوش شاه برسدآن‌راجرم دیگری‌ازامیرنداند خود تفصیل قضیه‌را به‌عرض رسانده. گویا همین پناهنده شدن وزیرنظام به وزیرمختار انگلیس موجب مداخلهٔ‌کلنل شیل درگرفتن تأمین جانی برای امیر بوده است. اینك سوادآن مراسله:

«قربان‌خاکپای‌همایونت شوم جسارت‌است. چوآیدبه‌موئی توانش کشید چوبرگشت زنجیرها بگسلد. بـاری، معلوم‌است مقدّر آسمانی درتمامی‌این‌غلام‌است. زیرا زمنجنیق فلك‌سنگ‌فتنه‌می‌بارد. حالا دراین‌کلبهٔ خراب نشسته بودم دیدم خبرآوردند که وزیرنظام را شدّت ویل گوئـی مردم وجبن واداشت کرده زحمت کشیده به خـانهٔ جناب وزیرمختارانگلیس رفته دونفرآدم معتبرخودآقا هاشم وآقـا عبدالحسین‌را فرستادم به‌هرزبان کـه به‌تصوّرآید براین مرد خوانده

۱ـ از مراسله‌ای که وزیرخارجهٔ انگلیس‌به‌کلنل شیل دراعتراض برقتل امیر نوشته وترجمهٔ‌آن درآخرهمین فصل نقل خواهد شد واضح می‌شود:«وثیقه‌های‌مؤکده به دستخط اعلیحضرت شاه»به‌شیل سپرده شده بود کـه به‌هیچوجه به‌شخص او اذیت نرسانند. گوبینونیز می گوید که کلنل شیل بعد ازیك سلسله مذاکرات طولانی‌موفق شد که شاه‌را فقط به‌خلع امیر ازمناصب عالیهٔ اووفرستادن به‌حکومت‌کاشان راضی کند (مکاتبات گوبینوص۷۱).

شدواهمه نگذاشت حالا بیایداول خواستم که به‌عرض خاکپای همایون نرسد بلکه تاصبح به‌هرطوراست اورا بیرون آورم، اما از زبان بدگو که خانهٔ من بیچاره را خراب کرد اندیشه کرده آن فرمایش صبحی دستخط همایون هم مزیدواهمهٔ این غلام شد که یقین خواهندفرمود که خوداین غلام بی‌خبر نیست. لابداً با کمال روسیاهی جسارت به‌عرض می‌شود که اوّلاً ازخدامرگ می‌خواهم که‌این روزهای زیادتی رانبینم، ثانیاً الحکم‌لله به‌قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضرم. الامرهمایون مطاع[1]» درپشت این مراسله‌دومهر هست یکی بادامی شکل:«عبده‌الرّاجی محمّد تقی» دیگری مربّع : لااله الاالله الملك الحقّ المبین‌محمدتقی».

دراین‌موقع حادثهٔ تأسف‌آوزنابهنگامی رخ داد که‌کاملاً به‌ضرر امیرتمام شد وسوء ظنّ شاه‌را نسبت به‌اوبیش از پیش کرد وجان‌امیر راجدّاً به‌خطرانداخت و آن این که گراف دالگوروکی وزیر مختار روس که همه وقت از ایستادگیهای سخت امیر درمقابل تجاوزات و تقاضاهای بیجای دولت روسیّه شاکی وناراضی بود همین که دید امیر ازکاربرکنارشده ومیرزاآقاخان که تحت‌الحمایهٔ انگلیس بود برسر کارآمده از ترس آن که مبادا در عهد میرزا آقا خان منافع روسیّه تحت‌الشّعاع منافع انگلیس قرار گیرد به حمایت امیربرخاست[2] ودر صدد برآمد که جان اورا ازخطر برهاند وامیدوار بود که اگر امیر زنده بماند باردیگر به‌سرکاراول برگردد .

گراف دالگوروکی به‌امیرپیغام فرستاد که او از منبع موثقی

۱ــ اصل مراسله به‌خط امیر در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۹ متعلق به کتابخانهٔ گلستان مضبوط است .

۲ــ بقول گوبینودرمقابل فعالیت سفیرانگلیس نپسندیدکه بکلی بیکار بماند بدون دستورپطرزبورگ. [خطدکترقاسم‌غنی]

اطلاع یافته است که شاه درصدد کشتن اوست وراه چاره منحصر به ـ پناه‌آوردن به‌سفارت روس است . امیرازترس جان به‌قبول این پیشنهاد تن درداد و گراف دالگوروکی‌چند تن‌ازکارکنان سفارت‌را باعدّه‌ای قزّاق به‌حفظ خانهٔ امیرفرستاد و رسماً اورا تحت حمایت‌خود گرفت .

شاه ازاین حرکت نسنجیدهٔ وزیرمختارروس سخت درخشم‌شد وبه‌اوپیغام داد که قزّاقان خودرا از دورخانه‌ای که خواهرو مادرشاه در آن‌منزل دارند بردارد واگراین‌کاررانکند شاه‌به‌جبروعنف‌امیررا از اقامتگاه خود بیرون خواهد کشید . دالگوروکی تسلیم شد وکار-کنان سفارت وقزّاقان روسی را از جوارخـانهٔ امیربرداشت و چون کلنل شیل هـم دیـگرمصلحت خودرا درمداخله درکارامیرندیـد امیر بیچاره بی‌یارویاوروبدون مدافع وحامی‌درپنجهٔ قدرت شاه ودرمعرض انتقام بدخواهان قرار گرفت ومنتظر نشست تا ببیند چه تصمیمی در بارهٔ اواختیارخواهد شد [۱] .

شرحی‌را که درباب مداخلهٔ دالگوروکی برای حمایت امیرو حفظ خانهٔ او به توسط قزّاقـان نقل کردیم عین روایت واتسن مؤلّف تاریخ ایران‌است که گوبینونیزخلاصهٔ آنرادرکتاب«سه‌سال درآسیا» نقل‌نموده [۲] .اماظاهرآدراین‌روایت مسامحه وسوءتفاهمی‌راه یافته‌چه خانهٔ امیربا سفارت روس‌کاملاً مجاوریکدیگربود به‌طوری که از بام یکی‌خانهٔ دیگردیده می‌شدواین‌دومنزل هردودرمحلّ‌کاخ‌داد گستری حالیّه بین‌ارگ وخیابان‌جلیل‌آباد(خیابان خیّام‌امروزی)قرارداشت.

۱ـ تاریخ واتسن ص ٤۰۰ ـ٤۰۱

۲ـ رجوع شود به‌آن کتاب ج۱ص۲۷۱ـ ۲۷۲.

به‌همین علت اگر قزاقانی به‌حفظ وحمایت‌سفارت روسیه‌قیام‌می کردند درظاهروخارج چنین تصورمی‌رفت که ایشان به‌حفظ و حمایت خانهٔ امیر مشغول اند . البته دشمان امیر کــه برای تیز کردن آتش خشم ناصرالدین شاه نسبت به‌این مرد از هیچ بد نفسی وزمینه سازی‌خود-داری نداشتند این قضیه را هم باآب وتاب تمام به رخ شاه کشیدند و اورا بیش از پیش متغیرونسبت به‌امیرخشمناك ساختند .

نــاصرالدین‌شاه بعد از این واقعه به تاریخ چهارشنبه بیست و پنجم محرم به‌موجب دستخطی امیررا « از پیشکاری دربارهمــایون و مداخله درامورداخله وخارجه ومنصب‌امارت‌نظام‌ولقب اتابکی‌وغیر-ذلك و کل‌اشغال‌ومناصبی که به‌اومحول‌بود بکلی خلع‌ومعزول کردو برحسب امر او از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب الاختیار گردید [۱] » . سپس‌امرشد که‌اورا تحت‌الحمایه‌به‌فین‌کاشان ببرند ودر آنجا بامراقبت ومواظبت سخت عده‌ای سوارمقیم باشد .

سپهرمؤلف ناسخ التواریخ می گوید که درموقعی که امیربه-حکومت کاشان منصوب شده بود «درانجمن امرای درباربرزبــان من بنده رفت که مملکت ایران باآن مساحت فسیح بر کبریای میرزا-تقی‌خان‌تنگ‌آمد، عرصهٔ‌کاشان که وادی خاموشان است باآن کبر و خیلاء چگونه برخواهد تافت. بالجمله این‌معنی‌مکشوف است که‌شیر ژیان که میدان مرغزاردرنوردیده درخانهٔ مورنگنجد ونهنگ دمان که غواص بحرعمان بوده بن‌آب مصفی‌را برنسنجد . میرزا تقی خان ازتقدیم این‌خدمت واقدام به چنین حکومت تقاعد ورزید واز دورو

۱ـ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه شمارهٔ۴۲ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸.

نزدیك یار و یاور طلبید و هیچ کس در ایران یارای یاوری با او نداشت، چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیّه [۱] مرا حدیث کرد که درسرای او رفتم و او را گفتم که اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را به نحوی گزنده شکنجه داده‌ای روزی چند در تحت قبّهٔ امامزاده یا آستانهٔ آزاده‌ای پناه گیر تا پادشاه از این خشم باز آید و باشد که سوی تو به مهر گراید. در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در نیاوردم. امروز هیچ کس را در حقّ من قدرت شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچ کس از این روی شفاعت نتواند رفت». کسی که مأمور حرکت دادن امیر به فین و مراقبت حرکات و سکنات او در طیّ سفر و در مدّت اقامت در فین شد جلیل خان بیات بود که با یك صد سوار به این سمت منصوب گردید.

امیر را در روز پنجشنبهٔ بیست و پنجم محرم ۱۲٦۸ از طهران به عزم فین کاشان روانه کردند. ابتدا شاه می‌خواست که او را تنها به آنجا بفرستند. اما عزّة‌الدوله زوجهٔ امیر از مصاحبت شوهر خود دست نکشید و جداً ایستاد که او و دو دختر خردسالش نیز با امیر به هرجا که او را می‌برند همراه باشد. مادر پیر امیر و میرزا احمدخان پسر ارشد او از زوجهٔ اولش نیز در این تبعید با امیر همراه شدند.

خانم شیل در کتاب خود (صفحهٔ ۲۵۱) چنین می‌نویسد: «چندروز بعد از عزل امیر در بیرون شهر طهران من تصادفاً در چند ذرعی قافله‌ای

۱ ـ مقصود از این میرزا یعقوب خان پدر میرزا ملکم خان ناظم الدولهٔ معروفست که اصلا از ارامنهٔ جلفای اصفهان بود و سه سالی از ابتدای عمرخود را در هند وبطاویه گذرانده وپس از مراجعت به ایران در خدمت سیمونیچ Simonitch سفیر روسیه داخل شده ومترجم آن سفارت‌خانه بود وبعدها مشیر و مشار میرزا آقا ـ خان شد.

واقع شدم که روانهٔ اصفهان بودند. امیروشاهزاده خانم عزّةالدّوله‌هر دورا درتخت روانی دیدم [1] که قراولان دورادورآنرا گرفته بودند. گویی تابوتی‌رابه قبرستان میبردند. چنان از این منظرهٔ حزن‌آور دراندیشه‌افتادم که‌آرزومی کردم که تخت روان بسته‌راباز کنم‌وامیر بینوارا بازوجهٔ جوان بیچاره و دوطفل خردسالشان با خود بردارم و به سفارت‌خـانه ببرم.»

حرکت‌امیربه‌فین اگرچه به‌ظاهر بابهت‌وجلال‌صورت‌می گرفت اما سراپا متضمن خفّت وخواری بود وسربازان دستورداشتند از امیر منفك‌نباشند، از بی‌احترامی ودرشت گوئی خودداری‌نمی کردند وامیر ستم‌دیده باکسان‌خودبه‌این وضع ناگواربه فین وارد شد ودراندرون باغ شاهی آنجا اقامت گزید.

فرمان‌ذیل [2] حکم شاه است‌خطاب به‌مستحفظین‌درباب‌محافظت امیروطرز اقامت اودرکاشان ودستور معامله باآن مردو کسانش:

«حکم محکم سرکاراقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه‌است که تخلّف نورزند، درباب محافظت نواب علیّه شاهزاده خانم و میرزا تقی‌خان‌ومیرزااحمدخان ووالدهٔ میرزاتقی‌خان‌همهٔ‌اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند، هرگـاه احدی از اینهـا فرار نمایند مستحفظین‌را سیاست بلیغ خواهند فرمود وباید قراولان ابداً داخل اندرون میان عیال نشوند وازپشت بامهـا نگاه به‌طرف اندرون

۱ـ گویا امیروعزةالدوله درکالسکهٔ شخصی عزةالدوله بودند وسپهرصریحاً به این مطلب اشاره می کند و می گوید کـه شاهزاده عزةالدولـه اورادرکالسکهٔ خویش نشیمن‌دادوازمضمون حکم‌شاه‌هم که بعدنقل‌خواهدشدواضح‌است که‌کالسکه داشته‌اند.

۲ـ سواد این فرمـان در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۹ متعلق به‌کتابخـانهٔ گلستان موجود است.

نکنند ، اما هرچه وقت دارند درمحافظت بکنند جائز است و داخل اندرون نشوند ودربین راه هرگاه مکانی باشد کـه کالسکه عبورنکند مضایقه نیست ، یك اسب کم دوآرام بایراق طلا و زین وبرگ خوب بدون طپانچه و شمشیروآلات حرب سوارشوند . هرگاه طبیبی لازم باشد برای معالجه هرکدامرا خودشان بخواهند حاضرسازندوچنانچه میلشان‌به‌تفرج باشدپیاده‌مرخّص هستندمیان باغ یاصحرا ـ تفنگ‌دار ، قراول ، سرباز ، یوزباشی‌ها در کمال احترام همراه باشند وهم‌چنین هروقت میل نمودند از این‌قراررفتاردارند وبعد از ورود به کاشان از بابت خدمت سرکارو نوکراز قبیل پیشخدمت و فراش و صندوقدارو ناظروقهوه‌چی‌وآبداروساربان وقاطرچی ازاین بابت سان دیده‌به‌همه جهات زیاده از صد نفرنباشد ، هرگاه خـدای نخواسته ناخوشی عـام مثل‌وباوغیره اتفاق‌افتادرؤسای مستحفظین اخبارخودرابه‌عرض رسانده هرچه حکم شود ازآن قراررفتارشود . پس ازورود درکاشان‌ازجمع عمله‌جات وخدمتگذاران که سان دیدند التزام بگیرند کـه هرگاه به‌احدی‌ازآحادکاغذی یاسفارشی یاپیغامی‌ازجانب شاهزاده ومیرزا ـ تقی‌خان ببرند مورد مؤاخذهٔ دیوان اعلی باشند و مأذون می‌باشند که آن شخص‌راحبس نمایند . حمّام هراوقات کـه بخواهند بروند میـان باغ فین‌حمّام هست، به‌اطلاع حضرات یوزباشیها وقراول بروند وباید سرکارنواب علیّه شاهزاده ومیرزا تقی‌خان ومیرزااحمد خان‌به‌احدی کاغذ ننویسند بجزاینکه هرگاه مطلبی داشته باشند به خدمت جناب صدراعظم بنویسند . یوزباشیان به‌توسط چاپارروانه دارند والا نبـاید به‌احدی‌کاغذ بنویسند ونوکروخدمتکاررا برای شهررفتن‌وبازاررفتن

ابداً ممانعت ننمایند واما شبهااز نوکرها نباید متفرق باشندوبه‌منزل خودشان باشند وابداً دراندرون ومتصل به‌اندرون نوکرهاشبهانباشند، الا خواجه‌ها و خانه‌شاگردها که شبها به‌جهت خدمت باشند . مجدداً التزام ازنوکرهابگیرند که درراه هستند وبه‌اتفاق میروند مثل نوکر متوقف‌کاشان حرکت‌نمایند. اسباب اسلحه نباید احدی ازنوکرها در بین راه و توقف درکاشان دردست داشته باشند .آنچه اسلحه دارند کلاً بازنمایند. آنچه‌اسب سواری بدوداشته باشند باید درجل‌نمدیدك مهتر باشد . نه خودشان ونه‌نوکرهاشان سوارنشوند .»

درتمام مدت چهل روزی که امیردرفین مقیم بود هیچگاه از اندرون خارج نشد وچون می‌دانست که درقصد جان او هستند چنین تصورمی کرد که تابازوجهٔ باوفای‌خود همراه‌است کسی نمی‌تواند به‌قتل اواقدام‌نماید. چه علاوه برآنکه شاهزاده خانم‌آنی ازحفظ جان شوهرخودغفلت‌نخواهدورزید شاه نیزاز کشتن‌اودرپیش‌چشم‌خواهرو درآغوش اوخودداری‌خواهد داشت. امیرومادردلریش وزوجهٔ‌جوان‌و سه فرزند او دراین اندرون غم‌افزا مقیم بودند وازآنجا قدم بیرون نمی‌گذاشتند.روزهارادراضطرابی‌هولناك میگذراندندوبه‌اندك‌صدائی که از بیرون‌برمی‌خاست‌به‌دقت‌گوش فرامی‌دادند وبه‌امید نجات‌به‌آن‌دل‌می‌بستند. اماافسوس که غالب اوقات‌اموربرخلاف‌امیدوآرزوی ایشان صورت می‌گرفت وجز وحشت و اضطراب حاصل دیگری ایشان‌را بدست نمی‌آمد .

درابتدای ورودبه‌فین واقامت‌دراندرون جلیل‌خان بیات‌باوجود حکم‌صریح شاه ظاهراً برای اقامهٔ مراسم احترام ولی‌باطناً برای‌آزار

به‌امیروجلب منفعت قراولان تحت امـرخودرا دورادوراندرون حتی در اطاقهای مجاور اطاق زنـان مقیم کرده بود. وقتی نیز امرداد که سربازان چادرهای خودرا بربامهای مجاور اندرون برپاکنند. امیر اوراخواست‌وبه‌اوفهماند که با این وضع زنهای حرم وخواهرشاه‌دائماً به‌چشم مردم‌نامحرم دیده خواهند شدواین عمل زشت‌است.جلیل‌خان باگرفتن مبلغی گزاف چادرهارا برداشت [1].

ریشارخان دریکی از مراسلات‌خود (به‌تاریخ‌۱۸ژانویه ۱۸۵۲ مطابق با ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸)به‌یکی از دوستان خویش‌مقیم‌جزیرهٔ رُدس چنین می‌نویسد:

«تقریباًدوماه‌است که‌شاه امیرراغضب کرده‌اوورابه‌کاشان‌فرستاده بود. درآنجا فراشهای شاهی که مستحفظ او بودند خیلی بد رفتـاری کرده اوراالذیت می‌نمودند وبالاخره برای‌آنکه‌کارش را تمـام بکنند علی‌خان فراشباشی‌را برای قتل اوروانه داشتند.»

همین ریشارخان درهمین مراسله می‌نویسد:

«تمام‌بزرگان واعیانی که‌امیردست‌آنهارا تاحدی کوتاه‌وناخن‌های ایشان‌را چیده بودآرام ننشسته وباوجود آنکه بعد از عزل امیر چیزهائی‌راکه اوداشت ضبط کرده وهرکدام سهمی برده بودند بـاز کاری کردند که شاه رااز امیر خوفناك نموده وکاملا این جوان‌نادان را ترساندند. ذهنی شاه نمودند که امیرمی‌خواهد عنان قدرت را در دست گرفته وشاه‌رااز تخت‌پائین‌آورده‌خودبه‌جای اوبنشیند. اگرچه اطرافیان شاه فقط براین بودند که امیر را از مقـام خود خـارج

۱ ــ مکاتبات گوبینوص ۷۳.

کرده‌در گوشه‌ای‌بنشانند ولی شاه به‌قدری ترسیده‌بود که‌به‌این‌مرحله اکتفانکرد وتاوقتی که اورانکشت شب خواب راحت نمی کرد.»[۱]

درمراسلهٔ دیگری که ریشارخان (به تاریخ ۲۸ ژانویهٔ ۱۸۵۲ مطابق پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸)به‌یکی از دوستان خود به ارزنةالروم نوشته‌می گوید :

«هنوز به‌طهران‌برنگشته بودم که شاه‌امیررا مغضوب نموده‌به‌کاشان فرستادند . درآنجا به‌این بیچاره تمام انواع و اقسام اذیتهای روحانی وجسمانی‌را واردآوردند. شاه جمعی‌از فراشان‌وگماشتگان خودرا همراه اوفرستاده ومی‌دانید ترتیب رفتار ایرانیها دربارهٔ کسی که سابقاً از اومی‌ترسیدند وحالا تسلط براوپیدا کرده‌اند از چه‌قرار است. به‌او لساناً وعملاً فحش داده وکسانی که درروی‌بام بودند وقتی که اتفاقاً امیرقدمی بیرون باغ می‌نهاد زباله و کثافات به سراو فرو ریخته بعضی دیگرازمستحظفین اوفریاد زده می گفتند وقتی که‌وزیر بودی از گرسنگی مارامیکشتی و حالا که معزول شدی مابايد محض محافظت توازسرما تلف بشویم.»[۲]

ناصرالدین شاه ودشمنان امیربااینکه او را به‌این فاصلهٔ بعید ازپای‌تخت‌فرستاده‌ودرحقیقت‌دست اورااز تشبث به‌هراقدام‌وازمداخلهٔ درهرکاربسته بودند بازآنی از شدت رعب از اوغافل‌نمی‌نشستند. مثل اینکه می‌ترسیدند اوباز به‌وسیله‌ای بر گردد. وبا آن تندی وصلابت که در او دیده و شناخته بودند از ایشان انتقام بکشد . به همین نظر

۱ــ یادداشتهای ریشارخان درجزء مقالات گوناگون دکتراعلم الدوله ثقفی ص ۸۴ــ ۸۵.

۲ــ ایضاً ص ۸۷ .

دائماً چاپارپس از چاپاربرای تفتیش احوال امیروفرمان بعدازفرمان برای مزید مراقبت درحال اوروانهٔ کاشان می‌داشتند .

از جمله کارهائی که درباریان درایام اقامت امیردر فین به‌آن دست زده بودند واز آن غرضی جز آزارآن مرد دورافتـاده نداشتند دادن اجازه ونوشته ومرخصی بود به کسانی که برامیر دعاوی حسابی داشتند وبه‌همین نیت ایشان‌را به‌اسم تفریغ حساب‌روانهٔ فین‌می کردند تاحساب خودرا بااودرآنجا برسند [1] .

درمدت اقامت امیردرباغ فین اطلاعی به‌دست نیامد که‌آیا او دراین فاصله اقدام وتشبثی برای نجات خود کرد یانه وآیاعزةالدوله به‌جهت تحصیل این توفیق به مادرو برادرخود توسلی جسته است یـا نجسته . چون پای جان درمیان بود هیچ بعیدنیست که‌این دوتن به‌ـ خیال‌اقدامی افتاده باشند. اما چون راهی برای‌اقدام نداشته واز هر جانب وسیلهٔ تشبث وعرض حال برایشان بسته‌بوده اگرهم خواسته‌اند کاری دراین زمینه بکنند موفق‌نیامده وناله واستغاثهٔ آنان به کسی که مؤثرومفید باشد نرسیده است .

امری که مسلم است اینکه عزةالدوله با شهامت و وفای مردان مرد درحفظ شوهریگانهٔ خود از هیچ احتیاط خودداری نمی کرده و پیوسته مراقب ومواظب اوبوده چنانکه هرروزصبح‌ها چون قراولان برای اطمینان‌ازآنکه امیرشبانه نگریخته باشدبه‌دراطاق‌اومی‌آمدند واورا به‌بیرون می‌خواندند همین که امیربرای نمایاندن خود بیرون می‌آمد عزةالدوله قبل از امیرآنجا حاضرشده وعازم‌آن بود که‌امیر

۱ـ روزنامهٔ وقایع‌اتفاقیه شمارهٔ ۵۰ (پنجشنبهٔ ۲۳ربیع‌الاول ۱۲۶۸).

را به‌هرجا که بخواهند ببرند باا‌وهمراه باشد [1] . به‌علاوه اوهیچ وقت نمی گذاشت که امیرغیراز تخم مرغ یاغذاهـای دیگری که به‌آنهـا اطمینان داشت تناول کند، از ترس‌آنکه مبادا اورامسموم کنند وهر غذا که برای امیرتهیه می‌شد خود جهت مزید اطمینان قبلا ازآنهـا می‌چشید [2] .

اگرچه درمدت اقامت امیردرفین دشمنان او برای افنایش از هیچ گونه اقدام وبد گوئی درحضورشاه از پای نمی نشستند لیکن شاه ازامضای حکم قتل اواحتیاط وبیم داشت وبه‌این‌کاررضانمی‌داد. حتی بگفتهٔ گوبینو شاه به اصرارایشان دو بارحکم قتل امیررا داده و لغو کرده‌بود [3] . امری که‌بهانهٔ نوی‌به‌دست‌خصمان‌امیرداد وشاه‌رابالاخره درامضای فرمان قتل او جازم کرد اقدام بی‌رویهٔ دالگوروکی بود که اگرچه از روی نهایت صفا وصمیمیت برای نجات امیرمی کوشید اما چون عمل اوباتدبیرواحتیاط انجام نگرفت به بدبختی و کوتاه کردن دورهٔ عمرامیر کمك کرد . به‌این معنی که دالگوروکی بعد ازآنکه دراقدامات سابق برای حمایت امیرمغلوب شد نتیجهٔ عملیات خود را بااظهارنظری درباب امیربه وزارت خارجهٔ روسیه فرستادودراین‌ایام که چند روزی‌به موعد رسیدن‌جواب راپورت او ازروسیه‌بود همه‌جا درطهران علناً به‌همه کس می گفت که به‌محض وصول‌قاصدباتعلیماتی که به‌اوخواهد رسید به‌دورهٔ تیره روزی امیرخاتمه خواهد بخشید .

۱ـ تاریخ واتسن صفحهٔ ۴۰۳ .

۲ ـ مقالات گوناگون دکتراعلم‌الدولهٔ ثقفی ص۸۷و کتاب خانم‌شیل‌ص۲۵۱ وتاریخ واتسن ص ۴۰۳ .

۳ـ کتاب سه سال درآسیا، ج۱ص ۲۷۳.

دشمنان امیر به‌شاه چنین فهماندند که باید کار اورا قبل از موعدی که دالگوروکی جهت رسیدن قاصد معین کرده ساخت تا همین که قاصد رسید ودرخواست دولت روسیه‌را برای گرفتن تأمین جانی جهت امیر آورد شاه به‌دادن جواب ردّ مجبور نشود و به عواقبی که ممکن است از این رهگذر ناشی‌شود دچار نیاید. این بود که شاه فرمان قتل امیر را بالاخره امضا کرد [1].

گوبینو گوید:

«دراین ایام دردربار مردی بود [2] که درمقابل هر بی‌تصمیمی یا بهتر بگوییم هر اظهار دشمنی که شاه نسبت به کسی نشان می‌داد اصرار شدیدی ظاهر می‌کرد. این مرد که درعهد محمد شاه دردربار مقامی جلیل داشت مورد بی مهری صدراعظم وقت واقع شد و هرچه داشت صدراعظم ازاو گرفت ومرد به‌نکبت ومخاطره افتاد. چارهٔ کارخود را در دوری از دربار دید وبه حج رفت وپس از چندی با عنوان حاجی بر گشت. هنگامی که ناصرالدین‌شاه بر تخت نشست امیر نظام این درباری دیرینه‌را به‌خدمت خواست وبه‌او مشاغلی واگذاشت تاآنکه به یکی ازمراتب مهم ارتقاء یافت. این مرد به‌ظاهر هیچ علت نداشت که‌نسبت به‌ولینعمت خود تا این حد کینه ورزی کند و داوطلب عملی شود که شرح آثار آنرا ذیلاً خواهیدخواند. دریك مجلس ملاقاتی که درآن شاه به‌تندی و تیزی تمام صحبت می کرد بالاخره از اوحکم قتل امیر را به‌زحمت زیاد گرفتند وبه‌دست این مرد دادند. اوبه‌عجله به‌خانهٔ خودآمدودومیرغضب خواست وبه‌ایشان گفت که بلاتأمل‌دواسب‌تهیه

---

۱ ـ تاریخ ایران واتسن ص۴۰۲.

۲ ـ یعنی‌حاجی علی‌خان فراشباشی.

کنند و برای سفر در خدمت او حاضر باشند. خود او لباسهای معمولی خودرا کند ولباسی آخوندی باعمامه‌ای سفید پوشید. درسر طویلهٔ او اسبی بود که به‌سرعت دوامتیاز داشت. آن‌را خواست وچون پادررکاب گذاشت مأموری از دربارپیش اورسید وبه‌او گفت که حسب‌الامر باید به‌خدمت شاه برسد و اصغای اوامرملوکانه کند [1]. چون یقین داشت که شاه راضی به‌قتل امیرنیست جداً از رفتن پیش شاه امتناع نمود و به‌تندی اسب خودرا به‌دوآورد وبه دومیرغضب حاضررکاب هم دستور داد که به‌هرسرعتی که می‌توانند همراه اوبشتابند». [2]

ضمیمه[3]

سواد کاغذ میرزا آقا خان نوری به صدردیوانخانه وزیرمختار ایران درروسیه:

« جناب مقرب‌الخاقانا مخدوما این اوقات جناب جلالتمآب غراف نسلرود درباب مرحوم میرزا تقی خان شرح مفصلی به جنـاب کنیاز دولغاروکی نوشته‌اند. جناب مشارالیه ترجمهٔ شرح مزبور را بطور محرمانه به‌مطالعهٔ اینجانب رسانید، پس گرفت نگذاشت نسخه برداشته‌شود، لیکن درجمیع مجالس طهران محرمانه خواندند، هرچند

۱ ـ آقای غلام‌حسین خان‌صاحب اختیارازقول ناصرالدین شاه می‌فرماید که: شاه مکررمی گفت من‌راضی به‌قتل امیرنبودم. میرزاآقاخان وسایرین کردند. حاجی علی‌خان‌را مأمور کردند من فرستادم که صبح مرا ببیند وبرود گفتند رفته است.»

۲ ـ کتاب سه سال درآسیا ج۱ص ۲۷۴ـ۲۷۵.

۳ ـ مطالبی که دردنبال این‌فصل می‌آید درپشت‌یادداشتهای مـرحوم اقبـال نوشته شده‌است وچون‌ارتباط‌بااین‌فصل‌داشت‌بعنوان‌ضمیمه‌نقل‌شد (ا.ا.ا).

جواب فقرات مندرجهٔ شرح مزبور را اجمالاً مشار الیه بالمشافهه اظهار داشت ولی از آنجائی که بر اولیای دولت علیّه بتدریج محقق شده است که این وزیر مختار هیچ وقت مطالب وسخنان اولیای این دولت و وقایع اتفاقیهٔ این مملکت‌را بدون کم و زیاد به اطلاع اولیای بهیّه نمی‌رساند لابد به‌تحریر این مراسله می‌پردازد که آن‌جناب‌هم ترجمهٔ این‌را بطور محرمانه به‌مطالعهٔ جناب‌جلالتمآب‌غراف نسلرود برسانید. مرحوم میرزا تقی‌خان یك‌سال بود که بواسطهٔ غرور بی‌اندازه و بعضی طرز و طورهای بی‌ادبانهٔ خود بندگان شاهنشاهی‌روحی فداه‌را رنجانیده بود. رأی مبارك بر این قرار گرفت که از تسلط او قدری کم نماید و به‌منصب وشغل امیرنظامی قانع فرمایند وچنانچه برهمگی معلوم و مشخص است آن مرحوم از شدت غرور شغل مزبور را قبول نکرد. بندگان ولی‌النّعمی حکومت‌کاشان‌را به او تکلیف فرمودند که با عیال خود برود چندی در آنجا باشد تا از غرور بیفتد وراضی به‌شغل امیر-نظامی شود باز متعذر به عذری شده و در اطاعت حکم همایون تأمل ظاهر نمود. درخلال این احوال جناب کنیاز دولغاروکی که تاآن‌روز متصل از اواظهار رنجش می‌نمود ودرجمیع مکاتبات خود و درجمیع مجالس از غرور وشیوه وشعار اوشکایتهاداشت وهمیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغامها می‌داد که اعلیحضرت امپراطوری به علت پیشکاری میرزا تقی‌خان نزدیك است ازدوستی اعلیحضرت پادشاهی‌چشم‌بپوشد وجواب ندادن اعلیحضرت پادشاهی را دلیل قول خود قرارمی دادند ناگهان صاحب منصبهای سفارت را با قزاقها به خانهٔ میرزا تقی‌خان فرستاد واعلام کرد که میرزا تقی‌خان درپناه‌اعلیحضرت ایمپراطوری

می‌باشد ، اعیان این دولت که همگی دل پرخون از میرزا تقی خان داشتند به حضور مبارك رفته عرض نمودند که رفتن وبودن صـاحب ـ منصبها و قزاقها در خانه ای که علیا حضرت مهدعلیا و نواب علیّه عالیه همشیرهٔ شاهنشاه تشریف دارندبه‌هیچوجه باشأن دولت درست‌نیست‌و نیز عرض کردند جمیع نوکرهـا و اهـالی دارالخلافه از این معنی بر آشفته‌اند و عنقریب غوغا و بلوای عظیم برپا خواهد شد . بندگان شاهنشاهی از مشاهدهٔ این حرکات کنیاز دولغاروکی و شورش خلق به‌حدی متغیرشدند که‌خواستندهمان ساعت به جهت رفع غائله حکم به‌سیاست میرزا تقی خان فرمایند. اینجانب عجزها کردم، التماسهـا نمودم، رفع‌معر که را بطورخوش تعهد نمودم تاقدری قلب‌مبارك آرام گرفت. به‌تعجیل تمام جناب وزیرمختاررا به‌توسط کسانش ازمراتب تغیّرطبع مبارك واز معایب ودرخطربودن صاحب منصبها و قزاقها در خانه‌ای که سرکارمهد علیا ونواب علیّه عالیه همشیرهٔ شاهنشاه تشریف داشته‌باشندآگاه نموده‌خواهش کردم که‌هرچه زودترصاحب‌منصبهاو قزاقها را بیرون آورد بهتر است . بندگان شاهنشاهی هم از جانب خود مقرب‌الخاقان محمد حسن‌خان‌سرداررا مأمورفرمودند کـه نزد جناب مشارالیه رفته بگوید به‌چه‌حق وبه‌چه ضرورت‌صاحب منصبهاو قزاقهای‌خودرابه‌خانه‌ای‌فرستاده‌اند که‌والده وهمشیرهٔمن آنجاهستند، پیشکارم را که جامع ومحرم اسرارخانگی وخارجی‌است‌درپناه‌دولت‌و خود می گیرید ، این همان میرزاتقی‌خان است که متصل‌ازاوشکایت داشتید وطالب دفع ورفع اوبودید ودرروز شورش سربازها درحضور آمده عرض می کردید که کربلای معلّی بسیاروسیع است او را روانهٔ

عتبات عالیات نمائید، حالا چه واقع شده است که به جهت خاطر او پای‌ـ تختم را مغشوش کرده اید، ما که بجز قبول کردن حکومت کاشان تکلیفی به او ننموده ایم. جناب معظم الیه از پیغامات بندگان شاهنشاهی ملتفت عیب حرکاتش شده صاحب منصبها و قزاقهای خودرا پس طلبید. پس از این حکایت بندگان شاهنشاهی باز فرمودند کـه حکومت کاشان را به میرزا تقی‌خان خواهیم داد مشروط بر اینکه او التزامی به این مضمون به شهادت دو وزیر مختار بدهد که بی اذن اولیای دولت از خاك کاشان جائی نرود و در خانهٔ سفرا و قونسولهای خارجه پناه نبرد و مایهٔ مرارت نشود و فرمودند منظور از این التزام اینست که از میرزا تقی‌خان مطمئن باشیم که مستظهر به دیگری نیست. هرچه بعد از این التفات بکنیم و نوازش نمائیم ممنون ما باشد نه ممنون غیر. میرزا تقی‌خان التزام را نوشته نزد جناب وزیر مختار انگلیس فرستاد و خواهش نمود که شهادت خود را بنویسد. جناب مشارالیه بلاتأمل شهادت خود را نوشت. وقتی که نزد کنیاز دولغاروکی فرستادند شهادت ننوشت. از اینکه شهادت ننوشت بندگان شاهنشاهی متشکی شدند صلاح ندانستند به فارغ البالی اورا به حکومت کاشان مأمور فرمایند. هرچه بتوسط عالیجاه غراف صاحب به جناب مشارالیه پیغام دادم که اگر این شهادت را ننویسد رفع تشکیك شاه نخواهد شد و میرزا تقی‌خان تلف خواهد شد اگر دوست او می‌باشد مثل وزیر مختار انگلیس دو کلمه شهادت بنویسد جناب مشارالیه به هیچوجه اعتنا به پیغامات خیرخواهانهٔ من نکرد سهل است هرروز شهرت داد که عنقریب اعلیحضرت ایمپراطوری میرزا تقی‌خان را در پناه خود خواهد گرفت. این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزا

تقی‌خان غنیمت شمرده هرروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی را در اندیشهٔ تازه انداختند. شاه جوان به تشویش این که مباداکارمیرزا۔ تقی‌خان‌هم‌مثل‌نواب بهمن‌میرزاشودودرپناه دولت‌بماندآن‌وقت‌اولیای دولت‌روسیه‌اصرار نمایندکه یگانه همشیرهٔ شاه‌راباهمهٔ دولت‌وجواهر برداشته به‌خاك روس برودواملاك آذربایجان‌را به‌تصرف قونسول‌روس بدهد لابداً حبس اورامحکم کردند وبه‌جهت‌آسودگی خیال‌خودشان وجمیع اعیان دولت بکلی چشم از او پوشیدند. عالیجاه موسیو جان از اول تاآخرمطلع می‌باشد ومی‌داند کـه چقدردراستقرار شغل‌آن مرحوم و استخلاص او کوشیدم. عالیجاه غراف صاحب شاهد من‌است که جناب کنیازدولغاروکی حرف مرانشنید وا"لا بطورعزت دوسه‌ماه درکاشان حکومت می‌کرد وتابحال دوباره برسرشغل ومنصبش‌می‌آمد وهرگزکار به‌اینجا نمی‌رسید. خداوندانصاف به کنیازدولغاروکی‌بدهد که‌اکثربزرگان ایران‌را دراین مدت هفت سال یابه‌دوستی‌تمام کرد یابه‌دشمنی. شکی‌نداریم که اگربیش ازاین‌دراین‌مملکت بماندبیشتر ازگذشته‌ها یادگار باقی‌خواهدگذاشت، باری توقع اولیـای دولت این است کـه اعلیحضرت‌ایمپراطوری نظربه جوانی شاه روحنافداه و نظربه مقتضای تفاصیل کـه نگارش رفت مکنون خاطر مبارکشان‌را نسبت به‌اعلیحضرت پادشاهی‌تغییربدهند. بلکه توقع داریم که اولیای دولت‌بهیّهٔ اعتقاد خودرا که‌ازکاردانی‌ومآل‌بینی کنیازدولغاروکی‌دارند تغییربدهند وچنانچه یك‌نفرسفیر بی‌غرض‌را مأمورفرمایند درحرکات خودشان‌دودولت دوست‌را مرعی دارد وباطناً مایل به‌استحکام دوستی میان دولتین باشد یقین‌دارم که صلاح مملکتین‌ومنظورات‌اعلیحضرت

ایمپراطوری که اعتلاء و ارتقاء این دولت و آسایش اهالی ایران است به‌خوبی به‌عمل آید و روز به‌روز برحق اعتقاد آن اعلیحضرت افزوده شود. چنانچه کنیاز دولغاروکی باز مدتی در این مملکت توقف نماید نمی‌دانم با این همه دلتنگی که بندگان شاهنشاهی نسبت به او شخصاً بهم رسانیده‌اند و با این بی احتیاطی و بی مبالاتی جناب مشارالیه کار من و سایر نوکرها به کجا خواهد انجامید.»

(از اسناد وزارت امور خارجه)

فصل یازدهم

-۱-

تفصیل قتل امیر

ابتدا برای آن که وضع تاریخ نویسی در دورهٔ قاجاریه بر خوانندگان محترم واضح شود لازم می دانیم آنچه را که مورخین متملق وجبان آن‌دوره درباب این واقعهٔ عظیم یعنی قتل امیر نوشته‌اند عیناً نقل کنیم‌وسپس به‌روشن‌ساختن حقیقت قضیه بپردازیم :

سپهردر ناسخ‌التواریخ چنین می‌نویسد :

«پس از یك اربعین که میرزاتقی‌خان درقریهٔ فین روز گذاشت از اقتحام حزن وملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم وعلیل افتادو ازفرود انگشتان پای تافرازشکم‌رهین‌ورم گشت وشب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول در گذشت .»

درمراسله‌ای که میرزاآقاخان نوری به‌میرزامحمد حسین‌خان صدردیوانخانهٔ وزیرمختارایران درروسیه نوشته می گوید : «بیچاره میرزاتقی‌خان امیرنظام سابق درفین‌کاشان به‌ناخوشی سینه‌پهلو وفات کرد ومرحوم‌شد، خدا بیامرزد. تف بردنیا واین عمرهای او. [۱] »

هدایت درروضةالصفای ناصری گوید :

« بواسطهٔ تسلط نقم و تغلّب سقم درشب شنبه هجدهم‌ربیع‌الاول جهان فانی‌را بدرود کرد .»

۱ــ از مجموعهٔ مراسلات وزارت امورخارجه.

درروزنامهٔ وقایع اتفاقیه‌شمارهٔ ۵۰(پنجشنبه بیست وسوم‌ربیع‌-الاول ۱۲۶۸)چنین مرقوم است :

«کسانی که با میرزا تقی‌خان حساب و معامله داشتند به جهت تفریغ حساب خودشان به‌اجازه و نوشتهٔ مرخصی اولیای دولت علیه روانهٔ فین شده‌بودند، از قراری که آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزا تقی‌خان هم‌کاغذ به خط خودش نوشته بود این روزها به شدت ناخوش‌است.غلامی‌ازغلامان‌عالیجاه جلیل‌خان‌یوزباشی هم که‌یکشنبهٔ نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافه شده مذکورداشت که احوال خوشی‌ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است. موافق این‌اخبار چنان معلوم میشود که خیلی ناخوش باشد و می گویند که از زیادی جُبن و احتیاطی که دارد قبول مداوا هم نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد.»

همان روزنامه درشمارهٔ ۵۲(پنجشنبه هفتم ربیع الثانی۱۲۶۸) می‌نویسد :

«میرزاتقی‌خان که سابقاً امیرنظام وشخص اول این دولت بوده درشب شنبه هجدهم ماه ربیع‌الاول درکاشان وفات یافته است.»

محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در جلد سوم منتظم ناصری (ص۲۱۵)درضمن وقایع‌سال۱۲۶۸بانهایت‌سادگی‌وبی‌اطلاعی‌ساختگی چنین می‌نویسد :

«میرزا تقی‌خان که سابقاً امیرنظام و شخص اول دولت بود در قریهٔ فین‌کاشان وفات کرد». درمرآةالبلدان ناصری(ج ۲ص۱۰۱) در خصوص‌همین واقعه چنین‌می‌نویسد :«دراین سال که ۱۲۶۸است‌میرزا

تقی خان که سابقاً شخص اول این دولت ابد انتظام بود درکاشان وفات کرد.»

از کتبی که به‌فرمان ناصرالدین شاه تألیف شده ودرعهد اونیز به چاپ رسیده(در۱۲۸٤)تنها کتاب حقایق الاخبار تألیف میرزاجعفر حقایق نگارخورموجی حقیقت قتل امیررا باختصارولی به‌وضوح تمام بیان کرده می‌نویسد که :«پس‌از مدت یك اربعین برحسب صوابدید امنا و امرا فنایش بربقایش مرجح گردید. حاجی علی‌خان فراشباشی به‌کاشان شتافت. روزهجدهم ربیع‌الاول در گرمابه بدون ظهورعجزو لابه ایادیی که مدتی متمادی از یمین ویساراعادی واشرار رامقهورو خوار می‌داشت فصّاد دژخیم نهاد اجل به‌قصد یمین ویسارش پرداخته به‌دیارعدمش روانه ساخت.»

حقیقت قضیه‌همین‌است که‌مرحوم‌حقایق‌نگار باجرأت‌وشهامت مخصوص آنرادرعهد ناصرالدین شاه قریب پانزده سال پس ازقتل‌امیر نگاشته نه‌آنکه مورخین قبل از او از ترس شاه یا ازراه غرض‌ورزی به‌رشتهٔ تحریرآورده‌اند. اینك‌تفصیل بیشتری‌درباب آنچه‌حقایق‌نگار خلاصهٔ آنرا به‌دست داده :

در کتاب صدورالتواریخ که تاریخی است از صدوریعنی صدر-اعظم‌های عهد قاجاریه وآنرادرسال ۱۳۰۹ به نـام و به دستور وزیر انطباعات وقت محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه (پسرحاجی علی خان فراشباشی قاتل امیر) مرحوم میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی و مرحوم‌میرزاغلامحسین‌ادیب‌ازکارکنان‌ادارهٔ انطباعات‌واززیردستان اعتمادالسلطنهٔ مذکوربرای‌میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان‌نوشته‌اند

این جمله در باب کیفیت قتل امیر مذکور است [1] :

«چون خواستند صدارت را به میرزا آقاخان دهند اواعدام میرزا تقی‌خان را جزو شرایط صدارت خود قرارداد تاکاراوقوامی پیدا کند. جمعی از وزراء وامراءهم‌دراین باب همداستان شدند وبیم آن کردند که اگر میرزا تقی خان درحیات ماند شاید روزی دوباره به صدارت برسد ودرملت‌ودولت ووضیع وشریف آشوب اندازدوبه‌این ملاحظات یك‌یك خیانتها وخیالات باطلهٔ او را درحضورهمایونی بیان کردندو افعال‌قبیحهٔاورامجسم نمودند، لهذا ☆خواستند که امین دولت‌خواهی را که واقعاً روی دل بادولت داشته باشد وبه‌وعد و وعید و ایثارمال میرزاتقی‌خان‌فریب نخورد درکاشان‌فرستند تااورادفع دهد وخیالات همگان‌راآسوده‌سازد. دررفتن بعضی‌اطمینان نبود واحتمال‌داشت که کشف راز کند یافریفتهٔ مال شودوبرخی دیگر که امین بودندچنان جرأت و قدرت نداشتند کـه با تقویت و حمـایت حضرت علیهٔ عالیه عزةالدوله که رعایت حرمتشان بربندگان فرض است اقدام به‌این‌کار نمایند واحدی‌را درصورتی که یکی از اخوات سلطنت درحفظ چنین مغضوبی کوشش داشته باشد باید به تدبیر کاری کرد که‌رعایت‌حرمت‌و ادب شده باشد و مقصودهم به‌عمل‌آید. خلاصه قرعهٔ این‌خدمت‌را که

۱ ـ نسخهٔ‌اصل‌این کتاب جزء کتابخانهٔ مرحوم‌میرزامحمد علی‌خان ذکاءالملك فروغی فرزند ارشد مرحوم میرزا محمد حسین فروغی بود وآقای دکترغنی از روی آن‌نسخه ای‌جهت خودبرداشته انـد . قسمتی‌ازعبـاراتی‌راکه از روی یك‌نسخه ازآن کتاب درمتن نقل‌شده دراصل‌نسخهٔ مؤلف اصلی‌یعنی مرحوم‌میرزا غلامحسین ادیب‌قلم زده وظاهراً عرض‌آنها رابراعتمادالسلطنه صلاح‌ندانسته است .

☆ ازاینجاکه بستاره نموده‌شده‌تاآخر‌بن‌قسمت‌منقول‌دراصل‌نسخه‌بنام مرحوم میرزا غلامحسین ادیب باطل‌شده است .

فایدهٔعمومی‌داشت‌به‌نام‌والدمؤلف‌مرحوم حاجی علی‌خان‌اعتمادالسلطنه زدند و او درآن هنگام از جان‌نثاران دولت‌ووزرای بزرگ دربار بود وفراشباشی گری‌داشت. محض امتثال‌امردولتی‌چندنفرازعوانان و دژخیمان همراه برداشته به‌چاپاری روانهٔ‌کاشان شد. قبل‌از وصول‌به کاشان خبردادند که یك نفراز همراهان مرحوم اعتمادالسلطنه‌به‌جلو رفته به‌امیرمژده داد اینك مهیا باشید که خلعت نجات ازطرف‌دولت برای شمامی‌رسد وحامی خلعت فلان روز وارد می‌شودوباز به‌صدارت خواهید رسید . چون قبل از وقت بعضی تدبیرات دیگرهم‌به‌کاررفته بود لهذا امیربنا به‌آن قراین وبنا به‌مستدعیات خود این سخن‌راباور کرد وترتیب‌مجلسی‌داد . درروز موعودبه‌حمام رفت که به‌پاکیزگی بیرون‌آیدوخلعت پوشد وتاآن زمان امیرازاندرون بیرون‌نمی‌آمد. دراین روزحضرت علیهٔ عالیه عزةالدوله دامت شوکتها امیررااز رفتن به‌حمام ممانعت کردند وفرمودند از من جدا مشووصبر کن تا خلعت دررسد ودست‌خط همایونی‌زیارت شود، آنگاه ازروی اطمینان هرچه می‌خواهی بکن وهرجا می‌خواهی برو. امیربیان کرد که شماآسوده باشید ، از تقصیرات من گذشته اند و امروز دولت مرا برای خدمت لازم‌دارد، البته خلعت مرحمت برای من خواهد رسید . این بگفت و گماشتگان‌خودرااز برای‌تشریفات‌وتدارکات‌خلعت پوشان‌بر گماشت‌و خود به حمام رفت . مرحوم اعتمادالسلطنه از راه در رسید وخستگی نگرفت ودانست کـه تأخیردراین‌کارموجب‌آفاتست. از امیراستفسار کرد گفتند به‌حمام است. فوراً بایك دوتن وارد حمام‌شد ودرحمام‌را بست و گماشتهٔ‌امیر که درسربینهٔ حمام‌بودوحشت کرد.اعتمادالسلطنه

گفتند اگر حرکت کردی وصدائی بلند ساختی هر آینه به‌حکم‌دولت سر خودرا به‌بادخواهی‌داد، از ترس دم در کشید وخود مرحوم اعتماد-السلطنه بایکی دونفردراندرون حمام واردشد. امیررا نشسته‌دید، به همان‌دستورسابق شرط ادب به‌جاآورد. امیرچون اورادید دانست که کار دگرگون‌است وامروز اعتمادالسلطنه باید انتقام‌مظلومان بکشد. آه مظلومان اثر کرده وروز مکافات پیش‌آمده است. فوراً به مرحوم اعتمادالسلطنه گفت دانستم برای چه‌کار آمده‌ای،اماشماچرامأموراین کارشده‌اید.اکنون که‌کاربه‌اینجا کشیده‌شده‌است‌هرچه‌اززروجواهرو نقود که بخواهی می‌دهم، لحظه‌ای باهمال بگذران و وسیله بساز که سرکارعزةالدوله ملتفت شود وبه‌نجـات من بشتابد . در این صورت با حضوراواز کشتن من‌معذورخواهی بود ومحض حرمت اخوات‌سلطنت مجبورهستی معافم داری وبه‌رهـائی من به هزار گونه نعمت می‌رسی. امنای دولت هم که غیب نخواهند دانست وعذرشما مسموع بوده‌طرف مؤاخذه نخواهی شد و به‌پنهانی به‌مالی وافر می‌رسید . اعتمادالسلطنه جواب داد این رازپنهان نخواهدماند. همه می‌دانند که من‌واردحمام شده‌ام وهرحیلتی که به‌کاربرم خیانت من به‌دولت معلوم خواهد شد و سرم به‌باد میرود. میرزاتقی‌خان گفت بکلی‌ازرفتن‌طهران‌چشم‌بپوش. هرچه مال وجواهردارم‌همه‌را به‌تصرف شما می‌دهم وسرکارعزةالدوله هرطورباشد نمی گذارد که کسی‌قصد ایذاء مانماید.روزگاری‌دراینجا بسرمی‌بریم ومنتظرمی شویم که شاید باز اسباب خیری فراهم‌آید و هردوبه‌مشاغل عمده برسیم والا باکمال استغنا بااین همه مال تاآخر عمردراینجا بسرخواهیم برد . اعتمادالسلطنه چون این سخنان‌شنید

گفت هرگز خلاف اطاعت سلطان نکنم که قلوب سلاطین مهبط الهامات رحمن است و باید امتثال امر کنم. امیراززندگانی مأیوس شد. گفت سرمن حاضراست، هرچه خواهی و به هرچه مأموری بگوتامیران غضب معمول دارند. اعتمادالسلطنه گفت من هرگز به کشتن شما سخن نرانم، ولی محض امتثال امرهمایونی به لفظ خودتان به سلمانی بگوئید که چند فصد ازشمابکند که خون بسیاربیرون آید وبه‌راحت درگذرید. امیرازشنیدن این سخن در آن حالت نهایت رضامندی‌را حاصل کردو مشغوف شد که درکارسختی نمی‌کشد وبه‌سهولت جان می‌دهد. لهذا خود امیر به‌فصّاد امر کرد که چند رگ اورا نشترزدند وخون ازچند جای اوروان شدواعضای اوسست شد. فی‌الحال جان بداد واعتمادالسلطنه فوراً ازحمام بیرون آمده سواراسب شده به‌چاپاری روانهٔ دارالخلافه شد ووزراء وامراء واکثراز مردم که شب از ترس امیر به‌راحت نمی‌خوابیدند آسوده زیستند ومیرزاآقاخـان صدراعظم و سایرکارداران مملکت بی‌تشویش خاطرمشغول نظم امورشدند.»

آنچه از کتاب صدورالتواریخ درباب کیفیت قتل امیر نقل شد بااندك کم وزیـادی صحیح است. برای مزید توضیح و تکمیل شرح جزئیات واقعه اطلاعاتی راکه از منابع دیگرنیز به‌دست می‌آید در اینجا نقل می‌کنیم:

آقای دکتر خلیل اعلم‌الدولهٔ ثقفی در مقالات گوناگون خود چنین می‌نویسد:

«چاره‌چیست و جز آنکه تـا دوسه ساعت دیگرمکث نموده و همان قسمی که گفته‌اند نهار را اینجا خورده وبعد از ظهر راه بیفتیم

چه می‌توانم بکنم وعلی اکبر بیك است که گردش کنان باخود حرف زده این‌سخنان‌را به‌زبان می‌آورد . علی اکبر بیك کیست؟ علی اکبر بیك چاپاردولتی است که از طهران به‌شیراز آمد و رفت‌داشت. موقع مراجعت از شیراز در خارج‌آبادی فین در زمینهای پشت باغ قدم می‌زد . هنگام حرکت از طهران مهد علیا مراسلات به اوسپرده بود که درفین‌کاشان به عزةالدوله برساند و هنگام مراجعت از شیراز جواب‌آنهارا دریافت داشته به تهران بیاورد . دوسه ساعت از آفتاب گذشته به‌اندرون پیغام فرستاده وجواب مراسلات مهدعلیا را مطالبه کرد. دردفعهٔ‌آخربه‌او گفته‌اند که باید یك‌دوساعت دیگرصبر کنید تا امیرازحمام بیرون‌آمده وبعد از نهار جوابهارا گرفته روانه‌شوید. درحینی که علی اکبر بیك کلمات صدراین مقاله را برزبان‌آورده و محض گذراندن وقت به‌تماشای چشمهٔ فین‌کاشان‌می‌رود نظرش‌ازدور به‌چند نفرسوارمی‌افتد که از جادهٔ طهران به‌طرف باغ شاه می‌آیند. باغ شاه که در طرف شمال غربی قریهٔ فین واقعست محل سکنای عزةالدوله وامیراست . سوارها پنج نفربودند وهرپنج نفر سروصورت خودرا پیچیده یعنی چپیه وعگال داشته جز چشمها چیز دیگری از آنها نمایان نبود . حمام در زاویهٔ جنوب شرقی باغ که اطراف آن بکلی‌خلوت است واقع، درصفّهٔ بزرگ سربینهٔ‌آن رخت‌حمام امیررا یك‌نفرخواجه مشغول ترتیب دادنست . اماعلی اکبر بیك چون‌چشمش به سوارها افتاد که به‌جانب اوآمده اند ایستاد و چنانکه گفتیم‌آن اسب‌سوارها پنج نفر بودند تمام روبسته . سواری که جلوتر از همه می‌آمدغرّان کشیده گفت‌علی‌اکبر‌تواینجا چه‌می کنی ؟ علی‌اکبر بیك

چاپار دولتی که صدای سوار به گوشش آشنا آمده وشناخته بود کیست گفت از شیراز مراجعت کرده اینجا منتظر جواب کاغذهای مهد علیا هستم که دریافت نموده به‌طهران حرکت بکنم. آن سوار گفت امیر کجاست؟ گفت حمام. گفت کدام حمام؟ گفت همین حمام. سوار گفت بیا باهم برویم آنجا. چون به جلوی درحمام رسیدند آن سوارو یك نفر دیگر از همراهان او پیاده شده ودست علی اکبر بیك را که مبادا رفته به‌عزةالدوله خبر بدهد گرفته واورا از خود جدا نکرده سه نفری از پله‌ها پائین آمده وارد سربینه‌شدند. مأمورمربوط نظری به‌اطراف و بصفّه‌ها انداخته آهسته به‌خواجه گفت اگرنفست بیرون بیاید کشته خواهی شد وآن شخصی را که باخود آورده بود با کارد برهنه به‌آن خواجه گماشته و به‌علی اکبر بیك گفت توهم همین جانشسته تکان نخورو خود مجدداً از پله ها بالا آمد و دونفر از سوارها راپیاده کرده گفت بیائیداینجا، آن درروبروطرف باغ را بسته وازاین سنگها برده پشت آنرا سنگچین کنید و بعد هم بیرون ایستاده احدی را راه ندهید. مجدداً وارد سربینه شده خواجه‌را بی‌حرکت وزهره ترك وعلی اکبر بیك‌را مبهوت وهراسان و گماشتهٔ‌خودرادرحال حاضرباش دیده‌چهرهٔ خودرا کاملامکشوف ساخته‌وارد گرمخانه شده تعظیم‌نمود. امیر گفت کجابودید؟ گفت ازطهران می‌آیم. گفت البته حامل فرمایشی برای من هستید. گفت بلی ودست درجیب کرد کاغذی را بیرون آورده در برابرنظرامیر که درصحن‌حمام نشسته ودلاك‌پشت اورا کیسه‌می کشید گسترده و گفت این است دست‌خط آفتاب نقط. امیرخواند: چاکر آستان‌ملایك‌پاسبان‌فدوی‌خاص‌دولت‌ابدمدت‌حاجی‌علی‌خان‌پیشخدمت

خاصه فراش‌باشی دربارسپهراقتدارمأموریت‌دارد که به‌فین کاشان‌رفته میرزا تقی‌خان فراهانی راراحت نماید ودرانجام این مأموریت بین - الاقران مفتخروبه مراحم خسروانی مستظهربوده باشد .

امیر گفت که آیا می گذارید که من از حمام بیرون بیایم، آن وقت مأموریت خودراانجام‌دهید ؟ گفت خیر. گفت می گذارید وصیت خودرابنویسم. گفت خیر. گفت‌می گذارید یك دو کلمه به عزةالدوله پیغام‌داده خداحافظی کنم. گفت‌خیر. گفت پس‌هرچه باید بکنی‌بکن. اما همین‌قدربدان که‌این‌پادشاه نادان مملکت ایران‌رااز دست‌خواهد داد . حاجی علی خان گفت صلاح مملکت خویش خسروان دانند . امیر گفت بسیارخوب، اما لااقل‌خواهید گذاشت که این مأموریت‌شما به‌طرزی که من‌می گویم انجام بگیرد. گفت بلی‌مختارید.امیر به‌دلاك گفت نشتر فصّادی همراه داری؟ گفت بلی. گفت برو بیاور. دلاك به سربینه آمد و از توی لباسهای خود نشتر پیدا کرده آورد و رگهای هردوبازوی‌امیررا گشود . امیردر کنارحمام پشت به‌دروروردی نشسته کفهای دو دست را به‌روی زمین گذارده خون از دوستون بازوان‌او فوران وجریان‌داشت. دلاك دریك گوشهٔ حمام حیران ایستاده ونمی- دانست جلوی خون‌راچه وقت‌باید بگیرد . حاجی علی‌خان به‌او گفت معطل نشو کارش‌را تمام کن . میرغضب باچکمه لگد به‌میان دو کتف امیرنواخت . امیر در غلطیده به روی زمین افتاد . میرغضب دستمال ابریشمی رالوله کرده به حلق امیر چپاند و گلوی اورا فشرد تا جان داد . بعد قد بلند نموده گفت دیگر کاری نداریم . حاجی علی خان بیرون آمد وباهمراهان خود سوار اسبهای تندروشده به‌جانب‌طهران

رهسپارشد . این تفصیل‌را که باتمام‌جزئیات آن پس‌از کشته شدن‌امیر عزةالدوله ازعلی اکبروخواجه ودلاك شنیده وتحقیق نموده بودبارها برای من نقل کرده ودستخط‌را که عین‌آن نزد احتساب‌الملك نوادهٔ حاجی علی‌خان بود رونویس کرده‌ام ، خلیل ثقفی [1] .»

خانم شیل در کتاب خود [2] چنین می نویسد که قبل از اجرای حکم قتل امیر«یکی از خانمهای حرم‌را قبلا پیش عزةالدوله‌فرستاده بودند که به‌اوبگوید که از گریه وزاری دست بردارد، زیرا که شاه برسر مرحمت‌آمده و امیر بزودی به‌طهران‌یابه‌کربلا روانه خواهد شد . خلعت شاهانه برای اودرراه است وهمین یکی دو ساعت خواهد رسید . امیربایدبه‌حمام برود وخودرا برای پوشیدن‌آن حاضر کند. امیر که تااین تاریخ از اندرون بیرون نیامده بود از شنیدن‌این‌خبر مسرت بخش به گفتهٔ این‌زن اطمینان حاصل‌کرد وبه‌حمام رفت واز عزةالدوله جداشد ودیگراوراندید . وقتی که درحمام بود حکم قتل اودرآنجا به‌اورسیدواین‌جنایت به‌وقوع‌پیوست . فراشباشی‌وهم‌دستان ناپاك او سر رسیدند و طرز اجرای حکم به‌خود امیروا گذاشته شد. چنین مشهور است که امیر سرنوشت خود را بـا متانت و قوت قلب تحمل‌کرد . رگهای اوراگشودند و او درپایان این‌کارجان‌سپرد .»

کنت‌دوگوبینودرنقل حادثهٔ قتل امیرچنین نوشته :

«دهقانی بود که امیردرایام قدرت، اورادرباغ‌فین سمت باغبانی داده بود . اوچنین می‌گفت که روزی دیدم امیررا معزولاً به‌اینجـا آوردند. ازاین‌تیره‌روزی غم واندوه بسیارداشت، ولی بیش ازهمه از

۱ـ مقالات گوناگون دکترخلیل ثقفی اعلم‌الدوله ص۷۸ ـ ۸۳.

۲ـ صفحهٔ ۲۵۱.

سرنوشت خودبیمناك بود . می‌شنیدم که سربازان درخارج بایکدیگر درباب امیرسخنان شومی رد و بدل می کنند وهرآن چاپاراست که می‌آید ومی‌رود . از پیش‌آمد سوئی می‌ترسیدم ولی باوجوداین ترس روزافزون بهیچوجه جرأت آنکه‌درباره امیراظهاررأفتی کنم‌نداشتم. این‌دهقان‌چنانکه‌خودبه‌من‌گفت‌چنین‌اندیشیده‌بود که‌اگرمی‌توانست به‌امیرمی‌فهماند که تااوباعزةالدوله است کسی نخواهد توانست به او صدمه ای بزند و دراین صورت به او خدمتی کرده بود . اما وسوسه نمی‌گذاشت که‌دهقان‌بداین‌کاراقدام کند.حتی‌وقتی‌چیزی‌نوشت‌وخیال داشت که‌آن‌را به‌وسیلهٔ تیری به‌اندرون پرتاب‌نماید، ولی ترسید که مورد سوء ظن‌مستحفظین‌قرار گیرد. به‌همین‌جهت‌نوشته‌راازمیان‌بردو دست به هیچ‌کاری نزد . بالاخره روزی فراشباشی شاه از راه رسید و به خدمت امیرشتافت وبه‌او گفت مسرورم که از جانب شاه دستخط عفو کامل برای شماآورده ام . شاه بالاخره همان پیشنهادی را. که انگلیسها دربارهٔ شما کرده بودند پذیرفته وقبول کرده است که شما باحفظ جمیع عناوین سابق حاکم‌کاشان باشید. فقط ازصدارت که به میرزاآقاخان‌داده‌شده‌صرف‌نظر کنید . فراشباشی برای‌آنکه‌هرگونه شك‌راازامیرزایل کند وصدق بیانات خودرا به‌اثبات برساند دستخطی را که به‌خط خود ناصرالدین‌شاه بود به امیرارائه داد وشاه درآن به به‌امیراطمینان‌داده بود که بر گذشته قلم‌فراموشی کشیده شده واگر امیرقول‌دهد که درکاشان‌مقیم‌خواهد ماند وازآمدن به‌طهران‌منصرف است البته مشمول مراحم‌شاهانه خواهدبود . امیرازدیدن‌این‌دستخط بسیارمسرورشد وغم واندوه خودرافراموش کرد وعازم رفتن به حمام

شد.چه دیگر خود را آزاد می‌شمرد و می‌خواست که به‌زودی از این اقامتگاه که برای‌او درحکم زندانی بود بیرون آید. عزةالدوله به‌پای اوافتاد واورا از رفتن حمام مانع آمد واورا به‌عمل به‌احتیـاط توصیه نمود.اماامیر براین وحشتهای بی‌جاخندید وفراشباشی به‌اصرار امیررا بر آن داشت که بااظهار اضطراب بی‌معنی‌مقام‌سلطنت‌را تخفیف‌ننمایدو به عزةالدوله قول داد که امیررا زودتر ازدوساعت‌دیگر به خدمت او بازآورد. عزةالدوله اشك ریزان شوهر خودرا بوسید و امیر بیرون آمد. مدت از دوساعت به چهارساعت رسید وامیرنیامد. عزةالدوله که دوطفل خودرا دردامن داشت‌وزنان اندرون دوراوبودنددر گوشهٔ اطاقی نشسته بود و براثر تهاجم اضطراب و احساس دردی باطنی که خاصهٔ مردم آسیاست هرقدردیگران می‌خواستند او را اطمینان قلب دهندآرام نمی‌گرفت. عاقبت نتوانست‌راحت بنشیند. ازجابرخاست تا خود ببیند که چه اتفاقی رخ داده. دید دربسته، فریاد برآورد که دررابازکنند. سربازانی که‌پهلوی اطاق بودند زیربار این تکلیف نرفتند. شاهزاده خانم ازشدت خشم‌بادست‌وپادرراشکست. من‌خودم این درغم انگیزرادیدم که شدت بیچارگی عزةالدوله‌آنرا به‌این‌روز انداخته بود، یك طرف آن از جا کنده شده بود واز طرف دیگر شکافی داشت. خواستند که شاهزاده خانم‌رانگاه دارندلیکن‌اوشیر- مانند هرکس‌را که پیش‌می‌آمد دورمی‌زد. سراسیمه خودرا به‌صحن باغ انداخت وبه‌طرف بیرونی دوید. دراین‌موقع‌بود که کیفیت‌واقعه را به‌او گفتند. اماامیر که به همراهی فراشباشی از اندرون بیرون آمد به‌حمام‌مجاورباغ فین رفت ودرطی راه که یك ربع ساعت طول

کشید دو به دوسخن می گفتند و امیر غرق شادی وامید بود . امیرو فراشباشی وچند تن ازمأمورین شاه به‌سرپوشیده وارد شدند . دراینجا فراشباشی به امیر گفت کـه دستخط دیگری از شاه برای او دارد و فرمانی که به‌تاریخ همان فرمان اولی بود به‌امیرداد- به‌این‌مضمون که فراشباشی مأمورقتل‌اوست وفقط با کشته شدن اوخیال شاه‌آسوده می‌شود .

در همان حین فراشباشی و همراهان او برروی امیر افتادند و اورا برزمین افکندند وبابالشی خواستند راه نفس او را ببندند امـا امیر که پرزوروقوی بودخودرا از دست ایشان رهاند و گفت که‌چون ازمردن چاره‌ای نیست پس بهتر آن‌است که رگهای او رابگشایند و چنین کردند.سپس‌چون‌کاراو به‌آخررسید چنان شهرت دادند که‌امیر به‌فشارخون مرده‌است . ولی‌هیچ کس‌این شهرت‌را قبول نکرد وهمین که جزئیات واقعه مکشوف شد ماتم همهٔ مردم رافرا گرفت وهمه‌از کیفیت قتل‌امیربه‌سرعت اطلاع یافتند ، چه‌اسراردولتی‌درایران‌فوراً فاش می‌شود وسرّنگاهداری وراز پوشی دراین کشوروجودندارد [۱] .»

میرزاباقرخان پدردرمجلهٔ ارمغان‌سال پانزدهم(۱۳۱۳شمسی) صفحهٔ ٤۷۵-٤۷٦ چنین می‌نویسد :

«داود نام خاصه تراش‌مرحوم امیربرای پدرم صحبت می داشت که شاه دستخط نمود امیر بروذکاشان ومن هم درخدمت‌بوده‌ورفتم. چندروزدرفین‌کاشان اقامت‌نمودیم، چون حکم شده بود که ازطریق اصفهان به‌یزد بروندحرکت نموده به‌اصفهان وارد شدند.چندروزبعد حکم شد به‌فین‌کاشان مراجعت نمایند، رجعت فرمودند.دوسه‌روزبعد

۱ - مکاتبات گوبینوس۷۳-۷۵.

تقریباً ده بیست کجاوه و پالکی خانم و کنیز و کلفت با اسباب طرب به‌عنوان ملاقات عزةالدوله حریم محترم امیر به‌فین آمده در باغ منزل گزیده اتصال مشغول وخانم را سر گرم می‌داشتند و کمتر حرم امیر خدمت اومی‌رسید . چند روز بعد امیرحمام تشریف برد ومعمول این بود که روزهای‌سه‌شنبه [1] استحمام می‌نمود. من‌هم‌به‌حمام‌برای‌خدمت داخل شده چند دقیقه بعد ناگهان صدای سم اسب خیلی تند درپشت دیواربلند شد . برای جلوگیری از سرعت حرکت‌آنهابیرون آمدم، دیدم دونفرسواراسب چاپاری باسروصورت بسته‌پیاده شدند. گفتم‌امیر خوابیده یکی‌از آنهانقاب‌راازصورت‌خود دورنمود و گفت داود آمده‌ایم امیر را به طهران ببریم . شناختم حاجی علیخان بود،دیگری را نشناختم.داخل حمام‌شدم وبه‌عرض امیررساندم .امیرآنهارااطلبید.من ازپشت درنگاه می کردم. حاجی علی‌خـان کاغذی بیرون آورده روی دست نگـاه داشت . امیرپس از ملاحظه گفت سه روز مهـلت بدهید عریضه به‌شاه عرض کنم.حاجی علی‌خان عرض کرد اجازه‌ندارم امیر فرمود اجازه بده تاحریم خودرا ملاقات نمایم گفت.اجازه ندارم.امیر برخاست فرمود نشترمرابیاور.بردم.فرمودرگ هردودست مرا ببند . بستم.امیربادست چپ فصد دست راست وبادست راست فصد دست چپ نموده بعدبرخاست . مشتی به‌صورت‌حاجی‌علی‌خان زد که حاجی‌مزبور زمین خورده وبرخاست. امیرهم نزدیك خزانهٔ‌آب گرم رفته به‌حـال ضعف نشست که‌آن شخص رو بسته که بعد معلوم شد میرغضب بـاشی

---

۱ ــ به‌فرض صحت این روایت باید «شب شنبه»صحیح بـاشد نه سه‌شنبه چه به‌اتفاق‌همه قتل امیردرشب شنبهٔ هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ واقع شده است یا اینکه بگوئیم که دراین دفعهٔ اخیرامیربرخلاف عادت رفتار کرده .

بود هوله‌ای که به‌جهت‌خشك‌نمودن دست وصورت امیرمعمولا در حمام بود برداشت‌دم دهن امیر گذارده که من‌ضعف نموده‌افتادم. وقتی‌دیدم خواجه مرا صدامی‌زند ومی گوید به‌امیرعرض کن ناهارسرد‌شده گفتم امیر را کشتند. خواجه بی‌تأمل درباغ‌رفته واقعه‌را گفت . عزةالدوله با آن‌عصمت، بدون معجروچادربه‌حمام دوید. صد سواریعنی‌غلام که در خدمت‌امیربودند مأمورنموده گفت اگرآنهارابیاورید سه‌هزار تومان انعام‌شماست. آنچه گشتند آنهارانیافتند. بعد معلوم شد قلمدان‌وتسبیح مروارید وساعت وسایراشیاء جیب امیرراهم برده بودند .»

میرزا احمدخان وقایع نگارشیرازی درتاریخ قاجاریهٔ خود چنین می‌نگارد :

«بعد ازآنکه امیردرقریهٔ فین‌منزل گزید وچند روزی گذشت معاندین ترسیدند که رشتهٔ انتظام دادهٔ اوزود گسیخته شود و پادشاه ملتفت گردد و او را بازروی‌کارآورد و درمقام تلافی ازآنها برآید . همت به‌دفعش گماشتند و پادشاه را براین داشتند که حکم قتل او را داد . حاجی علی‌خان فراشباشی فراشان غضب‌را برداشته روانهٔ کاشان گردید وازمقدرات اینکه حریم محترم اوچون معرفت‌کارراداشت و از این معنی متوّهم بودآنی ازوی غفلت نمی‌نمود .آن روزمخصوص امیربه‌حمام رفته وحمام دری به‌خارج ودری به‌اندرون داشت.حاجی علی‌خان‌وفراشان از درخارج داخل ودرداخل را مسدود نمودند که اگرخبربه حریم حرم رسد کسی نتواند به حمایت آید ،چه اگرخبر می‌رسیدحرم‌اوالبته‌کارراد شوارمی کردومضایقه نداشت‌حاجی‌علی‌خان رابه قتل آورد. پس‌ازآن داخل‌حمام شد . امیربه‌مجرد ملاقات‌مسئله

رادریافت کرده غسلی کرد وقطیفه‌طلبید واز گرمخانه برآمده‌بیرون بنشست ودر کمال وقاربدون‌اظهارعجزواضطراب حکم داد تادودست اورافصد کردند وهریك‌را دوفصد ، ودستها برزمین گذاشته با حاجی علی‌خان‌مشغول‌صحبت‌وشمردن‌حقوق‌خود بردولت‌شدو حاجی‌علی‌خان نیز سرخجلت به‌زیرافکنده تصدیق‌واظهارشرمساری وخجلت خودرا از مأموریت این عمل می کرد ، تاازز یادی‌اجرای خون‌ضعف‌شدیدش عارض شده‌بیفتاد وپس‌ازآن فراشان‌غضب باتمام‌کارش‌پرداخته ،حاجی علی‌خان به محض فراغت از ترس حریم حرم مکث نکرده فی الفور مراجعت کرد .»

خلاصه

بعداز آنکه واقعهٔ قتل امیر را از منــابع مختلفه نقل کردیم و روایات گونا گونی را که در این باب در دست است به دست دادیم آنچه‌را که از مقایسهٔ این روایات صحیح ومعتبر به نظر می‌رسد ذیلاً خلاصه می کنیم :

امیریا به‌عادت معمول‌یابرای پوشیدن خلعتی که بنابودبه‌وعدهٔ فریب‌آمیز توطئه کنندگان قتل‌اواز طهران برسددرشب شنبهٔ‌هجدهم ربیع‌الاول یعنی روز جمعهٔ۱۷سال ۱۲۶۸ظاهراً پیش از ظهربه حمام متصل به‌باغ فین برای استحمام رفته بود . این حمام دری به اندرون قصرشاهی‌داشت‌ودری به‌خارج . هروقت اهل‌اندرون به‌حمام‌می‌رفتند درخارجی‌رامی‌بستند ودرسایرمواقع درروبه‌اندرون بسته بود وحمام دراختیاراهل ده گذاشته می‌شد . درچنین موقعی که امیردرحمام‌بود چند سوار(ظاهراً پنج تن)سروروبسته ازطرف‌جادهٔ طهران‌می‌رسندو از حال امیرمی پرسند . می گویند امیردرحمام‌است . از آن سواران

روپوشیده دوتن یکی حاجی‌علی‌خان‌مقدم مراغه‌ای‌فراشباشی‌ودیگری میرغضب باشی داخل حمام می‌شوند . فراشباشی حکم قتل امیررا از جانب نـاصرالدین‌شاه به‌اوارائه می‌دهد وچون امیراز اومهلتی جهت نوشتن‌عریضه یاوصیت نامه یادیدن زوجهٔ‌خود می‌خواهدابا می‌نماید ، ولی امیررا دراختیارطرز کشته شدن آزاد می گذارد.امیرهم به دلاك خود امر می‌دهد تار گهای دو دست اورا بانشتربگشاید . اونیزچنین می کند وامیربامتانت وثباتی مردانه رفتن خون‌را از بدن خودتحمل می‌نماید وهمین که به‌حال ضعف‌می‌افتدمیرغضب به فرمان فراشباشی اورا بالگد برزمین می‌افکند و دستمال یا حوله ای در گلوی او فرو می کند وآن نیمه جان‌اورا نیزبه‌این وضع می گیرد وسواران‌مأمور پیش‌ازآنکه عزةالدوله از واقعه باخبرشوداز ترس اوبه‌سرعت‌چاپاری راه طهران‌راپیش‌می گیرند . به‌این شکل درروزجمعهٔ ۱۷ربیع‌الاول ۱۲۶۸امیر کبیر در حمام باغ فین کاشان حسب‌الامر ناصرالدین شاه و به‌دستورحاجی علی‌خان مقدم مراغه‌ای فراشباشی‌جان به جان‌آفرین تسلیم کرد وحاجی‌علی‌خان چنانکه‌دردستخط شاه نوشته شده بود«در انجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخرو به مراحم خسروانی مستظهر گردیده است !!»

از تفصیلی که درفوق گذشت جای هیچ شبهه نمی‌ماند که امیر پس ازآنکه چاره‌ای جز کشته شدن خود نمی‌دیده است خود طریقهٔ فصدرا برای‌اجرای حکم قتل خویش‌اختیار کرده وظاهراً علت‌اختیار این طریقه بخصوص آن است که امیر چنانکه از یك‌عده مراسلات او خطاب به‌ناصرالدین شاه برمی آیدغالباً به‌سردرد وخستگی شدیدمبتلی

بوده واطبابرای‌علاج او گرفتن خون‌را بهترین‌دوا تشخیص‌داده‌بودندو به‌همین مناسبت امیرغالباً فصد می کرده وبه‌این کارعادتی‌داشته‌است. مثلاً دریکی ازمراسلات خود به‌ناصرالدین شاه چنین مـی نویسد :

« قربـان خاکپای اقدس همایونت شوم دستخط‌مبارك‌مفصل‌را که به‌افتخاراین‌غلام شرف‌صدوریافته بود زیارت نموده‌از تفصیل فرمایش همایون اطلاع بهم رساند.چون غروب فصد نموده و ضعف زیادداشت قدرت عرض جواب مفصل‌را نداشت .....»

درمراسلهٔ دیگرخطاب به‌شاه چنین می‌نویسد :

«قربان‌خاکپای‌همایونت‌شوم دستخط‌همایون‌زیارت‌شد.احوال این غلام رااستفسارفرموده بودند این غلام امروز از تـرس مرض و ناخوشی که بستری نشوم ـ زیرا که درارزنةالروم اول همین طورشد از تنبلی خوابیدم شش ماه طول کشید ـ اول صبح درخانه‌آمدم‌بعداز مراجعت قدری دراز شده دیدم بـد حال می‌شوم و دوسه دفعه وعده کرده بودم کاروانسرا بروم نشده بود، برای طفره از ناخوشی رفتم بقدریك‌ساعت تاکاروانسرا وبرگشتم حالا هم فردا درمنزل خواهم‌بود زیرا که مظنه حکیم خون تجویز خواهد کرد [1] . . . »

داستان کشته شدن امیربه‌این وضع تأثرآوربـاملاحظهٔ حقوق خدمت وتربیتی که اوبرگردن ناصرالدین شاه داشته بی‌اختیارانسان رابه‌یادداستان‌قتل‌سنك حکیم [2] (۲ـ ٦٦میلادی)مربی وخدمتگزار نرون [3] امپراطور روم می اندازد و از تشابه عجیبی که گاهی مـابین

۱ ـ اصل این مکاتبات کـه به‌خط خود امیراست درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است .

۲ـ Sénèque le philosophe

۳ـ Néron

پاره‌ای از حوادث تاریخی می‌یابد به‌عبرت می‌افتد. چه سنگ‌حکیم‌هم کم و بیش مانند مرحوم امیر کبیر به مخدوم خود نرون سفیه سفّاك خدمتها کرد وسعیها در تربیت وتهذیب اخلاق او به‌کار برد. اما آن ناجوانمرد که برجاه ومال حکیم رشك می‌برد ووجود او و نصایح سودمندش‌را مزاحم حالت درنده خوئی وشهوت‌رانی خود می‌دید امر داد تا حکیم رگهای خودرا بگشاید وعیناً مثل مرحوم امیر به فصد جان خودرا فدای هوی وهوس مخدوم ناسپاس خویش سازد.

معتمدالدوله حاجی فرهادمیرزا برای ماده تاریخ قتل امیر این چهارجمله‌را یافته است: «کو امیر نظام»ـ«خدمت کرد»ـ«به‌هجدهم[۱] مه‌ربیع‌الاول مقتول گردید»ـ«مردبزرگی‌تمام شد» که همه به حساب جمل باسال ۱۲۶۸ برابراست.

ـ۲ـ

آثار سوء قتل امیر

واقعهٔ قتل مرحوم امیر کبیر به‌توطئهٔ یك مشت خائن ناکس و به‌فرمان یك پادشاه جاهل خودخواه برای کسانی که از دور ونزدیك هیبت امیر وعظمت مقام ودرستی وترقی‌خواهی‌ووطن‌دوستی‌اورادیده‌و شنیده بودند نه چنان واقعهٔ عادی و امر کوچکی بود که بی‌تحسّر و تأسف بگذرد وخیرخواهان ودوراندیشان‌را به‌طعن ولعن شدیدنسبت به‌مسببین قتل او واندارد.

این حادثهٔ جانگداز برای ایران وایرانی متضمن دو رشته آثار سوء بود: یکی آنکه بی اغراق خاك مذلت برفرق کشورو قومی ریخت که‌امیر عمرخودرا برای‌نجات آنهااز حال نکبت‌و بدبختی‌صرف‌می کردو

۱ـ یعنی شب‌هجدهم ربیع‌الاول‌چنانکه درمتن شرح آن گذشت نه‌روزهجدهم.

از میان رفتن او بار دیگر این کشور و این قوم را بیش از پیش در گرداب ذلت و پستی انداخت و این خود داستانی دارد که جای بحث آن اینجا نیست . دیگر زشت نامی و ذکر بسیار بدی بود کـه بر اثر این حرکت شنیع در خارجه و در میان خارجیان دامنگیر قوم ایرانی شد .

واتسن در تـاریخ ایران خود پس از نقل واقعهٔ قتل امیر چنین می‌نویسد :«به این شکل مردی که تا این پایه برای احیای ایران رنج برده بود به‌دست مردم همین ایران از میان رفت . امیر تنها مردی بود که کفایت و وطن دوستی و قدرت نفس و پاکیزه دامنی را باهم یکجا جمع داشت ، یعنی به‌صفاتی متّصف بود که یك صدراعظم ایرانی تا آنها را نداشته باشد نخواهد توانست کشتی مملکت را در میان این همه موانع و حوادث به‌ساحل سلامت برساند [1] .»

گوبینو در همین باب چنین نوشته :

«فاجعهٔ قتل امیر را در سراسر طهران مردم نقل می کنند. بر امیر می‌گریند و بر شاه و صدراعظم حالیه لعنت می‌فرستند . اما من روزی به‌یك ایرانی که از این حادثه نالان بود گفتم اگر امیر را شاه نکشته بود مردم که به‌دزدی و دروغ خو گرفته‌اند او را کـه مانع این دو کار بود می کشتند . گفت شما حق دارید، اما بدانید که اگر مردم امیر را به‌علت جلوگیری او از دزدی دوست نمی‌داشتند از این صدراعظم حالیه بیشتر متنفرند ، چه این مرد دزدی را به‌خود و خاندانش منحصر کرده . مردم در عهد امیر فهمیده بودند یا لااقل امروز می‌فهمند که او با وجود آنکه روشی خشن و سلوکی غیرعادی داشت باز در راه خیر عموم قدم می‌زد. اما این صدراعظم امروزی همهٔ هستی ایران را به‌جیب یك‌مشت فرومایه

۱ـ تاریخ ایران صفحهٔ ٤۰٤ .

که اقوام اویند فرومی کند [1] . »

خانم شیل در کتاب خود می گوید :

«من ازواقعهٔ قتل امیرچنان نفرت بهم رساندم که تنها آرزویم ترك چنین کشوری‌است که‌در آن‌این‌قبیل‌جنایات‌باصحهٔ‌دولت به‌وقوع می‌پیوندد وبانهایت بی‌شرمی صورت انجام می‌پذیرد . باید بگویم که شرم درایران‌نیست ، چه این گونه اعمال ضجرت‌آور واقع می‌شودو هیچ‌وقت دیده نشده است که اقدام کنندگان به این گونه عملیات از خود رقت قلبی نشان دهند [2] .»

پس ازآنکه کیفیت قتل امیردر اروپا معلوم مردم شد نفرت عظیمی‌همه‌را فراگرفت واعتراضات و ملامتهای شدید از دول خارجه به‌شاه ومیرزاآقاخان رسید . شدیداللّحن‌ترین آنهامراسلاتی‌است که بین سفارت‌انگلیس ودربارایران‌دراین خصوص مبادله شده.بدبختانه متن تمام آنها در دست ما نبود . دوفقرهٔ‌آنها راکه یافته‌ایم عیناً نقل می‌کنیم :

ترجمهٔ مراسلهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس به وزیرمختارخود در جواب دوراپرت اوراجع به‌قتل امیر [3] :

«مراسلات مورخهٔ ۲۱ و۲۷ ربیع‌الاول شما درخصوص‌قتل‌مرحوم امیرنظام واصل‌شد . مأمورید که‌به‌دولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفاصیل این‌امرشنیع ووحشی منشانه‌رابا کمال اکراه و تغیّر

۱ ـ مکاتبات گوبینوص۷۶ .

۲ ـ کتاب خانم شیل ص۲۵۲ .

۳ ـ عبارات‌متن عین ترجمه‌ایست که از طرف سفارت انگلیس شده ومراسله رابه‌همان عبارات پیش صدراعظم فرستاده‌اند .

طبع شنیدند و آن مکروهات شدیدتر شد از اینکه درهمان وقت که امیرنظام را بدین گونه خیانت به قتل رسانیدند وثیقه های مو کوده به‌دستخط اعلیحضرت‌شاه بهیچوجه به‌شخص اواذیت نرسانید دردست داشت . دولت‌انگلیس تفصیل‌نمی‌دهد درباب شناعتی که براعلیحضرت شاه وارد می‌آید درنظرجمیع دول آدمی منش دربارهٔ خیانت وظلمی که برامیر وارد آمد ولی برخود فرض می‌شمارد که بگویند اگر اعلیحضرت شاه چنین تصورمی کنند که از صدوراین گناه عظیم خیر- اندیشی‌هائی که دولت انگلیس تاحال نسبت‌به‌دولت ایران‌داشتند کاسته نخواهد شد در بارهٔ خیالات دولت انگلیس خبط کلی کردند ، علاوه براین به‌دولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هر گاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر گناهان دیگراز این قبیل صدور یابد بردولت انگلیس لازم‌خواهد شد که به‌دقت بپرسند که‌آیاشایستهٔ فخرتاج انگلیس ولایق حقوق مملکت‌آدمی منش انگلستان است که وزیرمختارانگلیس مقیم مملکتی باشد که آنجا مشاهده کند ارتکاب اموری‌راکه اینقدرمصادم انسانیت باشد والسلام ومراقب خواهندبود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند .»

جواب میرزاآقاخان‌به‌کلنل‌شیل وزیرمختارانگلیس که‌ترجمهٔ فوق‌را عیناً برای اوفرستاده بود :

«جناب‌جلالتمآبا ترجمهٔ‌شرح‌لاردممزبزی وزیر امورخارجهٔ دولت بهیهٔ انگلیس به‌دقت ملاحظه شد . جواب ازاین قرار وبه این اختصاراست . خود آن جناب شاهد اولیای دولت علیه است که اگر سرکاراعلیحضرت شاهنشاهی ولی‌النعمی‌ام را به‌صرافت طبع همایون و

مقتضای رأی معدلت نمون شاهانهٔ خودشان باقی می گذاشتند موافق صلاحدید آن جناب مرحوم میرزا تقی‌خـان را به عزت و حرمت به حکومت کاشان می‌فرستادند ، خدا انصاف بدهد بآن که بواسطهٔ حرکات ناسنجیده محض خود نمـائی نگذاشت از روی صوابدید آن جنـاب عمل شود وچنین یادگار برای خود و برای دولت علیه ایران گذاشت [1] .زیاده زحمتی نیست. فی۱٤شعبان۱۲٦۸.»

اما ناصرالدین‌شاه اگرچه درجوانی به‌علت جهل وبی‌تجربگی به‌قتل امیررضا داد اما بعدها یعنی وقتی که دیگرکاراز کار گذشته‌بود از کرده پشیمان‌شده ومکرراز این حادثه اظهارتأسف و ندامت کرده است .

واتسن درتاریخ ایران خود کـه‌آنرادر۱۸٦٥ میلادی (۱۲۸۲ هجری)یعنی چهارده سال پس از مرگ امیرنوشته چنین می گوید :

«اندکی طول نکشید که پادشاه ایران وغالب رعایای اوملتفت شدند که کشورایشان به‌چه ضایعهٔ جبران نـاپذیری مبتلی گردیده . می‌گویند که شاه به کفارهٔ عمل خود گفته است که‌هرسال‌روز مرگ امیررا روز عزاومصیبت بگیرند [2] ودودخترامیررا هم نـامزد دوپسر خود کرده است . هرسالی که ازمرگ امیرمی گذرد بربزرگی‌قدرو شهرت‌اوافزوده می‌شود، چه‌هرچه‌پیش‌ترمی‌رویم می‌بینیم که‌انتظارما دریافتن‌وزیری که بتواند دنبالهٔ اصلاحات‌اورادرایران بگیرد‌بیهوده

---

۱ ـ ظاهراً مقصود دالگوروکی و اقدامات اوست برای نجات امیر که شرح آن گذشت.

۲ ـ حاجی میرزا حسن‌خان انصاری‌در کتاب‌آگهی شهان ازکارجهان ص٥۸ می‌گوید که : «شاه به‌تحسرقتل او دوشنبه‌ها راتعطیل قرارداد .»

است . وقتی که نظری به قهقری می‌اندازیم می‌بینیم که دورهٔ کوتـاه زمامداری امیر کبیر درخشان‌ترین ادوار تاریخ ایران دردورهٔ جدید بوده است . هرمسافری که ازمغرب داخل خاك ایران شود وراه‌پیچ‌درپیچ خودرا تادشتهای عراق‌یامعابرصعب‌البرز دنبال کند وبامکاریان از اوضاع ایران صحبت بدارد یقیناً جوابی که می‌شنود این است که اوضاع واحوال‌امروزی روبه‌بدتری‌است، درصورتی که‌درعهدامیرنظام همه چیز صورتی دیگر داشت [1] . »

ناصرالدین‌شاه بعدازقتل‌امیر کم وبیش‌حال‌ندامت وتأثرخویش راهروقت موقعی پیش می‌آمده ظاهرمی کرده‌است. وقتی دردستخطی خطاب به‌مظفرالدین میرزا ولیعهد در توصیهٔ حسن‌علی‌خان امیرنظام گروسی پیشکار آذربایجان چنین نوشته بود : «قدرنوکرخوب‌رابدان من چهل‌سال‌است‌بعدازامیرخواستم ازچوب‌آدم بتراشم نتوانستم [2] .»

ناصرالدین شاه درسفرنامهٔ عراق خود می‌نویسد : «امروز یعنی جمعهٔ ١٤ذی‌القعدهٔ ١٣٠٩ می‌خواهیم برویم بهزاوه کـه مسقط‌الرأس مرحوم‌میرزاتقی‌خان‌امیرنظام‌است،ازقراری که می گویندد‌وفرسنگ راه است»، درصفحهٔ بعد می گوید :

«گفتیم بروند یکی از کسان مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام راپیدا کرده بیاورند ببینیم . رفتند پیرمردی جهانگیرخان نام‌را که قدبلند وریش‌سفیدداشت آوردند. عرض‌می کرد من‌خالوزادهٔ‌امیرنظام هستم و تاآخر صدارتش پیشخدمت او بودم و مستمری هم از دیوان

١ـ تاریخ ایران واتسن ص٤٠٥ـ٤٠٣.

٢ـ کتاب آگهی‌کارشهان تألیف حاجی میرزاحسن‌خان انصاری‌ص ٥٨ ـ اصل این دستخط به‌دست نیامد .

داشت»، درهمین صفحه باز می‌گوید : «بالای‌خانه‌های میرزا تقی‌خان درهزاوه یك دره بود که درخت داشت وبنظرمی‌آید که چشمهٔ‌خوبی هم داشته‌باشد. یك‌خالوزادهٔ دیگرهم از میرزاتقی‌خان مرحوم دیده شد که‌اسمش‌میرزاحسن‌بود ومردی بلندقداست. فرمودیم‌پیشخدمتش کنند.خلاصه دوساعت ونیم به‌غروب مـانده سوارشده درمراجعت از توی ده ومحلهٔ میرزاتقی‌خان آمدیم [1] .»

معتمدالدوله فرهاد میرزا برای ماده تاریخ قتل امیراین چهار عبارت‌را یافته است:«کوامیرنظام ، خدمت کرد ، به‌هجدهم مه‌ربیع‌ـ الاول مقتول گردید ، مرد بزرگی‌تمام شد» [2] که همه با سال ۱۲۶۸ برابراست .

ـ۳ـ

مقبرهٔ امیر

پس از فوت امیرنعش اوراباحترام باحضوراعیان‌کاشان به‌پشت مشهدکاشان حمل کردند و درجوارقبرحاجی سید محمد تقی مدفون ساختند . بعدازآنکه عزةالدوله به‌طهران برگشت ازناصرالدین شاه اجازه گرفت که نعش شوهر را به کربلا بفرستد. این‌اجازه تحصیل شد و جسد امیررا بعد از چند ماه که از قتل او گذشته بود به کربلا فرستادند . مقبرهٔ امیر هنوز هم در کربلا باقیست وقطعهٔ ذیل برآن نقش است :

آه که درجهان دون از صدمات این غما
عـالم روز واپسین گشت عیان به عالمـا

۱ ــ سفرنامهٔ عراق ناصرالدین شاه ص۶۱ــ۶۲.

۲ــ زنبیل ص ۱۵۴و ۳۵۹.

خاك ملال از جهان رفت به هفتم آسمان
رفت به گلشن جنان وارث آصف جما
کار گشای متقی حارس ملك دین تقی
آن که ز سهم اوشقی شد به‌سوی جهنما
راد امیر داد خواه میر جهانیان پناه
آن که بسوخت‌نظم‌او خرگه ترك‌و دیلما
دولت خسرو عجم کرد بری چنان زغم
کز کف دیو ودست جم باز گرفت خاتما
تیغ یلان تیز رو ماند به کف چو ماه نو
رفت به لقمه‌ای گرو نیزه به گرز رستما
آه زچرخ واژ گون کزحرکات بی‌سکون
کرد به خاك سرنگون سرو سهی دما دما
خاصه اتابك زمن بندهٔ خاص ذوالمنن
کرده سپاه تن به تن رستم و سام نیرما
دادگری بنای او ابر کرم عطای او
شعر من وثنای او هست چو قطره ویما
بست چو بار این سفرروح امیر نامور
شد ز مدار تا مدر ماه صفر محرّما
هاتف رحمت‌خداخواند به‌گوشش‌این‌ندا
کز در بندگی درا تا چه شوی مکرّما
سال وفات او زغم کلك سرود زد رقم
گفت که بی زیاد و کم :«آه امیراعظما»

این ماده تاریخ یعنی «آه امیراعظما» درصورتی که کلمهٔ «آه» را شش حساب کنیم نه هفت باز برابرمی شود با ۱۲۶۹ که یك سال بعد از سال قتل امیراست. ظاهراً این ماده تاریخ یعنی ۱۲۶۹ برابر است باتاریخ نصب سنگ مزاراو که به‌قرینهٔ همین قطعه شعردرماه صفرسال بعد از قتل امیریعنی صفرسال ۱۲۶۹واقع شده.

بعداز قتل امیر کسان اومبلغ یك‌صد تومان از حاصل املاك آذربایجان او در اختیار شیخ عبدالحسین طهرانی وصیّ آن مرحوم گذاشتند تا او آنرا از بابت ثلث آن املاك بپذیرد. این است سواد رسیدی که شیخ عبدالحسین دراین خصوص نوشته:

«بسم‌الله تعالی ـ مبلغ یکصدتومان وجه نقد رایج از بابت‌حوالهٔ فخرالحاج والمعمّرین والمعتمدین حاجی محمد ابراهیم برعالیشان عزت نشان آقاسیف‌الله برحسب‌قراردادونوشتهٔ عالیجاه عبدالکریم بیك مباشراملاك مرحوم امیرنظام به‌تاریخ ذیل واصل اقل‌العلماءگردید انشاءالله درمحاسبهٔ ثلث املاك‌مزبورمحسوب‌خواهدشدوچون‌فخرالحاج مزبور برات مخصوص ننوشته‌بودند این چندکلمه از بابت تذکره نظر به‌قبض تنخواه مرقوم شد، فی۲۳ شهرربیع‌الاول ۱۲۶۹.»

محل مهرالراجی‌عفوربّه عبدالحسین بن‌علی [1]

شیخ عبدالحسین طهرانی شخصی‌را به‌نام شیخ عیسی‌نجفی‌برای انجام‌دادن‌حج به‌نام مرحوم‌امیر به کسان اومعرفی کرده بود و ایشان به‌توسط‌عبدالکریم‌بیك‌مباشرپولی برای‌این‌کاربه‌شیخ عیسی‌مزبورداده بوده‌اند. این است سواد رسیدی که شیخ عیسی پس از دریافت پول نوشته:

۱ـ از کجانقل‌شده [خط‌دکترقاسم‌غنی].

«بسم‌الله تعالی اقول وانا الاقل المذنب عیسی الزّاهد النّجفی انّه قدوصلنی من الاعز الامجد عبدالکریم بیك مأة بجغلی [1] وکان ذلك بأمر قدوة المجتهدین الابرار وعمدة الفضلاء الاخیار الشیخ عبدالحسین الطهرانی ادام‌الله وجوده وکان ذلك لاجل نیابة الحج عن الامیر المرحوم وکان ذلك فی شهر شعبان سنة الف ومأتین وتسعة وستین من الهجرة النّبویة» (محل مهر: عیسی الزاهد.)

-۴-

عزةالدوله بعد از قتل امیر

گوبینو بعد از حکایت قتل امیر چنین می‌نویسد:

«عزةالدوله به‌حال پریشانی تمام به‌طهران آورده شد. ملاقات اولی او با برادرش ناصرالدین‌شاه به وضعی بس‌ناگوار صورت گرفت. چه شاهزاده‌خانم ناسزائی نبود که به‌برادر نگفت. امامصیبت عزةالدوله به‌همین‌جا خاتمه نیافت، زیرا که به‌او امر شد که به‌عقد پسر صدراعظم حالیه (یعنی میرزا کاظم خان نظام‌الملك پسر میرزا آقاخان نوری) که جوانی است بیست ودوساله و بی‌شعور درآید واوجز قبول امر چاره‌ای نداشت ومادر و برادرش باوجود بی‌میلی شدید عزةالدوله آنقدر با او بدرفتاری کردند که ناچار به‌این کارتن درداد. چون مجبور شد به شاه گفت: «این باردومی است که مرا به‌اجبار به‌شوهر می‌دهی، درقبول این اجبار به‌همین خوشم که چند روزدیگر این تیره روز گار را هم که مرا به‌او می‌سپاری مانند شوهر اولیم خواهی کشت. دودختری که عزةالدوله از امیر دارد وارشد آن دو حالیه به‌سن شش یاهفت است بر اثر تربیت مادر

۱ــ بجغلی یاباجاقلی یك‌سکهٔ طلای‌روسی است که مدتی درآذربایجان معمول ومتداول بوده.

با کنیهٔ شاه بار آمده‌اند . شاه سعی دارد که با دادن اسباب بازی به آن دو بچه خاطر ایشان‌را نسبت به‌خود مهربان کند ، اما بچه‌ها همیشه به‌او می‌گویند که توئی که به‌قتل پدرما حکم داده‌ای . چند ماه پیش پسر فراشباشی‌را که به همان سن بچه‌هاست (مقصود محمد حسن‌خان است که بعدها صنیع‌الدوله و اعتمادالسلطنه شد) پیش آن دو آوردند. همین که بچه‌ها اورا دیدند بروی اوافتادند ، باچنگ و ناخن سر و صورت اورا زخمی کردند و به‌قدری اورا زدند که مجروح افتاد و به‌زحمت او را ازدست ایشان بیرون کشیدند . وقتی یکی از زنان اندرون به‌رسم ادب و تعارف ایرانی به‌خانم عزة الدوله گفت که از این شوهر جدید خداوند به‌شما پسری عطا کند . خانم گفت خدا نکند که من از این ناکس فرزندی بیاورم . شوهر جدید به‌قدری از خانم عزةالدوله وحشت داشت که از روبروشدن با او احتراز می‌کرد [۱] .»

خانم شیل می‌گوید که :«پس از مراجعت عزةالدوله به طهران من فوراً به‌ملاقات او شتافتم تامراتب ستایش خود را درباب معاملهٔ شریف وغیرعادی که ازاو نسبت به‌شوهرش سرزده بود اظهار دارم . اما بدبختانه برخلاف انتظار من مادرش نیز دراین مجلس ملاقات حضور داشت . چون دیدم که خانم عزةالدوله از راه ادب لب به گفتار نمی‌گشاید از پیش او بیرون آمدم .»

سپس همین خانم می‌گوید :

«کمی پس از مراجعت عزةالدوله شاه اورا به قبول ازدواج با پسر صدراعظم واداشت . این پیش‌آمد ایرانیان را که به عشق ورزی

---

۱ ــ مکاتبات گوبینوص ۷۵ـ۷۶.

اجباری عادت دارند بر آن داشت که بگویند که خواهر شاه هم مانند انگشتری صدارت قابل انتقال است . هر کس که این را به‌دست آورد حق به‌دست آوردن آنرا نیز دارد [۱] . »

خانم عزةالدوله تا تاریخ عزل میرزا آقاخان نوری در عقد میرزا کاظم خان نظام‌الملك پسر او که پس از پدر خود شخص اول مملکت بشمار می‌رفت بود . همینکه در تاریخ بیستم محرم ۱۲۷۵ میرزا آقاخان از صدارت معزول و با کسانش مورد مؤاخذه و مصادره و به‌ترك طهران مجبور گردیدند خانم عزةالدوله هم که هیچوقت به‌همسری با میرزا کاظم خان نظام‌الملك راضی نبود از او طلاق گرفت و به‌عقد شیرخان عین‌الملك خوانسالار (پسر خان خانان پسر امیر قاسم خان قاجار قوانلو) پسردائی تنی ناصرالدین‌شاه و عزةالدوله درآمد . عین‌الملك که ایلخانی گری طایفهٔ قاجاریه‌را داشت درسال ۱۲۸۳ به‌لقب اعتضادالدوله ملقب گردید و بعدها به‌حکومت استراباد منصوب شد و در سال ۱۲۸۵ فوت کرد و او از عزةالدوله سه پسر آورد .

بعد از شیرخان اعتضادالدوله ، خانم عزةالدوله به عقد ازدواج یحیی‌خان مترجم وزارت امور خارجه و آجودان مخصوص ناصرالدین‌شاه درآمد و این یحیی‌خان پسر میرزا نبی‌خان قزوینی وبرادر کوچکتر حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله است . یحیی خان در سال ۱۲۸٤ به‌لقب معتمدالملك ملقب گردیده بود وپس از آنکه برادرش حاجی میرزا حسن خان فوت کرد او را به‌لقب سابق برادر «مشیرالدوله»

۱ــ کتاب خانم شیل ص۲۵۳.

خواندند [۱].

وفات خانم عزة الدوله به تاریخ بیست وسوم ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۳ درطهران اتفاق افتاد واودراین موقع نزدیك به‌هفتاد وسه سال ازعمرش گذشته‌بود. جنازهٔ اورابا کمال‌احترام‌ورعایت کلیهٔ تشریفات در روز جمعهٔ ۲۶ همین ماه از طهران به حضرت عبدالعظیم انتقال دادند. خانم عزةالدوله از زنان بزرگ‌خاندان قاجاریه‌است. علاوه برمراتب‌وفاداری وصفای‌کاملی که‌ازاو نسبت‌به‌شوهر بزرگوارش‌مرحوم میرزا تقی‌خان امیر بروز کرده زنی زیبا وباهوش وباکفایت بوده وبا چهار پادشاه از سلسلهٔ قاجاریه نسبت‌بسیار نزدیك دارد، چه پدرش محمد شاه پادشاه و برادرش ناصرالدین شاه پادشاه و برادرزاده‌اش مظفرالدین‌شاه پادشاه ونوادهٔ دختریش محمدعلی‌شاه پادشاه بوده‌اند.

۱ــ یحیی‌خان معتمدالملك درسال ۱۲۸۸ حاکم عراق و کمره شد ودرهمین سال عربستان وبروجردرا ضمیمهٔ قلمروحکومتی اوکردند و درهمین سال هم وزیر مخصوص گردید. درسال ۱۲۹۰ درسفراول شاه‌به‌فرنگ‌بااوهمراه بودوبعدازمراجعت‌در ۱۲۹۱ حکمران یزد ودر ۱۲۹۲ والی فارس ودر ۱۲۹۴ حاکم مازندران‌ودرسفردوم‌شاه در ۱۲۹۵ به‌نیابت‌برادرخود که‌باشاه‌به‌فرنگ‌می‌رفت به کفالت‌وزارت خارجه‌وسپهسالاری برقرارشد. در ۱۲۹۷ وزیربنائی‌دیوانی کل‌ممالك‌محروسه‌بداومحول‌بود. درسال ۱۲۹۹ سال بعدازفوت‌برادرش به‌لقب‌مشیرالدوله ملقب وبه‌وزارت‌عدلیه منصوب گردید ودرسال ۱۳۰۳ به‌وزارت امورخارجه منتخب شد سپس‌باردیگردرسال ۱۳۰۵ به‌وزارت عدلیه و تجارت‌رسید ودراین‌شغل‌اخیرفوت کرد. وفات یحیی‌خان مشیرالدوله‌درشب‌پنجشنبهٔ‌بیستم جمادی‌الثانیهٔ‌سال ۱۳۰۹ اتفاق افتاد درطهران به مرض ذات‌الریه به سن‌شصت ودو، و اورا درمشهد درجواربرادرش حاجی میرزا حسن‌خان سپهسالاربه‌خاك سپردند(روزنامهٔ ایران نمرهٔ ۷۶۴ به‌تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹)(برای بقیهٔ احوال یحیی خان مشیرالدوله رجوع شود به کتاب کرزن ج ۱ ص ۴۳۰ــ۴۲۹ وسفرنامهٔ بنژامین سفیر امریکا و کتاب خلسهٔ اعتمادالسلطنه).

فصل دوازدهم

کسان و بازماندگان امیر

از کربلائی قربان هزاوه‌ای فراهانی پدرامیر آنچه اطلاع در دست بود درفصل اول نقل کردیم . بیش از اینها هم درباب اومعلوماتی بدست نیامد ، حتی تاریخ فوت او نیز معلوم نیست . امر مسلم این است که او تا واقعهٔ قتل مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که در شب سلخ صفر ۱۲۵۱ اتفاق افتاد حیات داشته است [۱] . اما مادر بیچارهٔ امیر که با او به فین کاشان روانه شد ودر آنجا در پشت گوشش فرزند با کفایتش را به‌بیرحمی تمام کشتند تا مدتها بعد از امیر درحیات بود . سال فوتش معلوم نیست ، لیکن چنان که عنقریب بیاید تا اوایل سال ۱۲۷۶ یعنی تا هشت سال بعد از امیر مسلماً زنده بوده و ایامی را به‌سختی و تلخ کامی می گذرانده است.

درهمین ایام این مادر ستمدیده به کسی که معلوم نشد کیست [۲] کاغذی به خط خود از طهران به‌تبریز می‌نویسد که عین آن دردست است [۳] ، سواد آن این است :

۱ـ رجوع کنید به‌مقالات گوناگون اعلم الدوله ص ۱۱۰ و مقدمهٔ دیوان قائم مقام ص ۵۵ .

۲ـ محتمل است که مخاطب این کاغذ میرزا احمدخان پسرامیر باشد ، زیرا که درآن صحبت از «عموت» هست که ظاهراً مقصود همان میرزا حسن‌خان وزیرنظام است .

۳ـ کاغذی هم ازامیر به‌ناصرالدین‌شاه هست که میگوید امروز به کن به‌دیدن مادرم رفتم [خط دکتر قاسم غنی] .

«فدایت‌شوم، همه‌رفتند بازمن‌ماندم گرفتارم کسی‌بدادم‌نمی‌رسد اکبربیك که‌آمده‌آنجا زود روانه کنید بیایدیك‌آدم‌خودتان‌بفرستید دستورالعمل بفرستید مراازطهران‌بیرون بکنند اگرخودتان‌مصلحت می‌دانید عبدالکریم بیك [1] آنجـا کارندارد بفرستید مرا ببرد بخود محرم[کذا]میرزا باقرهم بفرستید باشیخ عبدالحسین [2] کارهارادرست کند عموت چهارهزار تومـان از شیخ عبدالحسین می‌خواهند میرزا باقررا به جهت حساب می‌خواهم کـه از سیاهه سرش می شود دیگر اختیاربـا خود شما هرطورمصلحت می دانید بکنید زودآدم بفرستید دستورالعمل بدهید مرا ببرد شب وروز بگریه وزاری گرفتارم‌تاپیش از ماه مبارك رمضان بروم زودزودهرکس‌آمدنی است‌بفرستید میان مردم رسوا شدم هرچه بود ببرند سوای این کـه عموش از بی کسی مانده همین التماس من این است یك‌آدم بفرستید مرا ببرد یك پسر وزیردارد وکیل اومنم کسی‌را ندارد یك مادردارد خودم من هم‌یك وکیل اوشمارا کردم اختیارش باشماست وقت رسدکردن هرچه‌به‌او می‌رسد اختیارش بـاشماست از تبریز می‌رسد دست شما از تهران هم می‌رسد اختیارباشما نورچشم‌جعفرقلی‌خان شما پرستاری بکنید مالش زیرپانشود زود جواب بدهیدبیاورد». محل مهردرپشت‌کاغذ : «والدهٔ امیرنظام».

مرحوم امیربرادری داشت به نام میرزا حسن خان که در ایام مأموریت امیر درارزنة الروم درآذربایجان از او نیابت می کرد ودر

---

۱ ـ عبدالکریم بیك مباشراملاك مرحوم امیر درآذربایجان بود .

۲ـ مقصود شیخ عبدالحسین طهرانی شیخ العراقین است .

دورهٔ صدارت برادر به‌مقام وزارت نظام در آذربایجان مقیم بود. چون امیر معزول گردید میرزا آقا خان صدر اعظم نوری میرزا حسن خان وزیر نظام را هم از این سمت معزول کرد و برادر خود میرزا فضل‌الله [۱] را که حاکم قم بود به‌طهران خواست و به سمت وزارت نظام به جای برادر امیر روانهٔ آذربایجان نمود.

درسال ۱۲۷۰ ناصرالدین‌شاه میرزا حسن‌خان برادر امیر را به نیابت حکومت عراق منصوب کرد و میرزا حسن خان درسال ۱۲۷۱ دکاکین شهر سلطان‌آباد و باغات و عمارات دیوانی آنجا را مرمت و تعمیر وغرس اشجار کرد واز بلاد دیگر از هر قبیل ارباب صنایع به‌این شهر آورده سکنی داد ودر سال ۱۲۷۳ که حاکم عراق بود سدّ رودخانهٔ

---

۱ ــ میرزا فضل‌الله پسر میرزا اسدالله خان نوری برادر میرزا آقا خان صدراعظم که درسال ۱۲۱۳ تولد یافته ابتدا درفارس در زیردست عم خود میرزا زکی‌خان لشکرنویس کار می‌کرده ودر ۱۲۴۳ به‌همراهی عباس میرزا نایب‌السلطنه از طهران به‌تبریز رفته سپس مدتی راهم تاآخرسلطنت فتحعلی شاه در کرمانشاه گذرانده ودر بدو پادشاهی محمدشاه مستوفی‌دیوان عدلیه شده ودوازده سال‌دراین‌شغل‌سر کرده ولی درآخردورهٔ وزارت حاجی میرزاآقاسی او با برادرش میرزاآقاخان وزیرلشکر به کاشان تبعید شدند وسه‌سال‌وکسری‌به‌این‌حال‌بودند تااینکه‌بار دیگر میرزاآقاخان درابتدای صدارت‌امیر به‌وزارت لشکربرگشت ومیرزافضل‌الله حاکم قم‌شد ودر ۱۲۶۸ چنانکه درمتن مسطور است جای میرزاحسن‌خان برادر امیررادر وزارت نظام عساکر آذربایجان گرفت ودراین مقام بود تادر ۱۲۷۵ که پس‌ازعزل برادرش او نیز معزول گردید وعزیزخان سردار کل به‌تبریز آمد ومردم را از شر تعدیات میرزا فضل‌الله و پسرش میرزا مصطفی قلی‌خان خلاص بخشید. میرزافضل‌الله وپسرش میرزا مصطفی‌قلی خان‌هردودرسال ۱۲۸۹ فوت کردند. میرزا فضل‌الله‌اجمالی ازاحوال خودرادررساله‌ای تذکره مانند درحدودسال ۱۲۸۰ نوشته که نسخه‌ای از آن نزد نگارنده هست.

نیمور رابست ودر ۱۲۷٤ به‌رتبهٔ میرپنجگی نائل آمد [1] .

عاقبت احوال میرزاحسن‌خان برادرامیرمعلوم نشد. همین قدر چنان که ذیلاً بیایدمعلوم‌است که اودرصفرسال ۱۲۷٦دیگردرحیات نبود . از میرزا حسن خان پسری باقی بود به نام میرزا علی خان که سمت امیرتومـانی داشت .

اینك سواد دوفرمانی را که ناصرالدین شاه در بـاب مستمری والـدهٔ مرحوم امیرنوشته نقل می کنیم :

«امیرالامراءالعظام مقرب‌الخاقان‌عزیزخان سردار کل‌به‌مراحم کاملهٔ خـاطراقدس شهریاری مباهی بوده بداند [2] ، چون مبلغ سیصد تومان‌مقرری عالی‌جاه والدهٔ مرحوم‌میرزاتقی‌خان که به‌خرج‌دستور‐العمل آذربایجان آمده هرساله درجزوتیول مرحوم میرزا حسن خان از محل مرشت خلخال می‌رسیده لهذا مقرر می‌شود که در هذه‌السنهٔ تخاقوی‌ئیل ومابعدها قریهٔ مزبور را به‌مقرب‌الخاقان میرزااحمدخان سرتیپ اول[یعنی پسرمرحوم امیر که لقب ساعدالملك یافت]واگذار نماید که مقرری مشارالیها را از محل مزبوره رسانیده علاوه مالیات آنجا را به‌مباشرین دیوانی آذربایجان کارسازی نماید کـه مشارالیها آسوده خاطر به‌دعای دوام دولت قاهره پردازد وباید دراین باب‌قدغن بلیغ به‌عمل‌آورده حسب‌المقررمرتب دارد ودرعهده شناسد. تحریراً

۱ـ منتظم ناصری جلدسوم صفحات ۲۳۳و۲۳۷و۲۵۱و۲۵۵.

۲ـ تاریخ اینفرمان صفرسال ۱۲۷٦ است‌ودراین تاریخ عزیزخان سردار کل پیشکار حکومت آذربایجان بودواوراناصرالدین شاه دریك‌سال‌قبل‌ازاین‌تاریخ‌پس ازعزل میرزاآقاخان صدراعظم ازحال خانه‌نشینی که میرزاآقاخان اورابعلت‌انتساب به‌امیردچار کرده بود خارج وبه‌منصب سابق یعنی‌سردار کل بر گرداند .

فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۶.»

سواد فرمان دویم این است :

«جناب مستوفی الممالک [1] چون قریهٔ مرشت خلخال از زمانی که مرحوم میرزا تقی‌خان مستوفی‌نظام بود تا کنون دردست مرحوم مزبورومیرزا حسن خان و مقرب الخاقان ساعدالملک بوده ومالیاتش عوض مقرری والدهٔ مرحوم میرزا تقی خان مقررو علاوهٔ آن را دستی به‌دیوان می‌دهند ودراین مدت مخارج زیـاد درآبادی قریهٔ مزبوره نموده‌اند محض مرحمت دربارهٔ ساعدالملک مقرر می‌شود که با وجود آن که منافع قریهٔ مزبوره زیاده برجمع دیوان است به ملاحظهٔ آن که‌خرج‌زیاددرقریهٔ‌مزبور کرده‌اند منافع‌مزبوره‌رابه‌مشارالیه‌واگذار فرموده‌ایم، هرگاه دیگری درصدد تیول قریهٔ مزبوره یاقبول نمودن بعلاوهٔ جمع‌دیوانی‌برآید قبول‌نخواهیم‌فرمود . باید این‌حکم‌همایون را ثبت دفاترنماید ودرعهده شناسد. شهرشعبان ۱۲۶۷ [2] [کذا].»

درحاشیهٔ این فرمان که ظاهراً اصل آن به‌خط مرحوم حاجی میرزا محمدحسین دبیرالملک فراهانی وزیررسائل است‌ناصرالدین-

---

۱ـ میرزایوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک دراین‌تاریخ وزیرمالیه بود .

۲ـ درسوده‌ای که ازاین فرمان ازتبریز فرستاده‌اند بهمین‌شکل «۱۲۶۷» مسطور است وبدیهی است که این‌تاریخ غلط است وبایدمانند فرمان قبل تاریخ آن ۱۲۷۶ باشد، چه‌دراین فرمان دوم صحبت‌از «مرحوم میرزا حسن خان» و«مقرب‌ـ الخاقان ساعدالملک» است. میرزا حسن خان چنانکه در متن متعرض شدیم درسنین بین۱۲۷٤ واوایل ۱۲۷٦ فوت کرده ومیرزا احمدخان پسر امیرهم درهمین سال ۱۲۷٦ دراواخرماه صفرلقب ساعدالملکی گرفته است (منتظم ناصری ج ۳ ص۲٦٦ وحقایق الاخبار دروقایع سال۱۲۷٦) پس ضرورةً هیچگاه‌تاریخ این فرمان‌نمی‌تواند مقدم برسال ۱۲۷٦ باشد .

شاه به‌خط خود چنین توشیح کرده : «مستوفی‌الممالك از همین قرار معمول دارید ساعدالملك نوکرخوبی‌است اگرمرشت منافع هم‌داشته باشد اوببرد عیبی ندارد.»

مرحوم‌امیردو زن داشت یکی زن اولی اوظاهراً فراهانی که قبل از ازدواج با خانم عزةالدوله او را به‌زوجیت اختیار کرده بود دیگری خانم عزةالدوله . از زن اول امیریك پسر آورد و دو دختر. پسراومیرزا احمد خان است که بعدها ساعدالملك و امیرتوپخانه شد وازدودختریکی درعقد عزیزخان مکری سردار کل‌درآمدودیگری به‌زوجیت میرزا رفیع خان مؤتمن پسرحاجی میرزاکاظم‌امین‌الرعایا که درسال ۱۲۹۰فوت کرد [۱] . حاجی میرزا تقی‌خان مشیردفتروزیر وظایف‌آذربایجان وحاجی میرزا شفیع‌خان رئیس‌توپخانهٔ‌آذربایجان پسران همین میرزا رفیع‌خان مؤتمن و نوادهٔ دختری امیربودند [۲] . اولاد مشیردفتردرتبریز وطهران به‌نام خاندان مشیری باقی هستند . حاجی میرزاشفیع‌خان بعدهالقب‌ساعدالملك یافت [۳] اما میرزااحمد خان معروف به امیرزاده یگانه پسرمرحوم امیردراواخرعهدصدارت پدربا عمّ خود میرزا حسن‌خان وزیرنظام مقیم تبریز بود و درخدمت نظام اشتغال داشت . درموقعی که ناصرالدین‌شاه باامیربه‌اصفهان‌رفته بود (شوال۱۲۶۷)به‌وزیرنظام وامیرزاده میرزااحمد خان امرشد که از تبریز حرکت کنند و در مراجعت شاه در عراق بـه خـدمت او بپیوندند [٤] . پس ازعزل‌امیر وتبعید او به‌کاشان چنانکه دیدیم‌میرزا

۱ـ دانشمندان آذربایجان‌ص ٥٤ .

۲ـ تاریخ تبریز ص۲٦۱.

۳ـ روزنامهٔ‌ایران‌قدیم‌نمرهٔ۱۰۸ .

٤ـ روزنامهٔ وقایع‌اتفاقیه شمارهٔ۳۰ (پنجشنبه سلخ شوال۱۲٦۷).

احمد خان هم باپدرخودروانهٔ فین گردید . درعهد صدارت میرزا آقا خان نوری(از محرم ۱۲٤۸تا محرم ۱۲۷۵)از میرزا احمد خان امیر-زاده‌اسمی‌درمیان‌نیست ، لابدمانند کسان‌دیگرامیردرعزل‌وبیچارگی سرمی‌کرده واعوان وانصار عدیدهٔ صدراعظم جدیدکه همهٔ مشاغل و مناصب دولتی‌را درقبضهٔ پنجهٔ خودآورده ونسبت به خاندان امیردر خصومت وعناد بوده‌اند نمی‌گذاشته‌اندکه پسرامیرمصدرکاری یامورد التفاتی واقع شود واوخانه‌نشین‌بود.همین‌که میرزاآقاخان‌ازصدارت برکنارشدوپروردگان‌زیردست مرحوم‌امیرمانند عزیزخان سردار-کل شوهرخواهرمیرزا احمد خان امیرزاده ومیرزا یوسف مستوفی-الممالك‌آشتیانی [۱] باردیگر برسرکارآمدند دراصلاح‌حال کسان‌امیر کوشیدند وشاه‌رانسبت به‌ایشان برسررأفت وعطوفت‌آوردند،چنانکه درهمین سال ۱۲۷۵اندکی بعد از عزل میرزاآقاخان ناصرالدین‌شاه میرزا احمد خان راکه سابقاً سرهنگ توپخانه بود به منصب‌سرتیپی سرافرازکرد وسال بعداورا ساعدالملك لقب داد . مظفرالدین شاه‌در سفرنامهٔ اول خود به فرنگستان (ص۹) چنین می‌نویسد : « درسنهٔ ۱۲۷۷ که از طهران به سمت حکومت به آذربایجان می‌رفتیم و در آن وقت عزیزخان سردار کل پیش کار مملکت آذربایجان بود وساعدالملك پسرمرحوم میرزا تقی خان امیرنظام رئیس‌قشون آذربایجان را داشت و میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان رئیس دفتر استیفا ومیرزا عباس‌خان معاون‌الملك که‌آخر به‌قوام‌الدوله ملقب‌شد نایب‌الوزاره وکارگذار مهامّ خارجهٔ‌آذربایجان ومیرزا نصرالله مدیر گمرکات بود که‌درحقیقت‌آن وقت پنج مسند حکومت جزودرتبریز

۱ــ میرزا یوسف‌خان ازدوستان امیرنیست [خط دکترقاسم غني] .

بود که اینها همه در تحت حکومت کلیهٔ ما بودند.» و در ۱۲۸۰ رتبهٔ امیر تومانی یافت [۱].

از تاریخ سال ۱۲۸۰ به بعد دیگر از میرزا احمد خان امیرزاده ساعد الملك خبری نیست. نادرمیرزا در تاریخ تبریز می گوید که او «به‌روز گارجوانی جهان بگذاشت [۲]» وچون درسال ۱۲۸۵ ازطرف شاه لقب ساعدالملکی به میرزا عبدالرحیم‌خان وزیرمختار ایران در پطرز-بورغ داده شد باید چنین حدس زد که میرزا احمدخان در بین سنین ۱۲۸۰ و۱۲۸۵ فوت کرده باشد [۳].

اینك سواد کاغذی است که مرحوم حاجی میرزا محمد حسین دبیرالملك فراهانی ازطهران به‌تبریز به‌میرزا احمدخان ساعدالملك نوشته.

« فدایت شوم حکایت خیلی غریبی این اوقات شنیده‌ام که بسیار محل تعجب است واز شما بعید می‌دانم وآن این است که شما ترك خصوصیت با صاحب دیوان [۴] را نموده‌اید و میانهٔ شما

۱- منتظم ناصری ج ۳ صفحات ۲۶۰ و۲۶۶ و ۲۸۴.
۲- تاریخ تبریز، ص ۵.
۳ منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۷۸ ومرآة البلدان ج ۲ ص ۲۹۲.
٤- میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان پسردوم حاجی علی اکبرخان قوام‌الملك شیرازی و نوادهٔ حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله است که به سال ۱۲۳۶ در شیراز متولد شده ودر ۱۲٤۸ ازطرف حسین‌علی میرزا فرمانفرما والی فارس مقام سرهنگی یافته‌ودر ۱۲۵٦ به‌طهران آمده وبه‌منصب استیفاء دیوان منصوب گردیده. در ۱۲٦۰ بایکی ازدختران فتحعلی‌شاه ازدواج کرده ودر ۱۲٦۳ به‌وکالت فارس به‌شیراز بر گشته ودر ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه به‌مناسبت محبت‌واطمینانی که امیر کبیر به‌اوداشته اورا به‌حکومت خواروورامین وامانت محاسبات همدان وقزوین و نهاوند و امور سیورساتخانه وشترخانه وقاطرخانه برقرارنموده‌است. درعهدمیرزا آقاخان یعنی در ۱۲۷۳ این شخص منصب‌صاحب دیوانی یافته، در ۱۲۷۵ حاکم یزد بوده ودر ←

شکرابی شده است . یحیی خان جنرال آجودان خاصه که از تبریز آمـد تقریر کرد که صاحب دیوان بیشتر باطنـاً با میرزای مطلق خصوصیت داشته وظاهراً باشما رفاقت می نموده است . این اوقات که عقیدهٔ باطنی اومعلوم‌شده شماترك مراوده‌وخصوصیت کرده‌اید. نمی‌دانم این فقره را یحیی‌خان درست حالی نشده و بیشترواقعاً صاحب دیوان باطناً رفیق شما بوده است یااین که اودرست فهمیده وبیشتر با هم به مقتضای مصلحتی‌راه می‌رفته‌اید . هریك ازاین‌دوشق باشد تغییرحالت چه حسنی‌دارد. شما اگربخواهید درمیان مردم‌این‌زمان‌باهرکس‌دل وزبانش یکی‌باشد وباطن وظاهرش فرق نداشته باشد دوستی وآشنائی بکنید تنها خواهیدماند ودراین‌عصرچنین آدمها بسیار کم‌است، بلکه می‌توان گفت هیچ نیست. ناچارباید بامردم معاشرت نمود وسیاق این مردم‌راپیش گرفت‌وبه‌سبك وسلیقهٔ مردم‌این‌زمان‌راه‌رفت وا"لا انسان همیشه‌صدمه ومزاحمت‌خواهددید . خداوند غریق‌رحمت کند مرحوم امیر طاب‌ثراه‌را ، به هیچ جهت صدمه ندیدند مگر این کـه باطن و ظاهرشان‌را یکی کردند وبه‌هرکس بی میل بودند نتوانستند بگویند به تومحبت دارم . مردم این عصراین حالت‌را نپسندیدند . چه ضرور شماخلاف جمهور باشید . دردنیاهزاردوست کم‌است ویك دشمن‌زیاد .

۱۲۷۷ به‌وزارت مالیهٔ آذربایجان به‌همراهی‌مظفرالدین‌میرزا ولیعهد و عزیزخان سردارکل پیشکار اوعازم تبریزشده است. پس‌ازمدتی حکومت درخوزستان واصفهان در۱۲۸۸ پیشکاری کل آذربایجان‌به‌او واگذار گردیده‌ودر۱۲۹۸ به‌وزارت‌جلال‌الدوله پسرمسعودمیرزا ظل‌السلطان به‌فارس رفته‌است (حقایق الاخبار درقسمت‌آخر کتاب و فارسنامهٔ ناصری‌ج۲ص ۵۰).

وفات صاحب‌دیوان به‌تاریخ سه‌شنبهٔ ششم رمضان سال ۱۳۱٤ درطهران اتفاق افتاد (روزنامهٔ ایران‌قدیم نمرهٔ ۹۰٤).

اگرواقعاً صاحب دیوان بـا شما دوست باطنی بود چرا او را از خود رنجاندید. به‌هرقسم می‌دانید مثل سابق با اوخصوصیت وهرگاه حالت اوآن‌طور که یحیی خان گفته بود همان طور که سابق زمانه سازی‌و خصوصیت می کردید بازهم بکنید . دراین باب شرحی به‌او نوشته‌ام، به شماهم زحمت دادم، البته انشاءالله تعالی بازبااوبه‌کناربیائیدوآنچه دیده و شنیده و فهمیده باشید هم به هیچ برروی خود نیاورید . لازم نیست آدم با هرکس خصوصیت می کند آنچه دردل دارد بااوبگوید وخیالات همه‌کارخودرا برروی دایره بریزد. رسوم ظاهری‌را از دست ندهید. باطن‌هرکدام هرچه هست باشد البته به حالت سابقه باشید و باهم راه بروید. زیاده عرض نمی کنم.» درپشت مراسله‌این‌مهرهست : «الراجی محمدحسین‌الحسینی» .

این مراسله اگرچه تاریخ ندارد ولی تقریباً یقین است که‌در اوایل سال ۱۲۷۹نوشته شده زیرا کـه اندکی قبل از آن بود کـه مظفرالدین میرزا رسماً به‌ولیعهدی اختیارشد(دراواخرماه ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۸)ویحیی‌خان جنرال آجودان خاصه(یعنی همان معتمد الملك و مشیرالدولهٔ بعدی‌برادرحاجی میرزاحسن‌خان سپهسالاروشوهرچهارم خانم عزةالدوله) ازطرف ناصرالدین شاه حامل یك قطعه نشان و یك ثوب خلعت عـازم تبریز گـردید و در اوایل سال ۱۲۷۹ به طهران برگشت [1] ودراین تاریخ چنان که‌پیشتر دیدیم صاحب‌دیوان به سمت وزارت مالیهٔ آذربایجان مقیم تبریز و میرزا احمد خان ساعد الملك امیرتوپخانهٔ آذربایجان بود [2] .

۱ـ منتظم ناصری ج ۳ ص ۳۱۰ومرآة البلدان ج۲ص۲۹۲.

۲ـ رجوع کنید ایضاًبه‌مراسلهٔ عزیزخان‌سردارکل خطاب به‌میرزا احمدخان که سابقاً در فصل دوم نقل شده .

چون از میرزا احمد خان ساعدالملك یگـانه پسر امیرفرزند نرینه‌ای نمانده است باید گفت که نسل نرینهٔ مرحوم امیربه مرگ این یگانه پسرش منقرض شده . عموم کسانی که به‌امیرانتساب دارند فرزندان دختران یافرزندان دختران پسراویند . زوجهٔ میرزا احمد خان ساعدالملك ، خانم‌منورالسلطنه‌خواهرعبدالحسین‌میرزافرمانفرما بود و از ساعدالملك سه دخترماند یکی امیرزاده خانم عیال میرزا ـ صالح خان آصف الدوله ، دومی نزهةالدوله عیال حاج حسین قلی‌خان نظام‌الدوله [1] ، سومی زینةالحاجیه زن میرزارضا امام‌جمعه پسرحاج میرزا جواد مجتهد .

اما خانم عزةالدوله از امیرفقط دودخترداشت یکی‌تاج‌الملوك دیگری همدم‌الملوك . مهدعلیامادرناصرالدین‌شاه این‌دونوادهٔ‌دختری خودرا برای دونوادهٔ پسری خویش سلطان مسعود میرزا یمین‌الدوله (که بعدها ظل‌السلطان شد)ومظفرالدین میرزا ولیعهد دوپسرناصر ـ الدین‌شاه عقد بست واین دودخترهردوبه‌سال ۱۲۸٤ به دو شوهرخود واگذارشدند . خانم تاج الملوك زن ولیعهد بعدها لقب امّ الخاقان و خانم همدم‌الملوك لقب همدم‌السلطنه یافت .

امّ الخاقان‌ازمظفرالدین‌شاه‌سه‌فرزندآورد [2] : محمدعلی‌میرزا که بعد از پدردرسال ۱۳۲٤شاه شد ، احمدمیرزا که درده سالگی‌به مرض دیفتری مرد وخانم عزةالدوله زن عبدالحسین میرزافرمانفرما که بعد از فوت مادرلقب اورا یافت و هنوز درحیاتست . وفات خـانم تاج‌الملوك امّ الخاقان مادرمحمد علی‌شاه وخانم عزةالدولهٔ ثانی [3] در

۱ـ وفات نظام‌الدوله درسال۱۲۹۲اتفاق‌افتاده. ۲ـ بعدمطلقه‌شد [خط دکترقاسم‌غنی]. ۳ـ اولاد او ازفرمانفرما (؟) [خط دکترقاسم‌غنی].

تاریخ اتفاق افتاده‌است . خانم همدم‌السلطنه ازسلطان‌مسعود میرزا ظل‌السلطان چهار فرزند آورد :

۱ ـ سلطانحسین میرزا جلال‌الدوله ، ۲ـ کوکب‌السلطنه زن حاجی معین‌السلطان ۳ـ شوکةالسلطنه زن‌قهرمان میرزاصارم‌الدوله (پسرابوالفتح خان ایروانی وکسرائیل خانم بانوعظمی خواهرظل ـ السلطان) خانم‌شوکةالسلطنه مادرسردار اعظم‌فعلی وخانم‌دفترالسلطنه زن‌آقای سرلشکر امان‌الله میرزاجهانبانی است . ٤ـ عزیزالسلطنه‌زن خانباباخان عین‌السلطنه برادرقهرمان میرزا صارم‌الدوله .

وفات خانم همدم‌السلطنه دخترامیر کبیروزوجهٔ ظل السلطان درتاریخ ۱۲۹٦اتفاق افتاده است .

توضیحات و ضمائم

نوشته‌ها مرحوم عباس اقبال آشتیانی در بارهٔ امیرکبیر که درمیان اوراق و کتب بازمانده از آن مرحوم بدست آمد به‌پایان رسید. متأسفانه کتاب حاضر محتوی برهمه فصولی نیست که آن مرحوم قصد داشته است دربارهٔ امیرکبیر بنویسد. طبعاً اگر روزگار به وی مجال داده بود که‌خود کتاب‌را تکمیل‌ونشر کند اثری‌مفصل‌تر بودو با کیفیتی‌منظم‌تر انتشار می‌یافت.

اینك بعضی اطلاعات ومطالب که ارتباط بااین کتاب وحیات امیرکبیر دارد بعنوان ضمیمه به‌کتاب الحاق می‌شود.

- ۱ -

مقالات مرحوم عباس اقبال در بارهٔ امیر کبیر

ازمرحوم اقبال چند مقاله که ارتباط باسوانح زندگانی امیر کبیردارد بطبع رسیده و محتملاً فصولی از همین کتاب است که آن مرحوم بـدرج آنهـا بصورت جداگانه مبادرت کرده است .

۱- امیر کبیر ومرحوم هدایت (للّه‌باشی) : یادگار، ج۴ش۴ : ۹-۱۴.

(همین مقاله در نشریهٔ وزارت امورخارجه شمارهٔ اول دورهٔ دوم تجدید طبع شـده است).

۲ - قتل امیر : اطلاعات ماهانه ، سال اول ، ۱۳۲۹ (این‌مقاله فصل آخر از کتاب حاضر است) .

۳- غرامات معاهدهٔ ترکمانچای (باهمکاری دکترقـاسم غنی) : یادگار ج۱ ش۲ : ۲۱-۳۵ (این مقاله متن قسمت‌سوم‌ازفصل‌هشتم کتاب‌حاضر است) .

۴- دونامه ازامیر کبیر : یادگار، ج۳ش۱ : ۵۲-۵۸ .

۵ - سبزه‌میدان‌ومجمع‌الصنایع :یادگار، ج۴ش۹/۱۰:۵۹-۷۰(تاریخچهٔ مؤسسه‌ای که امیر کبیر تأسیس کرد ویکی از مباحث فصل هفتم ازطرح اصلی کتاب بوده است) .

۶ - بعضی ازمراسلات امیر کبیر به ناصرالدین شاه : یادگار، ج۵ش۶/۷ : ۱۱۸ - ۱۲۱ .

۷ - احوال عباس‌میرزای ملک‌آرا وروابط وی‌باامیر کبیر که بصورت مقدمه درابتدای کتاب «شرح‌حال عباس میرزاملک‌آرا» (تهران۱۳۲۵ ، باهتمام عبدالحسین نوائی) انتشار یافته و ظاهراً فصلی ازکتاب حاضر بوده است .

-۲-

مقالات درتاریخ قاجاریه که با امیرکبیر ارتباط دارد

۱- تاریخ روزنامه نگاری در ایران : یادگار ، ج ۱ش۷ : ۶-۱۷.

۲ - اولین روزنامهٔ چاپی‌درایران : یادگار ، ج۱ش ۳: ۴۹-۵۴ .

۳ - عزیزخان سردارکل مکری : یادگار ، ج ۴ش۱/۲ : ۳۷-۶۲ .

۴- میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله ، یادگار ، ج ۵ ش ۶/۷ : ۲۷-۳۷.

-۳-

تواریخ راجع به دورهٔ قاجاریه

درمیان اوراق مربوطبه زندگانی امیرکبیردوورقه دیده شدکه تحت عنوان «تواریخ راجع بەدورهٔقاجاریه» فهرست کتب آن‌دوران روی‌آنها نوشته شده است . بسیاری ازاین کتب مورد استفاده واز مآخذ مرحوم عباس اقبال درتدوین کتاب بوده‌است . فهرست مآخذ مذکورعیناًدرینجانقل میشود . (۱)

اکسیرالتواریخ : تألیف اعتضادالسلطنه .

تاریخ آل‌قاجار : تألیف مصطفی قلی سرابی سبلانی(درلندن هست) [تا ۱۲۲۰] .

تاریخ‌بیداری ایرانیان .

تاریخ تبریز : (چاپ شده) .

تاریخ‌جهان‌آرا : تألیف‌میرزامحمدصادق‌وقایع نگارمروزی(درکتابخانهٔ سلطنتی هست) [از۱۲۱۲تا ۱۲۳۲].

تاریخ ذوالقرنین : (یعنی تاریخ فتحعلی‌شاه) تألیف فضل‌الله خاوری شیرازی (در لندن هست) .

تاریخ صاحبقرانی : تألیف محمود میرزا قاجار (درلندن هست) [از ۱۲۱۲تا۱۲۴۸] .

تاریخ عضدی : تألیف عضدالدوله احمد میرزا (چاپ‌شده).

۱ - دراینجا فهرست‌کتب را به ترتیب حروف الفبایی درج می‌کنیم.

تاریخ محمدی : تألیف محمد ساروی (درکتابخانهٔ سلطنتی هست بشمارهٔ ۱۱۱) [تا ۱۲۱۱].

تاریخ ملك آراء : تألیف علیقلی چلاوی بنام محمد قلی‌میرزا (درمجلس هست بشمارهٔ ۲۳۵) [تا ۱۲۰۹] .

تاریخ نو : (ذیل‌مآثرالسلطانیه تا ۱۲۶۷) ، تألیف جهانگیرمیرزا (در مجلس وسلطنتی‌هست).(۱)

تجربة الاحرار وتسلیة الاحرار : تألیف عبدالرزاق بیك دنبلی (در مجلس هست بشمارهٔ ۵۳۴) .(۲)

حقایق الاخبار : تألیف میرزا جعفرخورموجی (چاپ شده) .

خاتمهٔروزنامهٔهمایون : ذیل تاریخ‌ذوالقرنین ، تألیف فضل‌الله‌خاوری شیرازی (در لندن هست) .

روزنامهٔ دربار : یادداشتهای‌روزانهٔاعتمادالسلطنه(نسخهٔ خطی درمشهد ، قسمتی ازآن‌چاپ شده) .

روزنامهٔ سرحدی : ازمیرزا جعفرخان مشیرالدوله (خطی) .

روضة الصفای ناصری : تألیف رضاقلی هدایت(چاپ شده) .

زنبیل : حاج‌فرهاد میرزا معتمدالدوله (چاپ شده) .

سفرنامهٔ خوارزم : تألیف رضا قلی‌هدایت (چاپ شده درپاریس) .

صدورالتواریخ : تألیف فروغی وادیب (نسخهٔ ملکی دکترغنی) .

عین‌الوقایع : تألیف یوسف هراتی(چاپ شده) .

کلام الملوك وملوك الکلام درنسب فتحعلی شاه : تألیف‌میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان (درکتابخانهٔ سلطنتی هست) .

مآثرسلطانیه : تألیف عبدالرزاق‌بیك‌دنبلی (چاپ شده) [تاسال۱۲۲۹].

المآثر و الآثار : اعتماد السلطنه (چاپ شده) .

مرآت‌البلدان : اعتماد السلطنه(چاپ شده) .

مفرح القلوب : تألیف محمدندیم بارفروشی (درلندن هست) [تاسال ۱۲۲۰] .

۱ــ این‌کتاب را مرحوم عباس‌اقبال طبع کرده‌است (طهران ،۱۳۲۷) .

۲ــ دربارهٔاین‌کتاب نگاه‌کنید به مقالهٔ جعفرسلطان‌القرائی ، نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌تبریز، شمارهٔاول (تبریز ۱۳۳۸) .

یادداشتهای ریشارخان و اعلم الدوله ثقفی : (چاپ‌شده) .
منشآت قائم مقام ثانی : (چاپ شده) .
ناسخ التواریخ : جلد قاجاریه ، تألیف لسان‌الملك (چاپ شده) .
نگارستان‌دارا : تألیف‌عبدالرزاق بیك‌دنبلی (در کتابخانهٔ سلطنتی‌هست).

ـ ۶ ـ

طرح اصلی فصول کتاب امیر کبیر

طرحی که‌موردنظرمرحوم عباس‌اقبال درفصل‌بندی کتاب‌بوده‌است‌بنابرفهرستی که‌بجای مانده‌بشرح زیرست . متأسفانه چند فصل ازاین کتاب اکنون موجودنیست. یاتألیف نشده ویامفقود شده‌است .

فصل‌اول : اوضاع ایران قبل‌ازسلطنت ناصرالدین شاه

اوضاع داخلی ـ اوضاع مالی ـ روابط‌خارجی ـ ایـران وتمدن اروپائی ـ مسألهٔ هرات ـ مسألهٔ ترکمانان ـ سرحدات عثمانی ـ مسألهٔ‌بابیه .

فصل دوم : زندگانی امیرکبیرقبل ازصدارت

پدر امیرکبیر ـ امیروخاندان قائم‌مقام ـ امیرومیرزا محمد خـان‌زنگنه ـ سفر پطرزبورگ ـ سفرارزنة الروم .

فصل‌سوم : ابتدای جلوس‌ناصرالدین شاه وصدارت امیرکبیر

تهیهٔ مقدمات سفرطهران ـ ارتقاء امیربصدارت ـ ازدواج باعزةالدوله ـامیر ومیرزاآقاخان ـ شورش‌نظامیان .

فصل چهارم : اقدامات اولیهٔ امیرکبیر

دفع‌فتنهٔ سالار ـ قضایای بابیه ـ اصلاحات‌مالی ـ مخالفین امیرکبیرـ ادارهٔ جاسوسی امیرومعتمدین .

فصل پنجم : امیرکبیر ومعارف جدیده

تأسیس روزنامه وچاپخانه ـ ترجمهٔ کتب‌ـ فرستادن محصل بخارجه ـتأسیس دارالفنون ـ جلب‌مستشار ومعلم .

فصل ششم : امیرکبیروصنعت وتجارت

تشویق زراعت ـآبیاری ـ تشویق صنایع‌داخلی ـ چاپارخانه ـ امور مربوط بتجارت .

فصل هفتم : طهران در عهد امیر کبیر

سابقهٔ طهران ـ ایجاد بازاروکاروانسرا ـمجمع الصنایع ـ نهر کرج ـنظافت حمامها .

فصل هشتم : امیر کبیرو روحانیون و مسائل مذهبی

تعزیه وروضه‌خوانی ـتکیهٔدولت ـ مسألهٔبست ـ محاکمات شرعی‌وعدلیه‌ای .

فصل نهم : امیرکبیر ومالیهٔ ایران

قطع مواجب ومستمریهای زیادی ـ تعدیل دخل وخـرج ـ ترتیب بروات ـ خزانهٔ ایران .

فصل دهم : امیر کبیر و نظام ایران

ترتیب بنیچه ـ جلب صاحب منصبان خارجی ـ تدوین نظام‌نامه ها ـ ساختن اسلحه درداخله ـ قشون ایران درعهدامیر .

فصل یازدهم : سیاست داخلی امیر

دشمنی بادزدی ودزد ـ رفع تعدی ازمردم ـ سخت‌گیریهای اودراین باب ـ قصص وحکایات مردم دراین موضوع .

فصل دوازدهم : سیاست خارجی امیر

امیروعثمانی ـ امیروانگلیس ـ امیر وروسیه ـ مسألهٔ آشوراده ـ سرحدات ایران وعثمانی ـ قضایای‌بلوچستان وافغانستان ـ موضوع‌تجارت برده وخلیج فارس ـ تأسیس سفارتخانه ها وقنسولگریها ـ تأسیس وزارت خارجه .

فصل سیزدهم : علل سقوط امیر

غروروتندی امیر ـ روابطامیرومهد علیا ـ امیروملك‌آراء ـ دشمنان‌خارجی امیر .

فصل چهاردهم : تفصیل قتل‌امیر

عزل امیر ـ حکومت کاشان ـ ترس درباریان ازبرگشت بصدارت ـ حـاجی علیخان مقدم ـ میرزاآقا خان ـ کیفیت قتل‌او ـ قبرامیر ـ عزةالدوله بعـداز قتـل امیر .

فصل پانزدهم : بازماندگان امیر

برادران او ـ مادر امیر ـ پسر و دختران ـ نوادگان ـ دارائی و املاك و ما ترك .

فصل شانزدهم : نظری اجمالی وانتقادی درباب مقام امیر

مقایسهٔ امیربارجال دیگرعهدقاجاریه ـ اهمیت مقام‌امیردرایجاد نهضت‌جدید ایران ـ شهادت خارجان .

فصل هفدهم : منابع راجع باحوال امیر

روایات مردم ـ مورخین داخلی ـ مکاتبات شخصی امیر ـ منابع‌خارجی .

ـ۵ـ

سندی دربارهٔ عزل امیرکبیر

درمیان مجموعه‌ای‌ازمکاتبات وفرامین‌جلدشده که ازدفترخانهٔ احتشام الدوله خانلرمیرزاوالی‌خوزستان ومحمره دراوایل عهدسلطنت ناصرالدین‌شاه (دوران صدارت امیر و اعتمـادالدوله) باقـی مانده و اکنون در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق بشمارهٔ (۱۲٤/ب)موجود است فرمانی (ورق۲۷۰) دیده‌شد که ارتباط باواقعهٔ عزل امیرکبیر دارد وچون درجایی تاکنون طبع نشده است مناسب دیده شد که درینجا بطبع‌برسد .

محل مهر ناصرالدین شاه

هـــو

عم اکرم ارجمندکامکار احتشام‌الدوله خانلرمیرزا حکمران ولایات بروجرد ولرستان وعربستان وبختیاری مؤید بوده‌اند . سابقاً بآن عم نامدار نگاشته بودیم کـه عالیجاه میرزاتقی خـان‌را بسبب بعضی مصـالح ملکیه ازشغل ومنصب ولقب صدارت و اتابیکی و وزارت معزول فرمودیم وعمل‌امارت نظام‌رابعهدهٔ اومحول داشتیم واین‌خبر راگوش‌زد خاص وعام نموده بتمامی‌ممالك ایران منتشروهمگی دولتخواهان وحـکام‌و چاکران دورونزدیك راازاین کارخبردار نمودم . چند روزازاین مقدمه نگذشت کـه مشارالیه دراین مقام‌آسوده ننشست وبعلت خبث باطنی که درفطرت وخمیرهٔ اومجبول بود بنای فساد واخلال گذاشت وازحرکات ناهنجارکه منجربه فسادملکی ودولتی‌میشد دست برنداشت . دیدیم که‌اگراسم اودرالسنه وافواه‌به‌امارت‌نظام‌مذکورشود امرقشون وسایر کارهامنتظم ومضبوط نمی‌شود ، لهذادرروز جمعه۲۷ شهر محرم‌الحرام اورا از تمامی خدمات ومناصبی‌که بعهدهٔ او محول ومفوض بودخلع فرموده بالمره‌ازنوکری

دربارجهان مدارعزل واخراج نمودیم ومقررداشتیم که ازدارالخلافهٔ باهره بیرون رفته به ولایت کاشان برود وچند صباحی درکاشان بماند وازجان ومال و اولاد اودرگذشتیم و به عفوواغماض ملوکانه جرایم اورابخشیدیم ، بشرط اینکه من بعد بطورآسوده درآن ولایت مشغول دعاگویی باشد واز او وکسان ومنسوبان ومتعلقان او تحریك خلافی بظهورنرسد وپیرامون فتنه وفساد نگردد وبجای خارج پناه نبرد وبستی نشود . دراین صورت تازنده است جان ومال واولاداودرمهد امن وامان است والاتمامی ملك ومال او ضبط دیوانیان وخود اودرمعرض تلف خواهد بودوجناب جلالت ونبالت نصاب قواماً للدولة العلیه نظاماً للشوكة البهیة اعتمادالدوله میرزاآقاخان راکه حسباً ونسباً قابل و شایستهٔ صدارت اعظم و وزارت کبری بودباعطای این عطیت عظمی ممتازوسرافرازفرمودیم.

حل وعقد و رتق وفتق تمامی امورملك ودولت رابکف کفایت ویدکفالت اومحول فرمودیم . بایدآن عم نامدار همواره امورات ولایات ابواب جمعی خودرا ازکارهای کشوری وخدمات لشکری وموادخارجی وداخلی همه روزه جناب معزی الیه رامستحضر سازد وبه قاطبهٔ میران سپاه نظام وغیرنظام بسپاردکه مطالب جزئیه وکلیهٔ خودشان رادر طی نوشتجات بجناب صدراعظم عرض نمایندکه ذات اقدس همایون شاهنشاهی خودبنفس شریف جواب هریك رابه جناب معزی الیه خواهیم فرمود ومقرب الخاقان عزیزخان آجودانباشی رانیزمستحضرسازندکه عالیجاه مشارالیه درشغل خودبهمان قرار برقرار و درمنصب آجودانباشی گری خودکمافی السابق باقی است . البته اورااز امورات متعلقه بقشون مطلع سازند . درعهده شناسند . حرر فی شهرالحرام ۱۲٦۸ . »

دربالای صفحه کنار سمت چپ ناصرالدین شاه بخط خود نوشته «صحیح است» ودرظهر مکتوب مهراعتماد الدوله «عبده آقا خان بن اسدالله» دیده می شود .

جدول نسب و ازدواجهای میرزا تقی خان امیر کبیر



کربلائی قربان هزاوه ای فراهانی

دختر
(زن عزیزخان سردار کل)

میرزا احمدخان ساعدالملک

امیرالحاجیه
(زن آصف‌الدوله)

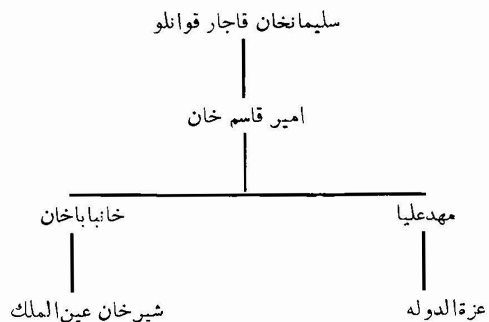
نزهة‌الدوله
(زن نظام‌الدوله)

زینة‌الحاجیه
(زن امام جمعه)

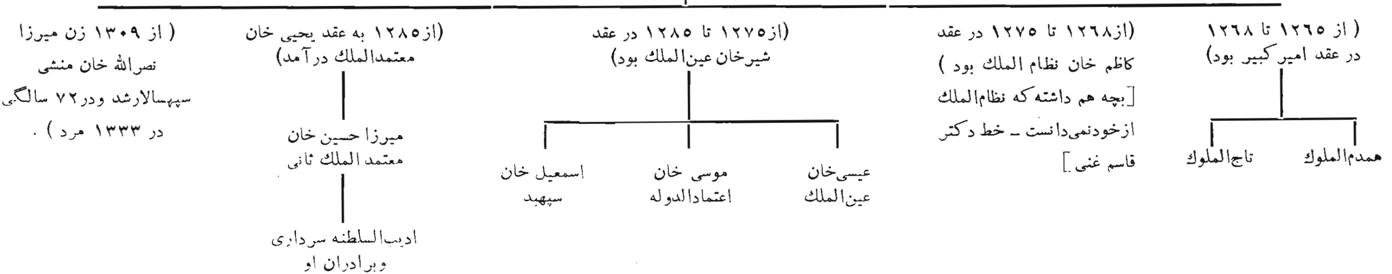
میرزا حسن خان وزیرنظام

میرزا علی خان امیرتومان

جدول نسب مهد علیا و عزة الدوله



جدول ازدواجهای خانم عزةالدوله دختر محمد شاه و مهد علیا و خواهر تنی ناصرالدینشاه
(تولدش در ۱۲۵۰ و وفاتش در طهران در ۱۳۲۳)



فهرستها *

۱ـ فهرست مکاتبات وفرامین

۲ـ فهرست اعلام اشخاص

۳ـ فهرست جغرافیایی

٤ـ فهرست کتب ومراجع

٥ـ فهرست قبایل وخاندانها وانساب وسلسله‌ها

---

* ـ استخراج وتنظیم فهرستهای کتاب بپایمردی دوستانهٔ آقای محمدابراهیم زندی دانشجوی گرامی دانشکدهٔ حقوق انجام شد. بهمین مناسبت درینجا مراتب امتنان وتشکرخودرا از زحمتی گران که تحمل کرده‌اند ابرازمیدارم. (ایرج افشار)

۱ـ فهرست نامه‌ها

۲ـ فهرست اعلام اشخاص

آ

الف

ن

فهرست جغرافیایی

ت

ج

ح

خ

فهرست نسبتها و مذاهب و قبایل

فهرست کتابها